

گلهای راه‌سمايي جلد اول

از تراوشات فكري حشمت الله دولتشاهي، رهنمون وحدت نوين جهاني

چاپ اول: تيرماه ۱۳۴۹، تهران

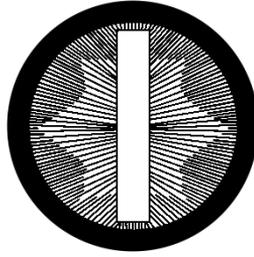
انتشارات انجمن وحدت نوين جهاني اروپا

چاپ: شركت آمازون

بها: ۲۵ دلار

شابك ۱۳: ۱۵۱۷۱۸۴۹۳۶-۹۷۸

شابك ۱۰: ۱۵۱۷۱۸۴۹۳۴



وحدت ادیان و مهر و لطف، کالا برقرار
هست عشق سردی و معرفت ای هوشیار

این متاع عاشقان حق بود در بزم یار
گر خریداری فروشنده منم، وحدت شعار

حکمت نوین، بخش سوم

گلهای راهنمایی

جلد اول

از تراوشات فکری:

حشمت الله دولتشاهی

(حشمت السلطان)

سیاس و ستایش بی کران یزدان مقتدر مهربان را سزااست که در این شرایط زمانی، امکان تجدید چاپ کتب و نشریات انجمن «وحدت نوین جهانی» را برای علاقه مندان به این اندیشه مکتب فراهم نموده است. با توجه به سیستم زندگی امروزه جوامع بشری و کمبود زمان و مشغول و درگیر بودن بیشتر انسانها به روزمره خودشان، تلاش همگامان و هم پیمانان انجمن وحدت نوین جهانی شعبه اروپا برای تجدید چاپ مطبوعات این اندیشه، شایسته تقدیر است. رشد و شکوفایی تکنولوژی صنعت چاپ، این تلاش را به واقعیت پیوند داده و خوشوقتی که می توانیم، این منابع را برای علاقمندانی که نتوانسته اند به چاپ اولیه این مطبوعات دسترسی پیدا کنند، آماده و مهیا سازیم.

«حشمت الله دولتشاهی» بنیانگذار و رهنمون اندیشه «حکمت نوین» که بنیان تفکری انجمن «وحدت نوین جهانی» می باشد، کتب و نشریات متعددی را نگارش کرده و انتشار داده است. اصول و بنیان «حکمت نوین» در سه بخش و به صورت زیر تدوین و انتشار یافته:

«مکانسیم آفرینش» به عنوان بخش اول از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۳۲ خورشیدی

«دینامیسم آفرینش» به عنوان بخش دوم از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۴۶ خورشیدی

«گلهای راهنمایی» جلد نخست به عنوان بخش سوم از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۴۹ خورشیدی

«گلهای راهنمایی» جلد دوم به عنوان بخش سوم از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۵۰ خورشیدی

در راستای جمع آوری و انتشار مطبوعات وحدت، این کتب بدون هیچ گونه تغییری در مطالب و موضوعات و تسلسل آنها منتشر می شود. خود را ملزم دانسته ایم که تنها در چارچوبی ویراستاری نماییم که تنها اشتباهات چاپی اصلاح و ترکیب لغات نگارشی بر اساس دستورالعمل های جاری به روز شود، تا بدانجا که به هیچ وجه در مفهوم و معانی جملات و موضوعات تاثیر و تغییر نداشته باشد.

امید آنکه علاقمندان با مطالعه این مکتوبات با «حکمت نوین» آشنا شده و این اندیشه تازه دلیل و توانایی برای ایجاد صلح و دوستی در عالم بشریت بشود.

با تقدیم احترامات

نورزمان ریاضی

خودداری از غفلت.....	۱۵۸.....	دعوت نامه وحدت.....	۶.....
صفات آدمیت.....	۱۶۱.....	آیاتی از قرآن.....	۷.....
خردمندی و نیکمردی.....	۱۶۶.....	راهنمایی و سرنوشت.....	۸.....
نکوکاری و آسایش روان.....	۱۷۵.....	بیوگرافی موجزی از نویسنده کتاب.....	۹.....
تمرین و ورزش در قوای مغزی.....	۱۷۸.....	بیانی از وحدت ادیان.....	۱۴.....
زیان رساندن به دیگران.....	۱۸۴.....	دیباچه.....	۱۶.....
رمز موفقیت در کارهای بزرگ.....	۱۸۷.....	اندرز.....	۲۴.....
بانوان پیگزاربنای محبت در خانواده اند.....	۱۸۹.....	شش دسته گل از گلستان راهنمایی.....	۲۷.....
اندرز به فرزند.....	۱۹۶.....	دعائی از شعار وحدت.....	۴۲.....
تعلیمات اخلاقی پیامبران.....	۲۰۶.....	نه گفتار آموزنده.....	۴۶.....
تعلیمات باستانی و حقایق نوین.....	۲۱۷.....	مغز انسان شریف است.....	۸۳.....
امر وحدت.....	۲۲۲.....	کلید کسب دانش.....	۸۷.....
کالای عشق وحدت.....	۲۳۰.....	راه های کسب دانش.....	۹۱.....
روح را چگونه می توان شناخت.....	۲۳۷.....	در علم مغرور نباید بود.....	۹۳.....
نظرات عده ای از همگامان وحدت نوین جهانی.....	۲۴۵.....	فکر راست و فکر کج.....	۹۵.....
حل مسائل خداشناسی و آفرینش.....	۲۶۱.....	وحدت نوین جهانی.....	۹۸.....
اشتباه درباره ذات خداوندی.....	۲۶۵.....	نظراتی از همگامان وحدت نوین جهان.....	۱۰۲.....
اثبات مسئله شعور در عالم لایتناهی.....	۲۷۴.....	امروز دوران دانش است.....	۱۱۴.....
جریان تولید مثل در موجودات.....	۲۸۵.....	آئین شرافتمندی.....	۱۲۵.....
خلقت بشر.....	۲۹۳.....	در راه حق شجاعت لازم است.....	۱۲۷.....
سخنی درباره پریشی و قالب مثالی.....	۲۹۶.....	ترقی در راه حقیقت.....	۱۳۲.....
نوری که بشر تاکنون به آن پی نبرده است.....	۳۰۵.....	بازرسی نفس خویش.....	۱۳۴.....
تلقی حقایق در نظر خردمندان.....	۳۱۲.....	آسایش روح و سربلندی.....	۱۳۹.....
قدرت خلاقه نور الانوار.....	۳۱۴.....	راه کامیابی در بین مردمان.....	۱۴۳.....
نظراتی از همگامان وحدت نوین جهانی.....	۳۲۱.....	توازن قوا و شکفتگی روح.....	۱۴۸.....
شرح راجع به مطبوعات وحدت.....	۳۳۲.....	جنگ و صلح.....	۱۵۱.....
		تنبلی و جدیت در کار.....	۱۵۳.....

با اجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت و عظمت
ما همه روشمندان جهان را از هر دین و آئین دعوت می‌کنیم که دست اتحاد بیکدیگر دهند و در
کلمه مشترک خداپرستی و آنچه اصول همه ادیان درباره آنها متفق و متحد است بکوشند و در سایه
بهترین تعلیمات از ادیان الهی با کمک آخرین پدیده‌های علم و دانش خداپرستی را به نحوی که
قابل فهم و قبول همه افراد جهان مخصوصاً دانشمندان باشد در جهان تبلیغ کنند.

ما برای تمام ادیان آسمانی احترام قائم و پیروان آنها را خواهران و برادران خود می‌دانیم و
امید ما بر آن است که پس از اتحاد و اتفاق و همکاری و همکاری و هم‌آهنگی در اصول مشترک
که اهم آن خداپرستی است علماء و بزرگان و روشمندان ادیان جهان در طی سمینارها و کنفرانسها
و جلسات برادرانه به مندرجات کتب آسمانی همه ادیان مراجعه نموده و در نتیجه تبیین و تفحص و
تحقیقی که توأم با اصول بی‌طرفی و تمسک از دستورات عقل و دانش است، حالی از هر
گونه شائبه تعصب جاهلانه بهترین راه و روشی را که برای خیر و صلاح افراد بشر مناسب‌تر
است بیابند و برگزینند.

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا
سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِّلْعَالَمِينَ.»

«نزدیک است آنان که کفر ورزیدند تو را با دیدگان خویش بلغزانند
هنگامی که ذکر را شنیدند و بگویند که او دیوانه است در حالی که این جز
پند و تذکری برای جهانیان نیست» (ن و القلم - ۵۱-۵۲)

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسًا وَ
نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.»

«همانا مائیم که آدمی را آفریده و آنچه را در دلش میخلد می دانیم و ما از
رگ گردن به او نزدیک تریم» (ق-۱۶)

راهنمایی و سرنوشت

در این کتاب تذکراتی به صورت پند و اندرز و نصایح گفته شده که راه و روش صحیح را در مقابل جویندگان قرار می دهد. ممکن است کسانی چنین پندارند که راهنمایی مخالف با سرنوشت و مقدر است. این موضوع را در صفحات همین کتاب به تفصیل بیان داشته ام و خوبست هر کجا که این مشکل به مغز خواننده خطور کرد بدانجا مراجعه فرماید. ضمناً برای تکمیل توضیح می گوید که پند و نصیحت و تذکر جزء واجبات تقدیر و سرنوشت است و بایستی بیان گردد زیرا اگر بر حسب تخیل برخی کسان که فکر می کنند با وجود سرنوشت نصیحت و ارشاد لزومی ندارد هرگاه ارشاد انجام نشود کسانی که تقدیرشان گرفتن راه صواب و صلاح است از آن محروم خواهد ماند زیرا پیامبران و مصلحین و مبلغین و کلیه کسانی که وظیفه آنها راهنمایی بوده همه صحیح و درست آمده و تکلیف آنها فقط تذکر بوده است نه تحمیل عقیده چنانکه قرآن فرماید: فذکر انما انت مذكر لست علیهم بمصیطر (الغاشیه ۳۲) یعنی ای پیامبر تو تذکر بده زیرا تو فقط تذکر دهنده هستی و تسلطی از لحاظ عقیده بر مردمان نداری و در جای دیگر می فرماید: فیصل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم (ابراهیم ۴) خداوند هرکس را می خواهد گمراه و هرکس را می خواهد هدایت می کند. اما نقش سرنوشت در آنجا روشن می گردد که هر کسی بر حسب مکانیسم مغزی که به او اعطا شده مقدر باشد که این حقایق را بپذیرد خواهد پذیرفت و آن کس که مقدرش برخلاف است سخن ناصح و گوینده را به هر زبان و هر نحوه قبول نخواهد کرد. نمی گویم بطور حتم این نصایح را قبول کنید. تشریح می کنم که اینگونه اعمال خوبست. هرکسی بر حسب سرشت و سرنوشت و عقل و فکر سنجید و دانست صحیح است خواهد پذیرفت.

سوکرائفی موبزری از نویسنده کتاب

به قلم برادران وحدتی: دکتر عطاء الله شهاب پور و علی اشرف کشاورز

پس از کشته شدن آقامحمدخان قاجار سرسلسله دودمان قاجاریه چون فرزند نداشت فرزند محمد حسن خان اشاقباش که برادر آقا محمد خان بود به نام فتحعلیشاه به سلطنت رسید و در روز عید فطر سال ۱۲۱۲ هجری قمری مطابق با سال ۱۷۹۷ میلادی مصادف با عید نوروز و اول بهار ۱۱۷۶ شمسی در تهران تاجگذاری کرد و سلطنت را آغاز نمود. پسر ارشد فتحعلیشاه قاجار محمدعلی میرزا دولتشاه مردی دانشمند و عادل و خوش سلوک و اهل ذوق و ادب بود و دیوانی هم از خود به یادگار گذاشت و تخلص او دولت است. در اینجا نمونه ای از اشعار این شاهزاده گرانقدر به چاپ می رسد:

از نگاهی برد دین و دل بت عیار ما	تا چه خواهد شد ازین پس بیدل و دین کار ما
باشد از سوز درون افروخته رخسار ما	تربیت از برق می یابد گل گلزار ما
سوی ما زاهد به چشم بد مبین کاید برون	صد کمند وحدت از یک رشته زنار ما
از سواد تیره بختی های ما نبود عجب	تیره گردد گر فتد خورشید بر دیوار ما
طایر آن قدر را سوزد به طوبی آشیان	گر اجازت یابد از دل آه آتشیار ما

ز فراق آنچنانم که ز جان خود به جانم	ز تو دور زندگانی چه کنم نمی توانم
نه چنان بود که ما را نبود شکایت از تو	ز ازل بیست عشقت ز شکایتت زبانم
به که گویم این صباحت همه عالم است وحدت	چه در این تکامل تک همه مختص بیانم
دل و دین اگر چه (دولت) به غمش ز دست دادم	همه درد گشت درمان همه سود شد زیانم

دولتشاه در زمان سلطنت پدر حکمرانی ایالت عراق عجم کرمانشاه و قسمتی از خوزستان منصوب گردید. آنطور که در بعضی کتب تاریخ مرقوم رفته در عمران و آبادی حیظه قلمرو خویش خدماتی برجسته انجام داده از آن جمله ساختن بند میزان در دزفول و شوشتر و پل فتحعلی خان در خرم آباد و دزفول و ایجاد سرباز خانه و ابنیه عالیه دیوانی و میادین و مسجد و بازار و آب انبار در کرمانشاه اقدام کرده و این شهر را بصورت جالبی درآورده است. دولتشاه اسد خان بختیاری را که از شورشیان خوزستان بود گرفته و همراه خود به کرمانشاه برد و در جنگ با عثمانی ها چند بار بغداد را محاصره نموده فاتح شد. تولد دولتشاه شب هفتم ربیع الثانی ۱۲۰۳ و وفاتش شب پنجشنبه ۲۸ صفر ۱۲۳۶ در مراجعت از فتح بغداد در محلی موسوم به پاطاق نزدیک قصر شیرین در ۳۳ سالگی اتفاق افتاد.

پسر ارشد مرحوم محمدعلی میرزا دولتشاه شاهزاده محمدحسین میرزا ملقب به حشمت الدوله بود که پس از فوت پدر به فرمان فتحعلی شاه بجای پدر حکمرانی ایالات غرب و قسمتی از خوزستان مفتخر گردید و حکومت او تا اوایل سلطنت محمدشاه قاجار ادامه داشت. فرزند ارشد حشمت الدوله شاهزاده محمد هادی میرزا مردی ادیب و دانشمند و خیلی بزرگوار بود که متأسفانه به علت ابتلا به بیماری تفرس اغلب اوقات در منزل وقت خود را به مطالعه کتب می گذرانیده و خط بسیار خوبی داشته است.

او مردی دانشمند بود و در علوم متفرقه وقت دست داشت و در علوم روحانی و دینی نیز متبحر بود که علما و مجتهدین اغلب از محفل او استفاده می کردند. چهارمین فرزند محمدهادی میرزا مرحوم صادق میرزا دولتشاهی ملقب به حشمت السلطان مردی دانشمند و تحصیل کرده بود که مدت بیست و چهار سال از عمر شریفش را به همراه مرحوم میرزا ابوالقاسم خان ملقب به ناصر الملک نایب السلطنه احمد شاه قاجار در ممالک اطیش، هنگری (مجارستان)، فرانسه، سوییس، انگلستان و سایر ممالک اروپا و آمریکا گذراند و هنگام حکمرانی مرحوم ناصرالملک در کردستان نیابت حکومت را عهده‌دار بود و در ۵۲ سالگی در شهرستان کرمانشاه وفات یافت.

مرحوم محمدصادق میرزا حشمت السلطان دارای سه فرزند ذکور و دو فرزند اناث بود. فرزندان ذکورش عبارتند از: مهندس منوچهر دولتشاهی که تحصیلات عالی مهندسی را در بیروت گذرانیده و مدتی رئیس اداره راه مازندران بوده و فعلاً در تهران سالیان دراز است به کارهای آزاد مهندسی و مقاطعه کاری و کشاورزی اشتغال دارند و دارای تألیفات علمی چندی هستند که سالیان قبل چاپ شده از قبیل کتاب «در خلقت چه خبر است، جهان اتم، اسرار امواج، رادار، پیدایش و تحول حیات و غیره» فرزند دیگر ایشان آقای فریدون دولتشاهی است که در اداره دخانیات خدمت نموده و فعلاً به کار کشاورزی و امور آزاد اشتغال دارد.

فرزند ارشد آن مرحوم آقای حشمت الله دولتشاهی ملقب به حشمت السلطان است که مولف این کتاب می باشند. ایشان در سال ۱۲۸۳ هجری شمسی در کرمانشاه متولد گردیده و دارای تحصیلات قدیمه و مطالعات عمیق در علوم جدید می باشند و خطی زیبا دارند. آقای دولتشاهی که متجاوز از چهل سال اینجانبان تماس نزدیک و شبانه روزی با ایشان داشته ایم مردی بسیار شریف، خیر، نیکوکار و بزرگوار است و به جرأت می توانیم بگوییم تاکنون مردی به عظمت اخلاقی مشارالیه و با خصوصیتی که دارند ندیده ایم. سخاوت ایشان طوری است که حدی بر آن نمی توان قائل شد و در عین سختی ها و گرفتاری ها حاضر است هستی خود را در راه خدا و مردمان ببخشد.

عظمت روحیشان نحوه ای است که در عین پریشانی و گرفتاری تبسم رضایت از چهره دور نمی کنند، مبدا موجب ملال مصاحبین و دوستان گردد. بسیار خوش صحبت و شیرین بیان و منطقی و نافذ هستند. قدرت اخلاقی و کف نفس و اراده و خویشتن داری و تقوای ایشان چنان است که فرض چنین نیرویی برای اکثریت اشخاص مشکل است چه رسد به عمل آن.

خلاصه از لحاظ عظمت فکر و قدرت اخلاقی هر چه درباره ایشان بگوییم کم است و اگر تمام این کتاب را به ذکر محامد و مکارمشان اختصاص دهیم براستی باز حق سخن را ادا نکرده ایم به قدری عجیب و امور شنیدنی و خارق عادت در زندگی این مرد شریف وجود دارد و به قدری سجایای بی نظیر و عجیب اخلاقی از ایشان مشاهده می شود که بایستی کتابها در اینباره نوشته شود. برای اینکه حمل بر تملق و رعایت جنبه دوستی و یگانگی نشود فعلا چیزی بر این مطلب نمی افزاییم و انشاءالله در آینده شرح حال مفصل این بزرگوار را برای سرمشق و عبرت برشته نگارش درمی آوریم.

تبحر و حسن سلیقه و استنباط و درک مطالب و صفات ممتاز و خاصی که آقای دولتشاهی در نویسندگی دارند محتاج به توصیف نیست زیرا خوانندگان گرامی از مشاهده و مطالعه کتاب ها و منشآت ایشان به آن پی می برند.

تالیفات آقای دولتشاهی بسیار است: کتاب مکانیسم آفرینش در سال ۱۳۳۰ و ۱۳۳۲ چاپ اول و دوم شده و در سال ۱۳۴۷ تجدید چاپ گردیده است. کتاب دینامیسم آفرینش در سال ۱۳۴۶ به چاپ رسیده. کتاب وحدت در عالم لایتناهی، سخنی چند از وحدت، گلهای راهنمایی جلد اول و دوم و سوم که به تدریج چاپ خواهند شد، کتاب روحی در سه جلد که بعدا چاپ می شود، کتاب کوچک گلهای راهنمایی که در سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده است. از سال ۱۳۳۳ تا امروز مرتبا سرمقاله های سالنامه نوردانش که هر کدام در حدود ۵۰ الی ۸۰ صفحه است به ایشان اختصاص یافته و به مقدار کثیر چاپ شده است.

در مجله نور دانش، طی سالیان دراز مقالات متعدد نوشته اند و سری مقالات تقدیر و سرنوشت ایشان در ۱۲ شماره سال ۴۳ و ۴۴ جمله مزبور چاپ شده که به صورت کتاب مستقل منتشر خواهد شد. در مطبوعات و کتابهای دیگر نیز مقالاتی وجود دارند از قبیل سالنامه معارف جعفری قم و کتاب مکتب تشیع قم و کتاب جهان دانش کرمان و روزنامه های خسروی و خاک خسرو و سایر جراید کرمانشاه، جزوات مستقلی هم از ایشان در تهران و کرمانشاه به چاپ رسیده است.

آقای دولتشاهی علاوه بر نویسندگی دارای قریحه شعری بسیار قوی هستند که به صورت غزل، قصیده، رباعی، قطعه و غیره در بحور مختلفه سروده اند. برخی از منشآت این نویسنده دانشمند به زبان خارجی ترجمه شده و جلب توجه دانشمندان و بزرگان و روسای دانشگاه ها و اساتید دانشگاه و نویسندگان و

مدیران جراید و روحانیون ادیان مختلف و سایر شخصیت‌های جهانی را نموده و نظراتی ابراز داشته اند که در کتابی به نام «سراسر جهان از پیشنهاد وحدت نوین استقبال می کند» در ۴۸۸ صفحه به دو زبان فارسی و انگلیسی به چاپ رسیده است. دیپلم های افتخاری دکترا از دانشگاه های مختلف جهان به عنوان تقدیر از خدمات جهانی و بشری این رادمرد به نامشان رسیده و جراید جهان درباره ایشان قلمفرسایی کرده اند. آقای دولتشاهی در طی عمر خود در کرمانشاه مصدر خدمات اجتماعی بسیاری بوده که بطور نمونه چند مورد آن ذکر می گردد:

دو دوره عضویت انجمن شهر، عضویت هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، تاسیس اتحادیه کشاورزان و عشایر غرب، عضو هیئت مدیره تربیت بدنی و تفریحات سالم، عضویت هیئت مدیره باشگاه لاینز و انواع و اقسام خدمات میهنی که ذکر آنها موجب تطویل خواهد بود. والده محترمه آقای دولتشاهی موسوم به زرین تاج دولتشاهی فرزند مرحوم میرزا اسماعیل خان وزیر از خانواده های متشخص و نجیب کرمانشاه است. خانمی است فهیم، مدبر، باسواد و اهل مطالعه. آقای دولتشاهی در سال گذشته به مناسبت روز مادر یک جلد قرآن مجید به مادر خود هدیه داده و شعر زیر را نیز برای ایشان سروده اند:

روز مادر

بسی شنیدم از اخبار داور	که جنت هست زیر پای مادر
به گیتی مادران باشند پر مهر	درخشنده به فرزندان جو اختر
دهد نور فروغش روشنایی	به باغ نو نهالان جامه در بر
تو معیار محبت را ز مادر	بسنجش آر از گهوار و بستر
به عشق و با علاقه پرورش داد	مرا با شیره جان داد پیکر
که شیر پاک مادر شد نصیبم	بشکر نعمت یزدان مفخر
بهشتی کوثری پستان و شیرش	نهان در جویبارش شیر و شکر
شدم اینسان چو من شیدای مهرش	گشوده بر سرم همچون هما پر
بگفتا نغمه لالا فراوان	که تا خوابم برد راحت مکرر
نگاهش با محبت مهر اعظم	کلام و لفظ او چون در و گوهر
بسن هشت بودم وقت بازی	پدر بدرد گفت از پاک همسر
و زان خانه همی برخاست غوغا	عزا داری و واویلا و محشر
به کوشش ها و زحمت ها شب و روز	به سختی ها و بی خوابی سراسر

به مهر مادری بگرفت آغوش
که اندر گفتن نامش ملاحظ
به سختی و مرارت های بغرنج
به عشق کودکش خوش روز و شب داشت
اسیر محنت فرزند خود بود
چو گوهر پربها و با حرارت
که تا راه حقیقت را بیویم
ترا چون حضرت زهرا (ع) بدانم
مرا چون پاک تن زادی بدنیا
حدیث عشق مادر بود ز اول
سری کز عاشقی مهری ندارد
رهی عشق و زهی مهر و محبت
ز من بشنو مقام مهر مادر
هدیه می دهم در روز مادر
گذشت از شصت عمرم سوی هفتاد
حلالم کن تو مادر با دلی پاک
به زیر پای مادر خاک «حشمت»

نوازش داد (زرین تاج) چون زر
نگین بر زر بود یاقوت احمر
به سن رشد، خود پرورد کهنتر
نه از ضعف و نه بیخوابی مکدر
تبسم بر لب و قلب منور
بگوش من بگفت الله اکبر
شناسایی حق گردد میسر
جلیست باد روز محشر حیدر
شدم جلوه گر و دانا و انور
تجلی بخش و عالم تاب و انور
تو گویی چشم بی نوری است بر سر
که باشم مهر مادر را سخنور
که بهتر هست مادر از بیمبر
نگهدار تو این قرآن، چه بهتر؟
همی دان بگذرد یک چند دیگر
به نام خالق مخلوق پرور
فدای موی همچون برف مادر

بیانی از وحدت ادیان

امروزه مسلمانان، عیسویان، یهودیان و سایر اقوام خدا پرست احتیاج مبرمی به اتحاد و وحدت و یگانگی دارند و بایستی یک هدف همکاری مشترک در عالم خداپرستی بین همه حکمفرما باشد. وجه مشترک ادیان خدا پرستی، اخلاق، پاکیزگی جسمی و اخلاقی، عبادت و پرستش خداوند است که اساس آن در همه ادیان موجود است و باید هر نفر از پیروان ادیان در عین حفظ دیانت و آداب خویش در هدف و اساس مشترک بین همه ادیان با سایر برادران و خواهران نوعی دست اتحاد و وحدت دهد تا جهان را در سایه علم و معرفت و روشنی و حقایقی که در ادیان موجود است از سقوط نجات و به راه صلاح و هدایت رهبری نماید.

وجه مشترک ایجاب می کند که برای آرا و عقاید و مذاهب و ادیان و فلاسفه و متفکرین و دانشمندان عالم احترام قائل باشیم نه اینکه همدیگر را تخطئه کنیم، با یکدیگر مخالفت و مبارزه نمائیم و سعی آن باشد که یکدیگر را از بین ببریم. چون به هر اندازه که به دیگران لطمه زنییم به همان اندازه خودمان هم تخطئه خواهیم شد و به ما لطمه خواهد خورد. وقتی همت و کوشش هم پیروان ادیان از بین بردن و مغلوب کردن یکدیگر باشد چگونه می خواهید خداپرستی و دیانت و اخلاق در جهان پیشرفت کند؟

به این ترتیب صلح و صفا برقرار نخواهد شد و بیشتر وقت همه متفکرین و علاقمندان به دیانت در مبارزه با یکدیگر سپری خواهد گردید و همه در زحمت خواهند بود. متأسفانه همه مذاهب و ادیان جهان در طی گذشت دوران تاریخ بشر در اثر اختلافات تعصب آمیز برعلیه یکدیگر قیام کرده و به تخریب و اضمحلال و کشت و کشتار پیروان هم پرداختند در صورتی که همه بنده خدای واحدند و فرقی باهم ندارند.

اینک دستور کلام الله مجید از طرف خداوند تبارک و تعالی برای مزید آگاهی شما بیان می گردد: «شرع لکم من الدین ماوصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی، ان اقیمو الدین و لا تفرقوا فیه، کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه (الشوری ۱۳)» «خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگونه تفرقه و اختلاف در دین مکنید، مشرکان را که به خدای یگانه و ترک بتان دعوت می کنی بسیار در نظرشان بزرگ می آید.» «و ما تفرقوا الا من بعدما جاء هم العلم بغیاً بینهم (الشوری ۱۴)» «و مردم در دین راه تفرقه و اختلاف نیمودند مگر پس از آنکه علم و برهان بر آنها آمد، برای ظلم و تعدی به یکدیگر اختلاف کردند.» آیا شما می خواهید جزء تفرقه کنندگانی که قرآن فرموده باشید؟

امروز دیگر دوران اختلاف سپری شده و دریای طوفانی و منقلب عقاید کم کم به آرامش گرائیده. امروز روزی است که عالم بشریت باید بخود آید و از عقل پیروی نماید و خواست خدا را در نظر بگیرد و بداند که تمام ادیان خدا پرست در اصل یکی هستند. رهبران آنها همگی از جانب خداوند یکتا مبعوث شده و یک هدف واحد داشته اند و همه پیروان آنها در عالم بی همتا پرستی، برادران و خواهران یکدیگرند و تفاوت های کوچک عقیده آنها که مربوط به محیط و وضع فکری اقوام است چنان نیست که موجب دشمنی شود. امروز باید کاری کنیم که بین پیروان ادیان مهر و مودت و دوستی برقرار گردد و در رفتار عکس آن حالت دشمنی و تقار پیشین را به اثبات رسانند. آخر از اینهمه دوئیت و نفاق چه حاصل خواهد شد. آیا تفکر نمی کنید؟ اینست اتحاد ادیان و میوه رسیده و مطلوب آن که به نفع عالم بشریت است.

با اجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت و عظمت

دیباچه

با مرجها چرخ اقتداری
سعدت قرین و زمانه قرینی
ز بانگ مراد و نوای رفیقان
معطر کلامش چو بوی ریاحین
به هر چند فصلی در آن سبزه زاری
به بذر محبت بکشتم نهالان
چو معمار باغ است پرهیزکاری
بیانی منظم بسی روح پرور
سپاه کلامی چنین نیک اختر
گریزان ز جنگ و ز غوغای تخریب
فروسته لبها به حسن کتابت
به دانش پژوهان نموده است تقدیم
در آخر کنم شکر یزدان به پاکی

چو فرخنده طالع بشد برقراری
ز الهام وحدت چو نو روزگاری
کتابی است گلها بنقش و نگاری
ز گلهای خوشرنگ و بو در بهاری
ز هر چند خط چشمه خوشگواری
درختان پرمیوه در کشتزاری
نصییم بود عون پروردگاری
که عقل اکابر فرومانده، باری
نگارش پذیرد بده کامکاری
فروزنده دانش بهمهر است و یاری
به زیبایی مطلب و پندواری
کتابی ز «حشمت» بود یادگاری
که باشد مطیعم قلم بنده واری

بنا بر مشیت الهی می گویم تحریر و انتشار کتاب در هر نقطه از زمین و در هر زمان نشان پیروزی درخشان و وسعت نیروی تفکر و قوه عقلانی مردمان آن قطعه از زمین و آن عهد و دوران تواند بود. کمیت و کیفیت کتب بهر مقدار باشد بهمان نسبت نشان رشد فکری و شاخص خردمندی است. بهترین راه و روش ترقی و تعالی سطح افکار و معلومات عالم بشریت خواندن کتب و نوشته ها و مطالب علمی و ادبی و اخلاقی و توجه و دقت و سپس تمرین عملی در منشآت کتب خواهد بود.

خواننده گرامی، کتابی که اکنون به دست شما رسیده و مطالعه می فرمائید تا آنجا که مقدور و میسور بوده سعی شده ابتکاری و عام المنفعه تنظیم گردد و بین کتب و منشآت ملل مترقی جلوه کند. عقیده و ایمان به توحید مستلزم معرفت و شناسائی و توجه و دقت در امور موسوم به ماوراء الطبیعه می باشد و این امر از ارکان واجب مذاهب و آئین خداپرستی و مقدم بر هر گونه علوم هر رشته طاعتی است. عبادت و اطاعت تبعیدی و کورکورانه بدون شناسائی خداوند متعال و حقایق معنوی خارج از عقل و منطق خواهد بود.

از آنجا که توحید از اصول قویه ایمان به خداوند قادر متعال است باید با دلایل و براهین متقن علمی ثابت کرده شود تا ایمان و عقیده هر فرد از افراد بشر از روی بینائی و شناسائی محکم و استوار و مستقر گردد و به عبارت ساده تر می گویم که لازم و واجب است اول خدانشناسی را آموخت سپس خداپرست شد. با اراده و مشیت الهی تا آنجا که مقدور باشد در این کتاب و سایر کتاب های قبل و بعد راه معرفت نشان داده شده و خواهد شد تا از روی بصیرت و بینش چنان ایمانی در مغز و فکر و کالبد بشر قرار گیرد که از کره قوی تر باشد یعنی کوه از جای کنده شود لکن ایمان و عقیده خدانشناسی همچنان ثابت و برقرار بماند و هیچگاه متزلزل نگردد. «زالت الجبال قبل ان تزول.»

بنیاد بی مانند بنای این کتاب بر حقیقت و راستی استوار است و با نیروی توانای سرنوشت که از قدرت پروردگار مقتدر بی همتا سرچشمه گرفته نمای رفعت این چنین کاخی پر عظمت پدیده آمده است. نظامات خلقت و قوای عامله و سازنده معنوی و مافوق طبیعت^۱ که بدست داده ایم با پیشرفت های اخیر در شناخت و کشف برخی از رازهای عالم آفرینش ایجاب می کند که دانشمندان و روشنفکران و علماء عظام به نوبه خود هر کدام در راهی که تخصص دارند بما کمک می دهند تا در روشن کردن چهره درخشان حقایق معنوی و عوطف اخلاقی و مقدسات اساسی بکوشیم و دین را همگام دانش ساخته و عالم بشریت را از سقوط در نادانی و خدانشناسی رهانیده و نجات بخشیم.

در این کتاب به صورت شیره و عصاره خواه به نظم و خواه به نثر امور مختلف فلسفه، مذهب، روانشناسی، حقوق، ادب، آداب زندگی، آدمیت، اخلاق حسنه، صفات پسندیده بیان گردیده که انتظار می رود نقش بزرگی در بیدار کردن افراد جامعه به محبت، مهربانی و عوطف نیکو انجام دهد و صفات حسنه و پاکیزه باطن افراد را برانگیزد و بزرگ سازد. بنای شگرف بدن انسانی که نشانه کمال قدرت آفرینش است بر روی نظمی عجیب و دقیق قرار گرفته که اطلاع به رموز آن هرچه توسعه گیرد و بیشتر شود بشر را دچار حیرت و اعجاب می سازد و اکتشافاتی که اخیراً در فهم اسرار سلولها و تشکیلات مرموز و پیچیده و شگفت آور آنها و اسرار ترکیبات خون و رشد و توسعه بدن و سایر امور حیاتی کالبد به عمل آمده روز به روز عجایب بیشتری از این شگفتی به منصفه ظهور می رساند.

بشر می تواند به وسیله نیروی عجیب دستگاه تفکر و تعقل و حس روشن بینی و استمداد از دانش تا حدی از رازهایی که در بدن نهفته است آگاه شود. پی بردن به آن رازها خود کلیدی است برای شناسائی عالم موسوم به فوق طبیعت یعنی عالم علوی و شناختن اسرار خدانشناسی. در جهان امروز تحول عظیمی در

^۱ - فوق طبیعت واژه مصطلح فلسفی است. در حقیقت فوق یا دونی نمی توان قائل بود.

زمینه کلیه علوم به ظهور رسیده چنانکه می بینیم علم فضانوردی تا جایی پیشرفت کرده که بشر به ماه سفر می کند، باز می گردد و در فضا سیر می کند و قمر به کرات می فرستد و در صدد ساختن ایستگاه مصنوعی در فضا است و از اسرار کیهان کم و بیش آگاه می گردد.

در علوم پزشکی اسرار زیادی از تمام نقاط بدن روشن می شود و درمانهای موثری برای امراض و گرفتاری ها و نواقص کالبد بوجود می آید و روز به روز پیشرفت در زمینه جراحی، داروشناسی و شیمی حیاتی پدیدار می گردد. در علوم فیزیک و شیمی اکتشافات نوی بظهور می رسد و اسرار جدیدی از طبیعت کشف می گردد. در عالم الکتروسیسته سوده های بیشتری برای استفاده بشر بدست می آید و در الکترونیک هر کشف تازه ای سبب می گردد که انسان در راه مخابرات و اتصال به یکدیگر و استفاده از امواج هر تزی و بسط شبکه تلویزیون رنگی در سراسر کره زمین به وسیله اقمار مصنوعی و غیر آن موفقیت هایی کسب کند.

در علم حساب و ریاضیات به طور دقیق چند هزارم یک ثانیه محاسبه شده مورد عمل قرار می گیرد و محاسبات بقدری دقیق و لطیف است که از هدف به این دوری نقطه فرود در کره ماه ساعت و دقیقه و ثانیه آن پیش بینی می شود. در ساختن ماشینهای محاسبات و مغزهای الکترونیکی بقدری پیشرفت حاصل گردیده که ماشین در مدت چند دقیقه کار عده کثیری را که باید در مدتی انجام دهند صورت می دهد.

به طور خلاصه در همه علوم تحولات عظیم پیدا شده ولی متأسفانه در زمینه خداشناسی و خداپرستی به علل گوناگونی که از بحث خارج است در این امر حیاتی و اساسی که شاید مهمترین وظیفه افراد بشر باشد کوشش مثبت و جالبی به عمل نیامده است. خداشناسی در این دوران ترقی دانش و علم از کاروان عقب مانده، بسیار هم عقب افتاده و وضع آن نسبت به قرنهای قبل ترقی نکرده و به هیچ وجه متناسب با پیشرفت علوم و ترقی افکار نیست.

یک عقب ماندگی نمایان و بارز در این زمینه مشهود است و به چشم می خورد و شایع علت اساسی انحطاط دین و خداشناسی در جامعه بشر همین موضوع عقب ماندن خداشناسی از علوم روز باشد که رفته رفته و به تدریج جوانان و افراد متفکر و مترقی را از توجه بدین بازداشته و چهره آنها را از این سوی منحرف ساخته است و انتظاری را که برای اقتناع عقلانی و برهان داشته اند در این زمینه حاصل نکرده ناچار از دین روی گردانده اند در حالی که حس طبیعی خداشناسی یعنی اتصال به مبدأ و عالم لایتناهی در هر فرد بشری وجود دارد انگیزه انحراف به قدری قوی بوده که برای اقتناع عقلانی و برهان داشته اند در این زمینه حاصل نکرده ناچار از دین روی گردانده اند در حالی که حس طبیعی خداشناسی یعنی اتصال به مبدأ و عالم لایتناهی در هر فرد بشر وجود دارد.

انگیزه انحراف به قدری قوی است که بر این حس قوی درونی غلبه کرده و آن را از مسیر صحیح منحرف ساخته است. چرخ و گردش روزگار به شتاب هرچه تمام تر پیش می رود و با هر چرخ سرنوشت و مقدرات بسیاری در زندگانی بشر روشن می گردد ولی متأسفانه دیانت و خداپرستی همچنان به جای خود باقی است. آیا به من حق نمی دهید که در این موضوع که اساسی ترین مطلب برای زندگی بشر است تا حد توانایی به کمک مقدر و سرنوشت بکوشم؟ باید دانست که تفکر در عظمت عالم آفرینش و خداوند مغز متفکران و دانشمندان را متحیر ساخته و اگر از راه صحیح و کلیدهای درست و اساسی حقایق عالم روشن گردد و بدست داده شود و هرچه بیشتر درباره آثار آفرینش و مخلوقات الهی بحث گردد بهتر صفات و جمال الهی تجلی می نمایند.

چنانکه بیان شد عقیده و ایمان به توحید و معرفت درباره خالق از ارکان هر دین و مذهب و عقیده است و این امر را در تمام ادیان مقدم بر هر عبادت و طاعتی می دانند زیرا عبادت بدون معرفت و شناسایی عملی لغو و ابلهانه و جنون آمیز است و بی نتیجه خواهد بود.

برای آراستن مطالب کتاب حاضر طرز و روش بخصوصی اتخاذ شده و مطالب تقطیع گردیده و تقسیم شده تا از خواندن آن خستگی حاصل نگردد و خواننده تحت تاثیر و جذب مطالب کتاب قرار گیرد و به توجه و تدبیر و تعمق در آنها بپردازد و حقایقی در اعماق مغز و فکر و قلب مطالعه کننده نفوذ کند. به علاوه از تصاویر متعدد^۲ و گوناگون به مناسبت مطالب برای تأیید موضوعاتی که مورد بحث قرار گرفته استفاده شده تا تنوعی در کتاب ایجاد شده و خستگی حاصل نگردد و دیدن تصاویر به کمک اثر (بصری) که اهمیت آن در علوم «سمعی و بصری» اخیراً روشن شده سبب می شود که مفاد سخنها را بیشتر جذب کنند و حتی یک خواننده که به خواندن قسمتی از کتاب بس کند بتواند از آن بهره هایی برگیرد و با دیدن تصاویر به خواندن کامل و تمام و دقیق مطالب کتاب تشویق شود.

یقین دارم به قدرت و توانایی و حقیقتی که در زیر ظواهر این مطالب جلوه گر شده و می درخشد، به کمک بزرگی روحی و معنوی که در جملات و کلمات وجود دارد خواننده عزیز و متفکر و روشن ضمیر می تواند به حقایقی آشنایی حاصل نماید و این سخنان انقلابی اخلاقی و وجدانی در روحیه خوانندگان ایجاد کند.

هدف از نگارش این کتاب و سایر کتاب های وحدت نوین جهانی این است که قلوب افراد روی کره زمین «حتی حیوانات و پرندگان و نباتات»^۳ را به هم نزدیک کرده و عالم وحدتی را که به طور باطنی و واقعی

^۲ متأسفانه توانایی تجدید چاپ تصاویر برای انتشار مجدد مهیا نبود! (ناشر)

^۳ - چگونه ممکن است بین حیوانات محبت ایجاد کرد؟ این مطلبی است که شاید پرسش آن در مغز خوانندگان خطور کند. وقتی عده ای حیوانات را در یک جا جمع آوری کردند در ابتدا بین آنها تنافر و نزاعی رخ می دهد چنانکه در دامهای اهلی و اسبان و

در بین پدیده های گوناگون خلقت وجود دارد بالعیان ثابت و روشن ساخته حس مهر و محبت و آدمیت و داد را که از واجبات روابط و همزیستی افراد عالم است در دلهای بشر بیدار و روشن ساخته و روز به روز توسعه دهد تا محیط کره زمین از آن وحدتی که واقعا باید برخوردار باشد بهره مند شده و یک دوران سعادت نوین نورانی در آن برقرار گردد. بایستی افراد کره زمین حکم یک خانواده پیدا کنند و بنا به گفته یکی از برادران وحدتی در پشت جلد سالنامه نور دانش:

در این دوران که وحدت در میان است زمین یک خانه و یک خاندان است

در سایه توسعه فکر وحدت و مهر و آدمیت زمینه ای برای همزیستی پر از مهر و خوشی برقرار شده و می شود. البته این مطلب از لحاظ اصولی صحیح است و مخالفی ندارد ولی نکته بسیار جالبی که در آن مستتر است این است که بایستی افراد بشر هم طالب این صلح و محبت باشند و بوسیله تمرینات و توجه و ورزش معنوی و روحی در حدود سرنوشت و تقدیر مسیر قلبی آنها به این سوی بگراید تا هرچه بیشتر و

مرغان خانگی دیده ایم و در حیواناتی که در باغ وحش نگاه می دارند نیز همین مطلب دیده شده است و این موضوع عمومیت دارد. اما بعد از مدتی اختلاف و نزاع آنها رفع می گردد و به هم انس می گیرند و محبت به یکدیگر پیدا می کنند و معنی انس در واقع همین نزدیک شدن قلوب آنها می باشد. بارها دیده شده سگ و گربه و حتی موش و گربه را که باهم سخت دشمن اند و به محض برخورد تضاد آنها آشکار می گردد پس از اینکه از بچگی باهم انس دادند و نگاهداشتند قلوب آنها محبت بهم پیدا می کند و دیگر به آزار هم قیام نمی کنند هرگاه یک بره و یک گرگ را از طفولیت باهم بزرگ کنند دیگر گرگ به بره تجاوز نمی کند بلکه محبت و وداد بین آنها تولید می گردد. اینکه در داستانها راجع به نزدیکی گرگ و بره گفته و آن را نشان یک عدالت عالمی دانسته اند همین مطلب است. البته شرط اینست که آنها را گرسنه نگاه ندارند و گرگ را باید مرتباً با گوشت و بره را هم با علوفه سیر نگاه داشت تا اختلافی بین آنها پیدا نشود.

برخی از پیامبران مانند حضرت سلیمان و شعیب علیهم السلام این عمل را انجام داده و انواع و اقسام حیوانات وحشی را با یکدیگر و با خودشان انس و الفت داده بودند که باهم زندگی می کردند و معجزه آنها این بود و در این راه صرف مساعی نمودند به حدی که حیوانات درنده به آنها کاری نداشتند بلکه در حضور آنها و با اشاره آنها به دیگران هم حمله نمی کردند ولی اشخاص دیگر جرات نزدیک شدن به آن حیوانات را نداشتند. این کار نسبت به همه حیوانات میسر است و در هر موردی که چنین کنند نتیجه بخش می باشد و هر کس در حدود قدرت خود این کار را انجام دهد موضوع وسعت می گیرد. دنیای امروزه تا حدود بسیار مختصری به این مطلب واقف شده و تربیت هایی بین حیوانات دشمن یکدیگر مثل موش و گربه، سگ و گربه، گرگ و انسان برقرار شده است. حتی در جنوب آفریقا به منظور حمایت نسل حیوانات پارک بسیار وسیعی به نام پارک ملی کروگر Kruger ساخته اند که حیوانات در آن آزادانه می گردند و باهم نزاعی ندارند و سیاحان در یک اتومبیل درست از کنار آنها عبور کرده به تماشای آنها می پردازند. اکنون می گویم جاییکه محبت و انس و صلح و دوستی برای حیوانات میسر است به طریق اولی استقرار این اصل الهی در بین افراد بشر که عقل و فهم او را خداوند تبارک و تعالی مافوق آنها قرار داده میسر خواهد بود.

زودتر این پیروزی بدست آید و جنبه عمومی پیدا کند. نکته دیگری که لازم است تذکر داده شود این است که وحدت به طور طبیعی در عالم موجود است و چیزی نیست که ما بتوانیم یا بخواهیم ایجاد نماییم یا بتوانیم آن را نفی کنیم. مساعی ما بر این است که قلوب بشریت را به سوی وحدت متوجه سازیم و با مقرر داشتن تمرینات و توجهات روحی هرچه بیشتر دلهای افراد انسان را در سراسر عالم به هم نزدیک سازیم و کاری کنیم که رفته رفته بر خواستاران این حقیقت عالمی اضافه گردد و اکثریت جهان خواهان این راستی درخشان شوند.

بایستی بشر را با دستورات اخلاقی تمرین داد تا هرکس به تناسب سرنوشت و مکانیسم مغزی خویش راه محبت، مدارا و بردباری، الفت، و داد و مهر با معاشرین خود اعم از خویشاوند، دوست و بیگانه در پیش گیرد و این کار را روز به روز در وجود خود ترقی و توسعه دهد تا کم کم این روش پسندیده در جهان مستقر گردد. از مهمترین و اساسی ترین کارهای امروز آن است که شکاف و فاصله ای که در بین ادیان وجود دارد پر شده و فکر و توجه بشر به مقام انسانیت و آدمیت معطوف گردیده از پرداختن به اختلافات ظاهری ناچیز بین نژادها و رنگها و طبقات و ادیان و عقاید منصرف گردند.

متأسفانه قرنهای اخیر از نظر دور مانده که ادیان در اصل اختلافی باهم ندارند و آوردندگان آنها هم فرستاده شدگان خداوند یکتا هستند و همه یک مأموریت یعنی اصلاح بشر دارند و همچنان که پیغمبران عظام خود را مأمور اصلاح اخلاقی بشر و برادران و همکاران یکدیگر خوانده اند پیروان آنها هم دست برادری و خواهری بهم دهند و در عالم خداشناسی و اخلاق و انسانیت مشترکا به جامعه بشریت خدمت کنند. بجای فهم این حقیقت روشنی که در کتب دینی منجمله قرآن مجید بطور صریح مکرر بیان گردیده است پیروان ادیان تفاوتهای کوچک و ظاهری را بزرگ کرده و به بهانه آن به اضمحلال و ویرانی و قتل عام پرداخته و حتی فرقه های مختلف یک دین که پیامبر و کتاب دستوراتشان یکی است از این اعمال خلاف رویه دور نمانده اند. باز هم جای تأسف است که در این دوران مشعشع علم این گونه فکر ادامه دارد و اختلافات عقیده ای سبب دشمنی و عداوت و خونریزی می گردد چنانکه خوانندگان شاهد این وقایع می باشند. اکنون روزی فرا رسیده که بشر متفکر و مترقی باید به این حقیقت واقف شده بداند که ادیان در اصل اختلافی ندارند و پیروان آنها باید در طریق مشترکات یعنی خداشناسی، خداپرستی، اخلاق و انسانیت دست اتحاد به هم داده و دنیا را از سقوط در اضمحلال اخلاقی و معنوی نجات بخشند. اینک گفتارها و مقالات کتاب حاضر که در دست دارید بیاری شما می شناید تا از میان هاله های بی ایمانی و خداشناسی و نفاق و کدورت و جنگ که سطح دنیای امروز را در نقاط مختلف فراگرفته و چون لکه چرکینی بر روی اجتماعات بنی بشر حلقه زده است جهان نجات بخشد.

انتظارم این است کلیه افراد روی زمین اعم از هر رنگ و نژاد و عقاید و مذاهب مختلف جهان در هر نقطه از عالم که هستند اثر نویسنده‌ای را که با کمال بی طرفی در حل اختلافات و نزدیک کردن افکار بشر بر طبق سرنوشت و مقدرات الهی کوشیده است، از بدو الی الختم با کمال دقت و تعمق و ژرف بینی مطالعه و از حکم عقل و خرد و تفکر خدا داده خویش برای فهم حقایق پیروی نمایند. در خاتمه سخن پیشنهاداتی تقدیم می گردد تا در صورت مفید بودن به حال جامعه آن را با فکر منور و روشن خویش تطبیق داده و بکار بندند شاید کامیاب شوند.

۱- علما و بزرگان و دانشمندان ادیان بایستی سعی کنند تا مردم عادی را به حقیقت مذهب آشنا سازند و کشفیات و حقایق علمی و ترفیق و توأم ساختن آنها را با حقایق دینی از آنان مستور نسازند. قرآن چنین می فرماید: «یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون (آل عمران ۷۱)». «ای اهل کتاب، چرا حق را با باطل می پوشانید و حق را کتمان می کنید؟ در حالی که شما می دانید.»

۲- بایستی در مجموعه مفهوم های عقلانی و تفکری دنیا پسند به کمک تمرینات خاص دانش الهی و خداشناسی و مذهب را با علم روز و دانش مادی و معنوی اصطکاک و تماس داده و هر گونه اختلاف و تضادی را که بین دانش و مذهب است ترمیم نمایند. «ولا تقف مالیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا (بنی اسرائیل ۳۶)» «بر آنچه تو را علم و دانش نیست پیروی مکن که گوش و چشم و دل همگی مسئول از این امر خواهند بود.»

۳- خرافات و کهنه پرستی بطور کلی منسوخ شود، ترقی خواهان و روشنفکران را تشویق نمایند و بشردوستی و نوع پروری را به همه بیاموزند و از جنگ و جدال جلوگیری به عمل آید. «و الصلح خیر (النساء ۱۲۸)» «صلح بهتر است.»

۴- مذهب را بایستی با شرایط زمان و زندگانی تطبیق داد و هر اندازه دانش بیشتر رود به همان اندازه اثر آن در خیر و صلاح جامعه بیشتر شود.

۵- مذهب متکی به نیروی الهی و اخلاق و وجدان باطنی است و مفهوم وحدت و عقیده خداشناسان و خداپرستان همین است. این وضع بایستی از راه دانش سهل و آسان گردد.

۶- هرگاه اختلافات در بین مذاهب وجود داشته باشد مذهب هرگز قادر به اصول نوع پروری و بشردوستی نخواهد بود پس باید علما و دانشمندان و روشنفکران دین و دانش را یکی دانسته بلکه باهم منطبق کنند و در اتحاد بین ادیان کوشش و سعی وافر نمایند زیرا خداوند تبارک و تعالی سرنوشت و سرشت بشر را بر اکتشاف دانش استقرار و برقرار فرموده است.

۷- سعی در تمرین وجدانی مانند تطهیر روحی و اخلاقی به عمل آید بطوری که هر فرد پلیس مخفی و باطنی خودش گردد.

۸- ورزش روحی و اخلاقی و تفریحات سالم مطابق با سن و قوای انسان ها واجب لازم است.

۹- اکابر و بزرگان باید یک نیروی واحد مذهبی و اجتماعی در دنیا برقرار نمایند.

۱۰- بزرگان و پیشوایان باید خادم اجتماع باشند و نباید برای بیان حرف درست و حساب به عنوان اینکه با دین مخالفت کرده هر انسان روشنفکر عاقل را به تهمت بی دینی گرفتار سازند و بر خلاف گفته پیشوایان بزرگوار ادیان رفتار نمایند و مرتکب گناه عظیم شوند. «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب (زمر ۱۸)» «پس بشارت ده به آن بندگان من که هر سخنی را می شنوند و از بهترین سخنانی که می شنوند پیروی می کنند. آنها کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت فرموده و آنها صاحب دلانند.»

امید است این آثار مورد توجه اربابان ذوق قرار گرفته و برای جوانان و روشنفکران الهام بخش باشد. در خاتمه از خواننده گرامی تقاضا دارد یا این کتاب را بدست نگیرد و یا اگر گرفت از صفحه اول الی آخر با حوصله و دقت مطالعه فرماید. باشد که از این صرف وقت کامیابی حاصل کند و نتیجه بگیرد. شماها را به نیروی الهی می سپارم و انشاءالله اگر عمری بود مطالب مفیدتری در جلد دوم و سوم این کتاب به عرض خوانندگان می رسانم.

اندرز

بند اول

تو راهی سوی وحدت آغاز کن
بکن درد و غم را ز لطفش دوا
علاج پر آشوب عالم به کیست
چو نظم جهان را بقا می دهد
برمز حکیمانه دانا شوی
که رنج است و سختی در این گونه سیر
بسی سوختم از غمش وقت خواب
هویدا چو شد سربسر خیر بود
که هر سرنوشتی همان می شود
صلاح است و بی شک چنان می شود
همان سرنوشت است و گیرد سبق

ز آهنگ وحدت تو بیدار شو
ز وضع زمانه روایت کنم
که صلح اندر آن جای بگزیده است
ز وجدان و آئین نیایی نشان
دورویی و تهمت ز هر جا رسد
سیادت از این راه آسان شود
ز کردار مخلوق خیزد گناه
دل آزار و خونخوار و دلها قسی
ز مردان و نسوان و هم خرد و پیر
گرفتار چون مرغ اندر قفس
نیفتد چو بر کار، از سر پرد
نه از مسجد و دیر ماند خبر

به اندرز من گوش خود باز کن
بده جلوه دل را ز نور خدا
بین داروی درد امروز چیست
که قانون وحدت شفا می دهد
ز اوضاع و احوال بینا شوی
مشقت کشیدم در این امر خیر
شکنجه شدم روز و شب در عذاب
همان رنج و دردی که شر می نمود
مقدر ز درگاه داور بود
چو فرمان ایزد روان می شود
که جاری است تقدیر از حکم حق

بند دوم

برادر تو خوابی و هشیار شو
بیا تا برایت حکایت کنم
که گیتی زمانی پسندیده است
چو وحدت نباشد بر مردمان
فزاید خرافات و بخل و حسد
دروغ و دغل بس فراوان شود
سبق بردن روشنی بر سیاه
بسی فاسد و روسیاه و شقی
فتاده به بند هوسها اسیر
قلوب همه در هوی و هوس
که حس دیانت چون عقل و خرد
نه از روزه و خمس باشد اثر

ز غوغا و آشوبها پی ز پی
ز جنگ و نزاع و ستیز آن زمان
گرفتار درد و غم زندگی
چرا مردم بخرد و هوشیار
مگر نیست ز اخلاق نام و نشان
بیان کردم این داستان حسن
بند سوم

یقین کن به وحدت گراینده باش
ز خود یادگاری به عالم بنه
طبیعت حکم است و استاد تو
که حکمت ز وحدت شود جلوه گر
بسی قرن‌ها از زمان بگذرد
که چون امر یزدان شود آشکار
سعید آنکه فرمان یزدان برد
ز رفتار مذموم کن اجتناب
سخنهای حشمت همه ناصح است
هم اشرف بود در جهان یاورت
در خاتمه

دعاگوی ذات شهنشه منم
مسلمان و عادل بود نامدار
امید است با یاری کردگار

مناجات وحدت

خدایا تو کردی دلم جای وحدت
خدایا چه آسان تو بردی دل من
خدایا ز توحید و عشق تو سرمست
خدایا تو کردی شبم صبح صادق
خدایا رهانیدیم از خرافات

شود رونق دین از این راه طی
جهالت رواج است اندر جهان
که دیگر کند بر خدا بندگی؟
نبنند پند بزرگان بکار
که زنجیر بگسسته خلق جهان
سخن تازه گفتم بر این انجمن

خدا را به معنی پرستنده باش
با خلاف زین رسم درسی بده
سرشته بتوحید بنیاد تو
دو گیتی بنظم آورد سربر
یکی مرد حق گوی سبقت برد
همه عالم از عدل گیرد قرار
که طاعت نمودن بود از خرد
نکوهیده کردار آرد عذاب
شها با شعار تو بس واضح است
بوجهی سراینده کاهن برت

که در پرتو مهر او ایمنم
شه آریا مهر نیکو شعار
شود حامی وحدت آن تاجدار

که قصدم توئی مهر و سودای وحدت
فکندی برضوان تماشای وحدت
زخم وصال ز صهبای وحدت
به عالی ترین نور اجزای وحدت
به قانون نیکوی اعلا ی وحدت

خدایا چو بی وزنی من عطا شد
خدایا مرا دید فوق کرات است
خدایا بدیدم لقاییت به رحمت
خدایا گشودی در دین و دانش
خدایا سپس می کنم از تو درخواست
خدایا بیخشا به «حشمت» شعاعی
خدایا سپاست بجا می گذارم
به سیر و سیاحت به صحرای وحدت
تو کردی محبت به شیدای وحدت
شعاری ز انوار غوغای وحدت
باکرام و اعزاز بخشای وحدت
بخیر و سعادت کن عقبای وحدت
به روشن ترین نور بینای وحدت
به والا ترین شکر عظمای وحدت

شش دست‌گل از گلستان راه‌نمایی

دست‌گل اول، طلب و دریافت معرفت

۱- خیرگی به دریایی از نور و حقیقت: در اقیانوس پر از جلوه و تشعشعات رنگارنگ، در فضائی پر از تلالو انوار حقیقت که در هر گوشه از آن غوغائی از حیات و زیبایی و نشاط و حرکت برپا است و بر هر ذره آن خیره شوی دنیائی از زندگی و فعالیت دربرابر دیدگانت جلوه گر خواهد شد، همچنان خیره و مبهوت مانند هزاران متفکر دقیق و صبور که حیران وادی فهم اسرار این بساط گوناگونند نگران در حال سیر و کشف، دل خویشان به این جلوه‌های پر از نور اسرار و این تجلی‌های تابنده دوختم. هان ای بشر خواهان حقیقت و ای کسانی که از زندگی دنیا تنها بخور و خواب اکتفا نکرده و خواستار فهم اسرار پوشیدنی این دریای بیکران هستید، از خود جنبشی نشان دهید. برخیزید، از روی خلوص نیت و دل پاک شما هم به این سرزمین حقیقت روی آورید.

آتشی در دل خود بیفزوزید، دیدگان خویش را بسوی نور متوجه کنید و تصویری از حقایق در آن منعکس سازید. بیائید، بیائید، بیائید تا باهم در این اقیانوس عظیم شنا کنیم و گلهایی رنگارنگ از بوستان پاک دانش الهی بچینیم. تا کی نشستن و در فکر غم روز بودن و منحصرأ غصه نان خوردن، آخر جنبشی و حیاتی، آخر نیرویی و نشاطی، آیا نمی‌خواهید دری از حقیقت بروی دل شما گسترده شود؟ پس بیائید در این سفر الهی همراه باشید تا از جلوه‌گری گلستان الهی کامیاب شویم.

۲- سپاس از سرنوشت: این خیرگی و توجه و دل بستن به نور حقیقت از چیست و کجاست؟ جز این است که بستگی به سرنوشت دارد؟ هرکس را سرنوشتی است و معمار بزرگ عالم مغز هر مولودی را متناسب با وظیفه‌ای که باید در جهان بجای آورد بنا نهاده و دستگاه فکری هر فردی برای کاری که باید در دنیا انجام دهد ساخته شده است. من نیز در خود سرنوشت خدمت در این راه را یافته‌ام و تکلیف خود را پیدا کردم و وظیفه خود را شناختم.

این است که در این گوشه دور افتاده انزوا با همه گرفتاری و فشاری که ظاهراً زندگانی در سر راهم قرار داده شکرگزار یزدان بزرگم که چنین تقدیری فرا راه من داشته. با اینکه اقیانوس بی پایان خلقت جز قطره ناچیزی نیستم و در این دریای لامکان که آن را ابتدا و انتها و کرانه‌ای نیست نقطه‌ای در یک گوشه دور افتاده‌ام لکن چون به وسیله روح الهی که در وجودم در حال تجلی است به اسرار عالم رابطه حاصل است

خود را شایسته آن دیدم که با همه کوچکی و محدودیت ظاهری از بوستان اسرار عالم لایتناهی گلی چیده شود و دماغ معطر گردد و از این دسته گل پر بهجت سودی بر همه برسد.

۳- خواستن و طلب: پس از آنکه محو این زیبایی عالمگیر شده و غرق دریای پر تجلی آفرینش گردیده و دانسته شد که سرنوشت فهم حقایق و بازگو کردن آن بوده است و پس از سپاسگزاری از اینهمه لطف که در حق این بنده ناچیز شد آنگاه خواهان فهم حقیقت شدم زیرا مقدمه بدست آوردن هر چیزی خواستن است چنانکه گفته اند: خواستن توانستن است. چون می دانستم که راه گشایش هر چیزی خواستن و طلب کردن است این است که در صدد طلب برآمدم و از روی دل و جان خواهان شدم. تا کسی خواهان چیزی نباشد دنبال آن نمی رود. تو هم ای خواننده گرامی و ای برادر فکور و روشن بین اگر در صدد یافتن حقیقت هستی نخسن وظیفه ات این است که از دل و جان خواهان فهم و ادراک باشی. اگر چنین آرزو و تمنا و خواستی در خویشتن یافتی پس کمر همت بربند و دنبال نور حقیقت را بگیر تا با نیروی یزدانی از آن برخوردار شوی. بیا، بیا و از درهای دریای الهی فیضی ببر.

۴- ورود به خانه از درب: برای ورود به هر خانه ای باید از در آن داخل شد چنانکه قرآن مجید می فرماید: «لکن البر من اتقی وأتوا للبیوت من ابوابها» «ولیکن نیکوکاری آن است که پرهیزکاری کند و به خانه ها درآیند از درهای آنها (بقره ۱۸۹)» برای وارد شدن به هر مکانی بایستی درهای آن را پیدا کرد. خانه اسرار محبوب نیز مانند هر خانه دری دارد. ما هم برای راه یافتن به این در کوششها کرده ایم تا در را یافته و از آنجا وارد شویم. هر کاری روشی دارد، برای حل هر مطلبی طریقی هست و برای رسیدن به هر مقصدی باید راهی طی کرد. ما هم برای راه یافتن به حقایق در خانه عشق را دق الباب کرده ایم.

۵- دق الباب: کسی که می خواهد به در خانه بزرگی روی آورد حتی المقدور می کوشد خود را پاکیزه و شایسته حضور در درگاه صاحب خانه سازد تا قابل و لایق دریافت لطف صاحب منزل شود. ما هم قبل از تصمیم ورود به خانه جانان چنین کردیم و تا آنجا که مقدر بود در پاکیزگی و شایستگی خود کوشیدیم و مهیا و آماده شدیم. تو هم ای خواننده گرامی برای درک فیض بایستی چنین به گلستان راه یابی. هنگامی که می خواهید وارد خانه ای شوید در آن دم که جلو در رسیدید چه تکلیفی دارید؟ وظیفه شما این است که دق الباب کنید یعنی چکش را به صدا درآورده یا آهسته به در بکوبید یا زنگی را که برای این مقصود گذارده اند فشار دهید. منظور از این کار چیست؟

مقصود این است که حضور خود را به صاحب خانه اطلاع دهید که من آمده ام و اینجا پشت در حاضرم و قصد دیدارت را دارم و خود را حاضر و آماده کرده ام که از تو ملاقات کنم و حاجتی دارم که برای برآمدن آن به تو روی آورده ام و بدین وسیله حضور خود و آمادگی خویش را برای بهره برداری از لطف تو به

اطلاع می‌رسانم. این است معنی دق الباب. کسی که در خانه ای را می‌زند و آمادگی خود را به صاحب خانه اعلام می‌دارد می‌خواهد بگوید که من خود را برای دریافت لطف تو مستحق می‌دانم و خویشتن را شایسته دریافت آنچه برای مطالبه آن آمده‌ام می‌شمارم. پس در برویم بگشا و حاجتم را برآر و آنچه سرنوشت و مقدر من است به من عطا بفرما و سخت خواهان و طالب آنم.

۶- با چه وسیله ای در می‌زنند؟ برای دق الباب و اعلام آمادگی وسایل مختلفی هست که با پیشرفت زمان ترقی کرده است. قدیم چکش می‌زدند و امروز زنگ الکتریکی و دستگاه های اعلام صوتی را به صدا در می‌آورند. اما مقصود از همه آنها یکی است و همان اعلام است که در بند قبل بیان گردید. اما برای گشایش خانه اسرار عشق چگونه دق البابی می‌توان یافت.

اینجا دیگر صحبت از چکش و زنگ نیست بلکه از زنگ روان و روح باید استفاده کرد. چرا؟ برای اینکه روح به همه جهان اتصال دارد. روح امر الهی است که در سراسر عالم لایتناهی قدرت آن مستقر است و موجب جنبش و حرکت همه موجودات او است. روح ما قطره ای است از اقیانوس عظیم و بی پایان عالم خلقت و قطره هم از دریا جدا نیست. اما وسیله ای لازم است که این قطره از اقیانوس خیر گیرد. مگر زنگی که به در خانه می‌نوازد جز آن است که با فشار آن نیروی همگانی برق را به کمک می‌طلبند و با فشار یک دکمه همان نیروی الکتریسیته که در همه جا هست بکار می‌افتد و مطلوب انسان را عمل می‌کند. روح نیز با فشار یک دکمه که همان خواست و طلب و دنبال کردن صحیح و از روی روش است به برق عظیم عالم متصل می‌گردد.

پس با روح روان در خانه اسرار را زدیم. روح است چون در بدن ما و در همه جای عالم مانند یک نیروی واحد بزرگ (وحدت) مستقر است روان است برای اینکه مثل آب جاری و به همه جا نافذ است و با همه اتصال دارد و همچنان پیش می‌رود و نفوذ می‌کند و به همه سوی می‌رسد و اصلا جدایی برای آن مفهوم ندارد. آری با چنین روح روانی بر در خانه اسرار دق الباب کردم.

۷- درب باز شد: به محض دق الباب در خانه گشوده شد زیرا این مکان مانند مسکن لئیمان و سفلگان بسته نمی‌ماند و از کسی رو پنهان نمی‌کند و جواب رد به کسی نمی‌دهد و هیچکس را از خود نمی‌راند وقتی در زدیم نراندند و جواب رد ندادند بلکه با رحمت و بخشایش و وسع خویشتن پذیرفتند و درهای معرفت و حقیقت گشودند.

هنگامی که با همان روح روان برق ناچیز خود را با برق عظیم عالم اتصال دادیم یکباره قطره کوچک با اقیانوس بزرگ متصل گردید که قطره خود جزء اقیانوس است و ذره‌ای ناچیز به خورشید پیوست و اسرار عظیم عشق در نظر تجلی کرد و روی مستور آن شاهد غیب بر دیده و دل جان تجلی نمود و سراپای

وجود را فراگرفت. آری هرکسی که با این اشتیاق و طلب به حکم تقدیر و سرنوشتی که دارد به دنبال کشف حقایق رود نتیجه خواهد گرفت و روحش جمال حقایق را درک خواهد کرد. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

بستم دل خود به جلوه پرنورش
با زنگ روان بر در آن خانه زدم
در گوشه انزوا شدم مشکورش
مفتوح به دیده شد رخ مستورش

در تکل ووم، انعکاس معرفت الهی به جهانیان

۱- نور قابل اختفا و احتکار نیست: پس از آنکه نور معرفت به حکم سرنوشت و تقدیر با نیروی طلب و خواست و کوشش دریافت گردید وظیفه ایجاب می کرد که در جهان تابانیده شود و جهانیان از این نور و نعمت بی نظیر که تجلی بخش و روشن کننده و نظم دهنده و سعادت آفرین و ایجاد کننده آسایش است برخوردار شوند. مگر می توان نور را در جایی مخفی کرد و یا آن را اختفا نمود؟ آیا ممکن است نور خورشید در مکانی حبس گردد و مانع تجلی و تابش آن شوند؟ چنین چیزی میسر نیست. بشر کجا می تواند نور خورشید را محو کند و آن را بیوشاند؟

بلی او می تواند حجاب و مانع بر سر خود بکشد و خود را از نور مخفی دارد و یا اینکه خویشتن را در اطای تاریک زندانی سازد تا نور را نبیند. اما این عمل او فقط محروم کردن شخص خود از نعمت نور است نه اینکه نور خورشید را بیوشاند. به علاوه برای خود وی نیز تا کی می تواند به این کار ادامه دهد؟ تا چه وقت می تواند در زیر یک محفظه یا میان سوراخی خویشتن را از انوار خورشید محروم سازد؟ بالاخره ناچار است دیر یا زود از غلاف بیرون آمده و روح خود را با نور خورشید صفا و تجلی دهد و اشعه حیات بخش آن را برای ادامه زندگی مورد استفاده سازد.

۲- آئینه و نور: وظیفه یک آئینه که در مقابل نور می گیرند چیست؟ واضح و روشن است که آئینه نور را منعکس می سازد. این سرنوشت اوست، کار اوست، تکلیف اوست و نمی تواند چنین نکند. شما نور به آئینه بتابانید و سعی کنید که او نور را منعکس نکند، نمی شود. هرچه خواهش و تمنا کنید که نور را انعکاس ندهد قبول نخواهد کرد زیرا انجام خواسته شما برایش میسر نیست. وظیفه اوست که انوار را بگیرد و برگرداند و انعکاس دهد. آینه ای در مقابل نور خورشید بگیرد. بدون چون و چرا انوار را در خود نگاه نمی دارد و احتکار نمی کند زیرا جایی برای ذخیره آن ندارد. بحکم اجبار ناچار است آن را منعکس سازد و برگرداند. ما هم پس از آنکه با طلب و کوشش در خانه محبوب را گشودیم و با خورشید حقیقت آشنا

شدیم دریافتیم که آینه جان ما قادر نیست که این انوار را در خود نگه دارد. ناچار باید آن را به هر جا که بتواند منعکس سازد و تا آنجا که قدرت دارد دنیائی از آن برخوردار شود.

۳- آئینه و حائل: اگر ایراد کنند و بگویند که جلو آئینه حائلی می گذارند تا پخش نور را مانع شوند می گویم این حائل همیشگی نیست و خاصیت نور آن است که نفوذ کند ولو اینکه ابر موقتا جلو آن را بگیرد، به محض این که ابر از جلو نور خورشید رد شود بار دیگر نور تجلی خواهد کرد. نور که جائی نرفته و همانجا در پشت ابرها موجود و در حال تجلی است منتها ابر جلو آن را پوشیده و مسلما به کنار خواهد رفت و بار دیگر جهان از اشعه و انوار آفتاب برخوردار می شود. آن حالی که ممکن است جلو انوار اسرار عشق را بگیرد قشرهای ثقل دنیوی و اوهامی است که پابستگی مفرط به این جهان و استغیراق در ظواهر آن بوجود آورده است. پس ما این حائل را پس زدیم و مانع شکافته و ویران شد به این لحاظ خوشحال و شکرگزاریم که نور حقیقت متجلی گردیده است.

۴- آئینه کوچک است اما نور بزرگ است: آینه در ظاهر کوچک است. کسانی که همه چیز را با دیده انتقاد و حسد می نگرند و می خواهند برای هر چیز عیبی درست کنند و هر چیزی را که در نظرشان تازه یا جالب است از راه پیدا کردن نکته ای مورد انتقاد قرار داده و به خیال خود بر آن شکست وارد می کنند تا روح بدبین خویش را قانع سازند وقتی آینه را می بینند که نور منعکس می کند شروع به انتقاد از آینه کرده می گویند: «مگر جز آن است که این قطعه ای شیشه است که از ماده جیوه ای آغشته شده و پشت آن یک تکه حلبی ناچیز قرار دارد. این چه ارزش دارد که چنین لافی می زند؟» اما آینه با کمال ادب و فروتنی به آنها پاسخ می دهد:

«عزیزان بر جسم من منگرید، هرچند که این جسم هم خود قطره ای از دریای وجود است از خردی جسم به من ایراد نکنید بلکه بروح من نظر اندازید که چگونه با همه کوچکی خود خورشید به این عظمت را منعکس می کنم. مگر جز آن است که انوار آفتاب عظیم را با وجود خردی جسم خویش طوری بر می گردانم که همه قدرت، حدت و شدت و عظمت نور را منعکس کننده خورشید عظیم و وظیفه ام پخش انوار حیات بخش آن است و این کار روحی من است روح را بنگرید و خردی جسم را فراموش کنید. اما در نظر بگیرید که همین جسم کوچک من نیست که این کار سترگ را انجام می دهد. نور بزرگ و تجلی بخش اوست که اثر می کند نه من. پس مرا کوچک ندانید و از توهینی که نسبت به من در فکر شما پیدا شده لبهای خود را بگزید.»

۵- من ناتوان نیستم: شنیدید که آینه چه گفت؟ این زبان حال بود. ممکن است بگویند: «این کیست که در گوشه شهرستانی نشسته و از آنجا سخن هدایت را بازگو می کند و ما را به راه وحدت می خواند؟ مگر نه

این است که مردی ناتوان و لااقل فردی مانند سایر افراد است و بود و نبودش یکسان بلکه وجودش حشو و زائد است. این چه کسی است که دم از سخن‌های بزرگ می‌زند؟»

می‌گویم: «اگر مرا ناتوان می‌دانید اشتباه است. من ناتوان نیستم و جسم من در نظر شما کوچک و شخص من یک مرد دور افتاده در گوشه‌ای از شهرستان است اما با همین جسم آینه ای است که انوار دانشهای الهی را می‌تواند دریافت و منعکس نماید. ما ناتوان نیستیم و توانائیم، زائد نیستیم و سرنوشت برای ما مثل همه وظیفه معین کرده و وظیفه ما راهنمایی و تبلیغ و ارشاد است و مانند همان آینه انوار خورشید حقیقت را می‌گیریم و به جهان منعکس می‌سازیم. چرا این جسم ناتوان است؟ مگر نه آن است که واسطه این کسب فیض و ابلاغ آن همین جسم است؟ به علاوه روحی که جسم ما را به حرکت انداخته مگر از ما است؟ کجائید و چه فکر می‌کنید؟ کدام نیروئی است که نور خورشید را می‌گیرد و کدام قطره ای است که به اقیانوس می‌پیوندد؟

این بخشی از همان نور خورشید و ذره ای از همان دریا است که در وجود ما این آثار را بروز می‌دهد. پس ما توانا شدیم نه ناتوان زیرا ما از نور و نیروی عشق استفاده می‌کنیم، چرا ناتوان باشیم. مگر نه آن است که روح امر الهی است «ویستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی، سوره بنی اسرائیل آیه ۸۵» «تو را از روح می‌پرسند که چیست بگو روح از امر پروردگار من است» مگر نه آن است که نیروئی الهی در همه جهان حکمفرماست و خداوند نور آسمانها و زمین است پس چطور ممکن است روح کوچک باشد؟ ما که از این عالم جدا نیستیم، چه کسی می‌تواند ادعای جدائی از عالم کند؟ همه متصلیم، به این دریا پیوسته ایم و در این صحنه نورانی هر کدام نقشی و محلی داریم وظیفه ای برای ما معین شده که بایستی باشیم و نمی‌توان ما را حذف کرد. پس چگونه زائیدیم و چرا ناتوانیم؟

۶- نفع گیرندگان: گفته شد که آئینه وظیفه دارد نوری را که گرفته، منعکس کند. این کار برای چیست؟ مگر به نفع گیرندگان نیست؟ نور خورشید وقتی به زمین می‌تابد سود آن منعکس می‌شود و به وسیله واسطه‌ها دست به دست به همه موجودات می‌رسد و این انتقال به نفع جهانیان است مثلا نباتات این نور را می‌گیرند و با تغییر شکل‌هایی که در آن می‌دهند آن را برای موجودات زمین تصفیه و مناسب می‌سازند. عمل آئینه و واسطه و منتقل کننده به نفع گیرندگان است. شما هم اگر در صدد کسب حقیقت هستید از این آئینه نور بگیریید و استفاده کنید و قدر آئینه را بدانید و به آن توهین روا ندارید و آگاه باشید نوری که آینه منعکس می‌سازد از خود نیست بلکه همان نور خورشید است که گرفته و پخش می‌کند. به آن کسی که با دیده کوچک بینی می‌نگرد و ما را خرد می‌انگارد فقط همین را می‌گوئیم: «اگر می‌دانی که این کار آسان است مانند این سخنان بگو.» خلاصه مطالب در یک رباعی:

تابنده دانش جهان ما هستیم گوینده اسرار نهان ما هستیم
در قالب روح ما توئی لیک بما گویند که حشو و ناتوان ما هستیم

در تکل سوم، فایده کسب معرفت

۱- پوششهای حقیقت: گوهر درخشنده ای را در میان پوسته ها و پارچه و نوارها و لفافه هائی تو در تو پیچیده بودند و این پوششهای سنگین و ثقیل و ضخیم مانع از آن بوده که گوهر به چشم دیده شود و نور و زیبایی آن تجلی کند. این بود که بینندگان از آن جز یک جسم تاریک و در هم و ناتوان چیزی نمی دیدند و رفته رفته توجهی که به آن داشتند با وجود گمان بر اهمیت و خوبی مغز کم کم رو به کاهش گرائید و دیگر آن علاقه و محبت و توجه که بایستی به آن داشته باشند نداشتند و تقصیر بزرگی هم بر گردن آنها نبود زیرا آنها فقط وصفی از گوهر می شنیدند و حقیقت آن را نمی دیدند و تنها به خبر و ذکری از گوهر دل خوش کرده و از دیدار جمال آن محروم بودند. اما اشخاص دقیقتر و موشکاف که از نظاره چهره دلارای گوهر مأیوس شدند دل از آن برکنند و روی از آن برتافتند و گوهر با وجود باطن پر نور خود همچنان در میان لفافه های پوشنده روز به روز بیشتر متروک و دور افتاده ماند.

۲- تجلی گوهر: اما مرد یا مردمانی حقیقت بین که از باطن گوهر آگاه بودند قیام کردند و با نیروی اراده تحت رهبری وظیفه سرنوشت اقدام به باز نمودن پوششها و زدودن لفافه ها و برداشتن نوارها و پارچه ها و شکستن پوسته ها کرده بالاخره پس از فعالیت و کوشش بسیار چهره زیبای گوهر را از زیر لفافه ها بیرون آوردند و در معرض دید خواستاران حقیقت نهادند.

۳- شادمانی از دریافت نور: آن روز که با پای سرنوشت و نیروی طلب در خانه اسرار کوبیده شد و جواب لبیک دادند و اسرار عشق در نظرمان روشن گردید آغاز شادمانی و سعادت ما بود. مانند کسی که مدتی در اطاق تیره و تاریک مانده و یکبار چراغی پر نور به جلو او آوردند سراپای وجود از نور غرق شد و به همراه نور نشاط و شادمانی مستقر گردید.

۴- آزادی از قید: این نشاط از چه بود و چه چیزی سبب گردید که آنچنان مسرتی پدید آید؟ علت همان رفع تیرگی ها و پوششهای گوهر و تجلی آن بوده است و بس. زیرا پس از آگاهی از حقیقت یکایک پوسته ها و پوششها و لفافه هایی که مانع از دیدن نور حق است به کنار رفت و همانطور که انتظار می رفت گوهر حقیقت در مقابل دیدگان شادمان تجلی کرد و نور آن سراپای وجود را فرا گرفت. چگونگی می توانستیم شادمان نباشیم؟

۵- علت شادمانی: چه شادمانی بالاتر از آنکه انسان از قیدها و تیرگی‌هایی که مانع از نور حقیقت است آزاد گردد؟ در واقع این تیرگی‌ها و پوشش‌ها که قید سنگینی بدست و پای انسان می‌زند در حکم همان غاشیه مارهایی است که گفته شده در جهنم منتظر بدکاران و مستحقین عذاب الهی است. با نیرویی که از درک حقیقت دست می‌دهد از بیم گزند این مارها آسودگی حاصل می‌شود و همچنین از اختلافات و تضادها و دشمنی‌ها و کدورت‌ها و منیت و مبارزاتی که مانع برادری و وحدت و اتصال و پیوند افراد بشر به یکدیگر است و در حقیقت در حکم همان مارهای جهنمی است نجات یافتیم و به طریق وحدت و اتحاد رهنمون شدیم و به این راه حق و حقیقت ارشاد گردیدیم. همه این نعمت‌ها را در سایه فروتنی و نفس‌کشی و از بین بردن هر گونه حس جاه و مقام و آرزوی واهی دنیوی و جاه‌طلبی و خویشتن پرستی یافتیم و مفتخریم که هیچ‌گونه هوس که در دل دنیا پرستان است در سرما نیست. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

آن روز که ما باخبر و شاد شدیم از قید خرافات پس آزاد شدیم
از بیم جهنم گزش غاشیه مار و آسوده ز اختلاف و ارشاد شدیم

دسته کل چهارم، دستور جامع زندگانی

۱- خانه وحدت: هان ای شنونده گرامی و ای کسی که این سخن را می‌خوانی، ای آنکه برای استماع کلام حقیقت آماده‌ای و خویشتن را برای کسب حقایق آماده ساخته‌ای، حالا که تاحدی از روش دریافت نور آگاه شدی و دانستی که چگونه نور می‌تابد و چطور باید از آن استفاده کرد بیا و برای سکونت در دنیا خانه (وحدت) را انتخاب فرما.

۲- داروی وحدت: وحدت داروی درد های جهان است و مقررات آن برای زندگانی دنیا کاملاً جامع است. با تبعیت از وحدت بهشتی از صلح و صفا و پاکیزگی در جهان برقرار خواهد شد. می‌گویند زندگی دنیا مقدمه‌ای است برای آمادگی انسان در سرای دیگر. تعلیماتی که ما در این جهان می‌گیریم بهشت سعادت را در جهان بعد برای ما آماده می‌سازد. هرگاه دستور زندگی در دنیا جامع باشد و دنیا و جامعه دنیوی و همه مردم وضع زندگانی خود را درست و مرتب کنند مسلماً در دنیای دیگر نیز از آن بهره‌مند خواهند شد. همانطور که فرموده‌اند: «الدنیا مزرعه الاخره» «دنیا مزرعه و کشتگاهی است برای آخرت». وقتی وسایل زندگی مقرون به صلاح در جهان فراهم گردیده مسلماً آخرت انسان نیز تأمین خواهد شد.

۳- بهشت جهان: پس ای شنونده و خواننده عزیز، دستورات جامع زندگی دنیوی به خواست خداوند در اختیار توست و در واقع بهشتی از الطاف الهی به تو تحویل گردیده است. اگر خوب تفکر کنی و از

راهنمایی خرد خویش استفاده نمائی و غفلت در کار روا نداری مسلم بدان که زندگیت در این جهان چون بهشت خواهد شد.

۴- گوش و چشم باز: در این صورت است که رفته رفته گوشها به آوای دلنواز حقیقت باز و چشمها به نور حق روشن و بینا می شود و نیروی درک در وجود انسان افزایش خواهد گرفت و مزایای وحدت و اهمیت این نعمت عظیم الهی را خواهد دانست.

۵- دعوت به وحدت: ای عزیز باید ما همه با یکدیگر برادر باشیم و محبت و صلح صفا را شعار خود قرار دهیم و دست از نفاق و دورویی بشوئیم و به چشم اتحاد به همه نگاه کنیم و جز لطف و محبت نظری به کسی نداشته باشیم. صلح و صفا و یگانگی باید شعار انسان عاقل باشد. نیکی و خوبی وقتی رفتار قاطبه افراد گردید زندگی دنیا برای همه آسان خواهد شد. منکرات و مکروهات و اعمال زشت باعث تیره ساختن آب زلال زندگانی است.

۶- پیوند دلها: باید دلها بهم پیوند شوند نه اینکه با نفاق و تیرگی و کینه از یکدیگر جدا گردد. دخالت در کار دیگران کردن و خودخواهی و همه چیز را برای خود خواستن ایجاد اختلافات و جدایی می کند. بایستی نوع بشر را دوست داشت و با خویشان محبت کرد، همسایه را محترم شمرد و تا آنجا که از دست بر می آید از نیکوئی دریغ نمود. از نفاق و عداوت چه حاصلی جز درد و رنج و غم پدید خواهد آمد؟ برعکس از صلح و صفا و پاکی و حسن نیت و خیرخواهی چه گلستان درخشنده و تابنده‌ای در محیط زندگی ایجاد می شود. آیا بهتر نیست بجای اینکه در فکر لطمه زدن و فریب دادن و دست اندازی به دیگران باشیم بکشیم آنها را در شادی و مزایای حیات که خود از آن برخورداریم شریک سازیم و خیر و خوبی را برای همه بخواهیم و سعی کنیم درد را تا آنجا که می توانیم از زندگی دیگران برداریم؟

۷- تفاوت ادراک: چون مغز افراد مختلف و نحوه درک در اشخاص به درجات تفاوت می کند ممکن است برخی کسان این سخنان را با دیده قبول و توجه بنگرند و برخی دیگر به چشم حقارت بدان نظر کنند مختارند. اینها بود سخنانی از وحدت که به طور ایجاز و اجمال و کلماتی چند بیان شد می خواهی قبول کن و می خواهی نکن. گفته شد و اصراری هم نیست گفتن آنها خود وظیفه ای بود. اکنون شما هرچه وجدان و عقل می گوید همان را پیروی فرمائید. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

بگزین تو در خانه وحدت سامع	چون هست برای زندگانی جامع
گر نیک بیندیشی و غفلت نکنی	گوش تو شود باز و دو چشمت لامع

دسته گل پنجم، در قید ابتدا و انتها

۱- ابتدا ندارد «اول بلا اول»: بیشتر مردم برای عالم ابتدائی قائلند و می گویند عالم ابتدائی داشته ولی هنگامی که از آنها پرسیده شود ابتدا کجا است و چه موقع بوده سکوت اختیار می کنند یا می گویند ما نمی دانیم. اینها بدون اینکه خود بدانند قائل به ابتدا هستند. اما من می پرسم مبدأ را کجا قرار می دهند. ما نمی دانیم این مبدأ که آنها برای عالم «البته کل عالم نه بشر و موجودات به طور انفرادی» قائل می شوند کجا است و اینها خودشان هم نمی دانند ولی می گویند بدون اینکه بدانند.

۲- آخر هم ندارد: همین اشخاص برای عالم نیز آخری قرار می دهند. عجیب است چیزی که اولش را نتوانسته اند پیدا کنند پس چگونه برای آن آخر قائل می شوند؟ می پرسم شما که نتوانستید برای عالم بطور یقین ابتدا تعیین نمائید پس آخر آن را چگونه معین کرده اید؟ مسلم بدانید که آخری هم به آن ترتیب که تصور می کنند ندارد زیرا اگر گفتیم آخر به منزله آن است که عالم تمام شده و خدائی که خلاق عالم است بدون داشتن عالم چه خواهد کرد و چگونه خدائی او تجلی می کند و چه کسی باید او را بشناسد؟ خداوند با مخلوق شناخته می شود و خدای بی مخلوق مفهوم ندارد. پس اگر گفتیم آخر یعنی همه چیز تمام می شود در صورتی که چنین چیزی نخواهد بود زیرا این امر مخالف و مغایر عقل خداپرستان است.

۳- قیامت چیست؟: می گویند قیامت آخر دنیاست. البته ما دخالت در قیامت مذهبی نمی کنیم و هر مذهبی قیامت را به همان ترتیب که معرفی کرده لابد روی دلائل و عللی بوده و برای پیروان آن تبعیت از آن محترم است و این بنده نیز که مسلمان و شیعه هستم به تمام اعتقادات صحیح و درست مذهب از روی کمال خلوص قلب احترام می گذارم. اما منظور از این بحث آن است که مسئله قیامت را از نقطه نظر فلسفه و عقل تا آنجا که مقتضی سخن گفتن در این مکان و زمان است حل کنیم.

۴- قیامت آخر نیست: البته هر مذهبی مطالب مربوط به قیامت را بر روی مبنائی گرفته ولی می پرسم آیا تفکر در این مسئله جایز است یا نیست؟ آیا مسئله حل شدنی است یا نه؟ حلی که می کنند و باید بکنیم فلسفه اش بر چه مبنا قرار گرفته است؟ می گوییم قیامت پایان کار نیست. اگر مبنا را برگشت جسم بگیرند وقتی یکبار این عمل شد باز قابل تکرار است و اینکار را پایانی نیست. اگر مبنا را بر بقای روح بگیرند چون روح از امر پروردگار است از بین رفتنی نیست و فنا و مرگ بر آن مترتب نمی شود پس پایانی بر آن نمی توان فکر کرد. اگر بنا شود روح کلمه امر خداست از بین برود چون امر خدا از خود خدا جدا نیست مثل این است که در بقای الهی نیز شک کرده ایم. استغفرالله ربی و اتوب الیه.

۵- خالدون یعنی چه؟ دیانت اسلام در لسان قرآن مکرر در مکرر بقای عالم و بی پایان بودن آن را تصریح می فرماید و در آیات متعدد خالد بودن قیامت و بهشت و جهنم را عیناً بیان فرموده است. اصولاً کلمه «خلد» به معنی بهشت با خلود به معنی همیشگی و جاودانی خویشاوند است. «فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها حشر ۱۷» «پس عاقبت آنها در آن است که هر دو در آتش جاودانند» «یدخله ناراً خالداً فیها نساء ۱۴» «او را داخل آتش می سازد که در آن جاویدان است» «یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نساء ۱۳» «وی را داخل باغهایی می سازد که از زیر آنها نهرهایی جاری است که در آن جاویدانند.» همین امر دلیل بر آن است که انتهائی ندارد و پایانی برای آن متصور نیست.

۶- نه پایان نه آغاز: وقتی خالد و همیشگی بودن پایانی نداشت مسلماً آغازی هم ندارد زیرا در نظر عقل و فلسفه و ذوق سلیم این مطلب مثل آفتاب روشن است که هر چیز که پایانی ندارد ابتدا ندارد و ابتدا برای چیزی است که انتها داشته باشد یعنی در واقع دوران معینی را طی کند که از نقطه ای شروع و به نقطه ای ختم شود مانند مسافرت از شهری به شهر دیگر یا مانند تحولات جسمی موجودات در کره زمین که از نقطه ای شروع و به نقطه ای ختم می شود. اما این آغاز و ختم ظاهری در واقع ابتدا و پایان حقیقی نیست زیرا قبل از آغاز تحول همان جسم و همان روح زندگی داشته منتها بصورت دیگر و پس از خاتمه تحول باز همان جسم و همان روح زندگی خواهد داشت به یک شکل دیگر. جایی که یک جسم نیز از این دنیا ابتدا و انتها ندارد به طریق اولی برای عالم ابتدا و انتهایی نیست زیرا هر جا را ابتدا تصور کنیم قبل از آن تحولات بوده و هر جا را انتها بدانیم باز هم تحولات خواهد بود.

۷- زیج نشینی برای یافتن پایان: موضوع پاداش و مجازات و حساب روز جزا کاملاً صحیح است و بایستی آن را از مسئله قیامت تفکیک نمود همانطور که دین مقدس اسلام آن را تفکیک کرده است. حساب ترتیب و موعد معینی دارد و از مسئله خلود و بقای قیامت جداست. قرآن مجید نیز در عین حال که قائل به حساب و پاداش و جزاست بخلود عالم و قیامت سخن می فرماید. با وجود اینکه قرآن مجید قائل بی پایانی است برخی اشخاص زیج نشسته و در حال مطالعه و انتظارند که پایانی برای قیامت و عالم پیدا کنند. زیج نشستن برای پیدا کردن موعد پایان کار، عملی بیهوده است. آیا فکر نمی کنید که جهان بی پایان را نه آغازیست و نه انجامی؟

۸- مسئله حساب چیست؟ حساب پاداش و جزای انسان در عالم دیگر همانطور که قرآن مجید و همه ادیان قائلند کاملاً درست و صحیح است و حقیقت آن همین است که اکنون گفته می شود. انسان از سه نیروی جسم و پریسپری و روح تشکیل شده و نیروی دوم که نام آن پریسپری یا قالب مثالی است در واقع سایه ای از جسم است که پس از جدا شدن جسم از روح به همراه روح باقی می ماند و زندگی بعدی

انسان را تشکیل می دهد. درست مانند فیلم سینما که از منظره ای فیلم بردارند که تمام جزئیات آن محفوظ است و بعد آن فیلم را هر چند بار که بخواهند می توانند نمایش دهند تمام حالات زندگی انسان توسط پریسپری فیلم برداری می شود و محفوظ است و ذره ای از آن نیست که مخفی بماند. تمام اعمال و رفتار انسان با این فیلم سینمایی محفوظ و ضبط شده و در بایگانی عالم باقی می ماند و هر وقت خواست پروردگار است نمایش داده می شود. به همین لحاظ است که هنگام مرگ در نظر برخی مردم تمام حالات زندگی آنها مثل فیلم سینما به سرعت در نظرشان نمایش داده می شود و وقایع بسیار قدیم و فراموش شده با تمام جزئیات احیا می گردد. حافظه نیز بخشی از همین بایگانی پریسپری «قالب مثالی» است که با کمک سلولهای مغز در نظر انسان مجسم می گردد و آدمی با توجه به وقایع می تواند تمام جزئیات آن را مثل فیلم در مغزش مجسم کند و به یاد آورد.

۹- موضوع پاداش و جزا در عالم برزخ: و اما پاداش و جزا این است که پس از مرگ بخواست پروردگار فیلم زندگی انسان در مقابل خلق خدا و مقدسین و موجودات نمایش داده می شود. اگر در دنیا اعمال خوبی کرده از آن شادمان و مفتخر است و اگر رفتار زشت و شرم آوری داشته از آن خجل و شرمنده است. مثلاً فرض کنید شخصی عیال خود را به دست رفیقش سپرده ولی رفیق در غیاب دوست به وی خیانت کرده و هنگام بازگشت از سفر در مقابل سوء ظن و اتهام وی قسم خورده که کار بدی نکرده است. در نمایش پریسپری همان عمل را انجام می دهد و همان سوگند را در مقابل همه می خورد بدون اینکه راه فراری داشته باشد. ببینید چه شرمساری و خجلت عظیمی نصیب وی می گردد. هر چه می خواهد بگریزد میسر نخواهد بود. و اما پس از آنهمه خجلت و سرافکنندگی در حالی که فیلم زندگی مرتباً نمایش داده می شود عمل نیکی هم از او سرزده. اینجا تا حدی شرمندگی وی جبران می شود و نفسی راحت می کشد تا دوباره عمل نیک یا زشتی نمایش داده شود. وای بجای کسی که تمام افعالش زشت است و شرم آور و خوشا به حال کسی که همه کارهایش قابل تحسین و تقدیر است چه پاداشی از این بالاتر و برتر و چه جزایی از آن سخت تر و خردکننده تر می توان یافت؟ شاعر می فرماید:

در آتشم بیفکن و نام گنه میر کاتش بگرمی عرق انفعال نیست

۱۰- تصدیق قرآن: قرآن مجید در لفافه این مطلب را بیان می فرماید آنجا که می گوید: در آن روز قیامت انسان داستانهایش را بسراید که پروردگارت بدان سروش فرستاد. در آن روز برون آیند مردم به صورتهای گوناگون تا اعمال و کردار خویش نمایش دهند پس هر که به اندازه سنگینی ذره ای بدی کرده آن را ببیند «سوره زلزله ۴ تا ۸» در واقع همین طور است و ذره ای از این حساب فیلم زندگی از بین رفتنی نیست. در جای دیگر می فرماید: نیندوزد هیچ کس جز آنچه بر وجود خودش بار است و هیچ کس بار گناه

دیگری را بر دوش نکشد پس بازگشت شما به سوی پروردگار است تا شما را آگاه سازد به آنچه در آن اختلاف می‌کردید «سوره انعام ۱۶۴» باز در جای دیگر می‌فرماید: امروز «روز حساب» بر دهان هایشان مهر می‌زنیم ولی دستهای آنها سخن می‌گویند و پاهایشان شهادت می‌دهد به آنچه در دنیا کسب می‌کردند «یس ۶۵» روزی که گواهی دهند بر علیه آنان زبانهایشان و دستهایشان و پاهایشان به آنچه می‌کردند در آن روز، خداوند دین آنها را به حق خواهد پرداخت و آنها خواهند دانست که خداوند حق آشکار و روشن است «نور ۲۴ و ۲۵» اینها و آیات متعدد دیگری که هست حقیقت جزا و پاداش را گواهی می‌دهد و اینک موضوع حساب پریسپری یا قالب مثالی که نشانی از حقایق وحدت است به طور روشن و آشکار در معرض اطلاع جهانیان قرار گرفت.

۱۱- نتیجه: پس وقتی خود را در دنیا آماده ساختید در واقع مثل آن است که بهشت حقیقی دنیایی از منبع فیض ربانی به شما تحویل داده شده، شما هم قدر آن را بدانید و بخواست خدا وقتی سفر بهجت آورد دنیای دیگر پیش آمد در بهشت مطلق حق تعالی در جوار قرب حق همیشه خواهید بود و در آنجا هم مثل این دنیا بخواست خدا باهم خواهیم بود. این بود مطالبی که برحسب وظیفه برای طالبان حق و حقیقت روشن گردید. شکر یزدان را بجای می‌آوریم آنهایی که قبول حقایق دارند به ادامه و دنباله این سخنان در آینده نیز توجه خواهند کرد. به لطف پروردگار زنجیرها از هم گسیخت و شکافته شد و حقایق روشن گردید. همانطور که شیخ اجل سعدی علیه الرحمه فرمود:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

بشر ابتدا را ندیده است هیچ برای قیامت نشسته بزین

بسی مات و سرگشته شده در جهان گرفتار زنجیر و غل و پیچ پیچ

دسته گل ششم، داروی درد

۱- احتیاج به دارو: هرگاه کسی خود را بیمار بداند قطعاً ناچار است برای رفع بیماری خویش به پزشک مراجعه کند و از او دارویی بگیرد. هیچکس نمی‌تواند بخود ببالد که از مراجعه به پزشک بی‌نیاز است زیرا هر کسی را به طریقی دردی پیش می‌آید که باید درصدد درمان آن برآید. این موضوع که مربوط به جسم بشر است در عالم روح نیز صادق است و اشخاص در اثر غفلت از دستورات الهی دچار بیماری می‌شوند. این حالت است که در لسان دین به گناه مشهور است هرگاه کسی به وظایف و تکالیف دین خود رفتار نکرده و در گذشته گناهانی مرتکب شده بایستی با توسل به طیب روحانی خود را از بلای بیماری برهاند.

۲- بیماری جامعه: برای چه بیمار از دارو استفاده می کند؟ برای اینکه تن خود را از چنگ بیماری رها سازد. پس هرگاه در راه حق کسی را نیاز به دارو است بایستی از گناه خویش نادم شده و از یاد حق غافل نباشد و مانند بیماری که احتیاج به دارو دارد به طبیب رجوع نماید. این است داروئی که به لطف حق در معرض استفاده جامعه قرار داده شد باشد که روشنان و حقیقت جویان را سودمند افتد. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

گر تو داری به من سر و کاری یاد حق باش اگر گنه کاری

مثل دارو که می خورد ناخوش تن رها می کند ز بیماری

توضیح: بقیه مقالات این کتاب نیز ادامه دسته گلهای هفتم تا چهل و نهم می باشد که به خاطر اجتناب از تکرار از ذکر دسته گل در کنار عناوین آنها خودداری گردید.

تمنا

یاری ز تو جویم بشود وحدت کامل
نابود شود جنس بشر وه ز تو غافل
تاراج به تأویل غلط فکرت باطل
در صلح و صفا مهر و وفا واسع و واصل
در حسن تفاهم نه تفنن همه عاجل
این راز شود روشن و مقصود چه حاصل
تا جمله بشر وصل تو را لایق و قابل
عارف به حقیقت بشود مردم جاهل
مخلوق جهان رحمتی از فیض تو شامل
خود نیم توجه فکنتی بر من شاغل
هر کس که به وحدت گروود عارف و عاقل
خادم با شاعت شده «حشمت» من قائل

ای فرد توانا بنگر بر من سائل
در پهنه گیتی همه اندر تک و تازند
نه دین نه شرافت و نه وجدان همگی شد
با قدرت اعظم به دل خلق جهان نه
پیوستن بر امر همه جاهد و چالاک
رازینه^۴ راشد^۵ بنما جلوه بر اسباط^۶
بر شیب و فراز ره واحد تو مدد کن
از کار پسندیده و احکام درخشان
ادیان خدائی همه یک واحد و مشفق
اصلاح بشر سهل گرای قدرت کامل
در صحنه عالم همه عشقست به واحد
شهاب کند امر تو روشن به خلاق

۴- پلکان

۵- راه راست

۶- فرزندان و جوانان

دعائی از شمار وحدت

ای یزدان مقتدر دانا و توانا و ای نیروی وحدت عالم که جز تو هیچ قدرتی در پهنه بیکران جهان هستی نمی بینم و نمی شناسم. نظری بر تمنای این جوای حق بیفکن و توجهی فرمای، از تو طلب یاری و کمک می کنم و جز تو راهی برای برآوردن آرزویم نیست. منظورم از این تمنا آن نیست که از مادیات مرا سیراب کنی یا مقامات بزرگ به من ببخشی، قصدم آن نیست که از این راه سودی مادی و شهوانی بیندوزم، تنها نظرم این است که توجهم بسوی تو باشد و وحدت در جهان کامل شود.

تو خوب می دانی که در این جهان پهناور چه غوغایی برپا شده و عده کثیری از افراد بشر در مسابقه مادی چه شوری در عالم بپا کرده و چگونه در تکاپو و دوندگی به دنبال پول و مادیات و مقام هستند و در راه انجام این خواست از هیچ چیزی فروگذار نمی کنند و چنان خود را تسلیم و سرسپرده این امور کرده اند که به کلی از تو غافل مانده اند. این افراد بقدری غرق در مادیات شده اند که اصول مقدس شرافت و وجدان را فراموش کرده و از دست فروهسته اند و از راه راستی که بایستی بسوی تو طی کنند منحرف شده همه اصول آدمیت را فدای افکار باطل و خودخواهی و نفع طلبی و برتری جوئی و مقام نموده اند.

بارالها، خوب آگاهی که امروز این درد عظیم چگونه بیمار کرده است. البته از بندگان پاک و خالص تو مردمان بسیاری هستند که تنها دل به مادیات نسپرده و در راه روح و معنویت قدم می نهند و در این طریق می کوشند. آنها کسانی هستند که در کنار مرداب و لجنزار خود را حفظ کرده و از آلودگی احتراز جسته اند. ای یزدان مقتدر تمنای من آن است که آگاهی و بیداری را در دل همه افراد بگذاری و همه را به راه نجات و سعادت وحدت نزدیک کنی. قدرت تو حد و حدود و اندازه ای ندارد. این قدرت تست که عالم با عظمت و کهکشانهای جهان هستی را با تمام مخلوقات آن به نظم و آرامش می گرداند.

قدرت تو کامل است و عظیم و بر هر کار توانائی. از تو می خواهم که با این قدرت خویش در دل مخلوقات جهان عشق به صلح و صفا و مهر و وفا را قرار دهی و آلهائی که بیشتر به این راه نزدیکند عشقشان شعله ور گردد و آنها که دورترند از این سعادت آسمانی هرچه زودتر برخوردار شوند. پروردگارا از تو می خواهم حال که دل‌های جهانیان را آماده و روشن ساخته ای آنها را بیش از پیش عالم سازی تا امر نورانی و بزرگ خدمت به عالم بشریت را گرامی دارند و بپذیرند و آن را به عنوان یک تفاهم و وقت گذرانی و پدیده ای گذرنده و موقت و تفنن ننگرند بلکه بکوشند با عقل و فهمی که به آنها کرامت فرموده ای حقیقت آن را درک نمایند و پس از آنکه عظمت آن و اساسی بودنش را برای جهان امروز دانستند با چالاکي و کوشش بدان ببیوندند و نه تنها خود از آن برخوردار شوند بلکه جهد بلیغ مبذول دارند تا دیگران

را نیز بر این نعمت آشنا سازند. چون وقت دیر است و بیماری به قدری در حال توسعه می باشد که به هیچ وجه درنگ و کوتاهی جایز نیست چه خوبست که این روشنان در راه پیشرفت امر الهی شتاب روا دارند باشد که جبران مافات به عمل آید. ای یزدان مقتدر توانا پلکان ارتقا بسوی حقیقت را فرا راه جوانان و نوباوگان ما قرار ده زیرا اینان اعمال فردای دنیای ما هستند و آینده جهان بدست آنها اداره خواهد شد. پس کرامت فرمای که هرچه زودتر به اصول اخلاق و صلح و صفا و محبت و برادری و هدایت در راه صحیح زندگی آشنا شوند و چنان عقل و فکر و عمل آنها ارتقا یابد که منطبق با روز و زمان باشند و در هر زمانی که زندگی می کنند دانش و فکر و ترقی مغز و جهش افکارشان متناسب و همان زمان باشد.

لطف و محبتی بنمای و زیبایی این راه راست را در نظرشان جلوه ده که هرگاه با عقل و خرد بسنجند این حقایق به نفع جامعه بشریت است خودخواهی و غرور را کنار گذارده با شوق و تمایل به آن بگروند و خود از روی دل خواهان آن باشند سپس آماده شوند که با تمرین مندرج و قدمهای منظم و درجات مرتب این اصول هدایت را فرا گیرند و خود را با آن آشنا سازند تا از وجودشان جهانیان را سودها حاصل گردد. بارالها تو خود می دانی و آگاهی که هیچ مقصودی از این مطلب ندارد و همواره در اندیشه و فکر و خیال تو هستم و جز راهنمایی و منافع جامعه بشریت چیزی نمی خواهم. رحمی فرمای تا جنگ و نزاع از کره زمین دور شود و امر حق در جهان مستقر گردد و وحدت برقرار و همه ادیان یک واحد خداپرست در عالم صلح و صفا در محیط کره زمین قرار گیرند و بشر دست برادری به هم دهند.

در آن هنگام که با لطف تو حقایق وحدت در نظر آنها روشن و متجلی شود از راز بزرگ اصلاح جهان آگاه خواهند شد و سامان بزرگی که منظور تو است به عمل خواهد آمد و آن افرادی که مصالح بنای فردای جامعه بشری هستند بنیان محکمی برای اجتماع پاک آینده خواهد بود. ای یزدان مقتدر دانا و توانا در هر راهی شیب و فراز وجود دارد و سالکی که از این راه طی طریق می کند ناچار است که از این پست و بلندی ها بگذرد. این لطف توست که دل رهروان را محکم بداری و قلبشان را چنان استوار سازی که از افتادن در شبیها مأیوس و نومید نشوند و از طی طریق در فرازها غرور خودخواهی به آنها دست ندهد و قدرت و استقامت و پایداری کافی برای طی این راه را داشته باشند.

یاری و مددهای خود را پی در پی در حق آنها مبذول دارد که ثبات آنها از برخورد با ناملاپمات و مخالفت ها و دلسردی ها تزلزلی نیابد و غرور پیروزی آنان را چنان سرمست نکند که در نیمه راه به خواب غفلت اندر شوند و از ادامه خدمت باز مانند. به این ترتیب با لطف مدام و همیشگی و انوار کمک و پشتیبانی تو همه افراد بشر وصل تو را لایق و قابل خواهند شد و چون این قابلیت را در نهاد آنها قرار دهی با پای افزار شوق و بالهای تمنا به سرعت در این راه خواهند رفت. بار پروردگارا پرتوی از لطف

خود را به سوی این مردم بفرست و کاری کن که از دستورات پاک و درخشنده و درست و پاکیزه دین تو و از مداومت در عمل به اخلاق و تمرین نیکوکاری دل های آنها چنان تحولی یابد که با نور حقیقت آشنا شوند و اسرار حق را با صیقل کردن آینه دل خود به وسیله آگاهی دریابند.

لطفی فرمای تا همه پیروان ادیان جهان بصورت یک واحد به هم پیوسته درآیند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند. افراد بشر چنان به هم نزدیک شوند و از راه وحدت آگاهی حاصل کنند که خود را یک واحد بنگرند و حتی خویشان و سایر مخلوقات و پدیده های عالم را یکی و متحد بینند و در اثر درک این اتحاد فطری و طبیعی راه و رسم محبت و مهربانی را اتخاذ نموده به یکدیگر مشفق شوند. به این ترتیب همه مخلوقات جهان از انوار فیض تو برخوردار خواهند شد همچنانکه همه مخلوقات زمین از انوار خورشید که آن هم پرتویی از لطف تو است برخوردارند.

ای قدرت کامل و بزرگ و ای کسی که اندیشه را یارای آن نیست که حتی خیال نقص درباره تو روا دارد. اگر محبت و لطف در حق این بنده شاغل که کمر خدمت به اشاعه و معرفی امر حق بر بسته ام بیفکنی و یک پرتو بسیار کوچک از انوار توجه خود را به این سوی بگردانی به طور مسلم اصلاح نوع بشر آسان و ساده خواهد بود. ای بزرگ یزدان در سراسر گیتی و در همه مخلوقات عشق وجود دارد و این عشق ها از هر سوی که بدان بنگریم مهری است که به وحدت و وجود واحد تو دارند خواه بدانند و خواه ندانند.

عشق بلبل، عشق بشر، همه عشق هایی که حقیقی و مجازی می خوانند با اینکه در ظاهر رنگهای مختلفه دارند اما باطن آنها همگی عشق به واحد است و آن کسی که به وحدت می گردد در حقیقت عارف و عاقلی است که این عشق ناخودآگاه خود را شناخته و بدان پی برده و آن را ارزیابی کرده است. امید که همه مخلوقات تو به این حقیقت روشن دل بینند و حقیقت عشق زندگی خود را کشف کنند تا با اشتیاق بیشتر به سوی وحدت روی آورند. از تو می خواهم که هرچه زودتر این حقایق، چون شهاب درخشان بر خلائق روشن و آشکار شود و این بنده نیز که خدمت در اشاعه امر حق را پذیرفته ام در نیت خیر خود توفیق یابم.

ادب‌ودین

دم فروبند و با ادب می باش درک کن علم و مکتب می باش
«نور دانش» به این جهان تابد بهر کسبش تو در طلب می باش
جلوه گر در صحایفش مشهود عاشق علم و فضل رب می باش
غافل از علم مبتلا گردد گر کنی جهل: در لهب می باش
کسب دانش فریضه ای باشد با زن و مرد با حسب می باش
گر تو نادان شدی نداری قدر در شرافت ثمین ذهب می باش
دین و آئینه نباشدش نادان در دیانت ملک لقب می باش
دین و دانش بهم شود پیوند وحدت و صلح را سبب می باش
حکمت و دین ترقی بشر است دین حق را تو منتخب می باش
شادی و عزت جهان به صفا است آدمی مهر و با طرب می باش
گر تو را نیست راه و رسم خدا زندگی ضیق و در تعب می باش
چون تجلی علم روشن شد عالم مرده را عجب می باش^۷
حشمت از فیض و لطف یزدانی شکر گوید تو ملتهب می باش^۸

^۷ - عجب در اینست که عالم بمیرد عالم مردنی نیست.

^۸ - یعنی از خوشی و شادمانی فروزان باش.

اگر بشر همین مطلب را در نظر بگیرد برای سعادت او در جهان کافی است.

نه گفتار آموزنده

۱- مرحله اول، تماس با او

خاموشی برای کسب قوه: خاموشی نشان ادب است و بسیاری خاموشی ها از سخن گفتن افضل است. در جایی که سخن حق گفته می شود و حقیقتی ارائه می گردد بایستی خاموش بود.

ادب خاموشی: نه تنها در مورد سخن حق بلکه ادب واقعی ایجاب می کند که هر وقت کسی مشغول سخن است هر چند که با سخن او مخالف باشی و آن را نپسندی بدان گوش فرا دهی، بگذاری طرف حرف خود را تمام کند و پایان دهد، آنگاه اگر ایرادی داشتی بیان نمائی. این لازمه انسانیت و ادب معاشرت است و غیر آن خلاف است. آنهایی که در میان سخن دیگران می دوند و نمی گذارند حرف طرف تمام شود و مباحثه را تبدیل به مشتی سخنان تو در تو و در هم و مجادله می نمایند راه غلط می روند.

برای تشخیص حق: به وسیله خاموشی است که احتمال رسیدن به حق پیدا می شود. یعنی اگر مسلمانی و می خواهی دستور قرآن را رعایت کنی و به مفاد آیه مبارکه زیر رفتار نمائی: «پس بشارت ده به بندگان من آنهایی که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند پس آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها صاحب دلانند»^۹ لازمه اش این است که خاموش باشی و بگذاری طرف سخن خود را بگوید آن وقت آن را با عقل و دانش بسنجی و اگر خوب بود اختیار کنی.

لازمه کسب حق و ادب: هم ادب، خاموشی در این مورد را ایجاب می کند و هم کسب حقیقت لازمه اش این است که در این راه خاموشی اختیار کنی تا امکان توجه و تمرکز فکر و شنیدن سخن برایت فراهم باشد و آنگاه که سخن را شنیدی بتوانی آن را در معیار و میزان خرد و علم بسنجی. پس ای برادر از تو می خواهم اندکی خاموش باشی، با بیطرفی ولی دقت و توجه و تدبر و تعمق این سخن را بخوانی. امید که از آن بهره ها برگیری.

رب زدنی علما: مگر دستور قرآن کریم نیست که از لسان پیامبر اکرم (ص) فرمود: رب زدنی علما «خداوندا بر دانش من بیفزای» یعنی از دیار دانش یک امر خواستنی و مطلوب است و بایستی یک مسلمان آن را شعار خود قرار دهد. نه تنها آن را وظیفه خود بداند بلکه آن را در دعا وارد کند. از خدای خود دائم بخواهد که بردانشش بیافزاید. این عمل از جنبه وظیفه گذشت صورت عبادت پیدا کرده است.

^۹ - سوره زمر، آیه ۱۸

این عبادتی است که بر پیامبر دستور داده شد و شعار آن حضرت بود و به مفاد «لکم فی رسول الله اسوه حسنه» رفتار و اعمال پیامبر نمونه و الگوی نیکوی شما باید باشد تمام مسلمین نیز بایستی بر دانش خود بیفزایند تمام ادیان و مذاهب عالم مسلماً با این گفتار موافق اند و تصور نمی شود که هیچ یک مخالفتی با آن داشته باشند.

همیشه چنین باش: اینک سخن با پیروان همه ادیان است: نه تنها در این مطلب بلکه در هر موردی بایستی شعار بشر این باشد. به این طریق است که دانش کسب می گردد و بر معلومات انسان اضافه می شود. اگر بنا باشد انسان بر آنچه قبلاً می دانسته اکتفا کند، دیگر دانشی بر دانش او افزوده نخواهد شد. اگر بنا باشد درهای عقل و فکر خود را ببندد و مانع از آن شود که چیزهای تازه بر آن وارد شود آخر از چه راهی امکان افزایش دانش و علم در او هست؟

راه افزایش دانش: حالا که افزایش دانش هم وظیفه و هم عبادت است «بسیاری دلایل قرآنی و دینی دیگر از کتابهای مختلف ادیان بر این حقیقت موجود است که به خاطر احتراز از تطویل سخن صرف نظر می کنم» تنها راهش این است که سخنان و مطالب دیگران و آنچه را که غیر از مطلب دانسته شده قبلی است بشنویم و بررسی کنیم و آنچه را خوشت بپذیریم و آن را بر دانش خود اضافه کنیم. این است معنای سخنی که در بالا گفته شد.

اگر چنین نبود: اگر بنا بود که بشر به دانسته های قبلی خودش اکتفا کند درهای دانش بسته می شد، اینکه می گویند «باب علم مسدود است» در حقیقت چنین حالتی است که وقتی بشر به آنچه دانست اکتفا کرد و دیگر حاضر نشد سخن دیگر را بشنود باب علم مسدود می گردد و علم به حالت محدود و کوچک و محصور باقی می ماند.

علت توسعه دانش: علت اینکه دانش در عالم توسعه یافته و به این مقام رسیده آن است که راه کسب دانش باز است تا مردم بتوانند دنبال علوم و سخنان تازه رفته و بدین ترتیب دایره معلومات را وسعت دهند. تا وقتی که در غرب کلیساها مانع از آن بودند که سخنی غیر از آنچه از ظاهر انجیل فهمیده می شود بیان گردد باب علم در غرب مسدود بود و گالیله ها کوبیده می شدند و ناچار به توبه بودند و سخن کپرنیکها و کپلرها خریدار نداشت. البته در باطن امر سخن حق بی اثر نیست کما اینکه همان سخنان که آنها در مقابل آن همه موانع اظهار داشتند راه خود را باز کرد و مبنای پیشرفت دانش شد و امروز آن را علنا می بینیم.

آزادی در بیان و فهم: اما هنگامی که آزادی در بیان و فهم پیدا شد و جلو دانش باز گردید و عهدی به میان آمد که آن را رنسانس می نامند آن وقت درهای دانش بر روی اروپا باز شد که آن را رنسانس می نامند. رنسانس در لغت به معنی تولد از نو است. مقصودشان این است که در این دوره چنین

می‌پنداری که بشر دوباره متولد شده و مثل طفلی که پس از تولد رفته رفته به وسیله حواس ظاهری و عقل خود معلومات فرا می‌گیرد و در این راه نه تنها پدر و مادر او را آزاد می‌گذارند بلکه به او کمک می‌کنند، بشریت نیز تولد جدیدی یافت و در دنیایی که آزادی پیدا کرد توانست فکر کند، بگوید، بشنود، بنویسد، بخواند، تبادل افکار کند، تعاطی آرا نماید، تحقیق و بررسی کند، آزمایش نماید، تفکر و تعمق به عمل آورد.

نتیجه این آزادی: در نتیجه این آزادی دانش توسعه گرفت. علوم وسیع شد. بشریت فهمید که نایبستی به آنچه از ظاهر کتابهای دینی انجیل و تورات و غیره فهمیده می‌شود به همان اکتفا کند و تنها معلومات بشر علوم سر بسته و محدود در چهار دیواری کتابخانه‌ها و دانش روحانیون مسیحی نیست. آن وقت که این دیوارها را خراب کرد و این سدها را شکست توانست پیش رود، آنقدر پیش رود که در مدت کمتر از دویست سال به قدر چندین هزار سال در راه دانش ترکتازی نماید و به سرعت جلو براند چنانکه به وضع امروز رسیده است.

سخنی هم با مسلمانان: و اما تو ای مسلمان ارجمند، چنین محدودیتی در دین تو نیست. دینی که اجازه داده هر سخنی را بشنوی و از بهترین آن پیروی کنی و نه تنها این عمل را مجاز شمرده بلکه آن را راه هدایت و وصول بحث می‌داند، دینی که تو را اینهمه دعوت به تفکر و تدبر و تعقل می‌کند، دینی که می‌گوید: بر آنچه تو را علم و دانش نیست مایست که اگر چنین کنی گوش و چشم و دل تو مسئول است^{۱۰} دیگر چه تردیدی داری؟

دست از خرافات بردار: پس این اجازه عقلی دینی را با دل و جان اطاعت کن، این فرمان را با گوش دل بشنو، این پروانه را روی چشم بگذار و ببوس و دست از خرافات بردار و دنبال هوس و خیالات مرو بلکه همانطور که دین خواسته است چشم و گوش و دل و عقل خودت را برای شنیدن سخنان باز بگذار، بشنو بشنو بخوان بخوان و هرچه را با عقل و خردت موافق بود بپذیر و عمل کن. آخر چرا این اجازه را که در واقع اجازه مصرف نیرو و قدرت الهی است که در وجود بشر به ودیعت گذارده شده بلا اراده تلف کنیم و بدین وسیله خود را از امکان وصول به حق و حقیقت دور نگه داریم؟

ادب در سخن: هرگاه ضرورتی پیش آمد که لب به سخن بگشائی ادب را فراموش مکن. سوال کردن، توضیح خواستن، تقاضای تشریح و تفسیر مستلزم ادب و انسانیت است. فرضاً که انسان با چیزی مخالف باشد و بخواهد آن را رد کند برای این کار هم ادب لازم است. سخن درشت گفتن، کلمات زننده و بی

^{۱۰} - «و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولاً (الاسری ۳۶)

ادبانه ادا کردن، فحش و ناسزا دادن و مسخره کردن و طعنه زدن و پشت سر غیبت کردن و بدون بررسی و تعمق و تجسس عبارات زنده گفتن اما به کنه کار نرسیدن خلاف صریح دستور مقدس اسلام و از وجدان و عقل و خداپرستی به دور است و کار انسان شرافتمند و دانشجو و دانش طلب نیست. پس هرگاه در سخن گفتن هم ضرورتی دیدی قانون ادب و انسانیت را از یاد مبر. از حرف بیهوده اجتناب کن و حرف ضروری را هم با قاعده ادب توأم نمای، این است راه انسانیت.

۲- مرحله دوم، تشخیص علم

درک علم: پس از آنکه دانستی تعقیب علم وظیفه هر فرد انسان است این حقیقت را فراموش نکن که بایستی علم را تشخیص داد و هر چیزی را علم ندانست بلکه بین آنها باید تفکیک قائل شد. بشر این قوه تمیز را دارد که هرکسی به قدر توانایی و ظرف مغز خود بتواند چیزهایی که برای او مفید است از آنچه زائد و بیهوده است تشخیص دهد.

تشخیص اصلح: وقتی چند دست لباس برای شما بیاورند که از بین آنها بهترین را انتخاب کنید با عقل و خردی که حق تعالی در سرنوشت و تقدیر شما به ودیعت نهاده تا حدود معینی می توانید به سلیقه خود آنچه را برای شما، مناسب است از آنچه نامناسب است تمیز دهید و هرچه را بیشتر برانزده شما است برگزینید. هنگامی که چند نوع غذا جلوی شما می گذارند می توانید با حس ذائقه ای که به تقدیر در شما قرار داده شده بهترین و مطبوع ترین آنها را برگزینید. هنگامی که وسائل و تجهیزات و لوازم مختلف و خلاصه احتیاجات مختلفه را به شما عرضه می دارند به همان ترتیب که گفته شد تا حدودی می توانید اصلح و نیکوترین آن را انتخاب کنید. به همین لحاظ است که برای خرید جنس به بازار می روید. به دیدن یک یا دو جنس اکتفا نمی کنید بلکه در مغازه های مختلف جستجو می نمائید، زیر و رو می کنید، آزمایش به عمل می آورید، فکر می کنید، می سنجید تا بالاخره آنچه را برای شما مناسب است برگزینید.

انتخاب علم: حالا که شما درباره ضروریاتی که مربوط به رفع یک احتیاج کوچک مادی است آنقدر دقت و توجه دارید آیا سزاوار است درباره علم که از مهمترین هدفهای زندگانی است درباره علم که با روح و معنویت و همه چیز انسان سر و کار دارد و وقت انسان را که نفیس ترین سرمایه حیات است می گیرد آنقدر بی اعتنا باشیم و درباره آن توجه و دقت کافی مبذول نداریم.

وظیفه انتخاب: پس وظیفه یک انسان این است که بعد از تماس با یک علم یعنی دیدن و شنیدن و اطلاع یافتن، آن را تا حدودی که بر حسب تقدیر و سرنوشت قدرت دارد درک نماید و خوبی و فایده آن را

تشخیص دهد مفیدترین و اصلح را برگزیند، پر اهمیت ترین آن را بداند و بعد از اینکه فایده و اهمیت و رجحان یک علمی بر او آشکار شد آن وقت به دنبال آن برود.

۳- مرحله سوم، کسب علم

توضیح سه مرحله: پس دانسته شد که کسب علم با توجه به سرنوشت و مکانیسم مغزی و سرنوشت هر فرد سه مرحله دارد: اول تماس با علم است که باید درهای مغز و فکر را باز گذارد و سخن علم را هر چه هست تا حد امکان بشنود و بخواند. مرحله دوم تشخیص است که بایستی بین شنیده ها و خوانده ها بهترین آن را برگزیند. مرحله سوم کسب علم است که بعد از تشخیص اصلح برای کسب آن کوشا گردد. صحبت ما اینک درباره مرحله سوم است.

راههای کسب دانش: برای کسب هر دانش اولین شرط خواست و علاقه و توجه و تمرکز فکر و قواست بر حسب توانایی تا نتیجه مطلوب حاصل گردد. کسی که به چیزی میل نداشت و علاقه به آن نوزید و وقت صرف آن نکرد و دنبال آن نرفت مسلما به آن نخواهد رسید. این علاقه و توجه و تمرین و پیگیری و دنبال رفتن در واقع همان عشق است و نخست شرط یک دانش آن است که نسبت به آن عشق و علاقه بورزند. پیگیری و تمرین: پس از توجه و علاقه تمرین و مداومت است و این عمل همان راه هایی است که به نام درس خواندن و شاگردی و تلمذ موسوم است. اطفالی که به مکتب و مدرسه می روند مردمی که دنبال استاد هستند و در درسهای او حاضر می شوند، آنهایی که در کلاسها، سمینارها، کنفرانسها و دانشگاه ها کسب علم می کنند، آنها که در لابراتوارها و کارگاه ها و کارخانه ها و آزمایشگاه ها به بررسی مشغولند و خلاصه کسانی که به هر راه و به هر طریق درصدد کسب معلوماتند راه دانش آموزی را طی می کنند. راه ها مختلف است: راه کسب هر دانشی تقریبا به درجات مختلف خاص آن دانش است با در نظر گرفتن استعداد و سرشت و قدرت مغزی که خداوند تبارک و تعالی در هر فردی به وضعی خاص به ودیعت نهاده است. یک دانش است که فقط با تعقل و تفکر کسب می شود. دانش دیگر با حفظ کردن ذخیره می گردد، دانش دیگر با محاسبه به دست می آید، علم دیگر در نتیجه آمارگیری حاصل می گردد، علم دیگر با تجربه و آزمایش شیمیایی، فیزیکی، طبیعی، زیست شناسی بدست می آید و علم دیگر از راه مشاهده در میکروسکوپ و علم دیگر از مشاهده و ملاحظه تلسکوپ یا استنباط از امواج رادیو تلسکوپ حاصل می گردد.

مقام تفکر: بنابراین راههای کسب دانش متفاوت و درجه های مختلف دارند اما چیزی که در همه مشترک است مشاهده و استنباط و تفکر و تدبر و تعمق است و آنچه از همه مهمتر است تفکر می باشد که در تمام

دانشها به کار می رود و لازمه همه آنها است و هرچه بیشتر قویتر و شدیدتر باشد نتیجه بهتر حاصل می شود «دانش هرچه می خواهد باشد».

جریان دائمی علم: نکته ای که باید نزد همه روشن گردد این است که علم در دنیا پیوسته در حال جریان و تابیدن است و بایستی آن را همانند انوار خورشید دانست که همیشه مشغول نورپخش می باشد هرچند که خورشید هم دوران معینی دارد و بالاخره تحول پیدا می کند ولی جریان و افاضه دانش در عالم پایان ندارد و ابتدا هم نداشته است یعنی همانطور که خداوند همیشه بوده است و خواهد بود دانش نیز که از نیروهای الهی و قوه محرکه عالم به شمار می رود پیوسته بوده است و خواهد بود و جریان آن دائم در حال ادامه و پیشرفت و تابش است.

چیزی مانع آن نمی تواند بشود: هیچ نیرویی در عالم نمی تواند مانع افاضه و تابیدن آن شود و هیچ قدرتی قادر نیست مسیر آن را متوقف کند. چنانکه دیدید با وجود موانعی که در قرون وسطی برای ابراز علم و نظرات جدید پیدا شد این نظرات ابراز و اظهار گردید هرچند گویندگان آنها در خطر قتل، شکنجه، فقر، ممانعت و حبس قرار گرفتند و هر سدی در مقابل آنها بنا کردند مانع از ابراز دانششان نگردید زیرا جریان دانش چون سیل نیرومندی هر سدی را خراب کرده و به پیشروی خود ادامه می دهد.

تکلیف ما: حال که چنین است تکلیف ما در مقابل این سیل نیرومند و این اشعه مداوم که آنی توقف ندارد چیست؟ بایستی خود را در معرض آن قرار دهیم و تا آنجا که تقدیر و سرنوشت و مکانیسم مغزی اجازه می دهد از فیض آن استفاده کنیم. رودخانه جریان منظم و لاینقطع خود را ادامه می دهد این وظیفه من و شماست که از آب آن بهره برداری کنیم و به نفع خود از آن سود ببریم. خورشید انوار خود را بی دریغ در جهان پخش می کند و به سوی زمین می فرستد. این به سود ماست که از این اشعه استفاده کنیم و از آن فایده ها ببریم.

چه کسی زیان می بیند: اگر کسی خود را از انوار اشعه محروم کرد یعنی در اطاقی تاریک حبس نمود که نور خورشید به او نرسید یا با عناد و لجاجت نخواست از آب جاری رودخانه استفاده کند آیا جز خود به چه کسی زیان رسانیده است. او با عمل خویش که استفاده نکردن از این انوار و نعمت هاست لطمه ای بر آنها نزده زیرا فرضاً هزارها نفر خود را مصنوعاً محروم سازند نور همچنان به جریان خود ادامه خواهد داد و رودخانه جریان پیدا می کند و جهانیان بهره ای را که لازم است از آن خواهند برد.

محروم بودن بعید است: اما بعید است کسی هم باشد که بتواند برای همیشه خود را از نور خورشید محروم کند یا از نعمت آب محروم بماند. بالاخره دیر یا زود او هم پی به حقیقت برده و از انوار تابناک این عطیه

خدائی بهره مند خواهند شد و از عمل خویش که در واقع ظلم به نفس و محروم کردن خود از نعمات الهی بود پشیمانی‌ها خواهد بود.

جریان دانش: دانش نیز چنین است و انوار آن در جهان دایما در حال جریان است و این وظیفه همگان است که برای درک این علم و استفاده از این انوار تابناک دائمی درصدد کسب و طلب باشند. حالا که این حقیقت کلی بیان شد درباره تقسیم علم سخن می‌گوییم.

۴- نور دانش

تقسیم بندی علم: در کتاب مکانیسم آفرینش^{۱۱} علم را به سه نوع تقسیم کرده و در آنجا به تفصیل بیان گردیده است. اینک مختصری از آن نقل می‌شود. علم بر سه نوع است: علم لدنی، علم استنباطی، علم اکتسابی. علم لدنی معلوماتی است که بدون واسطه‌های ظاهری پدید می‌آید مانند الهاماتی که بر مغز مخترعین و مکتشفین تجلی می‌کند و مطالبی که از راه حس الهام بر بشر روشن می‌گردد. حد اعلاي آن معلوماتی است که از راه وحی به انبیاء و برگزیدگان الهی می‌رسد. علم استنباطی علمی است که از راه آزمایش و جمع آوری مقدمات بدست می‌آید و استنباط می‌شود مانند اینکه در اثر جمع آوری آمار مطلبی را درک و استنباط کنند و این قبیل علمی که از آمار پدید می‌آید امروز در دنیا بسیار مرسوم شده است. یا علمی که در نتیجه آزمایش در لابراتوارها بدست می‌آید مثل آزمایش‌های شیمیایی و یا معلوماتی که در اثر جمع آوری اطلاعات و ارقام حاصل می‌شود. علم اکتسابی علمی است که در اثر تلمذ و شاگردی و خواندن و مجاهدت و حفظ کردن و پیگیری بدست می‌آید و بیشتر علمی که نصیب اکثریت افراد جامعه می‌گردد از این راه است.

وحدت علم: هرچند علم را تقسیم بندی کردیم ولی باید گفت که در حقیقت همه علوم تحت عنوان واحد دانش نامگذاری می‌شود. همه علوم لازم و ملزوم یکدیگرند و باید دست به دست هم بدهند تا عالم بشریت را پیش برند همین امر دال بر وحدت علم است.

نقص علم: مثلا هرگاه علم شیمی در بین نباشد یا علم نجوم و هیئت از بین برود یا ریاضیات و هندسه را کنار گذارند یا ادبیات را از دایره علوم بزایند، هریک از آن علوم نباشند نقص دانش خواهد بود یعنی دانشی که بدون یکی از این رشته علوم باشد دانش کامل خوانده نمی‌شود و آن را باید دانش ناقص نامگذاری کرد و وقتی ناقص باشد دانش نخواهد بود زیرا دانش به معنی فهم و کمال مطلوب است. اما

^{۱۱} - مکانیسم آفرینش تالیف همین مولف که چاپ اول آن در سال ۱۳۳۲ و چاپ دوم در سال ۱۳۳۳ و چاپ سوم در سال ۱۳۴۷ منتشر شده است.

وقتی اتحاد دانش بود یعنی: جمیع علوم دست به دست دهند و یک وحدت را تشکیل داده و مطابق با زمان پیش بروند تا بتوانند در دنیا تجلی کرده و به عالم بشریت سودها برسانند و جمیع مخلوقات را نیز مشمول محبت و مراحم سازند. بطور مثال سود دانش را بر گیاهانی که دسته ای از مخلوقات زمینی هستند بیان می‌کنم. هنگامی که در اثر توسعه علوم طبیعی و کشاورزی کودهای قوی و جدید کشف شده و می‌شود و هنگامی که قوانین تازه برای پیوند زدن و کشت و رشد و نمو نباتات بدست آمده و می‌آید مسلم است که نباتات نیز از این دانش مترقی سود و بهره مند خواهند بود. به همین ترتیب وقتی سطح دانش با کمک همه دانشها و دست به هم دادن علوم بالا رفت حیوانات نیز مشمول مراحم آن خواهند بود و در اثر تغذیه بهتر و قویتر زندگی شاداب تری خواهند داشت. پس دانش نه تنها به بشر بلکه به همه مخلوقات عالم خدمت می‌کند. این را وحدت دانش می‌گویند.

دانش و دین: هر چند درباره رابطه دانش با دین در صفحات بعد این مقال مفصلاً صحبت خواهد شد اینجا هم ناچارم تذکر دهم که دانش و دین هم مشمول همان قاعده است که در بالا بیان شد یعنی وقتی سطح دانش بالا رفت به طور الحاء و اجبار باید دانش دین هم بالا رود و اگر عقب بماند قابل دوام نیست. باید دانش توأم با دین و وجدان و اخلاقیات باشد یعنی با دین و وجدان و اخلاق دست به دست یکدیگر دهند و همگی مطابق زمان پیش روند تا نور تجلی را به طور نیکو به عالم بتابانند.

وحدت دین: به علاوه ناچارم این نکته را تذکر دهم همانطور که علم وقتی علم است که همه علوم باهم وحدت داشته باشند ادیان هم همین حال را دارند و اخلاق و دیانت و خداپرستی و انسانیت وقتی در جهان ترقی و تعالی واقعی خواهد داشت که همه ادیان وحدت داشته دست به یکدیگر دهند و در راه خیر جامعه بشری نزاع و اختلاف را کنار گذارده و هدف آنها خداشناسی و سعادت مادی و معنوی بشر و ترقی اخلاق و صلح و صفا و برادری در جهان باشد و بس.

منافع اتحاد ادیان: حال می‌پرسم چه زیان و ضرری خواهد بود که هر یک از پیروان ادیان با حفظ معتقدات خود در عالم خداشناسی دست به دست یکدیگر داده و مطابق با دانش زمان در راه شناسائی یزدان و عالم و ترقی و تطهیر اخلاقی نوع بشر و ایجاد سعادت و صفا در جهان پیش روند؟ در این همراهی و همگامی هرگاه پیروان دینی که خود را مترقی تر می‌بینند با زبان لین و محبت و برادری نقائص را تذکر دهد و هدف همگی همان هدف کلی خداشناسی و اخلاق باشد این امر سبب خواهد شد که همه پیروان ادیان در یک سطح برادرانه و مقرون به صلح و صفا و محبت با دانش روز پیشرفته و بتوانند دانش دین را موازی با دانش مادی پیش برند والا اگر هریک از پیروان ادیان تنها به تعصب و جانبداری از موضوعات مختلف دین خود با سایر ادیان بیردازد و بر سر این اختلاف رشته الفت و برادری را بگسلد و

وقت خود را تماماً صرف در راه نزاع و دو تیرگی و مناقشه و تشتت نماید هرگز دانش دین ترقی نکرده و کاروان دیانت فرسنگها از علم روز عقب خواهد ماند و متدینین در ارتجاعی ترین سطح قرار خواهند گرفت. آیا عیبی در این می بینید که همه باهم متفق شوید و متفقاً و همگام رو به خدای خود بروند؟ نور علم: گفتیم که هر فردی باید در جستجوی دانش برآید و دانش را هر کجا هست بیابد و سپس آن را با عقل برگزیند و چون موافق و مناسب دید دنبال آن رود و آن را بدست آورد. اینک می گویم نور دانش اکنون در جهان تابان است. بایستی چشم دل باز کنند و تجلی آن را بنگرند. آیا وقت آن نرسیده که همه جهانیان درصدد کسب آن برآیند؟

در پی کسب: عاقل آن است که این تجلی را بنگرد و کمر همت در کسب آن بربندد و در طلب آن برآید. چرا؟ مگر نگفتیم باید بهترین علوم را برگزیند. ملاک بهتری و شرافت یک علم چیست؟ علم شریف آن علمی است که انسان را به اسرار عالم وجود و رموز آفرینش آگاه سازد. یک چنین دانشی است که بشر باید مشتاقانه دنبال آن برود.

معرفت کلی: هدف واقعی یک انسان کسب معرفت و آگاهی است و چه بهتر از اینکه این آگاهی مربوط به اسرار جهان و حکمتهای نوین آفرینش باشد. شما وقتی یک کارخانه عظیم را که شهری را اشغال کرده می بینید طبعاً روح و عقلتان تمایل پیدا می کند به اینکه اسرار کلی این کارخانه را بفهمید بدانید چگونه کار می کند محرک آن چیست؟ قواعد و نظم آن کدامست، انگیزه های آن چیست و از این قبیل اصول کلی.

کلی یا جزئی: وقتی که شما آگاهی و اطلاعی کلی از کارخانه پیدا کردید و قواعد اساسی آن را دانستید و از نظم آن آگاه شدید طبعاً اگر هم خواستید در جزئیات وارد شوید به آسانی خواهید توانست زیرا امور جزئی فرع قواعد کلی است و وقتی انسان از کلیات آگاه شد ورود به جزئیات آسان است. مثلاً وقتی فهمیدید که کارخانه بایستی با فلان سرعت کار کند و روزی آنقدر محصول بیرون دهد آن وقت به آسانی می توانید بدانید که فلان چرخ بزرگ که می گردد قدرت کارش چه اندازه است و چرا به آن اندازه معین ساخته شده و دور آن چقدر بایستی باشد. در هر حال هرگونه اطلاع از جزئیات تابع اطلاعات کلی است و وقتی کسی از کلیات آگاه باشد به جزئیات زود آشنا می شود.

آموزش علم چنین است: به همین لحاظ وقتی یک مهندس و متخصصی را می خواهند تربیت کنند اصول کلی و اساسی کاری را که در آن بایستی وارد شود به او می آموزند و از ابتدا نمی آیند جزئیات را به او نشان دهند. بعد که خوب کلیات را فرا گرفت آن وقت به قسمتهای جزئی و فرعی می پردازند و رشته های تخصصی را به او می آموزند. یا اینکه وقتی کلیات آموخته شد آن وقت مهندس یا به طور کارآموزی و

تحصیل و یا رسماً به عنوان کار داخل کارخانه می شود و با همان معلومات کلی و اساسی آشنایی کافی به کارخانه دارد و ضمن عمل رفته رفته تجربه پیدا می کند و به جزئیات کار هم آشنا می گردد.

مخالف تخصص نیستیم: بنابراین ما مخالف تخصص نیستیم و تخصص در علم که امروز در دنیا این اندازه رواج یافته کاملاً لازم است زیرا عمر یک انسان کافی نیست همه اسرار چند علم را بیاموزد و حتی برای آشنا شدن به تمام اسرار یک علم هم کفایت نمی کند. به این لحاظ امروز می کوشند هر چه بیشتر رشته های تخصصی را جدا کنند و شعبه شعبه کردن و شاخه بندی علوم را بیشتر سازند تا یک فرد بتواند بیشتر در آن قسمت مهارت پیدا کند.

تخصص مرحله بعدی است: اما هیچ تخصصی از جزئیات شروع نمی شود و همیشه تخصص مرحله بعدی است و ابتدا کلیات آموخته می شود تا شخص خوب وارد گردد و بعد رشته تخصصی را با تفصیل بیشتر به او می آموزند مثلاً قرار است دکتری در قسمت گوش و حلق و بینی متخصصی شود مراحل تحصیل او از ابتدا کلی است یعنی علم طب را بطور کلی طی چندین سال فرا می گیرد و وقتی فارغ التحصیل می شود یک طبیب امراض عمومی بیرون می آید و بعداً هم در شعبات مخصوص دانشکده و هم با انترنی در بیمارستانهای خاص آن رشته تخصصی را دنبال می کند تا پس از چند سال متخصص آن رشته شود. یک بیمارستان وقتی کامل خوانده می شود و اطباء دارای رشته های مختلف تخصصی در آن باشد والا آن را ناقص می خوانند. چنین بیمارستانی که همه نوع پزشک در آن کار می کنند و مجهز به تمام لوازم و افراد باشد به آن یک بیمارستان مجهز واحد می گویند و آن دکترها هرکدام به تنهایی کامل نخواهند بود و اگر یکی از دکترها نباشد نقص پیدا می شود و به آن بیمارستان اطلاق کامل و وحدت نخواهد شد.

مراحل مختلف کلی و جزئی: این مراحل از کلی به جزئی تنها در دانشکده طب انجام نمی شود بلکه از اول تحصیل یک فرد آغاز می گردد و همانطور از کلیات به جزئیات می رسد و مرحله به مرحله کوچک و محدود می شود مثلاً کسی که طبیب شده بدو تحصیل ابتدایی کرده که یک سری معلومات کاملاً کلی است که همه افراد جامعه می آموزند بعد وارد دوره متوسطه می شود و در آنجا به شعبات مختلف تقسیم می گردد مانند طبیعی، ریاضی و ادبی یا تقسیمات دیگری که در کشورهای مختلف معمول است. این نوع تحصیل هم در عین حال که شاخه بندی شده کلی است.

قدم به قدم: بعد که از متوسطه فارغ التحصیل شد وارد رشته طب می شود. در دانشکده طب تا مدت یکی دو سال بلکه سه چهار سال کلیات مربوط به بدن انسان و داروها و تأثیر مواد شیمیایی و زیست شناسی را می خواند و بعد هر چه جلو رود رشته تحصیلات محدودتر می گردد تا وقتی فارغ التحصیل طب عمومی

می شود و بعد هم چنان که گفتیم تخصص پیدا می کند. همه علوم و دانشهای امروز این طور است و طب را فقط به عنوان مثال ذکر کردیم.

جامع همه علوم: قطعاً شما هم با این مطلب موافقت کنید که کسب تمام علوم نه تنها برای یک فرد میسر نیست بلکه لازم هم نمی باشد. چه لزومی دارد یک فرد هم طبیب متخصص تمام رشته ها باشد و هم مهندس و هم مکانیک و هم شیمیست و هم فیزیکدان و خلاصه جامع تمام علوم. نه تنها چنین چیزی ممکن نیست بلکه مصرف هم ندارد زیرا وظایف در جامعه تقسیم شده و اگر بنا شود همه کس همه چیز بداند پس دیگر طبیب چطور زندگی کند و مهندس از کجا امرار معاش نماید و اصلاً مصرف این کارها برای چیست؟ همین امر را در بدن انسان می بینیم که وظایف در اعضا تقسیم شده و مثلاً چشم نمی تواند هم کار خودش و هم کار گوش و بینی و دهان و سایر حواس را انجام دهد و حدود و تکالیف هر کدام به دقت تعیین گردیده است.

تقسیم شغل: به همین دلیل است که اگر بنا شود یک نفر از افراد هم قصاب باشد و هم عطار و هم نانوا و خواربار فروش و هم سلمانی و هم ... نظم جامعه به هم می خورد و این تقسیم شغلی که اکنون مدار اجتماعات بشری بر روی آن می گردد و بخاطر نظم جوامع بوجود آمده و سبب شده که بشر را یک موجود مدنی و اجتماعی می خوانند بکلی از بین خواهد رفت و یک اوضاع آشفته بوجود می آید که اصلاً ممکن نیست صورت عمل بخود گیرد.

هر کسی در یک قسمت: پس به این دلیل احتیاج نیست هر کسی دنبال همه علوم برود. بایستی آن رشته ای که مطابق مکانیسم بدنی و مغزی اوست اختیار نماید و آنچه را محیط و سرنوشت و پیش آمد و ذوق و تمایل در راه او قرار می دهد که خلاصه آنها مسئله «سرنوشت و سرنوشت» است اختیار کرده و در همان قسمت ترقی کند.

یک دانش اساسی: اما در مقابل این دانشهای تخصصی و رشته ای که افراد مختلف در پی آن می روند دانشی هم هست که بایستی همه از آن اطلاع یابند و همانطور که تعلیمات ابتدایی عمومی و برای همه واجب است و همه افراد باید سواد داشته و اطلاعات عمومی معینی را فرا گیرند بر همه افراد جهان نیز لازم است برای بالا بردن سطح عمومی افکار بشر کم و بیش و به اندازه فهم و استعداد خود اسرار جهان و حکمت خلقت و آفرینش را تا حدودی که مقدر است بیاموزند.

اطلاع از کار کارخانه: ما وقتی در کارخانه ای ناچار به کار هستیم لازم است تا حدودی از طرز کلی کارخانه اطلاع حاصل کنیم تا زندگی ما شیرینتر و کار ما در کارخانه موثرتر و خیال ما در آنجا راحت تر و تکلیف ما روشنتر باشد. جایی که در یک کارخانه چنین است به طریق اولی ما که در این کارخانه عظیم

عالم زندگی می‌کنیم و خودمان هم جزئی از آن کارخانه هستیم لازم است که اطلاعات اساسی راجع به طرز کار این کارخانه آفرینش، هدف آن، کلیات آن، انگیزه‌ها و قواعد کلی آن داشته باشیم.

علم شریف: این اطلاع را همه افراد باید کم و بیش و به قدر ظرفیت خود کسب کنند و چون یک مطلب کلی و همگانی است و برای همه افراد بشر لازم است مهمترین و واجبتین علوم حساب می‌شود و اهمیت آن در درجه اول قرار می‌گیرد و از تمام علوم دیگر که شعبات و رشته‌های فرعی هستند جلو می‌افتد و در صف مقدم و جلو واقع شده و آن را علم شریف می‌نامند.

دلیل شرافت: یک دلیل شرافت آن همگانی و واجب بودن آن برای همه است و دلیل دیگر شرافت از لحاظ موضوع آن است زیرا علم طب که در عالم خود بسیار شریف و عزیز است فقط به بدن انسان و اصلاح و ترمیم خرابیهای آن می‌پردازد و یا علم بهداشت که از طب شریفتر است قواعد سالم ماندن بدن انسان را می‌آموزد در صورتی که انسان جزء بسیار کوچکی از آفرینش است.

درجات شرافت: همینطور است علم شیمی، فیزیک، هندسه، مکانیک و غیره که هر کدام به قسمتی کوچک و جزئی از عالم می‌پردازند. حتی علم هیئت هم که درباره کرات آسمانی و عالمهای بیشمار بحث می‌کند در عین حال که از لحاظ شرافت از سایر علوم پیش است «چون موضوع آن کلی تر است و راجع به کرات و عالمها و کهکشانها بحث می‌کند» باز هم در صف اول نیست زیرا فقط درباره ظواهر و مشاهدات و تعداد و بررسی مطالعات و آزمایشها و نتیجه دید تلسکوپها می‌پردازد و خلاصه راجع به جسم و وضع ظاهر و معلومات ظاهری بشر نسبت به کرات صحبت می‌کند.

شرافت حکمت: اما حکمت مخصوصا حکمت نوین که متکی بر عقل و خرد و آزمایش و دلایل مکتسبه علوم جدید است شرافتش بر همه علوم روشن و مسلم است زیرا اسرار آفرینش، قواعد گردش عالم، قانونهای اساسی خلقت انگیزه‌ها و علل کلی عالم و از قبیل معلومات بزرگ و اساسی را که یاد گرفتن آن باعث شرافت، ارتقاء سطح فکر، راحتی خیال، حسن انجام وظیفه، زندگی بهتر، آسودگی، نشاط و بالا رفتن سطح علم و دانش بشر است در دسترس جهانیان قرار می‌دهد. آیا این علم به درجات زیاد شریفتر از سایر علوم نیست و در صف مقدم قرار ندارد؟ قضاوت کنید.

نقشه واحد: به علاوه حکمت نوین بما رمز عظیم دیگری را هم می‌آموزد که بسیار ارزنده و مهم است و آن این است که در سراسر عالم به این عظمت نقشه‌های واحد و متشابهی بکار رفته است. به عنوان مثال می‌گوییم همان قاعده‌ای که در گردش کرات آسمانی و منظومه‌های شمسی عالم حکمفرماست در اتم هم که میلیارد میلیارد مرتبه از آن کوچکتر است جاری است. یا همان سازمانی که در بدن انسان قواعد کلی ایجاد می‌کند در کرات هم هست و در منظومه‌ها و کهکشانها هم وجود دارد.

تشابه و وحدت: یا همان عناصری که در یک نبات به کار رفته در انسان هم هست، در کره زمین هم هست، در خورشید هم هست در همه کرات عالم آفرینش اعم از اینکه بشر به وجود آن پی برده یا نه وجود دارد. یا همان سرنوشتی که حاکم بر زندگی بشر است در تمام موجودات کوچک و بزرگ هم هست یا همان سلسله مراتبی که در دنیا می بینیم در تمام عالم خلقت به درجات گسترده است.

مثالی روشن کننده: نباتاتی که مورد استفاده یک بشر قرار می گیرد عناصر زمینی را به وسیله ریشه و ساقه و سایر قسمتهای خود جذب و ذخیره می کنند و به وسیله همان عنصر است که رشد پیدا می کند و همان عناصر معینی که به نبات انتقال یافته بود از راه خوردن آن به آدمی تحویل داده شد لذا دیدیم که همان عناصر که در زمین بود به این وسیله به بدن یک انسان انتقال یافت و وحدت عناصر از این نکته به خوبی روشن می گردد. به علاوه، نبات از راه اشعه خورشید و انوار روز و سیاله ها و گازهایی که در جو هست عناصر مختلف کرات آسمانی را به سوی خود می کشد و به همان ترتیب به بدن انسان انتقال می دهد در حالی که خود بدن نیز علاوه بر این مستقیماً به وسیله تنفس و قرار گرفتن در نور و اشعه و سیال ها و غیره از عناصر عالمی بهره مند می شود.

نتیجه این تشابه: این نقشه واحد و تشابه که در نظر حکمت نوین امری مسلم و روشن و بدون چون و چرا است نتیجه اش این است که کار را برای آموزش آسان می کند. به این لحاظ حکمت نوین عقیده دارد که وقتی افراد بشر قواعد کلی و اساسی عالم آفرینش را آموختند معلوماتی کسب می کنند که می توانند به فهم جزئیات هم به آنها کمک کند و در واقع چشمشان برای فهم و درک این کارخانه عظیم باز می گردد.

مثال: به عنوان مثال و روشن کردن موضوع می گویم: یک نفر طبیب که در دانشکده طب درس می خواند بدن تمام انسانها را باز نکرده که از اسرار همه آگاه شود، اما همین طبیب وقتی مشغول عمل می شود هر فردی از بشر نزد او برود تا حدودی از اسرار بدن او آگاه است و با معاینه ظاهری می تواند به درد درونی او کم و بیش پی ببرد زیرا نقشه واحدی در همه افراد بشر بکار رفته و او چون کلیات و قواعد کلی طب را آموخته به وضع آن فرد بخصوص هم وارد است. به علاوه همین طبیب تا حدودی به اسرار بدن حیوانات هم داناست زیرا تشابهات زیادی بین سازمان بدنی آنها و انسان موجود است. به درجه کمتر از وضع تغذیه نباتات هم آگاه است چون در آنها هم تشابهاتی است.

مثال دیگر: یک مهندس مکانیک اسرار کلی کارخانه ها را می آموزد و چون قواعد را آموخت او را به هر کارخانه ای ببرند زود می تواند به رموز آن وارد شود چون همان قواعد کلی که او در دانشگاه آموخته در آن کارخانه هم هست. با اینکه این کارخانه قند است و این کارخانه سیمان و پارچه بافی. وقتی انسان با آن آشنا شد اصول همه یکی است.

مثال روشنتر: یک مثال ساده تر بزینم: یک راننده آموزش اتومبیل رانی و مکانیک را مثلا روی اتومبیل فولکس واگن آموخته اما وقتی به آن وارد شد پشت هر ماشینی بنشیند با مختصر آگاهی و دقت آن را هم می راند و حتی با مختصر توجه به مکانیک آن هم وارد می شود زیرا قواعد کلی و متشابهی در همه آنها وجود دارد که مکانیسین با آن وارد است به همین لحاظ است که بنگاه های مکانیکی همه سیستم اتومبیلی را می توانند کم و بیش مرمت نمایند حتی سیستمی را که تازه از کارخانه ابتکار شده و کاملا نو باشد زیرا قواعد کلی در آنها یکی است و کثرت ظاهر به وحدت واقعی منجر می شود.

سلسله مراتب کلیات: وقتی بخواهیم روی کاغذ نمودار و گرافیک قواعد کلی را ترسیم کنیم بالاخره کثرت به وحدت و کلیات قواعد می رسد. مثلا همین اتومبیل را بگیریم. سیستمهای مختلف از هم جداست و هر کدام سازمانهای بخصوصی دارد. اما این سیستمها را روی کاغذ می آوریم و کلیات مشترک در همه را ترسیم می کنیم و به یک وحدت می رسیم که بطور کلی مکانیسم اتومبیل باشد. بعد مثلا طیاره و کشتی و راه آهن را هم در عالم خود ترسیم می کنیم و قواعد کلی آن را روی کاغذ می آوریم. بعد می بینیم مشترکاتی در همه هست که بر هم صدق می کند. این مشترکات را روی کاغذ می آوریم. بعد کارخانه قند و پارچه بافی و سیمان و سایر کارخانه ها را یکی یکی روی کاغذ آورده و مشترکات و قواعد کلی مکانیکی آنها را بیرون می آوریم و خلاصه از همه اینها قواعد کلی را خارج می سازیم و می بینیم مشترکات و کلیاتی هست که بر همه حکومت می کند و بر همه صدق می نماید.

علم مکانیک و سایر علوم: وقتی همه این مشترکات بیرون آمد تازه خود تشکیل علمی کلی می دهد که مثلا آن را علم مکانیک می نامند. علوم دیگری هم هست مثل هندسه، حساب، شیمی، فیزیک، طبیعی. وقتی کسی بخواهد قوانین کلی و مشترک آنها را بیرون بزند خواهد دید اصول و قواعدی هست که بر همه علوم مختلف صدق می کند و مشترک بین همه می باشد. حالا تا چه حد علوم امروز به این کار یعنی بیرون آوردن قواعد کلی و مشترک همه علوم اقدام کرده باشند یا نکرده باشند کاری ندارم.

اسرار آفرینش: این عقیده حکمت نوین است که تمام علوم و پدیده های جهان قواعد مشترک و متشابهی دارند که در همه صدق می کند و دانش هم با جزئی بررسی و مطالعه می تواند این حقیقت را دریابد و ثابت کند، به همین لحاظ درجه بالاتر از این را گرفته می گویم حکمت نوین قواعد کلی و اساسی عالم آفرینش را که به تمام جزئیات حاکم است و بر همه صدق می کند روشن می نماید و با فرا گرفتن آن چشمها روشن، گوشها باز و افکار وسیع و آگاه می شود.

ورود در کارخانه: شما وقتی آشنا به علم کلی مکانیک باشید به هر کارخانه ای وارد شدید برای شما غریب نیست و از آن تعجب نمی کنید بلکه چون به قواعد و اسرار کلی آن آگاهید بزودی می توانید آن را

درک کنید و با صرف وقت و توجه مختصر به تمام امور آن وارد خواهید شد. چقدر حالت شما که آشنا به کلیات مکانیک هستید فرق دارد با آن فردی که به کلی چشمانش بسته است و هیچ اطلاعی از مکانیک ندارد. وقتی او را وارد کارخانه کنند از هر گوشه و هر قسمت و هر جزئی از ماشینهای عجیب و پیچ در پیچ و مفصل و بگرنج آن دچار تعجب: می شود، گیج می گردد، بهت و حیرت به او دست می دهد و با حالتی پریشان و ناراحت که نتیجه نادانی و عدم درک و فقدان معرفت است خارج می گردد در حالی که از آن کارخانه هیچ نفهمیده است آیا کدام خوبست؟

حکمت به اسرار آفرینش: و اما حکمت به اسرار آفرینش و حکمت صحیح و آگاهی به قواعد اساسی و کلی انسان را مانند همان شخص که آشنا به مکانیک است مجهز می سازد تا بتواند به اسرار کارخانه خلقت وارد باشد و با آگاهی و آشنایی و معرفت به این دستگاه عظیم بنگرد. کدام بهتر است؟ آیا با ما موافق نیستید که آموزش این علم شریف و بزرگ برای همه واجب است؟

تابندگی نور: اینک می گویم که نور دانش در جهان تابنده است و با کمال تجلی پیداست. آیا وقت آن نرسیده که جهانیان از آن استفاده کنند و تحولی در خود پدید آرند. این همان دانشی است که با آن به اسرار جهان می توان آگاه شد و کلیات امور این کارخانه بزرگ را با آن فرا گرفت. این همان علمی است که بایستی عاشقانه به دنبال آن رفت و در راه کسب آن نهایت کوشش را مبذول نمود.

علوم مادی و اکتشافات: علوم و اکتشافات مادی و اختراعاتی که در جهان انجام می شود و آنان که در صدد یافتن نیروهای نهفته در طبیعت هستند و از راه فیزیکی و شیمی و ریاضیات و علوم می خواهند با قوانین عالم آشنا شوند و با کشف این رموز اختراعات و اکتشافاتی پدید آورند که با آن سعادت و رفاه بشر را بیشتر سازند کارشان پسندیده و قابل تقدیر است.

کشف اسرار طبیعت: عملی که این افراد دانشمند و شریف انجام می دهند کشف اسرار و رموز طبیعت است یعنی قوا و آثاری که در طبیعت هست و ماهیت و مورد استفاده آنها بر بشر پوشیده می باشد برحسب مشیت الهی و برحسب تقدیر و سرنوشت در مواقعی که صلاح بشریت است این رموز بر دانشمندان مکشوف و مورد استفاده قرار می گیرد و به این ترتیب دانشهای جدیدی در اختیار بشر گذارده می شود. چنانکه گفته شد این قوانین و قواعد همیشه در دنیا هست و دانشمند مکتشف و مخترع چیز جدیدی بوجود نمی آورد بلکه به نوبت و در زمان معین و برحسب صلاح و تقدیر و مشیت الهی قواعد و رموز کم کم کشف و مورد استفاده بشر قرار می گیرد.

اینها گوشه هایی هستند: اما چون در حقیقت بنگرید خواهید دید هر یک از این اکتشافات و اختراعات گوشه هایی از دانش کل هستند که اهمیت بیشتر یا کمتر و موضوع آن بزرگتر یا کوچکتر است. مثل این که

یک خانه بزرگ و دارای اتاقها و سازمانهای مفصل باشد و یک متخصص برق فقط درباره برق و سیم کشی خانه صحبت کند، یک نفر نقاش راجع به رنگ اتاقها و دیگری درباره لوله کشی آب و دیگری در باب عایق ساختن از رطوبت اقدام نماید، اما آن کسی که تمام نقشه و طرح و سازمان منزل را یکجا به دست می دهد کارش از همه بیشتر ارزش دارد. زیرا مبنا و منشأ و آغاز کار همان سیم کش، لوله کش و نقاش و متخصص کارهای جزء نیز از همان طرح کلی سرچشمه می گیرد و تا آن طرح و نقشه اساسی نباشد اینها نمی توانند کار خود را درست انجام دهند.

اگر طرح کلی نباشد: اگر طرح کلی یک ساختمان در دست نباشد و اشخاص فقط به جزئیات و فروع مشغول شوند کار آنها چندان کامل نخواهد بود. این نوع عمل تفاوت بسیار دارد با آن کسی که از طرح و نقشه کلی آگاه باشد آن وقت به دقت و موشکافی و بررسی و مطالعه جزئیات بپردازد.

تحول در دانش: اینک این سخن مهم را بشنوید: می گویم توفیق یافتن بشر به اطلاع صحیح و درست از قوانین آفرینش و طرح کلی مکانیسم و دینامیسم عالم چشم و گوش و مغز و فکر او را برای ورود در دانشهای جزئی و فرعی نیز باز می کند. اگر چنین دانش کلی را که حکمت نوین است بیاموزد خیلی بهتر می تواند در علوم مربوط به خود روشن شود. حال او مثل نقاش و لوله کش و سیم کش و بنائی است که از نقشه کلی خانه آگاه باشند. حال کسی که از این معلومات بی خبر باشد مانند کسانی است که از طرح کلی خبر ندارند. چنین کسانی مسلماً مانند آنکه از قواعد اصلی و کلی مطلع است نمی باشد. می گویم که حکمت نوین که اصول کلی اسرار آفرینش را بیان دارد جهانیان را در هر رشته و هر شعبه از علوم و دانشها که بدان بپردازند بینا و روشن میسازد. آیا بهتر از این می توان توضیح داد؟

۵- وجوب دانش آموزی

چشم باز کنید: اینک به شما ای خواننده گرامی و ای برادر عزیز و به شما ای بانوی روشنفکر و به شما ای مرد حق طلب که در پی کسب دانش هستید و به شما ای جهانیان که طالب معرفت و کسب علم هستید روی نموده می گویم که جلوه نور دانش اینک در صحایف روزگار به صورت شالوده وحدت نوین در تجلی است، بر شما است که در راه کسب آن اقدام کنید.

عشق لازم است: معنی عشق در جای دیگر همین کتاب بیان خواهد شد. عشق توجه و علاقه و اشتیاق و تمرین و پیگیری و مداومت در اکتساب است. برای اینکه به سعادت برسید لازم است عاشق کسب علم و فضیلت ربانی باشید. علمی که شرافت آن بیشتر از همه علوم است همین علوم ربانی است که از اسرار آفرینش سخن می گوید. فضیلت از آن کسانی است که خداوند آنها را واسطه کسب فیض نموده و علوم

ربانی از طریق آنها به ما می‌رسد. بشر برای رسیدن به سعادت باید در خود کسب این فضیلت را بوجود آورد تا سعادت‌مند گردد.

بیچاره نادان: گوش دل باز کنید و سخن قرآن را بشنوید که می‌فرماید: آیا دانا و نادان باهم برابرند؟^{۱۲} مسلماً چنین نیست. پس خوشا به حال آن کسانی که در پی تحصیل علم هستند و سعی و جدیت خود را در این راه مبذول می‌دارند و هدف را در این مقصد عالی متمرکز کرده‌اند و قدرت خود را به این سو متوجه نموده‌اند. اینها هستند کسانی که گوی سعادت را در دنیا می‌برند. همانطور که پیشینیان میراث دانش را برای آنها باقی گذاشتند اینان نیز علم را برای اخلاف خود به ارث می‌گذارند. به علاوه با تربیت روحی آمادگی بهتر برای زندگی بعد از مرگ «تحول» پیدا می‌کنند.

غفلت از علم: بر عکس کسانی که در پی کسب دانش نباشند در هر قدم از زندگی دچار خسران و زیان و حیرت و حسرت است. باز هم در این باره سخن قرآن را بشنوید: «و من كان في هذه اعمى فهو في الاخره اعمى و اضل سبيلا» «هرکس که در این دنیا کور باشد در آخرت نیز کور و گمراه است. چه گمراهی بالاتر از دوری از دانش و چه کوری بدتر از محروم بودن از بینش و بصیرت صحیح».

ابتلا چگونه است: به این لحاظ است که باید با صدای رسا گفت که هرکس از کسب علوم حقیقی و واقعی آفرینش و حکمت غفلت کند مبتلا به بیچارگی می‌شود. در هر قدم از زندگی به اشکال و سختی گرفتار است. اگر کسی جهل روا دارد مانند آن است که به آتش حیرت و سرگردانی مبتلا گردیده است. اگر بپرسید چگونه، می‌گویم بسیاری امور است که نادان با آن زندگی خود را تیره سازد و روز روشن را بر خویش شب تاریک می‌گرداند.

گرفتاریهای نادان: کسی که دانش ندارد مانند کرمی بر خود پیله تند با پندارهای خلاف و دروغین خود دائم در اطراف خویش پیله می‌تند و خود را در میان پیله اوهام خویش محبوس سازد و روز به روز بر پیچیدگی و گرفتاری این زندان وهمی می‌افزاید تا آنجا که دیگر خلاصی از آن برای خود تصور نمی‌کند. در اثر آلودگی بخرافات و آراء باطل و افکار ناصواب چنان دچار تحسر و درماندگی است که راه خلاصی با آن وضع برای او بسیار مشکل است. ترسهای بیجا چنان وجودش را فرا گرفته که امکان حرکت را از او سلب نموده مانند یک طفلی که می‌خواهد در اطاق تاریکی قدم بگذارد و از ترس غول و موجودات افسانه‌ای جرأت رفتن در آنجا را نداشته باشد. مسلماً چنین طفلی که از فوایدی که از رفتن در اطاق متصور است محروم خواهد ماند و اطاق برای او یک مسئله زائد و بی‌فایده خواهد شد.

^{۱۲} - هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون؟

محرومیتها و بیچارگیها: ورود به اطاق برای طفل لازم است بایستی از آن استفاده کند و اگر لازم نبود اطاقی ساخته نمی شد. اما طفل از ورود به آن می ترسد. آیا باید اطاق را خراب کرد؟ خیر باید فکر طفل را روشن نمود که ترس بیجا نداشته باشد تا بتواند از اطاق استفاده کند، نادان هم همین حال را دارد. در اثر نادانی ترسهایی بیجا دارد که او را از استفاده از موهبتهای خدادادی حیات باز می دارد و قسمتی از درهای دنیا را که خدا برای آدمیان گشوده در مقابل او می بندند.

باید درها باز شود: اگر بنا بود این درها بسته باشد خدا آنها را نمی آفرید برای این در دنیا آمده که بر طبق نص صحیح و قواعد درست و میانه روی و عدالت و نظم از آن استفاده به عمل آید. اما نادان در اثر نادانی نه تنها از ورود به آن محروم است بلکه به قدری خود را از آن دور و بعید می داند که حاضر نیست به طرف در نگاه کند، به آن نزدیک شود و تصور استفاده از آن را بنماید. آیا این محرومیت نیست؟

امیدهای واهی: برعکس همان طور که ترسهای واهی نادان را از استفاده بردن از مزایای حیات باز می دارد امیدهای واهی نیز در او هست که او را وارد وادیهای نامناسب می کند و مبتلا می سازد و در اثر این وضع از استفاده از سایر چیزهایی که مناسب اوست باز می دارد. این را هم در مثلی روشن کنم. مثلا به یک طفل اختیار بدهند که از یک مدرسه و گردش در بیابان هر کدام را که متمایل است به طرف آن برود، بدیهی است که صلاح طفل در آن است که به مدرسه برود و با شرایط صحیح و معتدل درس بخواند.

گمراهی و محرومیت: اما این طفل در اثر تلقیناتی که از طرف دوستان نادانش به او می شود با سوق سرنوشت و آمادگی مغزی به جای اینکه به طرف مدرسه برود به بیابان می رود و آنجا به بازی و اتلاف وقت مشغول می شود. خود را در گل و لای می غلطاند سراپایش را کثیف می کند و از این عمل خود خوشحال است غافل از اینکه اگر با نور علم و دانش و فهم صحیح مجهز بود و تمرینات و ورزش کافی به او داده می شد از ابتدا می فهمید کجا برود و بجای اینکه وقتش تلف شود و به کارهای واهی بپردازد دنبال مدرسه می رفت. البته این مثلی بود برای روشن کردن مطلب ولی موضوع تعمیم دارد. نادان هم همینطور است. در اثر امیدهای واهی که به علت تلقینات سوء در مغزش وارد شده همت و کوشش و دقت و توجه و عشق خود را صرف کارهایی می کند که به جای سود او را مبتلا می سازد، او را از نعمتهای الهی و مزایایی که خداوند آفریده محروم می کند. چه ابتلایی بالاتر از آن هست؟

سرنوشت و تمرین: البته آنچه در این قسمت بیان گردید نتیجه تقدیر و سرنوشت و آمادگی خاص مکانیسم مغزی هر فرد است ولی راه بسته نشده زیرا قانون تمرین و ورزش نیز برای هر کار مقدر است و می توان به وسیله نصیحت، آموزش، درس، تذکر و غیره مغز افراد را ورزش و تمرین داد تا به همان وضعی که سرنوشت او ایجاب می کند توسعه و پرورش داده شود و به تقدیر واقعی خود به حد کمال مطلوب برسد.

مرد و زن باهم: به منظور خداپرستی و دینداری کسب دانش برای هر فرد بشر لازم و واجب است. در این راه مقدس و این عبادت بزرگ مرد و زن هر دو مکلفند و تفاوتی بین آن دو نیست. هر دو جنس باید در راه کسب دانش بکوشند، هر دو جوینده و خواهان و عاشق علم باشند. هر مرد و زنی که خود را از این فریضه دور دارد او را حسب و قدر و قیمتی نخواهد بود. ارزش واقعی از آن کسی است که هر چه بیشتر در پی کسب علم باشد چه مرد و چه زن.

آتش گرفتاری: محرومیت‌هایی که در اثر آموزش غلط یا بی اطلاعی از علم صحیح و خلاصه جهل و نادانی دچار شخص می‌گردد اعم از اینکه پایه آن ترسهای واهی و یا امیدهای باطل و یا چیز دیگر باشد در واقع مثل آتشی است که لهیب آن سراسر نادان را می‌سوزد و راهی برای فرار از آن نزد خود مجسم نمی‌بیند. به آن کسی که می‌خواهد در جهل بماند و قدمی از آن فراتر نگذارد بایستی گفت حالا که می‌خواهی در نادانی باقی بمانی و راه و روش جهل را ادامه دهی پس در این آتش که هستی بمان.

کسب دانش: در اینجا سخنان تارجدار بزرگ رادمرد عالم بشریت پیامبر گرام حضرت محمد صلی الله علیه و اله را شاهد می‌آورم و حدیثی صحیح و متواتر از آن حضرت را نقل می‌کنم که همه شنیده‌اید: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» «مسلم شامل مسلم و مسلمه هر دو می‌باشد چون اعم است». کسب دانش برای هر مرد و زن مسلمانی واجب است. بلی واجب است مثل نماز، مثل روزه، مثل عبادات، مثل اعتقادات صحیح. دیگر بالاتر از این چه می‌خواهید؟ در سفر ایوب فصل ۲۸ می‌گوید «و اما حکمت کجا پیدا می‌شود. انسان قیمت آن را نمی‌داند. زر خالص به عوض داده نمی‌شود.» در امثال سلیمان نبی فصل اول می‌گوید: «تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید و مرد فهیم تدابیر را حاصل کند. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند». در کتاب ده‌ماپادا از کتب مقدس بودائی می‌گوید «بدون دانش تفکر نیست. بدون تفکر دانش نیست. آن کس را که دانش و تفکر است به نیروانا «بهشت موعود» نزدیک شده است.»

قدر از آن کیست: قدر و ارزش واقعی از کسی است که صاحب دانش باشد و شخص نادان ارزشی در مقابل دانایان ندارد. آیا معنی وسیع این مطلب را درک می‌کنید؟ برای آگاهی بیشتر به تاریخ رجوع کنید. در دنیا سلاطین و فرمانروایان و جهانگشایان بسیار از قبیل بخت النصر، نرون، اسکندر، چنگیز، تیمور و غیره بوده‌اند که هر یک در زمان خود قسمتی از دنیا را تحت سلطه در آوردند و قدرت آنها در آن زمان مافوق بود و مردم زمان چنان عظمتی برای آنها تصور می‌کردند که فرض انحطاط این قدرت در مخیله آنها نبود. اما امروز از این اسم و عنوان و قدرت جز یادگار نامیمونی در تاریخ باقی نیست که آن هم اغلب آمیخته با بدگویی و تنفر و انزجار است چون جز قتل و برادر کشی و از بین بردن همنوع و اضمحلال و خراب کردن آبادانها یادگاری از آنها باقی نمانده است.

مقام دانشمند: در مقابل اینها ببینید دانشمندان چه مقام و عظمتی دارند که اسمشان برای همیشه در صفحه روزگار با رنگ طلائی منقوش است و مورد تکریم و تعظیم همه ابناء بشر هستند. دو هزار سال قبل بزرگانی از قبیل سقراط، افلاطون، جالینوس، بقراط، فیثاغورث در دنیا پیدا شدند که هنوز بشر با عظمت و احترام نامشان را می برد و از معلومات آنها استفاده می کند. قرن‌ها قبل ابو علی سینا، فارابی، زکریای رازی، ابن رشد بدنیا آمدند که هنوز نامشان در دنیا به عظمت یاد می شود و بشریت به علم و دانشی که عرضه می داشتند استناد می کند. قرن‌ها پیش بزرگان و شعرائی مانند سعدی و حافظ و فردوسی و جامی و خواجه نصیر طوسی و امثال آنها پیدا شدند که نه تنها ایرانیان بلکه بشریت به نام آنها افتخار می کنند. قرن‌هاست که بزرگانی مانند پاستور، جیمز وات، نیوتن، اینشتین، ادیسون، کوری و غیره باعث پیشرفت سلامت و علم بشر شده اند.

از آنها بالاتر: از آنها بالاتر سفرای الهی و بزرگان و پیامبرانی هستند که میلیون‌ها بلکه میلیارد‌ها افراد بشر با وجود همه ترقیات و دانشهایی که بشر امروزه به آن می بالد به نام آنها افتخار می کنند. خود را پیروان و امت آنها می دانند برای آنها معابد و مساجد و کلیساها می سازند آداب و دستورات و اوامری را که آنها داده اند با ایمان و علاقه اجرا می نمایند و نام با عظمتشان را با کمال خشوع و فروتنی می برند.

تکریم و تعظیم: اینها تمام تجلیات دانش است که منحصر به گذشته نیست بلکه امروز هم دنیا قدر دانشمندان را به خوبی می داند. امروزه نام بزرگانی که هر کدام در رشته ای از دانش خدمات نموده اند از طرف همه ملل و اقوام با عظمت یاد می شود، شرح حال آنها را می نویسند، اسمشان را بزرگ می کنند، به آنها استناد می جویند و افتخار به نامشان می نمایند.

کوشش ملل: عظمت دانشمندان در نظر ملتها به قدری است که هر یک از دول سعی می کنند دانشمندان بزرگ را به خود نسبت دهند و همیشه مشاجره لفظی و ادبی بین دولتها درس ملیت دانشمندان هست. چنانکه اینشتین را آلمانیها از خود و آمریکایی‌ها از خود می دانند و ابو علی سینا مورد منازعه بین ایرانیان و اعراب است «چون کتابها را به زبان عربی نوشته» و سید جمال الدین را ایرانیها و افغانیها هر کدام از خود می دانند و نظامی را ایرانیها و شورویها هر یک متعلق به خود حساب می کنند و ملیت مولانا جلال الدین رومی مورد منازعه بین ایران و ترکیه است و از این قبیل. این خود بهترین دلیل قدر و عظمت دانشمندان است.

نادانی چه اثری دارد: در مقابل این قدر و ارزشی که دانشمند دارد نادانی کدام قدر را دارد؟ هیچ. تا به حال نام کدام نادان در تاریخ باقی مانده. کدام نادان در زمان خود و زمان بعد از خود مشهور شده است و کدام مرد جاهلی شاخص و مورد تقلید گردیده. فکر کنید و بگوئید.

وظیفه انسانیت: وظیفه انسانیت ایجاب می کند که انسان تا آنجا که ممکن است عاشق دانش واقعی باشد و در پی کسب آن کوشش کند و هرچه بیشتر در این راه پیش رود تا آنجا که مقام شرافت را از این راه بدست آورد و مانند زرناب در شرافت شاخص گردد. این ایده آل یک انسان واقعی است.

۶- دین و دانش

مقام واقعی دانش: دانش را اگر از آن جنبه که در ابتدای این مقاله توصیف شد بیان کنیم می توان گفت که توأم با دیانت است زیرا آگاهی به اسرار آفرینش راه خدانشناسی صحیح و خدانشناسی تار و پود دیانت و اول پایه آن است. به همین لحاظ می بینیم که در قرآن مجید دیانت را با دانش آفاق و انفس و نشان دادن اسرار الهی بهم آمیخته است.

اهمیت دانش از هر لحاظ: هرچند دانش را به دانش کلی و حکمت اساسی که بیان شد منحصر ندانیم و بررسی در همه پدیده های علمی و غور و فحص و دقت در جزئیات را نیز جزء دانش به شمار آوریم مانند علوم مختلفه و شعبات گوناگون علمی باز هم چون راهی برای فهم حقیقت باز می کند و گوشه ای از این پرده را در نظر ما آشکار می سازد ارجمند است.

دانش تنها کافی نیست: اما دانش تنها کافی نیست بایستی حتما همراه با خدانشناسی و معنویات و اخلاق باشد. زیرا علم خدانشناسی و اخلاق که دین نام دارد و توسط انبیاء الهی به بشر آموخته می شود باعث تصفیه اخلاق و ایجاد نظم در جامعه و حسن رابطه بین افراد اجتماع و برحذر داشتن نوع انسان از افراط و تفریط و اتخاذ روش میانه کاری در تمام کارها و حسن استفاده از مواهب طبیعت و قوای طبیعی که در وجود انسان آفریده شده و رعایت کردن قواعد سلامت و بهداشت، مراعات نمودن کلیه نکات اخلاقی از صلح، صفا، محبت، برادری، وفا، ایثار، فداکاری، مهربانی، خوشروئی، درستی، صحت، امانت و انواع آنها می باشد.

دانش بدون توجه به دین: دانش هرچند که وسیع و بزرگ و با عظمت باشد اگر توأم با دین نگردد و اخلاق و انسانیت با آن همراه نشود نتیجه مفیدی برای جامعه نخواهد داشت بلکه گاهی نه تنها مفید نیست زیان فوق العاده هم دارد چنانکه هرگاه دانش بشری به جای اینکه صرف رفاه و آسایش انسانها شود در راه تخریب و کشتار دسته جمعی و مسموم ساختن هوا و خراب کردن نعمتهای خدا و بی خانمان کردن افراد انسان و این قبیل امور گردد نه تنها نفع ندارد بلکه مضر است و هرگاه فعالیت دانش مصروف ساختن بمبهای اتمی و هیدروژنی و موشکهای قاره پیما و از این قبیل سلاحهای مخوف شود چون هدفش آزار انسان و از بین بردن زندگیها و عذاب برای بشر و اضمحلال نعمت های خداوندی است بسیار ناپسند است.

اگر کسی دیانت داشته باشد و به فکر محبت و همراهی به عالم بشریت باشد و افکار او در حول و حوش بشردوستی دور زند هرگز حاضر نخواهد شد بوسیله دانش و اختراعات همنوعان خود را از بین ببرد و اعمال سبعیت پیش گیرد. هنگامی این دانش تخریبی پیش می رود که فاقد دین بوده و وجدان را درست رعایت نمی کند.

دانش های منحرف: همچنین اگر کسی آراسته به علم اخلاق نباشد و از دانش دانشمندان در راه تقلب، دزدی، حيله گری، سودجوئی، فریب دادن مردم، مال مردم خوری، کلاه گزاری و سوء استفاده از دیگران استفاده کند بسیار نابجا و خلاف است. اگر شخصی به کمک دانش کوشش خود را در راه آزار همنوعان به هر طریق که باشد خواه انفرادی خواه اجتماعی مصرف کند یا نفعی برای خود در نظر گیرد که در آن نفع ضرر سایرین منظور باشد و برای این کار از دانش دیگران استفاده کند مسلما عمل زیان بخشی انجام داده است و ناصواب است. این بود زیان های دانش بدون دین بطور موجز.

دین بی دانش: و اما دین واقعی بدون دانش امکان ندارد چنانکه قرآن مجید می فرماید لازمه یک بشر کسب علم و دین هر دو با یکدیگر است و مقام علم را بالاتر از دین دانسته: «الذین اوتوا العلم والایمان» «آنهايي که دانش و ایمان به آنها اعطا شده است، الروم ۵۶» دین بی دانش متصور نیست به همین لحاظ علم همپایه بلکه بالاتر از دین نام برده شده است. هرگاه مردی کورکورانه به خیال تمسک به دین باشد بدون اینکه به علم توجه کند چون ایمان او توأم با معرفت نیست چندان مفید به نظر نمی رسد مگر نشنیده اید که برخی متدینین مسلمان شیعه در حق دوستان خود دعا می کنند: «خداوند زیارت با معرفت نصیبت کند» مقصود این است که معرفت که راهی بسوی دانش است لازمه اعمال دین است.

آئین درست ندارد: کسانی که از فیض دیانت دورند بر دو دسته تقسیم می شوند: یکی آنهایی که بی سوادند، درست متوجه نیستند و معلوماتی ندارند تا حقایق دین را بفهمند هرکس هرچه به آنها گفت کورکورانه قبول می کنند. کسی که دانش نداشته باشد آئین درست هم ندارد زیرا دیانت خود را از روی عقل و با اراده و تفکر کسب نکرده و این نوع دیانت متزلزل است و چنین شخصی دائما گوش و چشمش متوجه دیگران است که آنها چه می گویند و چه راهی به او نشان می دهند. به این لحاظ در جستجوی راه سرگردان است^{۱۳} و هر روز به کسی چشم می دوزند این است که این گونه اشخاص به قول حضرت مولای متقیان علی (ع) همج الرعاء یعنی مانند مگس های تابستان هستند که دسته جمعی در یک طرف مشغول

^{۱۳} - «مذذبین بین ذلک لا الی هولاء و لا الی هولاء» «سرگردان بین اینها نه از این طرف است و نه از آن طرف» آیه ۱۴۳

پروازند و به محض اینکه بادی از یک طرف بوزد آنها را به طرف دیگر می برد و همین که باد از سوی مخالف وزید آنها نیز تغییر جهت می دهند. در کتاب دهاماپادا آئین بودا می گوید: «مردی که چیزی نیاموخته مانند یک گاو نر پروار می شود. گوشتش به چاقی می گراید لیکن دانشش راه افزایش نمی گیرد.» در کتاب شوکینگ آئین کنفوسیوس می گوید: «مرد عاقل اگر تفکر نکند به حماقت گراید و مرد نادان به وسیله تفکر به راه عقل نزدیک گردد.»

سرگردان بی دانشی: اینان بلا اراده دنبال هر صدائی می روند، از هر طرف که آهنگی بلند می شود و عده ای در آن افتند آنها هم بی اختیار از آن طرف روانند و چون آن صدا خاموش شود آنها هم بر می گردند زمانی به دنبال یک دسته سینه می زنند و فریاد بر می آورند و بعد از مدت کوتاهی از آن روی بر می گردانند و به طرف مخالف آن روی می کنند بدون اراده و بدون اینکه تفکر کنند و خرد را ملاک عمل قرار دهند که چه می خواهند و مقصودشان چیست. نه علت عمل اول خود را درک کرده اند و نه انگیزه مشی دوم خویش را. از هر طرف سرگردان و متحیرند. از خود تصمیم و اراده ای ندارند و به پیروی کردن از عده دیگری که می بینند به راهی رفته اند پرداخته و در اتخاذ راه هیچ تفکر و اراده ای از خود نشان نمی دهند.

نقش تقدیر و سرنوشت: البته این امور نیز خارج از قاعده سرنوشت نیست. همان قانون سرنوشت مغز و تفکر را هم داده است که با سرنوشت خود به پیش رود و امور را با عقل و فکر اعطائی حل کند. نقشه ای کشیده شده و بایستی آن نقشه اجرا شود به این لحاظ بالاجبار و از روی تقدیر به انسان عقل و تفکر داده شده تا به کمک آن نقشه تقدیر انجام شود. استفاده نکردن از عقل و خرد مثل این است که خداوند به جبر برای دیدن، چشم عطا فرموده ولی صاحب چشم بکوشد که شاید با آن نبیند. آیا این صحیح است؟ مقدر است که برق محلی را روشن کند. اگر زحمت کشیده نشود لوازم و مقدمات آن تهیه نگردد چگونه برق روشن خواهد شد؟

محرومیت از دین: آن کسی که دانش ندارد باید گفت که دین درست هم ندارد زیرا دستورات دین را کورکورانه و از روی تقلید مثل ماشین انجام می دهد بدون اینکه به فایده و خاصیت آن متوجه باشد و هرچه دیگران بگویند با آن انس می گیرد و آشنا می شود بدون اینکه با علم بخود او ثابت شده باشد. چقدر تفاوت است بین آن کسی که از روی دانش خدا را شناخته و دین را فهمیده و از این معرفت و فهم سراپای وجودش غرق لذت است با آن کس که از اصول دین کورکورانه تقلید می کند. در اسلام می گوید اصول دین تقلیدی نیست و باید معرفت به آن حاصل شود. چقدر تفاوت است با آنکس که دستورات دین را شناخته و فایده و مصلحت آن را می داند و با علم به این فایده و سودی که برای او دارد آن را اجرا

می نماید و از آن حظ می برد و با کمال میل و اشتیاق آن را بجای می آورد با آنکس که از روی تقلید و کورکورانه از طریق الجاء و اجبار و ترس دستوری را صحیح یا ناقص انجام می دهد و این عمل او توأم با کسالت و ملالت است. در انجیل متی فصل پنجم می گوید: «چراغ را نمی افروزد تا آن را زیر پیمانه نهند بلکه تا بر چراغدان گذارند آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند روشنایی می بخشد. همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد.» در امثال سلیمان نبی فصل دوم می گوید: «زیرا خداوند حکمت را می بخشد و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می شود. زیرا که حکمت به دل تو داخل می شد و معرفت نزد جان تو عزیز گشت. تمیز تو را محافظت می نمود.» چنین کسی چون به حقیقت این تعلیمات پی نبرده هر آن و دقیقه در معرض شک درباره آنهاست. به محض اینکه از دهان کسی انتقادی در این باره بشنود متزلزل و مشکوک می شود و ناراحت است. به محض اینکه خود را با اشخاصی که از لحاظ معلومات ظاهری بالاتر ولی مخالف این مطالب ببیند دست و پای خود را گم می کند و هرگاه تلقینی به اینها می شود حتی برخلاف اصول دیانت حاضر به انجام آن هستند چون علم به واقعیت ندارند.

ترس و امید: برای اینکه ایمان این قبیل اشخاص نگاهداری شود ناچار به توسل از ترسها و امیدها هستند و هرچه بیشتر دامنه این بیم و امید افزایش داده شود سنگر بیشتری برای نگاهداری دین آنها است اما در عمل دیده شده که چون نادانی در بین است این سنگرها هم نتوانسته اند ایمان را نگهدارند چنانکه شخص عاری از دانش بدون اینکه بداند و بفهمد به زودی اعتقاد خود را از دست می دهد و به محض اینکه وضع محیط و معاشرین و اطرافیان وی عوض شود او هم عوض خواهد شد.

ضرر انحصار بیم و امید: ضرر انحصار به بیم و امید تنها این است که تا وقتی محیط و معاشرین موافق باشند به آن پایبند است و همین که تلقینات محیط کسر شود اثر آن از بین می رود به علاوه این قبیل بیم و امیدها نگاهدارنده ایمان واقعی نیست چنانکه حضرت علی (ع) رهبر آزادگان می فرماید: «خدایا تو را می پرستم نه بخاطر ترس از جهنم و امید به بهشت بلکه بخاطر آنکه سزاوار پرستشی.» مرادش این است که معرفت به وجود و عظمت تو یافته ام و با این علم و معرفت می دانم که تو آفریننده ای و وظیفه من شناسائی و پرستش تو است و این کار را تکلیف انسانی و حتمی خود می دانم که تو آفریننده ای و وظیفه من شناسائی و پرستش تو است و این کار را تکلیف انسانی و حتمی خود می دانم و برای این کار محتاج به ترس از جهنم و امید به بهشت نیستم، پیروان واقعی آن حضرت هم چنین اند و در واقع حضرت علی با این کلام خود درسی به پیروان خویش داده اند. چرا این درس را فرا نمی گیرند و ایمان توأم با دانش را که بی نیاز از ترس و بیم است پیدا نمی کنند؟ در رساله اول یوحنا فصل چهارم می گوید: «کسی خدا را ندید، اگر یکدیگر را محبت نمائیم خدا در ما کسان است و محبت او در ما کامل شده است.» در

سرودهای گاتها در زند و اوستا آئین زرتشت می گوید: «مردی که نیکو عمل باشد این مطالب را خوب می فهمد چنانکه مزدا با دانش الهی خود آن را می داند. یک چنین مرد نیکو عملی است که عدالت را دوشادوش درستی در گفتار و در کردار بکار می برد.»

علل پیدایش خرافات: یکی از علل پیدایش خرافات وجود نادانی و دوری از حقایق دین است. توضیح آنکه حس دینی و وجدانی یعنی حس ارتباط به مبدأ لایتناهی در هر فرد بشر وجود دارد و جزء طبیعت و فطرت هر انسان است و هر کس اعم از هر درجه و مقام این حس را مثل سایر حواس داراست. وقتی دین با دانش توأم باشد معلومات صحیح دینی و خدانشناسی وارد مغز و وجود اشخاص می شود اما وقتی حقایق دین را درک نکرد به صورت خرافات در وجود افراد جلوه می کند و هر خرافه و پندار نادرستی را دین می داند و چون توجه و تمایل ذاتی بشر هم مؤید کارهای اوست آنچه را تمایل و هوس او تقویت کند بزرگ می نماید.

توسعه خرافات: این است که دیده می شود در دنیای امروز یک امر کوچک که چندان ارزش و مقامی در امور اعتقادی بشر ندارد به صورت یک مسأله بزرگ دینی در مغزها وارد شده حالت خرافات پیدا می کند و هوس و تمایل فطری مردمان آن را بزرگ می نماید، دنبال آن می روند، اصرار در آن می کنند و آن قدر از این قبیل امور پیروی می نمایند که اصل دین از نظر دور می ماند. این است علت شیوع خرافات در جامعه ها و در واقع و حقیقت یکی از مهمترین علل توسعه خرافات در دنیا کمبود دانش و تفکر نکردن است.

روشهای خرافی: شخص نادان نه تنها دین صحیح ندارد بلکه دین را نمی تواند نگاه دارد، برای مثال می توان پاره‌ای از روستائیان و کوه نشینان و افراد قبایل و صحاری را در جهان در نظر گرفت که یا دین صحیح ندارند و اگر داشته باشند آمیخته با خرافات است. نه قواعد طهارت و نظافت را رعایت می کنند و نه دستور بهداشت و سلامت را. نه عبادات را درست انجام می دهند و نه به اصول و معتقدات اساسی دین پای بندند و نه چنان که باید به دستورات آن عمل می کنند و نه به اصول صحی و بهداشتی و تمدن متجدد دین عمل می نمایند. به اصول اخلاقی پایبندی ندارند و برای منافع خود حاضرند منافع دیگران را زیر پا کنند و انواع وسائل دغل را که به فکرشان برسد بکار می برند و وجدان را که وابسته به دین و دانش است رعایت نمی کنند.

دسته دوم: آنچه تاکنون گفته شد درباره بیسوادان و اشخاصی بود که اصولاً دور از هرگونه دانش هستند. دسته دوم دانشمندان علوم است که معلومات و اطلاعات دارند ولی وقت خود را صرف درک حقایق دین نمی کنند و فکر خویش را بر امور و قوانین معنوی متمرکز نمی سازند وقت آنها صرف رشته های دیگری

از علم می شود و چون تمام قوا و هم آنها به آن سوی مصروف است از تفکر و تفحص درباره حقیقت دین دور مانده درست اطلاعی از آن ندارند و نمی توانند حقایق آن را درک کنند و متوجه باشند. آنها فکر خود را بر روی قسمتی از علم و دانش مصروف می کنند و البته قابل تقدیس است و به نفع جامعه و اجتماع بشر امروز تمام می شود و هر شخص منصفی ناچار است از خدمات و کوششهای آنها قدردانی نماید. در اثر نیروی تفکر موفق به ابتکار و اکتشافهایی می شوند که بشر مدیون خدمات بزرگ آنها می گردد. هرگاه مقداری هم در قسمت دین تفکر کنند و به وجدان بپردازند و توجهی به این امور معطوف سازند بسیار خوب است و منافع بیشتری به عالم بشریت از آن خواهد رسید.

تقدیر: در اینجا بایستی اقدامات خیرخواهانه ای را که به خاطر بشردوستی برای نجات بیسوادان و گمراهان کشور و تعمیم علم و دانش با نهایت قدرت و با انواع وسایل از طرف شخص اول مملکت انجام می شود بستائیم و همگی ما باید در راه پیشرفت دین بکوشیم و سعی ما آشنا کردن همه افراد به علوم و دانش ها و باز کردن فکر مردم و با سواد کردن هموطنان و همه جهانیان باشد. شاهنشاه آریامهر در نطق تاریخی خود در اوایل سال ۱۳۴۷ در دانشگاه هاروارد جهانیان را دعوت به تشکیل یک لژیون داوطلب برای مبارزه با جهل و بی سوادی و فقر و گرسنگی و تبعیض و نزاع و اختلاف فرمودند و این سخنرانی انعکاس بسیار خوبی در دنیا بخشید.

در راه دین و دانش: بنابراین وظیفه انسان واقعی آن است که در علم آنچنان برجسته و شاخص و در دیانت هم چنان باشد که با صفات ملائکه متصف گردد. یعنی آن صفات و خصائصی را که مردمان در ملائک می جویند و در حق آنها قائلند بایستی انسان در امور دین و ایمان به آن صفات متصف شود. این است کوشش یک انسان پاک در راه دیانت خدائی.

لازم و ملزوم: پس در واقع باید گفت که دین و دانش از هم جدائی ندارند و دین به معنی علم و علم دین است یعنی هر دو باهم ممزوج اند، عالم واقعی کسی است که دین دارد. دینداری که بدون دانش باشد هیچ موقع به مقام آنکس که دانش و دین دارد نخواهد رسید و دانش بدون دین هم بی بند و بار است، مثل بسیاری از دانشهایی که در راه تخریب بشریت یعنی جنگ و نزاع و قتل و غارت و کشتار به کار رفته است. پس دین و دانش بهم پیوند است و یکی بدون دیگری فایده نخواهد داشت.

اقتضای وحدت: وحدت اقتضا و حکم می کند که دین و دانش بهم توأم باشد و از معنی وحدت نیز این مطلب مستفاد می گردد. وحدت ادیان به معنی توأم کردن کوشش ها و از بین بردن اختلافات و جنگ و نزاع و دورویی و دورنگی است. وحدت ایجاب می نماید که دانش و دین بهم نزدیک باهم توأم و حتی با یکدیگر ممزوج باشد تا از آن فایده و نتیجه حاصل شود.

دانشمندان با وجدان: البته منکر این نیستیم که دانشمندانی هستند که در ظاهر به مذهبی قائل نیستند ولی چون علم و فضل دارند خود به خود به تبعیت از حس وجدانی راه اخلاق و انسانیت و وجدان را اختیار کرده و مرتکب کارهای بد نمی شوند و فضائل و حسنات را با وجدان خویش رعایت می کنند. این چنین کسان از دینداران بی علم و نادان که در اثر نادانی به کارهای خلاف مبادرت می کنند شاید مقام بهتری را دارند.

برای تجلی کامل: اما برای تجلی کامل لازم است حتما دیانت و علم باهم توأم گردد. ملاحظه کنید در واقع چقدر دین و دانش بهم نزدیک و بزرگ و تجلی بخش است که وقتی گوشه ای از آن که وجدان و اخلاق است رعایت شود نتیجه می دهد اما وقتی دین و دانش به هم پیوست تشکیل وحدت را خواهد داد و در این صورت است که آثار و نتایج شگفت بر آن مترتب خواهد بود.

وحدت دین و دانش: وحدت زمانی بوجود خواهد آمد که دین پاک الهی با دانش الهی و دانش آفرینش و حکمت بزرگ جهان باهم پیوست گردد. در این صورت است که آثار و تجلیات شگفت از آن بروز خواهد نمود. از آثار آن صلح و صفای حقیقی در دنیا و ایجاد محیط سعادت درخشنده وحدت نوین و مهر و محبت به تمام موجودات و پدیده های عالم است. در این صورت برادری و انسانیت در عالم حکمفرما خواهد شد.

خودداری از افراط: در این صورت بشر از دانش سوء استفاده نخواهد کرد و به جای اینکه سرمایه و کوشش و وقت خود را صرف سلاح هایی کند که نتیجه آن از بین بردن نوع بشر است وسائل رفاه و آسایش و سعادت آدمیان را فراهم خواهد نمود و تمام محصول عظیم دانش وی صرف خوشبختی نوع بشر خواهد شد.

مقام حکمت: باز سخنی از قرآن کریم به عنوان تذکری که باید داده شود بیاورم. «یوتی الحکمه من یشاء و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا، البقره ۲۶۹» «حکمت را به هر کس خواهد عطا فرماید و هر آن کس که به او حکمت داده شده همانا که خیر کنیز و نعمت بزرگی به او داده شد.» برای اینکه نقشه تقدیر و سرنوشت درست انجام شود این مطالب به عنوان تذکر و یادآوری و نقش بستن در حافظه تذکر داده می شود. در بهاگاو داگیتا کتاب مقدس هند می گوید: «مرد صاحب حکمت که راستی را درک می کند حکمت را به شما می آموزد. نزد مرد صاحب حکمت من از همه کس عزیزترم و او از هر کسی نزد من گرامی تر است.» در کتاب زند اوستا رساله دینای ماینوک خراد فصل ۲۴ می گوید: «در بین سود هایی که به بشر اعطا گردیده است حکمت نیکو است زیرا می توان دنیای خوب با حکمت ساخت و می توان جهان روح را نیز بوسیله نیروی حکمت بدست آورد.» در امثال سلیمان نبی فصل سوم می فرماید: «خوشا به

حال کسی که حکمت را پیدا کند و شخصی که فطانت را تحصیل نماید. زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است. از لعل ها گرانبهاتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتوان کرد.» مقام حکمت آنقدر بزرگ است که قرآن مجید آن را خیر کثیر برشمرده و هرکس که به او حکمت داده شود از نعمت بزرگ الهی برخوردار شده است.

عطر و بوی: لازمه حکمت آن است که از شخصی که به او حکمت عطا شده تجاوز نماید و به دیگران برسد زیرا حکمت مانند عطر است که وقتی استعمال کرده شد بوی آن قابل پنهان کردن نیست و ناچار اثر وجودی خویش را در فضا می بخشد. لازمه حکمت آن است که به دیگران نیز برسد و هرکس حکمت به او اعطا شود نمی تواند از تعلیم آن خودداری کند. حکمت مانند نور است که نمی توان جلو آن را گرفت و مانع از تجلی آن شد. یعنی وقتی نور از منبع صادر شود و کسی را به منبع دسترسی نباشد که مانع از پرتو افکندن آن شود این نور به ناچار خواهد تابید و روشنی خواهد بخشید.

دین و حکمت: از آنجا که در لسان دین حکمت خیر بزرگ نامبرده شده نمی تواند منفک از دین باشد. بنابراین دینی صاحب ارزش و قدرت و تجلی واقعی است که توأم با حکمت باشد.

ترقی بشر: از یک سو می دانیم که دانش باعث ترقی بشر می باشد چنان که هر کس می داند که ترقیات امروز انسان در اثر پیشرفت دانشهای او حاصل شده و هر قدمی که در دانش جلو روند قدمی به سوی ترقی برداشته اند همچنین دانستیم که وقتی دانش های متفرق و فرعی و کوچک قدم به قدم بشر را جلو می برند مسلم است که دانش های اساسی که حکمت عالم آفرینش و مکانیسم خلقت و دینامیسم آفرینش و نظم جوامع می باشد تا چه اندازه باعث ترقی و تعالی فکری بشریت خواهد گردید.

مقام دین در ترقی: از سوی دیگر دین که با حکومت اخلاق و انسانیت و وجدان و برقراری مهر و مودت و محبت بین افراد بشر و ایجاد صلح و صفا و وداد و جلوگیری از جنگ و نزاع و اختلاف در بین افراد بشر است باعث ترقی و تعالی خواهد شد زیرا هماهنگی و وحدت بین جوامع بشری ایجاد می کند و یک محیط صلح و محبت بوجود می آورد که در سایه آن همکاری نزدیک و فوق العاده بوجود خواهد آمد و در سایه این همکاری دانشها توسعه خواهد گرفت و به علت مشورتها و کنفرانسها و سمینارها، همکاریهای علمی، روابط دانشی که در زیر لوای مهر و مودت ایمانی صورت می گیرد در هر زمینه از دانش پیشرفت حاصل خواهد شد و نوع بشر راه ترقی و تعالی را خواهد پیمود.

نور دین و دانش: وقتی هم که بشر به نور دین و دانش آراسته شد چون طایر تیز پروازی که آسمان ها را به سرعت در می نورد تمام مراحل ترقی را خواهد پیمود زیرا دانش او در اثر همکاری و محبت فزونی

خواهد گرفت و این دانش در تحت حکومت اخلاق و وجدان به سود انسانیت بکار خواهد رفت پس بر مرد عاقل صلح جوی است که جستجو کند و حقیقت را بیابد و پیروی کند تا رستگار شود.

۷- نشاط و مروتی

تجلیات وحدت: یکی از آثار وحدت صلح و صفا و مهر و مودتی است که در سایه حکمت و در لوای دین بین افراد بشر پدید می آید. اولین نسخه ای که از این صفا و صلح پیدا می شود شادی و نشاط است. جنگ و بحران و اختلاف و مبارزه از هر نوع باشد خواه فکری و خواه مقدمات بحران و جنگهای اعصاب مانند وضعی که در بعضی نقاط دنیا حکمفرماست و مانند حالتی که قبل از جنگهای جهانی بزرگ در دنیا بوجود آمد اثری جز ایجاد ناراحتی و رنج و تعب و غصه ندارد. مگر آنها برادران و خواهران شما نبوده اند که زیر آتش بمباران جان بدهند و گرسنه و ویلان و سرگردان در کوچه و بیابان دور از خانمان خویش دچار حرمان و سختی باشند؟ مگر به اینان که امروزه از بین می روند اطلاق نام بشر نمی شود؟ مگر فکر نمی کنند که آنها هم بنده خداوند و همنوع ما هستند؟ آیا تشخیص نمی دهید که اگر نشاط و شادمانی جانشین نزاع و برادرکشی شود بسی بهتر است؟

نشاط و شادمانی: صلح و صفا موجب ایجاد شادمانی و نشاط است چون محیط آرامش به وجود می آورد و در این محیط قوای بشر و حواس و قدرتهای او تجلی پیدا می کند و آثار وجودی او شکفته می شود و به منتهای تظاهر خود می رسد و همین امر برای تولید مسرت کافی است. بشر برای این نیامده که پریشان و مغموم و گرفتار فکر و غم و غصه و چکنم چکنم باشد بلکه بشر برای زندگی این دنیا آفریده شده. لازمه زندگی دنیا استفاده کامل و عاقلانه از قوا و قدرتهای خود و بهره برداری از نعمتهای جهان است و این کار در محیط نشاط انجام پذیر است نه در یک محیط غم و پریشانی و بیچارگی.

وظیفه مسرت: حفظ محیط نشاط و مسرت از وظایف آدمی است و یکی از راه های شکرگزاری وی است زیرا شکر به معنی قدردانی از نعمت است و کسی که شکر می کند دلیل این است که مبدائی را شناخته و خیر و محبت و نعمات آن مبدأ را بر طبق تشخیص خود قدردان است و می داند هر چه پیش آید به صلاح و خیر اوست و برای استفاده از نعمت، روح شادمان و خوشبینی لازم است نه روح مغموم و بدبین. بنابراین وظیفه هر بشری است که محیط مسرت را حفظ کند، خوشرو باشد، خوشبین باشد، خنده رو و متبسم باشد. از هر چه موجب غصه و غم و ناراحتی است خودداری کند و تخم پاکیزه و گل معطر نشاط را در اطراف خود پخش نماید تا همه از آن بهره برند و دیگران هم با نشاط شوند و در سایه این نشاط بهترین

بهره برداری از نعمتهای الهی برای همه میسر باشد و بداند که اگر در ظاهر غمی هست زود گذر است و لذت و شادمانی جایگزین آن نخواهد شد.

نصیب دنیایی: مگر قرآن مجید نمی فرماید: «ولاتنس نصیبک من الدنیا عنکبوت ۷۷» «بهره خود را از دنیا از یاد مبر.» چه کسی انسان را تشویق به غم و غصه و گریه و پریشانی و رها کردن دنیا و دست کشیدن از لذات و مسرتهای مشروع نموده است. چه کسی امر داده که ترشو و در هم رفته و بدبین باشیم؟ آخر بگوئید. در کتاب جامعه از اسفار تورات فصل سوم می گوید: «و نیز بخشش خداست که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکوئی بیند.» در رساله منسیوس از آئین کنفوسیوس می گوید: «این فطرت است که بسیار نیرومند و بسیار بزرگ است. هرگاه آن را درست ارضا کنند و زیبایی بر آن نرسد بین زمین و آسمان را پر خواهد کرد.» در رساله دهاماپادا از آئین بودا می گوید: «و اگر کاری لازم است انجام داده شود پس آن را انجام دهید و آن را با نیرو و علاقه انجام دهید. خود را مثل یک جزیره قرار دهید سخت بکوشید و عاقل باشید.»

گناه بزرگ: آیا فکر نمی کنید که روی ترش کردن و اخم کردن و قیافه محزون به خود گرفتن، دوری کردن از مردم و از معاشرتها، بدبینی و سوء ظن نسبت به دیگران گناه محسوب می شود. مگر نشنیده اید که افسرده دل افسرده کند انجمنی را. حزن و غم و ترشوئی مسری است و یک محیط غصه و ناراحتی را ایجاد می کند. آیا کسی که این عمل را انجام می دهد جز این است که به بندگان خدا ظلم کرده و گناه بزرگ مرتکب شده است؟

نشاط ثواب است: همانطور که ترشوئی و بدبینی موجب ناراحتی و محیط نامساعدی برای دیگران است خوشروئی، خوشبینی، نشاط، خنده، تبسم، نظاهرات شادمانی نیز مسری است و موجب ایجاد محیط مسرت می شود. بنابراین بشری که نشاط در هر حال را برای خود وظیفه ای بداند نه تنها به خود خدمت کرده بلکه در اثر خدمت به دیگران ثواب عظیم می برد. به همین لحاظ خداوند متعال بنده با نشاط را دوست می دارد و از بنده عبوس و غمگین بیزار است.

نشاط شکرگزاری است: زیرا بنده ای که دارای نشاط باشد با همین نشاط به عمل نه به زبان و از باطن نه ظاهر اثبات کرده که شکرگزار نعمت های الهی است. بسیاری کسان به زبان، شکر خدا را می گویند در حالی که دل آنها برخلاف آن فریاد می زند چنانکه اغلب دیده اید مردم عوام وقتی به شخص مرفهی می رسند آهی می کشند و یک شکر غرا و بلند بالا بر زبان می آورند. این شکر در عین حال که لفظ شکر است شکر واقعی نیست بلکه کفران می باشد و در واقع بیان ناراضایتی و حسادت و طمع و بخل به نعمت دیگران است که تحت الفاظ شکر بیان می کند. آیا چنان نیست؟

شکرگزاری لفظی: این شکر لفظی متأسفانه طریق شکرگزاری اغلب مردمان است و شکرگزاران واقعی کم اند. شکر باید عملی باشد نه لفظی. شکر لفظی کافی نیست و اغلب برخلاف است. در قرآن کریم می فرماید: «عده کمی از بندگان خدا شاکرند» و این درست است زیرا با وجود اینکه عده کثیری به زبان شکر می گویند و لفظ شکر را به انواع و اقسام جاری می نمایند باطن آنها به صدای بلند فریاد می زند که این دروغ است و حقیقت ندارد.

چرا دروغ است: دروغ است برای اینکه باطن آنها از قسمت و سرنوشتی که خداوند در اختیار آنها قرار داده ناراضی است بجای اینکه راضی باشند چشم به قسمت و سرنوشت دیگران می دوزند، به آنها حسادت می ورزند، از دیدن آنها آه بر می آورند و دائماً آرزوی نعمت دیگران را دارند و از حصه خود ناسپاسند. اینها هستند ناسپاسان که گروه کثیری از مردمان را تشکیل می دهند.

سپاسگزاران واقعی کیانند: و اما سپاسگزاران واقعی چه کسانی هستند؟ آن عده قلیلی که قرآن می فرماید: «تعداد کمی از بندگان من شاکر هستند» کیانند. به طور یقین آنها مردمان با نشاط و خوشحال و خوشرو و خوش بینند و اینها هستند که طبق دستور الهی شکر می کنند و شکر آنها تنها به زبان نیست.

شکرگزاری واقعی: شکرگزاری تنها آن نیست که انسان با لفظ شکر بگوید و این کار کافی نخواهد بود. چه سودی دارد که انسان تنها با زبان شکر بگوید بدون اینکه عملی در این راه انجام دهد؟ شکرگزاری واقعی آن است که شخص کمر همت به خدمت خلق ببندد و از هر طریق که می تواند مانند انجام اعمال خیر، تشکیل موسسات خیریه، نوشتن کتاب های سودمند، آوردن اشخاص به راه حقیقت و خداشناسی، راهنمایی به خیر و سایر امور نیکو شکر خدای را به جا آورد. باید هر کس در روز، هفته، ماه و سال حساب کند که چه خدماتی به مخلوقات خدا انجام داده است. هرگاه حساب کرد دید که این خدمات قابل توجه و مهم است آن وقت خوشحال باشد و شکرگزار درگاه خداوند شود که او را چنین توفیق بزرگی نصیب فرموده است. در اینجا است که روح و وجدان انسانی تجلی می کند و شادمان است و از اینکه می بیند خدماتی به عالم بشریت انجام داده در اهتزاز می باشد و معراج واقعی روح در این موقع صورت می گیرد.

عوامل نشاط: رضایت: عوامل نشاط چندین چیز است که همه آنها جزء لوازم و اساس انسانیت و اخلاق و دیانت است. یکی از آنها راضی بودن به قسمت و رضایت به سرنوشت و تقدیر است که از صفات بزرگ بندگان خدا است که تجلی و تظاهر آن در چهره و رفتار و حرکات و تمام مظاهر زندگی آنها به صورت نشاط جلوه گر می شود.

خوش بینی: عامل دوم خوش بینی است که انسان همه چیز را به دیده خوش بینی و نیکو بینی نظر کند و از بدبینی بپرهیزد. آن کسی که عینک سیاه به دیده می‌گذارد و جهان را سیاه و تیره می‌بیند قبل از همه به خود لطمه می‌زند. برعکس آن کس که عینک سبز خوش بینی بر چهره می‌گذارد بیش از همه به خود خدمت می‌کند. شما در زندگی خویش امتحان کرده اید که وقتی با روح بشاش و خوشبینی به چیزی نگاه کرده اید از آن لذت برده اید در حالی که وقت دیگر با غصه و بدبینی به همان چیز نگاه کرده اید و از آن ناراحت و منزجر شده اید. پس می‌پرسم آیا خوشبینی خوب است یا بدبینی؟ خوشا به حال کسانی که دائماً خوشبینی را پیشه سازند و با این عمل نه تنها نشاط زندگی خود را تأمین نمایند بلکه باعث ایجاد محیط نشاط دیگران شوند.

حسن ظن و اعتماد: از عوامل دیگری که باعث نشاط است حسن ظن نسبت به دیگران و اعتماد به مخلوق خداست. حمل به صحت که یکی از دستورات دیانت اسلام است جنبه عملی این حسن ظن است. همه چیز را بایستی حمل به صحت کرد تا آنجا که خلاف آن بطور قطع بر انسان ثابت شود. ممکن است کسانی باشند که برعکس این روش رفتار کنند و حمل به عدم صحت نمایند یعنی به همه چیز بدبین و بی اعتماد باشند.

آزمایش کرده اید: هر کسی آزمایش کرده که بارها به چیزی سوء ظن برده و بعد معلوم شده سوء ظنش غلط بوده است. چنین کسی چه بهره‌ای از عمل خود برده جز اینکه روح خود را کسل و مغموم نموده و مانع شگفتی آن شده و از عمل کردن و رابطه با مخلوق که جزء وظایف زندگی است خودداری نموده و با این کار خود اغلب باعث پشیمانی خود و رنجش دیگران هم شده است آیا این عاقلانه است؟ تعیین حقیقت امر: ما چه حق داریم نسبت به دیگران مظنون و بدبین و بی اعتماد باشیم در حالی که ملاک و معیار اطلاع صحیح در دست ما نیست؟ حقیقت هر چیزی را معین کردن بسیار مشکل است. پس چقدر جسور و بی باک و خداترس هستند آن کسانی که به صرف یک گمان نسبت به دیگران سوء ظن می‌ورزند و با این روحیه غلط خود نسبت به همه مظنون اند؟ راستی اینها در عالم خلقت جسورند و بدون اینکه خود بدانند گناه بی باکانه انجام می‌دهند.

خوشا به حال اعتماد کننده: خوشا به حال مردمان پاک بی آلاش خوشبینی که نسبت به همه اعتماد و حسن ظن دارند و همه را خوب می‌دانند و همه را پاک می‌شمارند در عین رعایت احتیاط و حفظ جوانب امر نسبت به هیچ کس نظر بد و سوء ظن ندارند. اینها کسانی هستند که به وسیله کوشش و سپس تلقین به خود در درجه اول نشاط و مسرت و سلامت خود را تأمین می‌کنند و این مسرت را به دیگران نیز سرایت می‌دهند. اینها بندگان پاک خدا و مظاهر بندگی و پاکیزگی به شمار می‌روند.

معنی مهرورزی: عامل دیگری که موجب نشاط است مهرورزی می باشد. انسان باید نسبت به تمام مخلوقات خدا محبت داشته باشد و همه را دوست بدارد. نه تنها بشر بلکه حیوانات و نباتات و هوا و زمین و طبیعت و همه چیز را باید دوست داشت این دوستی بایستی از روی عمل هر شخصی باشد نه تنها به گفتار و برای وصول آن تمرین و تلقین مداوم لازم است و یکی از تعلیمات وحدت ایجاد همین مهرورزی نسبت به همه مخلوقات است.

عکس العمل مهرورزی: عکس العمل مهرورزی آن است که همان طور که ما مخلوقات را دوست داریم آنها ما را دوست خواهند داشت زیرا دوستی متقابل است و شما نسبت به هرکس مهر بورزید و مهربانی کنید، همین احساس در او هم بوجود می آید، او هم شما را دوست خواهد داشت. هرگاه به سگی لقمه ای نان دهید برای همیشه به شما قدردان است و تا عمر دارد هر وقت شما را ببیند دم تکان می دهد و اظهار امتنان می کند. سایر حیوانات نیز چنین هستند و البته بشر که خود را اشرف مخلوقات می داند این حقیقت را باید به اعلی درجه دارا باشد. این است تجلی محبت، پس ببینید چه محیط سعادتی بوجود می آید که یک فرد بشر همه را دوست بدارد و دوستی همه کس به یکدیگر پیوند و وصل گردد. از این شیرین تر، لذت بخش تر و زیباتر و عالی تر می توان تصور کرد؟

چه حق داریم؟ این مهر ورزی وظیفه ابتدائی و اولیه هر فرد بشر است و خلاف آن موجب تعجب می باشد. بلی خلاف آن موجب تعجب است هر چند رویه اکثریت مردم است عمل مردم ملاک نیست. مگر نیست که «اکثر الناس لا یعلمون» «بیشتر مردم نمی دانند» در کتاب امثال سلیمان نبی فصل دوم می فرماید: «و از کسانی که به سخنان کج متکلم می شوند که راههای راستی را ترک می کنند و به طریقه‌های تاریکی سالک می شوند. از عمل بد خشنودند و از دروغ های شیرین خرسندند که در راه های خود معوجند و در طریقه‌های خویش کجرو می باشند.» در رساله کانالک از کتاب کنفوسیوس می گوید: «مردم ممکن است به دنبال راهی بروند و از آن پیروی کنند لیکن آن را فهم نمایند و بر آن دانش نداشته باشند.» در انجیل متی فصل پنجم می گوید: «خوش باشید و شادی عظیم نمایید زیرا اجر شما در آسمان عظیم است.» در زند اوستا رساله دینای ماینوک خراد می گوید: «لذتی که بالاتر از هر لذت است سلامت بدن و آزادی از ترس و شهرت و نیکو و رفتار پاکیزه است.» در کتاب جامعه از اسفار تورات فصل سوم می گوید: «پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکوئی مشغول باشند.» آخر چه حق داریم نسبت به مخلوق خدا کینه و دشمنی داشته باشیم؟ مگر نه این است که ما هم فردی از این انبوه مخلوقاتیم و مگر نه این است که ما نقطه ای از این بیابان وسیع و قطره ای از این دریای بی پایان وجودیم؟ چه حق داریم با نظر بغض و عناد به مخلوقات و افراد دیگر نگاه کنیم؟ چه کسی به ما چنین

دستوری داده و در چه کتابی خوانده ایم که نسبت به دیگران عناد و بغض داشته باشیم؟ در چه فرهنگی روابط اجتماعی را این طور توجیه و تفسیر کرده اند؟

مخلوقات دیگر: آنها هم فردی از همین دنیا هستند، آنها هم حق دارند از این سفره رنگین استفاده کنند آنها هم بایستی از نعمت های الهی برخوردار شوند آنها هم سهم خود را می برند و بیشتر از سهم خود نمی توانند بردارند و ما هم سهم خود را بر می داریم و بیش از سهم خود نمی توانیم استفاده کنیم. پس چه علتی دارد آنها را با نظر دشمنی و عناد بنگریم؟ مگر سهم ما را هم می خورند؟ مگر حق ما را برده اند؟ رابطه واقعی مخلوقات: حقیقت حکم می کند که مخلوقات بیچ و مهره هایی از ماشین بزرگ اجتماع هستند. همه بایستی در گرداندن چرخ این کارخانه عظیم که عالم نام دارد سهیم باشند و برای این کار احتیاج به همکاری و هماهنگی کامل دارند و برای همکاری و هماهنگی کامل نیازمند به مهرورزی هستند زیرا با وجود عناد و دشمنی و اختلاف همکاری بوجود نمی آید و محیط مناسب و هماهنگ پدید نخواهد آمد.

خلاصه مطلب: پس مهرورزی از عوامل نشاط است و خوشا به حال آن افرادی که این را شعار خود قرار دهند و همه مخلوقات را دوست بدارند تا در سایه این دوستی نشاط خود و محیط خود را ایجاد نمایند. چنین کسانی در راه صواب و درست قدم می زنند و بندگان خوب خدا به شمار می روند. از هر دسته و محیط و عده ای که باشند خواه سیاه خواه سفید خواه سرخ یا زرد. این است رموز سعادت و موفقیت. در امثال سلیمان نبی فصل ۱۷ می گوید: «دل شادمان شفای نیکو می بخشد اما روح شکسته استخوان ها را خشک می کند.» در کتاب وندیداد زند اوستا می گوید: «زندگی در ترس و دروغ بدتر از مرگ است زیرا زندگی هرکس برای برخورداری و لذت از حیات است و اگر چنین نباشد و کجی و ناراستی با او باشد از مرده بدتر است.»

محیط عزت: وقتی محیط نشاطی از مجموعه مهرورزی، خوشبینی ها و حسن ظن های افراد پاک با ایمان بوجود آید یک محیط عزت نیز پدید خواهد آمد زیرا جامعه ای که افراد آن چنین باشند عزیز و گرامی است و در سایه همین نشاط و همکاری و همفکری و صلح و صفا راههای ترقی و تعالی را سیر می نماید و عزت در اثر آرامش صلح، صفا و ترقی مادی و معنوی حاصل می گردد.

محیط سعادت وحدت: خلاصه کلام آنکه وحدت بشر و وحدت ادیان موجب ایجاد صلح و صفا و پاکیزگی و دوستی و برادری است تا یگانگی و مهر و عشق نباشد صفا بوجود نمی آید. هنگامی که در اثر یگانگی و فهم و درایتی که در سایه حکمت دین حاصل می شود صفا در جهان مستقر گردید آن وقت است که

شادی و نشاط از یک طرف و عزت و بزرگی از سوی دیگر در جامعه حکمفرما خواهد شد. این است محیط وحدت.

در صورت فقدان: از خواننده گرامی تمنا دارم آنچه را در بالا بیان گردید بار دیگر با دقت مرور کند و مطالب آن را در نظر گیرد، مجموع این اعمال که برشمرده شد راه خدائی نام دارد. اگر برعکس آن رفتار کنیم و شعارمان اختلاف، نفاق، منازعه، بدخلقی، بدبینی، سوء ظن و این قبیل امور باشد اول لطمه ای که پیدا می شود بر خودمان است.

زندگی تنگ و سخت: چنین شخصی با عمل و فکر غلط خود زندگی تنگ و ضیقی برای خود تهیه می بیند. روی برگرداندن از این اعمال پاکیزه مانند روی برگرداندن از حقیقت است و روی گرداندن از حقیقت باعث مضیقه و تنگی زندگانی است. «و من اعرض عن ذکر الرحمن فان له معیشه ضنکا، سوره طه ۱۲۴» «هر کس که از خدای روی برتابد او را زندگی تنگ و تعب خواهد بود.» مطلب کاملاً روشن شد و فکر نمی کنم که احتیاج به توضیح داشته باشد. خودتان می توانید فکر کنید که هرکس این راه و رسم خدائی را که بر شمردیم عمل نکند چگونه در تعب و فشار خواهد بود. این است جهنم واقعی و عذاب سختی که در دنیا بدست خود برای خویش خریده است. در انجیل متی باب ۱۶ می گوید: «زیرا شخص چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد یا اینکه آدمی چه چیزی را فدای جان خود خواهد ساخت؟» در کتاب ایوب فصل ۱۸ می گوید: «زیرا به پاهای خود در دام خواهد افتاد و بر روی تله ها راه خواهد رفت. تله پلشنه او را به زور نگاه خواهد داشت. ترسها از هر طرف او را هراسان می کند و به او چسبیده وی را می گریزند. شقاوت برای او گرسنه است و ذلت برای لغزیدن او حاضر است.»

رهایی از عذاب: حکمت دین و وحدت که این حقایق را به بشر می آموزد در حقیقت مثل این است که آنها را از جهنمی که می گویند و مضیقه و تعب دنیایی رها کرده و زندگی پاک پاکیزه در اختیار آنها قرار داده و بهشت دنیایی ایجاد کرده است. کسی که دستورات الهی را پیروی نماید با مداومت در عمل خود بهترین محیط سعادت را برای خود فراهم می نماید. آیا چنین نیست؟

اختیار با شماست: اکنون ای خواننده گرامی و هوشیار، ای برادر روشن فکر که از این حقایق آگاهی شدی. اختیار با تو است. فشار و اکراهی در بین نیست. اگر میل داری و با عقل و خرد خود آن را درست می دانی این روش را برگزین و اگر میل نداری به هر چه خود می خواهی عمل نما، نتیجه هرچه باشد عاید خودت خواهد گردید. بفرما اگر میل داری همان تعب و فشار و مضیقه را برگزین و اگر طالب سعادت این راه را انتخاب کن.

۸- تجلی دانش و دین

عالم نمی‌میرد: حال که تجلی دانش بر همه روشن گردید معلوم شد که کلیه اصلاحات جهان در سایه وحدت دین و دانش است. آن دانشمندی که این سخن را بیاموزد، خوب فراگیرد و عمل کند زندگی جاوید خواهد یافت و اگر به او مرده خطاب کند تعجب است زیرا چنین کسی نمی‌میرد و اثر وجودی او جاویدان خواهد ماند.

زندگی جاویدان: چنین عالمی زندگی جاویدان دارد و هیچگاه نخواهد مرد و همیشه در دنیا زنده و برقرار است. هر کس در هر رشته به بشر خدمت کند زندگی جاوید خواهد داشت. مگر می‌توان گفت سعدی و ابو علی سینا و پاستور مرده‌اند؟ آثار آنها از زمان پیدایش تاکنون ادامه دارد بلکه روز به روز بیشتر شایع شده و توسعه گرفته است. آنها به وسیله آثار خود خدمت در جهان مهرورزی را ادامه می‌دهند و این خدمت قطع شدنی نیست.

ادامه خدمت: هر بار که شخص بوستان و گلستان سعدی را می‌خواند و از آن آموزشهای اخلاقی و پند و نصایح می‌گیرد و در سعادت زندگی خود به کار می‌برد مثل این است که سعدی زنده است و دست او را گرفته و مستقیماً به او خدمت کرده است. هر دفعه که آثار ابو علی سینا به طور مستقیم یا غیر مستقیم باعث خدمت به بشریت است، این ابو علی سینا است که زنده است و خدمت می‌کند. هر وقت که دنیا از تعلیمات سقراط و افلاطون و خدمات پاستور و ادیسون و اینشتین و غیره بهره می‌برد مثل این است که آنها زنده‌اند و نور می‌پاشند. دانشمندانی که موشک را اختراع کردند از قبیل فن براون و بسیاری پیشقدمان دیگر در واقع زنده‌اند. هرگاه انسان اشعار لطیف و نغز و توحیدی و محبت‌آمیز و وحدت‌ادیانی شیخ بهائی و هاتف اصفهانی و مولانا جلال الدین رومی و سایر عرفا و شعرا را می‌خواند آن مردان بزرگ فیلسوف و خدمتگزاران به اجتماع را در مقابل خود زنده و پاینده می‌بیند.

مگر زندگی چیست: هر بار که در آزمایشگاه یا بیمارستانی از نتایج زحمات و کارهای جنر کاشف میکروب آبله استفاده نمایند مثل این است که او زنده است و روحش همین خدمت را انجام می‌دهد. آخر مگر زندگی کردن چیست؟ زندگی یک مشت اثر وجودی و انجام وظیفه در دنیا است. زندگی منحصر به خوردن و خوابیدن و به سر بردن در منزل و این قبیل کارها نیست. اینها راه و وسیله زندگی کردن است و محصول واقعی زندگی انجام وظیفه و خدمت می‌باشد. این بزرگان و رادمردان بدون اینکه از وسائل و لوازمی که برای انجام خدمت و زندگی لازم است استفاده نمایند محصول خود را که خدمت و انجام وظیفه

است مرتباً بیرون می دهند و خدمت آنها بدون انقطاع و به طور مداوم در جریان است اگر این زندگی واقعی نیست پس نام آن چیست؟

به طریق اولی: این وضع کسانی است که در یک گوشه از علم و خدمت مثل ادبیات، اخلاق، علم طب و سایر علوم قدمهایی در راه سعادت بشر برداشته اند و با این کار زندگی خود را جاوید ساخته اند. به طریق اولی آن علمائی که از راه حکمت دین و توأم ساختن علم و دین به بشریت خدمت می کنند زندگان جاویدند که از نعمتهای الهی ارتزاق می کنند و آثار وجودی خود را به صورت خدمت و وظیفه ادامه می دهند.

جان دادن در راه خدا: این است رمز آیه مبارکه: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون، البقره ۱۵۴» «نه پندار آنها که در راه خدا جان داده اند مرده اند بلکه زندگانی هستند که در نزد خدا رزق و روزی خود را می گیرند.» آنهایی هم که در طریق انجام وظایف الهی زندگی را به سر می برند و با همین حالت و خدمت عمرشان در دنیا پایان یافته و تحول پیدا می کنند «یعنی می میرند» مشمول همین زندگی جاویدان هستند زیرا زندگی آنها در راه خدمت به خدا و در راه مرضی و مطلوب الهی پایان یافته، چه زندگی یکباره به صورت شهادت در راه خدا تمام شود و چه زندگی به تدریج و به مرور مصرف گردد و پایان یابد هر دو مصرف زندگی و مردن در راه خدا نام دارد و پاداش آن یکی است. این است رمز بزرگی که پس از روشن شدن تجلی علم بر جهانیان آشکار گردیده است.

۹- خاتمه و شکرگزاری

حالا که این خدمت از طرف این بنده به لطف و رحمت یزدانی انجام گرفت بسی شکرگزارم و همانطور که در عمل و در باطن و قلب دائماً شاکر و راضی و خوشحال از قسمت و سرنوشت خود می باشم. به زبان هم شکر یزدان را می گویم و از فیض و لطف حضرتش که چنین خدمت و وظیفه ای را به من محول فرموده است بسی سپاسگزارم. تو هم ای خواننده عزیز که این حقایق را دریافته ای شکر خدای را بگو و در مسرت و شادمانی و شکر ملتهب و فروزان و درخشان باش و روح و قلب خود را به مبدأ متوجه ساز. خدا یار و یاور شما باشد.

مغز انسان شریف است

مکان مغز: مغز انسان ودیعه الهی و مکان شریفی است که ظرف فکر و عقل و تجلی روح می باشد. در همین ظرف ظاهراً کوچک و باطناً عظیم است که راه ها و طرق انسانیت و هدایت طرح شده است. پیامبران و رهبران بشریت پس از دریافت وحی با این ابزار خدائی یعنی مغز و عقل توانسته اند راه و مسلک و طریق انسانیت را معین سازند و این همه نعمتهائی که بشر در طی قرون از آن استفاده نموده بوجود آورند. در همین محفظه کوچک است که اختراعات و اکتشافات به عمل آمده و طرح ارسال موشک به کرات و اعمار مصنوعی و ایجاد رادیو و تلویزیون و طیاره و جت و مغز الکترونیکی و ماشین های حساب برقی و این همه پدیده های علم و صنعت به وجود آمده است.

جایگاه معرفت: در همین مغز است که فلاسفه عالم از زمان باستان تا امروز این همه مطالب را درباره عالم خلقت تفکر نموده و سخنان نغز گفته اند، از همین مغز است که ادبیات انسانی بوجود آمده و اشعار لطیف سعدی و حافظ و فردوسی و کتاب های پرمعنی ویکتور هوگو و ولتر و این همه بزرگان ادبیات سراسر بشریت تولید گردیده است. در همین مغز است که طرح هنرها، ساختمان ها، معماری ها، نقاشی ها و سایر فنون ظریفه که موجب اعجاب و نماینده ظرافت فکر بشریت است پدید آمده است.

مکان شریف: بلی همین قطعه کوچک ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ گرمی که از مشتی سلول ها و یاخته ها ترکیب یافته است خود عالمی عظیم و یک مکان بزرگ خدائی است. آیا شایسته و سزاوار است که این مکان بسیار شریف را جای افکار کثیف و پلید قرار دهیم؟ آیا شایسته است که مکان خدائی را با کثافات آلوده گردانیم؟ آیا سزااست که جایگاه عالیه روح را مکان افکار آلوده و سیاه سازیم؟

جای دل: دل شریف انسان که مرکز عشق عالمی نیابستی جایگاه پندارهای تاریک و خیالات سیاه و تیره گردد. مغز و دل هر دو منابع عظیمی از قدرت عالمی هستند که به بشر سپرده شده و آنچه خیر و سعادت در طی عمر بشریت به انسان ارزانی گردیده از همین راه بوجود آمده است. بنابراین اصولاً نیابستی افکار زشت در سر خود جای بدهی و اگر فکر ناروائی خواست به مغزت رخنه یابد از همان ابتدا باید آن را بیرون کنی یعنی خانه شریف و پاکیزه مغزت دربانی داشته باشد که در بروی افکار نامناسب باز نکند و فقط پندارهای پاک و شریف را جای دهد. مغز که از کندوی زنبور پست تر نیست. در کندوی زنبوران قراولانی مراقب و دلسوز وجود دارند که واردین را به دقت بازرسی می کنند و حتی اگر یک زنبور پا و بدنش آلوده به کثافت باشد او را به کندو راه نمی دهند مبادا فضای پاک کندو را آلوده سازد. فقط افراد تمیز پاک و

فعال و کارآمد را به کندو رخصت ورود می دهند. آیا ما از آن زنبوران عسلی که این تصفیه نیکو را انجام می دهند کمتر هستیم؟

فکر زشت: گفته اند که عمل زشت مکن، می گویم اصلا فکر نامناسب در مغز خود جای مده زیرا عمل از فکر می زاید و هر عملی شروعش از فکر است و وقتی انسان افکار ناروا به مغز خویش راه نداد در حکم آن است که بذره‌های ناشایسته در زمین وجودش پاشیده نشده که گیاهان هرز از آن بروید. ای انسان با شرف و نیکخو، ای کسی که ترا انسان خطاب می کنند، بخود آی و پند گیر. سوء ظن، پندار باطل، وسوسه، خیالات واهی در حکم همان پلیدی‌ها و میکروبیهای مضره و جن و شیاطین که می گویند هستند. سزاوار نیست که مغز و نفس و کالبد خود را مسکن آنها قرار دهیم، با عزم جزم اینها را از خود دور کنیم تا راه سعادت را بییمائیم. قرآن می فرماید: «و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا، بنی اسرائیل ۳۶» «بر آنچه تو را بدان دانشی نیست پیروی مکن که اگر چنین کنی گوش و چشم و دل همه این‌ها از این کار مسئول خواهد بود.

علم و ظن: در دستورات اسلامی علم را تفسیر و معنی کرده و آن را با یقین و دریافت قطعی برابر دانسته اند و مقرر گردیده که تا چیزی بر آن علم نباشد حجت نیست و علم وقتی حاصل می شود که یقین در کار بیاید.

بدگمانی کار نیکوئی نیست: گمان و ظن برای انسان علم حاصل نمی کند چنانکه فرمود «ان الظن لا یغنی من الحق شیئا، یونس ۳۶» «همانا که گمان چیزی را از حق برای انسان حاصل نمی نماید.» جامعه ای که کارهای آن به روی سوء ظن برقرار باشد بدترین جوامع است و به سوی بدبختی و انحطاط سیر می کند زیرا مردم به یکدیگر اعتماد ندارند و بنیان روابط و معاملات و معاشرت‌ها سست می شود و کارهای اجتماعی اعم از اقتصادی یا علمی و غیره تعطیل یا بسیار ضعیف می گردد و به این لحاظ است که باز در قرآن فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم، الحجرات ۱۲» «ای کسانی که ایمان آورده اید از سوء ظن زیاد بپرهیزید که برخی گمان‌ها گناه است.» در رساله پولس بافسیسیان فصل چهارم می گوید: «و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خیانت را از خود دور کنید و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمائید.» در کتاب متاسوتا از کتب مقدس بودائی می گوید: «همچنان که مادری جانش را به خطر افکند تا از نور چشمش توجه کند بایستی هر فرد بشر فکری بینهایت مهربان نسبت به همه موجودات داشته باشد. بایستی حسن نیت نسبت به همه جهان بورزد و یک روحیه بی پایان از بالا به پایین، وسط، بدون رادع، بدون کینه، بدون خشم، در حال نشستن و راه رفتن و دراز کشیدن تا وقتی بیدار است داشته باشد.»

از سوء ظن و وسوسه پرهیز: بنابراین نباید اصولاً سوء ظن را در مغز راه داد و به آن ترتیب اثر مترتب نمود. جز علم و یقین نایستی ملاک عمل و رفتار باشد. ممکن است افرادی باشند که ظن و گمان را به عنوان یقین تلقی کرده آن را مبنای فکری خود سازند و این فکر خام و نپخته و ناقص در آنها تولید وسوسه نماید و این وسوسه گاه آنها را به اعمالی وادار کند که از روی جهالت است نه علم و اثر این اعمال آن است که پس از انجام پشیمانی بار می آورد. چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟

وظیفه انسان: و اما تو ای انسان این نکات را در نظر بسپار، اگر اشخاصی هستند که در اثر بی علمی و نادانی و سبک مغزی در اثر تقدیر و سرنوشت خود سخنانی می گویند که بر مبنای یقین و درستی استوار نیست گوش به سخن آنها مسپار و در کارهای نیکو ثابت قدم و مداوم و پایدار باش و تزلزل به خویش راه مده و راه و روش همیشگی خود را بر روی علم و یقین و فهم استوار کن نه بر مبنای خیال باطل و گمان و وسوسه.

صفات انسانیت: اگر چنین باشی با کمک سرنوشت و عقلی که به حکم تقدیر در تو به ودیعت نهاده شده است خوی انسانی نیکو با صفات انسانی از تو تجلی خواهد کرد و جامعه انسانیت از تو راضی خواهند بود و تو را به عنوان یک نفر انسان شریف قبول دارند والا دانشمندان و عقلا سست عنصر و بی اراده ات می خوانند زیرا بازیچه افکار خام و ناپخته دیگران قرار گرفته ای و محصول افکار آنها را که خود بر روی ظن و نادانی استوار است بلااراده انجام خواهی داد. آیا به این وضع می توان کسی را انسانی مستقل و شایسته نام شریف انسانیت دانست؟

سبکسران کیانند: بجای قبول سوء ظن و وسوسه های ناروا در مغز و بجای توجه به حرف سبکسرانی که پایه خود را بر نادانی گذرانده اند هرگاه در دنبال تقدیر و سرنوشت در انجام اعمال نیکو راسخ و ثابت قدم باشیم و سعی کنیم پیوسته کردار نیک از ما ظهور کند و انجام کار خوب را در اثر ممارست و تفکر عادت ثانوی خود قرار دهیم مجالی برای توجه به سخنان سبک مغزان نخواهد ماند.

رسوایان چه کسانی هستند: مردم سبکسر رسوا به کسانی می گویند که مکانیسم مغزشان قوی و بزرگ نیست و قدرت فهم و تفکر کافی ندارند و به همین علت کارهایی انجام می دهند که با مقایسه با افکار و اعمال طبقات فهیم و دانشمند کوچک و بی ارزش به نظر می رسد. کسی که فکرش روشنتر است و بهتر می فهمد، کسی که مغزش بزرگتر است و قدرت علم و فهم و تشخیص او بیشتر است گوش به سخن افرادی که از لحاظ مغزی از او ضعیف ترند نخواهد داد هرچند از حیث جثه یا عنوان یا لباس خود را از وی بالاتر بشمارند.

مغز روشن و تاریک: اگر مغز روشنی گوش به حرف کسی که مغزش تاریک تر است بدهد نتیجه ای جز خرابی کار نخواهد بود. اگر معلم بخواهد نزد شاگرد درس بخواند چه از میان در می آید و اگر پروفیسور فهیم گوش به شاگرد کلاس دوم ابتدائی دهد نتیجه جز بدبختی و رسوایی چه خواهد بود؟

مقدر راه: اینک ای کسی که مقدر تو است که بر راه راست و حقیقت آمده و سخنان حق بر گوش دلت نشست و در آن جای گرفته و این کلمات دلنشین در خانه قلبت خوش نشست و طعم حقیقت را چشیده و قدر آن را دانسته ای و برایت لذت بخش است، می توانی با عقل و هوش خداداده و فکر روشن و میزان درست عقلانی، قوی را از ضعیف و برتر را از پست تر تمیز دهی و با قلب مطهر و نیت پاک به در خانه یزدان مقتدر دانا رفته از آن نتیجه مطلوب حاصل کنی.

شایسته یک انسان: تو را دیگر شایسته و سزاوار نیست که اندیشه ناموزون و کوچک در مغز خود جای دهی و با یک مشت گمان‌های بی پایه و پندارهای ضعیف حقایق را از خود دور نمائی و این راستی‌ها را که به علت حق بودن پشت سر هم خانه مغزت را تسخیر می کند به زور از خود برانی و به جای آن مطالبی که به آن یقین عقلی نداری و دل با آن آرام نمی گیرد و قراری بر آن نیست در خویش جای دهی و اراده ات را به پیروی از پندارهای خطا مجبور کنی. خیر، چنین کاری شایسته تو نیست. تو باید در کارهای نکو ثابت و مستقیم باشی و از تزلزل پرهیزی و تردید را از خود برانی و شک را به خانه راه ندهی و قدم هایت در آنچه درستی آن بر تو ثابت شده استوار باشد.

از مخالفت مهراس: بدیهی است هر رونده ای که به راه راست می رود ممکن است مواجه با مخالفت‌هایی گردد که گاه این مخالفتها به صورت دلسوزی و نصیحت و راهنمایی جلوه گر می شود. منظور این است که تو را از راه صحیح و درستی که تقدیر تو را به این سوی کشیده است باز دارند ولی اینان خود نمی دانند چه می گویند و بعد از اینکه نور معرفت حق تعمیم یافت آنها هم متوجه حقیقت خواهند شد. پس آیا جای آن دارد که پس از فهم و قبول عقل به عقب رجعت کنی و گوش به سخنان بی ارزش و مطالب بی مایه ای که به صورت حق نقاشی می شود بدهی؟ خیر این رسم عقل و خرد نیست. اینک این گوی و این میدان. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

اندیشه زشت در سرت جای مده	فکری که خطا رود به دل راه مده
راسخ به عملهای نکو باش و تو گوش	بر حرف سبک سران رسوای مده

کلید کسب دانش

کلید فهم کجاست: درباره اینکه کلید فهم کجاست و دانش از چه راه کسب می گردد اختلاف نظر بین علما وجود دارد و فلاسفه در این باره سخنان بسیار گفته اند و هر کدام کسب معلومات را از راهی دانسته اند. برخی از حکمای قدیم و فلاسفه جدید را عقیده بر آن است که معلومات بالقوه در وجود انسان هست منتها در این فکر نبوده و تمریناتی در این باره نکرده و از آن اطلاعی ندارد. تذکراتی که از طرف دانشمندان و پیشوایان و پیشقدمان کسب دانش داده می شود در حکم رفع حجاب از معلومات باطنی خود شخص است و آنها معتقدند که به همین دلیل است که بشر حقایق ظاهرا غیر مأنوسی را قبول می کند و اگر باطن و عمق روح او موافق با این معلومات نمی بود حاضر به قبول آن نمی شد.

راه کسب معلومات: برخی از دانشمندان کسب معلومات را به وسیله تجربه و استقراء دانسته اند که در اثر آزمایش های متوالی حقایقی بر او روشن می شود. بعضی کسان حس را وسیله کسب معلومات می دانند که تا وقتی معلومات از راه حواس وارد ذهن نگردد کسب نمی شود. برخی دیگر حافظه را منبع تجلی معلومات دانسته و قوای دیگر ذهنی را مرتب کننده آن و نتیجه گیرنده و قیاس کننده از اطلاعات جمع آوری شده در آن می دانند. برخی هم عقل و ادراک را ملاک فهم قرار داده اند.

عقل و هوش: اما حقیقت در این است که کلید فهم انسان عقل و هوش است به این معنی که روح یک نیرو و انرژی بزرگ و فرا گیرنده و واحد عالم است در اثر تمرین و تفکر و دقت تجلی می کند. عقل در واقع فرعی است از نیروی روح از مرکز معین خود که در مکانیسم مغزی انسان قرار دارد و اثر آن در زندگی انسان و در اعمال او ظاهر می گردد. عقل چون یک نیروی بسیط است برای اینکه تظاهر کند و به صورت عمل درآید بایستی بوسیله فکر جلوه گر شود. فکر در حقیقت لباسی است که بر تن عقل می رود و یا ظرفی است که معجون عقل در آن ریخته شود تا ظرف نباشد نمی توان آب دریا را برداشت و با اینکه قدرت اصلی از آب است ولی ظرفی هم برای برداشتن آن لازم است. پس فکر که به وسیله سازمان و دستگاه مکانیکی مغز عمل می کند تجلی دهنده و به ظهور رساننده عقل می باشد و این دو در حقیقت یکی است کما اینکه شکلی که آب در تنگ بلور می گیرد با خود آب از هم جدا نتواند بود جلوه و نمایش است که آنها را از هم تفکیک می دهد ولی باطنشان یکی است. برای اینکه عقل و فکر را تجزیه و تحلیل کرده و هر کدام را بجای خود درست بشناسیم دو مثال می زنیم:

۱- هرگاه دیوانه ای فکر کند چون عقل پشتیبان این فکر نیست نتیجه مطلوب از این فکر او ظاهر نمی شود و همه می گویند دیوانه عمل غیر عاقلانه انجام داده یعنی عقل در فکر بکار نبرده است.

۲- اگر عقل باشد ولی شخص تمرکز قوای دماغی ندهد و تفکر نکند آن را بکار نیندازد آن هم نتیجه مطلوب نخواهد داشت. نتیجه: دیدیم که فکر تنها نتوانست کاری انجام دهد و عقل تنها هم قادر به انجام عملی نبود و نتیجه نداشت پس هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و لازم است که این دو بهم کمک کنند و وحدت و یگانگی بین آنها برقرار شود تا نتیجه بسیار خوب بگیرند. این را هم نباید فراموش کرد که رابط و اتصال دهنده این دو مثل هر رابطه دیگر در عالم عشق می باشد.

نقش روح در عقل: پس از اینکه به کمک روان عقل و فکر و عشق به هم توأم شوند آن وقت نتیجه ای که از اینها ظاهر می گردد علم نامیده می شود و این نتیجه همان است که در منطق آن را قضیه و در علم تجربه و معلومات می خوانند. لذا با اینکه قدرت اصلی از آنها است ولی تا بهم ترکیب نشود و فعل و انفعال پیدا نکند و بصورت دانش عرضه نگردد قدرتی نخواهد داشت.

توضیح و تذکر: این را نباید فراموش کرد که آنچه در اینجا بیان می شود نسبت به یک جسم سالم و کامل است و نباید عوامل موثر در زندگی را منحصر به آنچه گفته شد دانست. نیروها و قوا و عناصر بسیاری در اعمال انسان دخالت می کند که در اینجا جای بحث نیست و فقط منظور بیان مطالبی است که در رباعی آخر این مقاله خلاصه شده است.

علم چیست: علم هم با وجود قدرت عظیمی که دارد که در حقیقت نیرو و دینامیسم عالم است، بدون عمل وجود خود را ابراز نمی کند و نتایج خویش را نشان نمی دهد و در حقیقت جلوه علم با عمل است. به همین لحاظ است که علوم را به نظری و عملی یعنی تئوری و پراتیک تقسیم کرده اند و منظور از نظری علمی است که هنوز از منطقه ذهن خارج نشده و از زمینه کتاب و گفتار تجاوز ننموده است ولی همین علوم نظری وقتی وارد عمل شود و به آزمایش و تجزیه شیمیایی و فیزیکی و مکانیکی توأم گردد تبدیل به علم پراتیک خواهد گردید. این همان است که در زبان اروپائی علم عمل شده Sciences Appliquees نامیده می شود. بنابراین خلاصه مطلب در این است که عقل به وسیله فکر و فکر به وسیله علم و علم به وسیله عمل شروع به جلوه گیری می کند و جلوه آنها همان جلوه روح است لاغیر. به این لحاظ شعری را که سالیان قبل گفته ام و نخست در کتاب مکانیسم آفرینش چاپ شده شاهد می آورم:

روح امریست پرتوش عقل است عقل فکر است و قدرتش علم است

عقل با فکر و علم با اعمال جلوه از روح می کند الحال

کلید واقعی فهم: بنابراین کلید فهم عقل و هوش انسان است و دریچه هایی که معلومات از آن وارد می شود حواس آدمی مانند دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و لمس کردن است. مثلاً بوسیله دیدن است

که رنگ‌ها از هم تمیز داده می‌شود و چون این بینایی با آلات دقیق صورت گیرد به شکل سلول فتوالکتریک در می‌آید که می‌تواند مثلا تعداد زیادی سیگار را که رنگ همه یکنواخت و سفید به نظر می‌رسد به هزاران درجه مختلف سفیدی از سفید سفید تا سفید شیری رنگ تقسیم نماید و تشخیص دهد. یا بوسیله گوش می‌توان اصوات موسیقی را از هم تمیز داد و هرچه گوش ورزیده تر شود در این قسمت دقیق تر می‌گردد و کار به جایی می‌رسد که از شنیدن صدای پا می‌تواند صاحب آن را تشخیص دهد. بوسیله ذائقه می‌تواند در طبقه بندی یک پنیر ساده به ده ها انواع مختلف چنان مهارت یابد که برای اشخاص عادی یک دهم آن میسر نیست. بوسیله قوه شامه می‌تواند از یک عطر مختلف دهها درجات گوناگون ترتیب دهد. بوسیله قوه لمس زبری و نرمی و درشتی یا حرارت و برودت را احساس می‌کند و از این راه دانش می‌اندوزد که در اثر تمرین می‌تواند درجه های نزدیک به هم پارچه یا کاغذ را تشخیص دهد. به وسیله حس روشن بینی می‌تواند بسیاری از قضایا را که از اشخاص تمرین نکرده مخفی است با تمرینات معین تشخیص دهد و بفهمد. همچنین از سایر حواس آشکار و پنهان که فعلا مجال بیان آن نیست معلوماتی کسب می‌گردد، ولی حواس به تنهایی کار نمی‌کنند بلکه حواس این یافته ها و ادراکات را به وسیله اعصاب به مغز می‌رسانند و مغز آنها را درک کرده به عقل و هوش تحویل می‌دهد و در حافظه ذخیره می‌نماید و هر موقع لازم شد مطلب را از بایگانی بیرون کشیده و استفاده می‌کند. خواصی که گفته شد کم و بیش در همه افراد بشر وجود دارد منتها در همه به یک میزان نیست بلکه در عده ای قوی و در عده ای ضعیف است و حتی می‌توان گفت که از سه میلیارد جمعیت دنیا دو نفر که کاملا و صد در صد شبیه و از این لحاظ یکسان باشند وجود ندارد اما به هم نزدیک هستند.

اهمیت استعداد و شایستگی: حال اگر شخص استعداد طبیعی هم داشته باشد یعنی دستگاه و مکانیسم مغزیش طوری ساخته شده که قدرت درک و هوش او زیاد و حفره های مغزیش قوی تر و بزرگتر از دیگران باشد وضع او طوری خواهد بود که روح با او بهتر می‌تواند کار کند و در نتیجه قدرت بیشتری در این قسمت از او به ظهور می‌رسد. هنگامی که شخص دارای چنین استعداد طبیعی باشد و حفره های مغز او خوب کار کند این وسائل هم به او کمک می‌کند در نتیجه وضع وی طوری خواهد شد که در مسیر ترقی می‌افتد و به شاهراه سعادت راه پیدا می‌کند.

در این صورت است که مقامات معنوی و مادی را باهم به دست خواهد آورد و هم به دیانت راه می‌یابد و هم به قدرت مالی و ثروت می‌رسد و بدیهی است که در حال توقف نخواهد ماند بلکه مانند آبهای کف آلود اقیانوس دائم در جوش و خروش است، رو به تزاید می‌رود و در حال توسعه و گسترش است نه نقصان و افول. اینجا است که با توافق و توارد تقدیر و سرنوشت هدف دین و دولت به هم نزدیک می‌شود

و مجموعه این دو پاداش کسی خواهد بود که از این گنج های بزرگ آفرینش که در وجود انسان ذخیره شده به خوبی بهره برداری می نماید. در این حال قدرت و علم با زبان بی زبانی از وجود او فریاد بر می آورد و خود را نشان می دهد. مگر ممکن است چنین قدرتی پنهان بماند؟ برادر و خواهر هوشمندی هم که از این سخنان عبرت آموزد و با هوش و عقل و توجه کافی بدان روی آورد و درصدد فهم حقیقت آن باشد این پاداش طبیعی الهی را خواهد گرفت. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت:

کلید فهم انسان عقل و هوش است	که حس و درک آن با مغز و گوش است
چو استعداد هم گردد اضافه	مقام دین و دولت در خروش است

راه‌های کسب دانش

علم و انسان: علم و دانش در وجود «جسم و جان» هر فرد بشر مکنون و موجود است و چیزی نیست که از خارج بیاید و مطالب غریب و تازه ای که در روح و جسم انسان سابقه نداشته باشد نیست. و اما خواندن کتاب و فراگرفتن ظاهری و مدرسه رفتن و تحقیق و تتبع و تلمذ در واقع یادآوری و تذکر و یاد آمدن مکنونات نهانی خود شخص است. «فذكر ان انت الا مذکر» «یادآوری کن که تو جز یادآوری کننده نیستی.» اگر علم مسبوق به سابقه در روح و جسم خود انسان نباشد، هیچکس قادر نیست علمی را فرا گیرد. دلیل آن این است که مخترعین و مکتشفین چیزی را که ظاهراً بی سابقه باشد بدست می آورند و هرچه کشف کنند مسبوق به سابقه است و در عالم سابقه آن موجود است. سابقه اصلی هر علمی در ذهن خود شخص هست. اگر سابقه نداشته باشد از کجا می آید و چطور کسی می تواند چیزی را یاد بگیرد.

سابقه ذهنی: به این لحاظ است که اغلب اشخاص هوشمند وقتی معلومات جدیدی فرا می گیرند در اعماق ذهن خود سابقه‌ای از آن می یابند^{۱۴} فلسفه این موضوع آن است که زمان حقیقت ندارد و کمال آفرینش عالم قدیم است و اگر به طور مجموع و کلی آن را در نظر گیریم قابل تکامل نیست، هرچه هست هست و خواهد بود ولی تکاملی که در تمام شئون خلقت دیده می شود مربوط به جزئیات است که سعی دارند رو به کل روند.

یادآوری مکنونات: بنابراین فراگرفتن و کسب علم که یکی از بزرگترین وظایف هر فرد انسانی است در حقیقت یادآوری مکنونات خاطر و تبدیل استعدادهای بالقوه بصورت عمل می باشد. به این لحاظ کسانی که به هر طریق و وسیله در توسعه دانش خود در دنیا می کوشند قدم های بزرگی در راه ترقی و تعالی خود برداشته اند. کسانی که به این ترتیب مجهز و آگاه بمیرند خیلی بهتر از آنهایی هستند که با جهل و

^{۱۴} - گاهی برای انسان چنین اتفاق می افتد که چیزی را که برای اولین مرتبه به آن برخورد کرده یک مطلب شناخته شده قبلی تصور می کند و اینطور می پندارد که قبلاً آن را دیده و شنیده است. این حالت مخصوصاً در لحظات خستگی ظهور می کند. یک نفر نویسنده اخلاقی قرن چهاردهم به نام کنکو که زاپنی است در کتاب خود به نام «دزور گوسا» چنین می نویسد: اغلب برایم اتفاق می افتد کلماتی را می شنوم که فکر می کنم قبلاً آنها را شنیده ام و چیزهایی را می بینم که فکر می کنم قبلاً آنها را دیده ام ولی کی و چه وقت نمی دانم. شاعر انگلیسی دانته گابریل رزتی در اشعار زیبایی همین حالت را شرح داده است. لافکادیو هرن وجود این حالت را مربوط به زندگانی های قبلی انسان می داند، هفدینگ این طور فکر می کند که در مورد مزبور انسان احساس یک جزء کوچک از واقعه را جنبه کلیت می دهد. توضیحات بسیار دیگری از لحاظ روانشناسی در این باره داده شده و توافقی در این خصوص حاصل نگردیده است. فیلسوف بزرگ هانری برگسون این موضوع را به تفصیل در صفحات ۱۱۷ تا ۱۶۱ از کتاب انرژی روحی خود شرح داده است. ترجمه از صفحه ۴۲۱ روانشناسی فلیسین شاله

کوری دنیا را ترک نماید. «و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلاً» «هرکس که در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور و گمراه است. الاسراء ۷۲» در کتاب ایوب فصل ۱۸ می گوید: «البته روشنائی شریران خاموش خواهد شد و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد. در خیمه او روشنائی به تاریکی مبدل می گردد و چراغش بر او خاموش خواهد شد. از روشنائی به تاریکی رانده می شود.» در کتاب کوانک تسو از کتب مقدس دین تائوئیسم می گوید: «از تمام عوامل بدبختی چیزی بالاتر از مرگ فکر و فهم نیست. مرگ جسد آنچنان سخت نیست.» در کتاب دهاماپادا از کتب مقدس بودا می گوید: «کسی که به نادانی خویش پی برد داناست اما نادانی که خویشتن دانا پندارد واقعا نادان است.» خوانندگان محترم را به این نکته متوجه می کنم که وقتی مطلب صحیح جدیدی می شنوند بدانند که در ضمیر پاک خودشان انعکاس آن هست و بجای اینکه بدون تفکر و تعمق سعی در رد کردن آن بنمایند به باطن خود رجوع کنند باشد که حقیقت آن را دریابند. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت:

کسب دانش در میان جسم و جانست ای حکیم	چون کمال آفرینش هست در خلقت قدیم
به که با دانش بمیری تا که با جهل رمیم	گر در این دنیا فراگیری تو علم و معرفت

در علم مغرور نباید بود

زیان غرور: هرکس که نسبت به فضل و دانش خود مغرور گردد دلیل بر این است که از خود راضی است یعنی به آنچه می داند مسرور است و چون چنین مسرت و رضایتی در وجود او هست در پی کسب دانشهای بیشتر و معلومات دیگر نیست، به این لحاظ از کسب علوم و مطالب دیگر محروم می ماند. اول نادانی رضایت و کفایت از دانسته های قبلی است، این مطلب را درست به خاطر بسپارید، هرکس تصور کند آن چه می داند «خواه این معلومات مادی یا معنوی باشد» برای او کافی است و دیگر بیشتر از آن او را نیازی نیست مانند آن است که درها را بروی خود ببندد و بگوید از تماشای جهان همین چهار دیوار ما را بس است و دیگر نمی خواهیم کسانی که می پندارند آنچه باید بدانند همین است و جز این نیست در اشتباهند زیرا باب علم مسدود نیست یعنی درهای دانش را بسته و همیشه باز است و نباید تصور کرد آنچه قبلا در مغز انسان رفته و معلوماتی که می داند قطعی است دیگر قابل تغییر و اصلاح نیست. ای بسا مطالب علمی که دانشمندان جزء مسلمیات می دانستند که بعدا در اثر کشف جدیدی راه تکامل پیموده است. مگر نه آن بود که تا چهار قرن قبل مردم زمین را ساکن و خورشید را به دور آن گردنده می دانستند؟ چطور شد که یکباره این وضع تغییر کرد و امروز کسی نیست قائل به این مطلب باشد و همه حقیقت جدید را قبول دارند. ای بسا معلومات علم هیئت و طبیعیات که در اثر اکتشافات اقمار مصنوعی و الات علمی اخیر به پایه امروزی رسیده است تمام معلومات عالم این طور است و هیچ چیزی نیست که از این قاعده مصون باشد.

دانای واقعی: پس هیچ کس نباید ادعا کند آنچه قبلا به مغزش رفته و آنچه قبلا آموخته صد در صد درست است و بایستی باب علم را بر خود مسدود نکند و مغز خود را برای ورود سخنان و مطالب و دانشها و استدلالها و نکات جدید باز گذارد شاید آنچه تازه می شنود و می خواند سخنانی باشد بسیار ارزنده تر از آنچه قبلا در مغز او بوده است. به طور خلاصه می گویم که یک نفر دانا و دانشمند نیز نمی تواند ادعا کند که همه چیز را می داند هرچند که شهرت علمی او آفاق را مسخر کرده باشد زیرا دانش به اندازه عالم لایتناهی وسعت دارد. به اصطلاح همه چیز را همگان دانند و یک نفر قابل دانستن همه چیز نیست پس ادعای اینکه آنچه می دانم کافی است و آنچه می دانم درست است و هرچه می دانم مرا بس است و دیگر نمی خواهم ادعای غلطی است این است که قرآن فرماید: «فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب، سوره زمر آیه ۱۷ و ۱۸» «پس بشارت ده آن بندگان را که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند. آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان

کرده و آنها صاحب‌دلانند.» در کتاب بها گاوات گیتا از کتاب مقدس هندو می‌گوید: «آنکس که ایمان دارد و حواسش جمع و کوشنده و مجاهد است دانش به دست می‌آورد. چون دانش کسب کرد بدون درنگ به عالی‌ترین مدارج آرامش می‌رسد. با شمشیر دانش افکار بدی را که در مغز دارید که نتیجه نادانی است ویران‌سازید. ایمان داشته باشید برخیزید.» در انجیل لوقا باب سوم می‌گوید: «و در خاطر خود این سخن را راه‌دهید که ابراهیم پدر ماست زیرا به شما بگویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.» در کتاب شوکینک از آئین کنفوسیوس می‌گوید: «خود را چنان بزرگ ندانید که دیگران در نظرتان کوچک جلوه‌کنند.» در کتاب آنالکت از همین دین می‌گوید: «مرد بزرگ شکوهمند است بدون تکبر و مرد کوچک متکبر است بدون شکوهمندی.» خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

آن کس که به علم و فضل مغرور بود	از دانش و فضل خویش مسرور بود
دانا همه چیز را نداند هر چند	در دهر به فضل و علم مشهور بود

فکر راست و فکر کج

انوار و امواج تفکر: همانطور که در شعر قبل گفته شد مغز شریف ترین اجزاء بدن آدمی است زیرا مرکز تفکر و تعقل و مهبط الهام و تشخیص دهنده حق و باطل و یابنده راه است. آن کس که به این عطیه بزرگ الهی و سفیر حق در بدن احترام نگذاشته و مغز خویش را مرکز افکار باطل و پست قرار دهد نتیجه عملش آن است که انوار و امواج تفکر را از بین می برد. چنانکه در جای دیگر گفته شد فکر و عقل موجی از برقه‌های روحی است که در اثر فعل و انفعالات جسمی در مغز انجام می گیرد. وقتی این امواج بخوبی هدایت نگردید و از راه غلط به کار برده شد نیروی امواج از بین می رود چنانکه هرگاه سیم های یک باتری را بیهوده بهم وصل کنند نیرویش از دست خواهد رفت.

کلید زشتیها: لذا کسانی که مغز خود را محل افکار غلط و پوچ و خیالات مخرب قرار دهند ظلم بزرگی نسبت به بدن خویش آن هم شریف ترین قسمت های جسم که عطیه الهی است بجای آورده اند. افکار نامناسب بسیار است و کلیه اموری که مربوط به نفاق، کینه، دشمنی، نفرت، توطئه، خرابکاری، قتل، ترور، مردم آزاری، مال مردم خوری، تصاحب من غیر حق، تجاوز، ستم و غیره باشد از این قبیل است و باید دانست که هر فردی که برحسب مکانیسم مغزی خود و سرشت به این اعمال زشت مبادرت می نماید ناچار از نیروی فکری خویش استمداد می کند چنانکه گانگسترها و دزدان در اثر نقشه های دقیق فکری و مشورت و تفکر اعمال پلید خویش را انجام می دهند و این مغز شریف را که بایستی مرکز تدارک بهترین و عالی ترین اعمال انسانیت باشد جایی برای تهیه مقدمات کنیفترین کارها قرار داده اند. کسانی که به پیروی از سرشت خود درصدد آزار، مال مردم خوری، قتل، خرابکاری، لطمه زدن به دیگران، از روی طمع یا حسادت و این قبیل امور می افتند نخست ترتیب و نقشه آن را در مغز فراهم می نمایند و چنین جای شریفی را که در اصطلاح مرکز فرشتگان است جای دیوان و شیاطین «اصطلاحی» قرار می دهند و مغزی را که باید برای انجام اعمال خیر و نیکو تمرین نماید و روز به روز بیشتر به طرف خوبی سیر کند جای افکار پلید و نامناسب می سازند و در این راه زشت ورزش می دهند.

اهمیت تفکر: موضوع تفکر قبل از انجام اعمال پلید چنان دارای اهمیت است که در قوانین دنیایی هنگام تعیین مجازات برای مجرمین مسأله تهیه مقدمات و تدارکات فکری را در اعمال زشت خیلی اهمیت داده و هرچه مقدمات و نقشه و تفکر در این راه بیشتر باشد مجازات را بیشتر معین می نمایند. اینکه عمل غیر عمد چندان مجازاتی ندارد به علت این است که به همراه تفکر و مقدمات فکری نیست و بدون اندیشه

انجام گردیده است و خطای او فقط در آن است که مراسم احتیاط را رعایت نکرده است «اندیشه همان تمرکز و تمرینات قوای دماغی است.»

موافقت فکری: همکاری فکر در عمل زشت به قدری مهم و اساسی است که قانون وحدت حکم می کند هرگاه چند تن درباره کسی خیال سوئی بیورند و نقشه نامناسبی طرح کنند آنگاه به عنوان مشورت یا کسب موافقت فکری این مطلب را در جایی طرح نماید و شخصی با آنها موافقت فکری کند در پیشگاه حقیقت مسئول است زیرا موافقت فکری وی ممکن است آنها را مصمم به انجام عمل نماید و این در حکم تلقینی باشد که تردید آنها را رفع کند. ممکن است آنها هنوز در تصمیم خود جازم و استوار نبوده و مختصر شک و تردیدی در عملی کردن آن داشته باشند ولی همین موافقت فکری آن تردید را برطرف نماید و عمل را انجام دهند. مسلماً عامل این موافقت مسئولیت وجدانی و الهی خواهد داشت و بایستی قوانین دنیائی هم او را مسئول شمارند.

خیال کج و راه معوج: چه دورند از حقیقت آن برادران یا خواهرانی که بدون داشتن علم کامل و دلیل قانع کننده و یقین درست و بکار نینداختن تفکر و تعقل درباره اشخاص فکر ناروا کنند و گمان را آنقدر پرورش داده و تقویت نمایند که قوی و مسلط گردد و با افرادی که از حقیقت بی اطلاعند ولی خود را فهیم و عالی می دانند مشورت نموده آن خیال را استوارتر سازند، آنگاه برخلاف دستور صریح مذاهب آن را بصورت یقین در نزد خود جلوه دهند و منشأ و مبنای عمل قرار داده تصمیماتی درباره او بگیرند و گاه به اجرا بگذارند و هم با این کار موجبات مردم آزاری و ایذاء بندگان خدا را فراهم کنند، زندگی خود را هم بروی خیال سست و باطل تباه سازند. اینها را باید «خسر الدنیا و الاخره» نامید که هم دنیای خویش را تباه ساخته اند و هم در عالم برزخ «پریسپری» از نمایش اعمال خود رنج خواهند برد.

جلوه باطل: عجیب در آن است که جلوه گری باطل در نزد آنها به قدری قوی و فریبنده است که می پندارد عمل خوبی انجام می دهد و برای خود ثواب تهیه می کنند «و هم یحسبون انهم یحسنون» چنین می پندارند که کار خوبی انجام می دهند. در انجیل لوقا باب ۱۴ می گوید: «زنهار که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آرد سرافراز گردد.» این نکته بایستی نصب العین همه افراد بشر باشد که مردان جاهل با راه کج و خیال کج تر از آن هرگز کار مفیدی انجام نداده اند و نمی دهند.

یک واقعه تاریخی: یک مثل از تاریخ اسلام این حقیقت را روشن می سازد. خلیفه سوم اسلام عثمان بن عفان با اینکه برحسب روایت تاریخ در عمل سست عنصر بود و خویشاوندان خود را به مناصب رسانده و کار ملک و ملت را به راه نوعی انحطاط انداخته بود اگر عملش طوری می بود که بایستی بر انداخته شود و مردم علیه وی قیام نمایند مغز متفکر الهی و بزرگ مرد خدائی حضرت امیر المومنین «ع» این ترتیب را

می داد و به دست افراد مومن و خدائی خود وسیله از بین رفتن او را فراهم می ساخت. اما حضرت از این افکار جاهلانه بسیار بدور بود و مغز خود را با این تفکرات مسموم آلوده نمی ساخت زیرا می دانست که ترور کردن عملی ناجوانمردانه و خائنانه و پست و سخیف است. به علاوه این عمل در اسلام شایع می شود و بنیان جامعه اسلامی را متزلزل می نماید. وقتی اشخاصی این موضوع را طرح می کردند حضرت جدا مخالفت می کرد و متغیر می شد و نه تنها کشتن عثمان را جایز نمی دانست بلکه در عمل او را بخاطر مجد و عظمت اسلام یاری می فرمود و با اینکه در سیاست خانه نشین بود اما هر کجا پای منافع عموم و سود جامعه و شخصیت اسلام پیش می آمد از کمک به خلیفه وقت خودداری نمی فرمود.

سخن حق را نشنیدند: اما نابخردان به نصایح آن حضرت توجه نفرموده با آن ترتیب که شنیده اید به ترور عثمان اقدام نمودند و حضرت از این کار بسیار متغیر شده حتی فرزندان خود حضرت حسن و حسین علیهما السلام را مامور فرمودند حضرت را به تمهید و تهیه این توطئه متهم نمودند و از آن تاریخ این عمل زشت در اسلام شایع گردید چنان که خود حضرت مولا (ع) نیز طعمه این فکر پلید و پست افراد نادان واقع گردید و با ترور آن سرور آزادگان لطمه جبران ناپذیری به عالم اسلام زدند. این است نتیجه جهالت و نادانی و خیالات کج که موجب گمراهی است. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

آن کس که خیال پست و باطل بکند	انوار تفکر همه زائل بکند
با راه کج و خیال معوج به مراد	هرگز نرسد، چو کار جاهل بکند

وحدت نوین جهانی

وحدت نوین جهانی از سال ۱۳۲۶ در ایران تشکیل گردیده و شروع به کار کرده است. در این مدت با نشر کتب و جزوات و مطبوعات به زبان فارسی و انگلیسی نظرات و مقاصد وحدت را در سراسر جهان به گوش آگاه دلان و روشنفکران و بیداران خدانشناس عالم رسانیده و خوشبختانه مورد استقبال فوق العاده قرار گرفته و مخصوصاً از سال ۱۳۳۳ که جزوه «پیشنهادات سودمند به عالم بشریت» به زبان فارسی و به زبان انگلیسی در دنیا نشر گردیده تعداد کثیری از افراد کلیه قاره های جهان مراتب موافقت و همفکری و همکاری و هماهنگی خود را با نظرات و هدفها و مقاصد وحدت اعلام داشتند. در بین آنها شخصیتهای بزرگ از قبیل روسای کشورها، مدیر و رئیس و هیئت مدیره جمعیتهای دینی ادیان مختلفه، روسای جمعیتهای مختلف اجتماعی و بشر دوست، روسای دانشگاه ها و استادان و پرفسورهای دانشگاه ها، روسای کلیساها و معابد و مقامات بزرگ روحانی، مدیران و موسسین مجلات و جراید، نویسندگان و مولفین و شعرا، وکلای دادگستری، پزشکان، روسای جمعیت های هنری، روسای جمعیت های فرهنگی، دبیران و آموزگاران و فلاسفه و بشر دوستان و سایر شخصیت های جهانی بسیار بودند. طرفداران وحدت نوین جهانی در همه جهان که مراتب موافقت فکری خود را با آن به طور مستقیم و غیر مستقیم ابراز نموده اند چندین میلیون نفر هستند. عده زیادی هم از شخصیت های برجسته و بزرگان و افراد روشنفکر کشورهای مختلف و ادیان مختلفه اعم از مسلمان، عیسوی، یهود، بودائی، کنفوسیوسی، شینتوئی و غیره برگه همگامی با نظرات و هدف های وحدت را امضا کرده و ضمناً نظرات بسیار جالب خود را ارسال داشته اند. برخی از نظرها در چاپ سوم کتاب مکانیسم آفرینش به طبع رسیده است. در اینجا نخست هدف ها و مقاصد وحدت نوین جهانی و پس از آن برگزیده ای از نظرات خواهران و برادران ما در ایران و سایر کشورهای جهان برای اطلاع علاقمندان بطور پراکنده در کتاب به چاپ می رسد و امید است برای خوانندگان مفید و الهام بخش باشد.

وحدت نوین جهانی و اجمالی از هدف و مرام آن

اساسی ترین مرام وحدت که همانا اتحاد و انفاق ادیان است در طی جزوه «پیشنهادات سودمند» بیان گردیده و نیازی به تکرار نیست و خوانندگان گرامی با توجه به آن مطلب را درک خواهند کرد. منظور وحدت آن است که همه روشنفکران جهان از هر دین و آئین دست اتحاد به یکدیگر دهند و در کلمه مشترک خداپرستی و اصولی که همه ادیان در آن متفق هستند بکوشند تا به وسیله بهترین تعلیمات الهی با کمک پدیده های دانش امروز خداپرستی را به نحوی که قابل فهم و قبول همه افراد جهان مخصوصا دانشمندان باشد در جهان تبلیغ کنند.

ما به تمام ادیان آسمانی احترام می کنیم و پیروان آنها را محترم می شماریم و امید است اتحاد و انفاق و هماهنگی ادیان در اصول مشترک بالاخره به این نتیجه منتهی گردد که علما و بزرگان و روشنفکران ادیان جهان در طی سمینارها و کنفرانس ها و جلسات برادرانه کلیه کتب آسمانی را بررسی کرده و بدون تعصب و با بی نظری پس از استمداد از عقل و دانش بهترین حقایق را استخراج نموده و در معرض اطلاع جهانیان قرار دهند. «وحدت نوین جهانی» می کوشد اصول خداپرستی را بر طبق آخرین پدیده های علم و دانش به جهانیان عرضه دارد و آثاری که تاکنون در این باره از طرف پیشتازان وحدت به صورت کتاب یا مجله یا مقالات چاپ شده به خوبی نشان می دهد که این نیت مقدس را با چه میزان و ارزشی تلقی می کنیم و امید است با خواست خداوند در آینده مطالب بسیار جالب تر و عالیتری که موزون با بزرگترین کشف های علم و دانش باشد در اختیار جهانیان قرار دهند.

«وحدت نوین جهانی» می کوشد وحدت عالم لایتناهی را با دلایل قوی طبیعی که همگی موافق با عقل و علم است نشان دهد و کاملا به اثبات رساند که این بشر به وسیله همین عوامل طبیعی که در اطراف اوست با افراد همنوع خود و با حیوانات و نباتات و موجودات زمینی و همچنین از راه کره زمین به سلسله مراتب با کرات دیگر و کهکشان ها و سحابی ها و عالم لایتناهی ارتباط و پیوند ناگسستنی دارد به طوری که پهنه عالم وجود جز یک پیکره متحد چیزی نیست و با اجزاء خود اتصال و اتحاد کامل دارد.

«وحدت» نشان می دهد که مرگ جز تحولی نیست و عناصری که خمیره عالم را تشکیل می دهند و نیروهائی که حیات عناصر را تأمین می کنند همگی در طی عمر لایزال عالم به یکدیگر تبدیل شده بصورت موجودات گوناگون در می آیند و پس از اینکه وظایف خود را انجام دادند به اشکال دیگر ظاهر می شوند و به این ترتیب مواد و عناصر تشکیل دهنده اجسام و اشیاء عالم دائما از مدت بی انتها که اصولا آغاز و پایان برای آن متصور نیست بصورت موجودات مختلف بیرون می آید و جلوه های گوناگون نشان

می دهد. روح که امر واحد الهی و مربوط به خداوند است نیرویی است که اجسام عالم را به حرکت می اندازد و با هر جسمی بر طبق سازمان آن جسم کار می کند و با اینکه اجسام از روح، جسم و قالب مثالی تشکیل شده اند. این تقسیم بندی به منظور انجام وظیفه است و در باطن حقیقت آنها یکی است چنانکه هیولا و صورت و خمیره و شکل و ماده و تحولات آن که فلاسفه و حکمای سابق از هم جدا می پنداشتند در واقع یک نیرو و یک حقیقتند منتها بنا بر مقتضای انجام وظیفه به صورت های مختلفه جلوه نموده و نامهای گوناگون دریافت داشته اند. در امور اقتصادی که بنیان اساسی اجتماعات بشری است وحدت نظرات روشنی دارد که تبعیت از آنها باعث آسودگی خیال و نظم خانواده است و بر طبق همان نظم انتظام جامعه و ملت ها نیز برقرار خواهد شد.

در موضوع سرنوشت وحدت عقیده مند است که در عالم لایتنهای نقشه واحد بکار رفته چنانکه در یک کارخانه بزرگ نظم خاصی برقرار است و تمام اجزاء عالم که کره زمین و موجودات آن جزء بسیار کوچکی از آن هستند ناچارند طبق برنامه کلی عالم رفتار نمایند و اگر چنین نباشد حفظ نظم عالم میسر نیست زیرا سراسر عالم لایتنهای با زنجیرها و پیوندهای محکم به هم پیوسته و خودسری و تکروری یک فرد به همه عالم لطمه می زند.

بنابراین سرنوشت یک مطلب عجیبی نیست و مقصود از آن برنامه ای است که در عالم بوسیله نیروهائی که عالم را اداره می کنند انجام می گردد. سرنوشت مخالف با کوشش نیست زیرا تا انسان کوشش نکند تقدیر انجام نمی گیرد و آن نیرویی که انسان را وادار به کوشش می نماید عدم اطلاع از آینده است که چون از برنامه آتیه خود خبر ندارد ناچار است بکوشد. آنچه از کوشش او موافق با برنامه سرنوشت باشد انجام می گردد و آنچه نباشد نمی شود. به همین لحاظ است که برخی از اعمال انسان به نتیجه می رسد و بعضی از آنها نمی رسد و حتی برخی دعاها و صورت وقوع می یابد و برخی بی نتیجه می ماند.

تبلیغ و هدایت خواهد در عالی ترین درجات آن که از ناحیه پیامبران است تا پند و اندرز که از طرف افراد صورت می گیرد با وجود سرنوشت واجب است زیرا راهنما و مبلغ سخنان هدایت آمیز را می گوید ولی نتیجه بخشی آن بسته به سرنوشت است و آن کسان که باید هدایت شوند می شوند و کسانی که بایستی گمراه بمانند قبول نمی کنند و اگر ناصح پند ندهد سرنوشت هدایت بلاعمل خواهد ماند. وحدت ثابت می دارد که از ابتدای تولد، هر فردی با مکانیسم مغزی خاص به دنیا می آید که همان وضع مغزی و شغل و وظیفه او را در دنیا معین می کند و نظم تقسیم وظایف در جامعه به وسیله همین سرشتی است که به دست بشر نیست. بعدا محیط و یا پیشامدهای غیر اختیاری زندگی کمکی به تکمیل سرشت می کند که این اتفاقات را سرنوشت می نامیم و سرشت و سرنوشت تشکیل جبر خلقت را می دهد. در مسأله وجود

داشتن برخی تیرگیهای ظاهری و تاریکی و بلایا و تبه کاری ها که به نظر می رسد، وحدت عقیده مند است که چون نیروی دیگری جز نیروی بی همتای خداوند در عالم نیست لذا بایستی جهان طرز فکر خود را نسبت به این گونه امور که خلاف می دانند تغییر دهد. در امور اخلاق و فضائل فردی وحدت نوین معتقد است که وقتی افراد بشر با منطق قوی و دلایل روشن علمی پی بردند که از سایر افراد انسان و موجودات دیگر جدایی ندارند روش آنها نسبت به هموعان خویش بر پایه انسانیت، محبت، رأفت، صبر، مدارا، گذشت، فداکاری مستقر خواهد گردید و نفع آنها را سود خود و زیان آنها را ضرر خود خواهد دانست و حتی نسبت به حسن خلق و مهربانی نیز که جزء اعمال خیر می باشد مراقبت و توجه خواهند داشت و به حیوانات نیز نظر رأفت و مساعدت مبذول خواهند نمود.

در مورد مکافات و مجازات وحدت معتقد است که عمل زشت در دنیا نیز جزا داده می شود و آن انتقام شخصی است که عکس العمل اعمال خلاف می باشد. به علاوه قالب مثالی که یکی از سه نیروی انسان است «جسم، قالب مثالی و روح» پس از تحول «مرگ» تمام اعمال و افعال او را که مانند فیلم سینما ثبت و ضبط کرده در معرض نمایش خواهد گذارد و از این راه مجازاتی شدید یا پاداشی ارزنده به فاعل آن اعمال داده خواهد شد. مطالب بسیار مهم دیگری نیز در عالم وجود دارد که وحدت در همه آنها اظهار نظر روشن و قاطع و جامع ابراز می دارد و در امور عملی زندگانی نیز مانند اقتصادیات و ازدواج و روابط جنسی و حسن اداره جامعه و وظایف و تکلیف فردی و اجتماعی و غیر آنها نظرات صحیح و مشخص و روشنی دارد.

هر یک از موضوعاتی که در اینجا به طور مختصر و فهرست وار اشاره شد و بسیاری مطالب دیگر که حتی مجال ذکر نام و اشاره به آن را در این کتاب نداریم بایستی با تفصیل بیان شود تا خوب معلوم گردد. با این چند کلمه مختصر نمی توان حقایقی را که قرن ها در نظر بشر مجهول و مبهم مانده مانند مسائل مهم جبر و اختیار، آکل و مأكول، خالق و مخلوق، نیک و بد و غیره اثبات کنیم و امید است مطالبی که تاکنون در سایر کتب و نوشته های وحدت به طبع رسیده یا بعد از این به خواست خداوند طبع خواهد شد مورد استفاده همه افراد بشر واقع شود تا هیچ نقطه ابهامی در فهم آنها باقی نماند و بوسیله ترجمه این نوشته ها بالسنه مختلفه همه افراد کره زمین از این حقایق بهره کافی گیرند. بنابراین آنچه از خوانندگان عزیز این مختصر انتظار می رود آن است که با ما در تماس بوده و سایر نوشته ها و مطالبی را که تاکنون انتشار داده ایم مطالعه کنند و به کتب و آثاری که منتشر خواهد شد به دیده دقت و موشکافی نظر بیاندازند. امید که از این صرف وقت کاملاً راضی و خشنود باشند.

نظراتی از همگان وحدت نوین جهانی

آقای مرتضی تبیان دبیر محترم دبیرستان های تهران، در زیر نظریه وحدت چنین نوشته اند: اینجانب با مطلب بالا موافقت کامل دارم و خوشبختی بشر را در این می دانم که همه نسبت به هم مهربان و برادر باشند و دست از کینه توزی و آتش افروزی بردارند. انسان روزی روی سعادت را خواهد دید که با اشتراک مساعی و حس همکاری کارهای دشوار را از پیش پا بردارد و در راه علم و دانش متحداً پیشروی نموده صلح و دوستی را دنبال کند. ایشان قطعه شعری نیز سروده اند که بسیار شیوا و متین است:

از نفس وحدت نوین جهانی	یافته ام باز روزگار جوانی
آری از این وحدت مقدس روشن	فاش توان ساختن رموز نهانی
جان بگرفته است پیکر همه گیتی	همچو الف راست گشته قد کمانی
همچو الف راست باش در همه حالت	نیست کجی را نتیجه جز نگرانی
راست بود راه کردگار توانا	جانب این ره گرای فوری و آنی
گر بشکافی قلوب عالم و آدم	جز خط وحدت ز هر چه هست ندانی
ره نبری سوی سر نقطه وحدت	تا الف و باء و لام و میم نخوانی
نیست الفبا به غیر نقطه وحدت	راه اعالی سپر نه راه ادانی
هستی هر چیز شد پدید ز وحدت	نیک بسنج این کلام و کن طیرانی
قوس صعودی نما و سیر تکامل	جانب مقصود رو چو آب روانی
چون هدف مشترک بود همگان را	خلقت ما گشته است بهر تعاون
جهد بیاید کنیم ما همگانی	نی ز برای نفاق و حقد و تبنانی
جنگ و نزاع و ستیز کار ددان است	کینه نوزد مگر ستمگر دانی
کرد مسخر به فکر خویش قمر را	این بشر و دست زد به کار گرانی
تو پی کشتار خلق جهد نمایی	قتل بود بس، به خویش آی زمانی
خرمن صلح و صفاست گلشن وحدت	نیست در این گلستان سموم خزانی
دین خدا جو نه کین و خشم و عداوت	راه هدی یو نه مسلک شهوانی
هر که برای خدا بیست کمر را	یا بره خیر شد موسس و بانی
بار خدایا به جاه راهنمایان	دار موفق ورا به خیر جهانی
ای که تو را نام مرتضی نهادند	شعر تو پر باشد از بدیع و معانی

هست مثل این، تو و بیان تو تبیان بوالفرج اصفهانی است و اغانی آقای جرمان کارمونا **German Carmona** سی ساله عیسوی کاتولیک از شهر مدلین در کشور کلمبیا آمریکای جنوبی می نویسند، دوستان عزیز، از اینکه نام مرا در سازمان وحدت نوین جهانی مرقوم داشته اید بسی سپاسگذارم و من با افکار شما بطور کامل موافقت دارم. لطفا تعدادی مطبوعات برای دوستان من بفرستید و می دانم که آنها هم با نظرات وحدت نوین جهانی موافقتند.

آقای هیسا یوشی ساهکی **Hisayoshi Saheki** بیست و پنج ساله دین بودائی مقیم شهر سائوپولو در برزیل آمریکای جنوبی می نویسند: در سراسر جهان بسیاری ادیان وجود دارد و هر کشوری دین خود یا دینی از کشور دیگر را داراست. هر یک از ادیان می کوشند راهی بسوی خوشبختی روحی و سعادت زندگی باز کنند و روابط حسنه ما را با بنی نوع بشر محفوظ دارند. راه و روش امروز اینست که ما در صدد برآئیم طریقی در راه زندگی بهتر از آنچه اکنون داریم جستجو کنیم.

آقای خسرو سلیمانیان ۵۱ ساله مسلمان مقیم آبادان می نویسند: افراد بشر وابسته به هر دین و آئینی که باشند برای سعادت و خوشبختی خود باید زیر علم «وحدت نوین جهانی» گرد آیند و در آن صورت با برتری دین مبین اسلام و تعلیمات عالیه قرآن کریم و مجاهدات دانشمندان پیروان سایر ادیان و مذاهب را بطرف خود جذب و جلب و با تحقق این هدف مدینه فاضله و اجتماعی متدین و مترقی از همه افراد بشر تشکیل خواهد شد که متضمن سعادت دنیا و آخرت بوده و در آن روز سر رشته اداره امور جوامع بشری در دست مصلحین و خیرخواهان و دانشمندان خواهد بود، به امید آن روز.

آقای احمد ساری اصلانی بیست ساله مقیم کنگاور می نویسند: هر انسانی که صاحب اندیشه ای پاک و فکری صحیح باشد اغلب اوقات در برابر این سوالات قرار گرفته است که عاملی که توانسته است این طبیعت بزرگ و بی انتها را به تحرک پی در پی و سیر متناسب وادار چپست و بی گمان دریافته است که این عامل چیزی است که همه موجودات در برابر آن تسلیم و خواهانش می باشند. بله این نیروی مخلوق پسند که در هر عنصر نهفته است شعله عشق و جرقه محبت است. به قول ویکتور هوگو نویسنده معروف: «اگر در جهان محبت وجود نمی داشت خورشید خاموش می شد و ترتیب بهم می خورد.» آری تنها محبت است که در دریای پر تلاطم زندگی چون قطب نمائی دقیق انسانها و موجودات را به ساحل رستگاری رهنمون می کند و این عامل است که گرمی و التهاب را نسبت به مقدرات در نهاد هر موجودی فروزان کرده و آنان را نسبت به هم متصل کرده است. تنها عالمی که قادر است روح وحدت و یگانگی را در میان مخلوقات الهی برقرار سازد عشق به همدیگر و علاقه به جهان است. بر هر انسانی که صاحب عقلی روشن است فرض است که اندیشه نماید و با نیروی محبت و عشق جهان و جهانیان را دوست بدارد

و فواصل خود ساخته بشر و جدایی های دروغین را از میان بردارد و خود و جهانیان را عضوی از پیکر عظیم جهان خلقت دانسته و به همگی عشق بورزد و در سایه حکمت وحدت و یگانگی از معرفت ها و حقایق جهان بهره بردارد.

پرنس ماینوه **Prince Mainoh M.O.** ۱۸ ساله عیسوی «کلیسای پانتکوست» دانشجوی دانشسرای عالی مقیم شهر کبیبی کشور غنا، آفریقای غربی می نویسد: اینجانب به عنوان یک نفر دانشجوی عیسوی بینهایت خوشحالم که چنین خبر شگفت انگیزی را از ناحیه شما دریافت داشتم. هر چند که هر روز فرقه ها و ادیان جدیدی در دنیای ما به وجود می آید می بینیم که صلح و تفاهم در بین ادیان نیست و حتی در بین فرقه های مختلف مسیحی و اسلامی چنین وحدتی وجود ندارد. بنابراین کوشش وحدت نوین جهانی در راه متحد کردن ادیان به منظور ایجاد صلح و هماهنگی بسیار عالی و جالب است. این امر سبب خواهد شد که دوستی و همکاری را در این زمان جدید ما به وجود آورد. در خاتمه از یزدان مقتدر خواهانم که شما را در این باری که به عهده گرفته اید یار و یاور باشد و این کاری را که شروع کرده اید توام با موفقیت سازد.

خانم فلورانس دوگرت **Florance de Groat** ۶۳ ساله عیسوی مقیم شهر همت **Hemet** ایالت کالیفرنای آمریکا که از نویسندگان به نام و بشر دوستان مشهور است و سالیان متمدای است در راه بشر دوستی و خدمت به نوع به تشکیل مجامع و صدور کتاب و مجلسه و مطبوعات و ایجاد دوستی بین ملل و سایر خدمات خیریه و بشردوستانه می پردازد چنین می نویسد: به عقیده من کاری را که شما مشغول انجام آن هستید امری است که از الهام الهی سرچشمه گرفته و درست همان عمل و خدمتی است که برای پیشرفت و تعالی و سعادت نوع بشر در آینده خیلی نزدیک لازم و واجب است. به ضمیمه این نامه نسخه هایی از دعوت به دعای چابی خود را که سابقاً برای مردمانی مانند شما ارسال داشته ام می فرستم. همچنین نسخه هایی از دعوت به دعا که از طرف آقای سویت مقیم انگلستان برای من ارسال شده تقدیم می دارم.

آقای نصرت الله مشعشی ۱۶ ساله مقیم شهرستان کرمانشاه می نویسد: اینجانب وحدت نوین جهانی را با آغوش باز پذیرفته و به نظر من راهی جز وحدت نباید پیمود و هدف که شما پیش گرفته اید راه حق، راه وحدت و یگانگی می باشد و از درگاه خداوند عزوجل خواهانم که زنک رسای این وحدت الهی به گوش عالمیان رسد و با گرویدن به هدف شما از خواب غفلت بیدار شوند. ضمناً از آستان مبارکتان تقاضا می کنم که لطف آن دانشمند ارجمند شامل حال اینجانب گشته و این افتخار را به بنده بدهند و مرا به

عضویت وحدت نوین جهانی بپذیرند که انشاالله در آینده بتوانم خدمت به جامعه بشریت کنم. در خاتمه پیروزی و موفقیت روز افزون شما را از درگاه مافوق ترین قدرتها خواستارم.

آقای چین هوان کیم **Jin hwan kim** ۲۶ ساله مقیم کشور کره می نویسد: من با هدف و عقاید شما موافقم.

آقای هیناکو یوشیکاوا **Hinako Yoshikawa** بیست ساله عیسوی مقیم شهر کیوتو در ژاپن می نویسد: از دریافت نامه محبت آمیز شما بسیار خوشحالم شدم. خواهرم و من علاقه زیادی بدین داریم. خواهرم اکنون در هندوستان مشغول تحصیل رشته فلسفه در دانشگاه است. من علاقمند به عیسویت هستم ولی هنوز دین رسمی ندارم. به نظر من فکر شما بسیار جالب است. وحدتی که شما ما را بدان دعوت می کنید برای همه ما سود بخش است. از روی قلب امیدوارم که وحدت به طور واقعی قرین با توفیق شود. خوشحالم هرگاه درباره وحدت نوین جهانی به من تعلیمات دهید. «ضمناً نشانی عده ای از دوستان خود را در ژاپن و فیلیپین فرستاده است.»

آقای پوروس رو **Purves Roux** سی و هشت ساله عیسوی پرستان مقیم شهر کیپ تاون از کشور آفریقای جنوبی یعنی همان کشوری که اختلافات نژادی و انسانی به حد اکثر در آنجا حکمفرماست می نویسد: من با تعمق و بررسی ژرف بسیاری از ادیان را مورد مطالعه قرار داده ام و در همه آنها جنبه هایی از خوبی دیده ام. با این حال وقت کافی برای تماس با نمایندگان دین و کشیش ها و روحانیون مذاهب ندارم و شاید هم آنها را جیره خوار و ارتزاق کننده از دین می دانم. من خیلی مایلیم که روشنیهای بیشتری در عالم خداشناسی دریافت دارم. من هیچ علاقمند به آموزشهای سیاسی نیستیم.

آقای زین العابدین زنوزی سی و هشت ساله مقیم شهرستان مراغه می نویسد: مطالب فوق کاملاً انسانی است و مشابه این مطالب به صورت مختلف با جملات زیبا و رسا و امیدوار کننده به کرات به گوش بشر رسیده است. البته لازم بوده و هست ولی نتوانسته کافی باشد. زیرا به قول نویسنده عالیقدر فرانسوی: «تا زمانی که سه مساله بزرگ عصر ما، انحطاط مرد در اثر فقر و سقوط زن به مناسبت گرسنگی و نابسامانی کودکان به علت بی پناهی لاینحل بماند تکلیف روشن است.» ولی من امیدوارم در اثر فعالیتهای همه جانبه افراد مخصوصاً روشنفکران این سازمان روزی بتوانند به یاری خداوند وسایل لازم و کافی جهت به ثمر رساندن در اختیار داشته باشند و برادری و یگانگی را در عالم بشریت برقرار نمایند.

آقای علی اکبر رضانی ۱۸ ساله مقیم شهرستان یزد می نویسد: من کاملاً با نظر فوق موافقت دارم. حقیر مطالب فوق را با مسرت خواندم و افتخار دارم که همفکری خود را به پیشگاه عالی ابراز دارم و امید

موفقیت شما را از حجت بر حق ولی عصر خواهانم. بنده حقیر حاضرم در راه دین مبین اسلام جان فشانی کنم ولی قابلیت آن را ندارم.

آقای هانری آرنولد مارتین **Henry Arnold Martin** ۶۹ ساله که مقیم کشور آمریکا شهرستان پریس ایالت کالیفرنیا است و دین خود را محبت و وحدت و حقیقت می نویسد چنین نوشته است: شما در کوشش خود به منظور ایجاد تفاهم و بالتیجه صلح و خوشبختی در جهان بین همه افراد بشر و همچنین محبت نسبت به تمام صور زندگی در دنیا کاری بسیار ارزنده انجام می دهید. همه ملت‌های جهان از لحاظ خداوند و خلقت یکی هستند. خداوند در هر فرد بشر به نزدیکی وجود دارد تا آنجا که فرد رفتار شایسته و نیکو و محبت داشته باشد. جسم بشر در حکم معبد الهی است و در آن هنگام که فردی دست خویش می گسترد تا دیگری را در امور نیکو یاری بخشد در واقع این دست خداست که چنین کرده است. ما در آن زمان که از عمل نیکویی تشکر کنیم نسبت به خدای خود قدرشناسی نموده ایم. مظهر خداوند را در زندگی با دانش و درک وحدت حقیقت در شخص خود و خدمت به دیگران می توان دید. پس این خدمات پراکنده و این نیروها و دانشها که ابراز می شود پرتویی از خداوند است. هر کسی برای بدست آوردن چیزی بایستی چیزی بدهد. این عالم و قدرتهای بالقوه آن چیزی است که اعطا گردیده است. نیروی خدایی بالقوه مخلوقات در مورد وجود غم و رنج طبیعی در جهان که تحت قوانین مادی است تنها با قوانین معنوی و الهی قابل حل است. هرچند که زندگی بدون وجود بشر راه خود را در عالم طی می کند اما بشر بدون وجود زندگی پایدار نخواهد بود. ما احتیاج داریم که قوانین عالم و امکانات زندگی را بیاموزیم. اگر چنین نکنیم همچنان رنج و پریشانی در دنیا باقی خواهد ماند در حالیکه پس از کسب دانش صحیح و بکار بردن آن به طور صحیح این رنجهای لازم نخواهد بود. به طور مثال ما می توانیم سد بسازیم و جلو طغیان آب و سیل را بگیریم و آن را در فصول خشک برای زراعت خود و ایجاد نیروی برق برای مصارف نیکو بکار اندازیم. فعلاً من خود را هنوز دانشجو می دانم و با همسر خود در یک پانسیون زندگی می کنیم و قدرت آن را نداریم که از لحاظ مادی کمک به فکر شما کنیم. من برای کسانی که مناسب باشند یادداشتی درباره کار شما بوسیله پست می فرستم. متأسفم که فعلاً در این مکان کسی را نمی شناسم که در کار شما همگام سازم زیرا زیاد بیرون نمی روم و بسیاری مردم با اشتغال فکری بدین خاص خود زندگی می کنند و هر کسی فکر می کند که آنچه او دارد درست است و بس. معذک می توانید به این نشانی نامه بنویسید «نشانی یکی از دوستان خود را داده است.» به علت اشکالات مالی بولتن دوستی و محبت را که چاپ می کردم و مدتها منتشر می گردید اکنون نمی توانم ادامه دهم. همیشه آرزومند موفقیت شما در هر کار هستم.

آقای احمد شریعتی «بیدار» لیسانسیه دانشکده الهیات و دبیر محترم دبیرستانهای تهران قطعه شعری درباره وحدت سروده اند که به اطلاع خوانندگان می رسد:

تا با شدت به خلق گرانی	تا خسته ای ز رنج نهانی
تا داری از دوبینی و خامی	با نوع و جنس خود نگرانی
تا جمله صورتی به هوس چون	نقش نگار خانه مانی
تا دوری از حقیقت و واقع	تا بی خبر ز درک معانی
تا بی ثبات و هرزه بهر در	آسیمه سر به چشم چرانی
تا در طریق و راه فضیلت	بیگانه از اصول و مبانی
خشم است و کین و کشتن و بستن	جنگ است و غدر و مکر و تباخی
سوزد لهیب فتنه ز هر سو	خلق جهان ز عالی و دانی
ریزد به خاک آدمیان را	باد هوس چو برگ خزانی
***	***

حالی که جان دهد بشریت	زین درد و عقده سرطانی
در تنگنای این همه ظلمت	در گیر و دار این همه جانی
طالع شد از عنایت یزدان	با (وحدت نوین جهانی)
شمس هدایتی که جهان را	باشد به کار نور فشانی
کان را پی نجات خلاق	برنامه ای بود همگانی
کز صفحه جهان بزدايد	زنگار اختلاف چنانی
«بیدار» مردمی که به وحدت	رو کرده با انوشه روانی

تهران دی ماه ۱۳۴۸، احمد شریعتی «بیدار»

آقای دکتر بودرو گلیگتی آندراس **Dr. Bodrogligeti Andras** ۴۳ ساله عیسوی استاد دانشگاه بوداپست در مجارستان چنین می نویسد: دوستان عزیز. من کاملاً با نیات صادقانه و بشر دوستانه وحدت نوین جهانی موافقت دارم و کوشش های آن را در راه صلح و تفاهم مشترک می ستایم. در عین حال این عقیده را نیز دارم که این نوع وحدت بین پیروان ادیان مانند هر نوع وحدت دیگری از این نوع موجب ایجاد قطبی بر علیه کسانی که به دینی معتقد نیستند خواهد بود و جبهه ای در مقابل آنها ایجاد می کند. اگر این وحدت شما جنبه تبلیغی دینی داشته باشد به این صورت که گفتم نمی تواند از سیاست دور بماند و

چون اصل و هدف اساسی شما در اینست که به کلی از سیاست دور بمانید این امر به این اصل لطمه می زند. یک مساله دیگری هم هست که ممکن است درباره آن فکر کنیم. آیا این وحدت یک وحدت فوق ادیان بر فوق ردیف ادیان اولیه و ابتدایی نخواهد بود؟ فکر نمی کنم ادیان بدوی اولیه با این اصل موافقت کنند. «توضیح: خوانندگان محترم باید در نظر گیرند که عقایدی که در اینجا چاپ می شود مربوط به خود نویسندگان محترم است و ما برای رعایت آزادی افکار بدون تصرف آنها را چاپ می کنیم و درج این عقاید در کتب ما دلیل موافقت تام و کامل ما با کلیه عقاید ابراز شده نخواهد بود ولی مسلماً قرائت این عقاید که از طرف بزرگان و نویسندگان عالیقدر شرق و غرب نسبت به وحدت نوین ابراز شده انعکاسی است از افکار جهانیان نسبت به وحدت نوین جهانی.»

آقای حمید ملختاوی زاده مقیم کرمانشاه می نویسد: هر کس ناچار است که به خود بقبولاند که بهترین راه و روشی که برای خیر و صلاح افراد مناسبتر است در وحدت است، در خدانشناسی است، در کنار گذاشتن تعصبات بیجا و جاهلانه است. این عقیده را هر کس می باید قبول کند. پس آیا من می توانم آنچه را خوانده ام، نظریه ای را که خوانده ام و درباره اش فکر نمودم رد کنم؟ به هیچ وجه. از خداوند مهربان خواستارم که همه مانند من وحدت را با دلی پاک و لبریز از یکتاشناسی قبول کنند.

آقای علی تدین ۲۵ ساله دانشجوی مدرسه عالی سینما و تلویزیون می نویسد: من با نظرات فوق موافق هستم و به عقیده من خوبست با چاپ و مقایسه مطالب کلی و مهم ادیان اختلافات بین ادیان از نظر مردم برطرف شده و ضمناً وجه تمیز هر دینی مشخص می شود. همچنین بد نیست با دعوت وحدت نوین جهانی از اعضای خود از ملیت های مختلف کنفرانسهای بدین منظور تشکیل و همکاری بیشتری با وسایل ارتباطات جمعی از قبیل مجلات و رادیو و تلویزیون ایجاد شود تا دیگر هم مسلکانی که خواهان برادری و برابری می باشند در این وحدت مقدس همگام شوند. توفیق این آرزوی بزرگ را از خداوند آرزومندم.

دوشیزه عشرت اربابی دانشجوی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران می نویسد: جای بسی خوشوقتی است در زمانیکه بی قیدی و بی هدفی وافر دامنگیر افراد جامعه می باشد و از بسیاری جهات اجتماع ما را تهدید می نماید افرادی شریف و عقیف قیام کرده و به ایجاد چنین مجالسی که بنا به آنچه مرقوم شده است به هیچ حزب و دسته ای وابسته نیست اقدام می فرمایند. بنده اتخاذ چنین تصمیمی را به بانیان محترم آن صمیمانه تبریک گفته پیشرفت و پیروزی روز افزون تمام افراد خیرخواه را از خدای بزرگ خواهانم.

آقای گابریل جارامیلو **Gabriel Jaramillo** کاتولیک مقیم شهر مدلین در کشور کلمبیا آمریکای جنوبی می نویسد: محبت و صلح همواره از آرمانهای بزرگ بشریت در تمام ادوار تاریخ بوده است و این آرمان عملی نخواهد شد مگر آنکه توام با تعلیمات اخلاقی و کوشش فداکارانه در راه اجرای اوامر الهی

باشد. من فکر می‌کنم بررسی و مطالعه ادیان مختلفه و تعلیمات آنها می‌تواند حقایق بدست دهد که همه جهان را سودمند باشد.

آقای پروفیسور فرانسیزک ماچالسکی **Prof. Franciszek Machalski** شصت و چهار ساله کاتولیک استاد دانشگاه کراکف لهستان می‌نویسند: من از روی صمیم قلب افکار عالی و باشکوه وحدت نوین جهانی را خوش آمد و سلام می‌گویم. این امر مظهر جدیدی از نور همیشگی مشرق زمین است. امیدوارم سال جدید پر رونقی داشته باشید. در صورت امکان مطبوعات خود را به زبان فارسی برای من بفرستید.

بانو دوریس لویهل **Miss Doris Loihle** ۴۷ ساله طی نامه ای وابستگی عمیق خود را به این سازمان بشردوست و خدمات ممتد خود را در این راه بیان داشته، ضمناً سه قطعه عکس بزرگ از خود ارسال داشته که یکی از آنها چاپ می‌شود. این خانم آمریکایی و مقیم شهر یونیون نیوجرسی آمریکا است و اعقابش آلمانی، انگلیسی، سویسی و فرانسوی بوده اند.

آقای ک. لال کیشوریلال **Mr. K. Lal Kishorilal** ۵۰ ساله از هند و مقیم شهر هاردا هندوستان می‌نویسد: لطفاً اجازه بدهید که این حقیقت را بیان دارم که وحدت نوین جهانی یگانه راهی است برای صلح و نجات بشریت و بدانید که بزرگ خدای توانای دانا ما را برای برقراری شکوه عظمتش در روی زمین یاری خواهد فرمود. من به لطف الهی کتابهای مهم شما را دریافت کردم و بر حسب دستورات شما برگه همگانی را پر نمودم. لطفاً مقداری اوراق و مطبوعات برای پخش بفرستید. ما منتظریم کتب شما را به انگلیسی، اردو، هندی برای گذراندن در کتابخانه و استفاده دوستان دریافت داریم.

بانو قمرالزمان خواجه نوری ۴۳ ساله مقیم تهران می‌نویسند: با یک دنیا خوشحالی اخذ تصمیم و پیشنهادی که باعث سلامتی روان و جسم و نجات جامعه از ورطه نابودی و سرگردانی و بی‌هدفی است به بنیان گزاران تبریک گفته و همان طور که فرموده بودید این مجلسها به هیچ حزب و دسته و جمعیتی وابستگی ندارد و هدف راه خوب زندگی کردن و خداشناسی است و بدانیم این دو روزه عمر را چگونه باید زندگی کنیم که هم خداوند و هم جامعه از ما راضی باشند. با کمال میل عضویت این گروه را قبول نموده آرزوی موفقیت روز افزون شما را دارم.

دوشیزه پوراندخت رستمیان ۲۰ ساله زرتشتی دانشجوی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران می‌نویسند: از تشکیل این سازمان و جمع آوری خدایرستان بسیار خوشحالم و تقاضا دارم این کانون با پرورش روح ایزدپرستی همراه باشد چون هرچه باشد ما ایرانی هستیم و در این سرزمین زندگی می‌کنیم.

آقای دکتر سید حسن دادور ۴۶ ساله از صاحب منصبان آموزش و پرورش و دکتر در باستان شناسی از ایتالیا می نویسد: من با ایده فوق کاملاً موافقم ولی معتقدم که باید در قدم اول کلیه فرق اسلامی باهم متحد شوند و اختلافات را کنار گذارند و در قدم دوم با کلیه خدایپرستان سایر ادیان آسمانی دست اتحاد بدهیم و با کفر مبارزه کنیم.

آقای فیلیپ ژرژف **Filip Josef** ۲۲ ساله کاتولیک رمان مقیم شهر کوپریونچ چکسلواکی می نویسد: فکر وحدت نوین جهانی فکری خوب است و من امیدوارم این فکر سبب خواهد گردید که مردمان جهان در عالم محبت و دوستی و در صلح زندگی کنند بدون اینکه دستخوش ترس از آینده نامناسبی باشند. ما باید بگذاریم مردمان به هر ترتیب که می خواهند زندگی و کار کنند و همدیگر را دوست بدارند. ما آرزو داریم همه مردمان جهان صادقانه زندگی نمایند. خداوند ما را در این هدف یاری خواهد فرمود.

آقای جان کافی بوآتنگ **John Kofi Boateng** ۳۰ ساله مقیم شهر آسانتی کشور غنا در آفریقای غربی می نویسد: برای اطلاع شما می گویم که در اینجا بیشتر از یکصد نفر را می شناسم که همگی مایلند به وحدت بیوندند و از آن اطلاع حاصل کنند. لطفا اوراق و اطلاعات لازم را برای من بفرستید.

آقای ساردونگ شارل **Sardong Charles** بیست ساله کاتولیک رمان مقیم کوفوریدوا در غنا آفریقای غربی طی نامه مفصلی می نویسد: بوسیله این پیام کوتاه برای شما خیر و سعادت خواهانم. ما اخیراً این خوشبختی و اقبال بزرگ را داشتیم که اسم سازمان وحدت نوین جهانی را شنیدیم و خوشحال خواهیم بود که ما را جزء آن سازمان قبول کنید. بوسیله این نامه و برگه همگامی خوشوقتم که با شما تماس گرفتیم و از اینکه ندای ما را می شنوید خوشحالیم. این امر باعث کمال شادمانی ما خواهد بود. برای من کتابهای مذهبی ارسال فرمایید. من همیشه سعی دارم معلومات خود را در امور دینی زیاد کنم. می دانم که بوسیله محبت است که می توانیم به خوبی و سعادت برسیم.

آقای میشائل بنتلی **Michael Bantley** ۲۷ ساله کاتولیک مقیم لوس آنجلس کالیفرنیا می نویسد: اصول شما به قدری عالی و کامل است که همه دنیا باید از آن پیروی نماید.

آقای احمد اولیبوکس **Ahmad Aullibux** ۲۱ ساله مسلمان مقیم شهر واکوآس در جزیره موریس می نویسد: به عقیده من وحدت نوین جهانی که هدفش تبلیغ وحدت و برادری بین تمام ادیان است کاری بسیار شایان تقدیر انجام می دهد. یک چنین گامی سابقاً برداشته نشده بود و تاکنون هیچ کس فکر این کار را نکرده است. بدون هیچ فکر قبلی می توانم بگویم که این نهضت براستی عملی عالی و باشکوه است و

من یقین دارم که با موفقیت بزرگ روبرو خواهد شد. «در خاتمه نام و نشان عده ای از دوستان خود را فرستاده اند که آنها را با وحدت آشنا سازیم.»

آقای دونالد نایت **Donald J. Knight** ۴۱ ساله آمریکایی مقیم شهر دیترویت ایالت میشیگان آمریکا می نویسد: رحمت باد بر شما از جانب حقیقت یگانه عالم. پیام شما توسط آقای تئوزون وینستون برای من ارسال گردید. من با آن موافقت دارم. رونوشتی از بیان وحدت معنوی کنفرانس ملل که تهیه کرده ام به ضمیمه است.

آقای فیلیپ ریوز **Philip Reeves** ۲۲ ساله کاتولیک مقیم شهر دالاس ایالت تکزاس آمریکا می نویسد: من با این نظر شما موافقم که یکی از راهها برای جلوگیری از جنگ و اختلال اینست که ملتها را یاری کنیم که به عقاید سایر ملل آشنا شوند. من مدت یک سال عضو جمعیتی به نام خانه کاروان بودم که بوسیله مکاتبه اشخاص را آشنا به یکدیگر می کرد. شناختن سایر ملل و اطلاع یافتن از زندگی آنها راه بزرگی بشمار می رود. این امر مرا در آموزش زبان نیز یاری می نماید. علاوه بر زبان انگلیسی من زبانهای فرانسه و اسپانیولی و کمی هم آلمانی می دانم. در ماه مه ۱۹۶۹ در زبان فرانسه لیسانس شدم.

آقای راجش. ر. دانی **Rajesh R. Dani** بیست ساله هندو مقیم احمدآباد هندوستان می نویسد: راستی این عملی که شما می خواهید انجام دهید بسیار عمل نیکویی است. ما باید به کلیه ادیان در سراسر جهان احترام بگذاریم. پیروان این ادیان برادران و خواهران ما هستند. ما خوشحال خواهیم بود هرگاه از آخرین اکتشافات جهان علم آگاه شده و خدایپرستی را با کمک کتب علمی و مباحثات در جهان تعمیم بخشیم.

آقای حسین رزازی ۳۳ ساله رئیس آموزش و پرورش شهرستان لنگرود می نویسند: این اقدام مشعشعانه و خدایپسندانه را در دنیای آشفته امروزی که انسان ها احتیاج به راهنمایی و ارشاد فراوان دارند به نوبه خود تقدیس می کنم و از خداوند بزرگ مسالت می کنم که همه رهبران راه حقیقت و انسانیت را موفق و موید و منصور بدارد.

سر کار دوشیزه پروین صفوی دانشجوی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران می نویسد: اتحاد بین اهل کتب کار بسیار پسندیده و نیز منظور اساسی اسلام است منتها باید توجه داشت در طی جلسات مکرر کوشش شود اسلام را به صورت پاک و روشن و خالی از هر گونه تعصب و جهالت به پیروان ادیان مختلف مستقیم یا غیر مستقیم نشان داد و افراد از ملل و ادیان گوناگون بسوی یک کلمه واحد که همانا خدایپرستی با روش صحیح و همانند منظور اسلام است راهبری شوند. امید فراوان دارم که در این منظور معنوی توفیق زیاد حاصل شود.

آقای دکتر سید حسن صفوی ۵۵ ساله دکتر در ادبیات و مولف چند کتب اجتماعی و تاریخی و دینی ضمن موافقت کامل خود با هدف های وحدت نوین جهانی می نویسد: من از جمله علل عقب افتادگی مسلمین را عدم اتحاد آنان می دانم. همین پراکندگی و نفاق است که امروز موجب مذلت و پریشانی آنان شده. امیدوارم این وسیله که مسلمین را تحت یک لوای صحیح جمع می کند با یک برنامه منطقی موافق نظر شارع اسلام پیشرفت کند و پیروان این دین مقدس را مانند قرون گذشته سربلند و سرافراز کند.

آقای محمد حسین سیاح ۳۷ ساله اهل شهرستان کاشمر می نویسد: برای من بسی افتخار و مباهات است که خود را در ردیف وحدت نوین جهانی می بینم و در اثر مطالعه کتاب های وحدت نوین روز به روز علاقه خاصی پیدا کردم و امیدوارم که فرد فرد برادران دینی در این راه که جز یکتاپرستی و پرهیزکاری و پاکدامنی و فروتنی و مهربانی و نوع دوستی هدف دیگری ندارد پیشقدم باشند. من کاملاً با این هدف موافقم و از راهنمایی شما بینهایت متشکرم.

خانم فائقه بهاری وند مقیم کرمانشاه می نویسد: از یزدان مقتدر دانا سپاسگزارم که سرنوشت مرا به وحدت نوین جهانی مقرر فرمودند که به وحدت و محبت و علم آن آشنا گردم و هدف وحدت نوین جهانی که هر انسانی را به یکتاپرستی و دینداری و محبت به هم‌نوع خود و پاکدامنی سوق می دهد من با قلب مملو از سپاس بپذیرم. از خواهران و برادران دینی خود می خواهم که از خدمت در راه این هدف مضایقه نفرمایند.

آقای سید مهدی امامی ۱۸ ساله مقیم تهران می نویسد: اینجانب با نظر فوق موافقت دارم و بسیار خوش وقت می شوم که تقاضای اینجانب را برای عضویت بپذیرید. از اینکه موقعیت طوری شد و حوادث طوری منظم شدند که بنده به چنین هدفی پی بردم و این راه را که تنها راه علاج و نجات بشریت از گردابهای هولناک به کمک دین و دانش است یافتم بسیار شادم و از آفریننده هستی می خواهم انسانهایی را که خود آمده اند و راه وحدت و همبستگی را پیش گرفته اند با عشق، خود را به خداوند سپرده و پرستش او را به صورت عملی درآورند و گرد هم جمع شوند و کاخ های حکمت بشری را به صورتی با عظمت برافرازند.

آقای جمال بلیغ ۳۰ ساله فارغ التحصیل الهیات از دانشگاه تهران مقیم تهران می نویسد: بهترین راه برای رسیدن به سعادت فردی و اجتماعی راه دین و خداپرستی می باشد چون این راه از هر گونه شائبه و ریا دور است.

آقای مسلم آیتی ۲۷ ساله مقیم آران کاشان می نویسد: به طور فشرده و ادغام و اجمال باید عرضه بدارم تنها راهی که سعادت و خوشبختی و به زیستی نوع بشر را در بردارد و می تواند این بشر کره خاکی را از انواع و اقسام آوارگی ها و آلودگی ها، پریشانی ها و نابسامانی ها، سیه روزی ها و کشمکش ها، نفاق ها

و فراقهای عصر اتم رهانیده و به شاهراه ترقی و تعالی مادی و معنوی رهنمونش گرداند و دستش را گرفته از پله ها سیر استکمالی ارتقائش دهد این «وحدت» می باشد و بس. راستی اگر نیک اندیشیده تعمقا فکر کنیم و این کلمه را به معنای اتم و اکمل در نظر بگیریم در عالم و مافیهای آن از اتم تا کهکشانشها و سحابیها چیزی جز ندای وحدت و کوس یگانگی اصغاء نموده و نخواهم یافت. یگانه آرمان و ایده و روح تعالیم سفیران الهی و منجیان عالم بشریت به ویژه حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبد الله (ص) بوجه صغیر و نفیر «و اعتصموا بحبل الله جميعاً» را بر لب دارد. جداً بسی جای افتخار و مباهات است و نیز خداوند سبحان را همواره باید بر این موهبت عظمی شاکر و ذاکر باشیم که اولاً ما در مملکتی زیست و زندگی می کنیم که رهبری آن را شخصی خردمند و مال اندیش و مبتکر و صلح جو یعنی اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر به عهده داشته با افکار بسیار بلند خویشتن که نمونه اش انقلاب سفید و منشور انقلاب و نیز تاسیس لژیون خدمتگزاران بشر می باشد ملتی کهنسال و شاهدوست و وحدت پرست را راهنمایی می فرماید و ثانیاً در این مرز و بوم عزیز ما افرادی بسی والا منزلت و بلند فکر و خیراندیش وجود دارند که کلیه افرادی که در اقصی نقاط دنیا ندای ایشان را اصغاء نموده فکر بکر ایشان را مورد تحسین و تمجید قرار داده و هماهنگی خود را اعلام نموده اند «در اینجا موسسین وحدت را ذکر کرده اند» امیدوارم تمام افراد جهان از این وحدت پیروی نموده و همه دوگانگی ها و آشوب ها و جنگ و ستیزها، فراقها، نفاقها به برکت وجود یگانه پرچمدار وحدت جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برچیده و طومارش درنوردیده شود و نیز از پیشگاه حضرت احدیت آرزو دارم بر تائیدات و توفیقات پیشروان و پیشکسوتان وحدت نوین جهانی بیفزاید.

توضیح: مقالات و آرای که بیان گردید تمام از طرف کساناست که برگه همگامی وحدت نوین جهانی را امضا کرده و موافقت خود را با مرام و هدفهای وحدت نوین جهانی اعلام داشته اند.

امروز دوران دانش است

موقع علم و هنر است این زمان
دانش و فهم و خرد و حسن خلق
محفل وحدت همه بگشاده رو
جمله برادر همه یکتاپرست
زنده شده دین چو در این انجمن
رحمت حق شامل بر مرد و زن
هست در این جبهه نشان خدا
در گذر از ظلمت و جهل و نفاق
غصه مخور علم و هنر پیش توست
گر تو کنی طاعت امر رزین^{۱۵}
در صف مردان خدا دان شوی
طاعت وحدت تو کنی آشکار
رتبه وحدت ابدیت قرین

گشته وطن تازه فزون شادمان
کرده تجلی همه اندر جهان
با ادب و نیک سخن در بیان
عاشق و معشوق در آن آستان
پاکی اخلاق و فضیلت زبان
پیر و جوان رسته کشان^{۱۶} جاودان
نیست جدائی و عداوت در آن
صلح و صفا پیشه کن و در امان
وحدت دانش به کف عاشقان
نیک شود حالت و لطفش بدان
معنی واحد تو بدان بی گمان
روشن و فرزانه شوی راه دان
«حشمت» و وحدت چو قرین در قرآن

^{۱۵} - استوار و محکم

^{۱۶} - صف کشید

پیشرفت علم: سیر تدریجی علم همیشه بوده و هرگز در عالم تعطیل نگردیده و هرگاه به تاریخ بشریت بنگریم همان زمان که انسان در غارها می زیسته با سیر علم هم آغوش بوده و به تناسب وضع خویش از آن برخوردار بوده است چنانکه کشف آتش و گرم کردن شب های سرد و استفاده از نباتات و حیوانات و دوخت لباس و پختن غذا و ساختن و تهیه آلات و ابزار زندگی و اسلحه برای دفاع و سایر اموری که در تمدن دخالت داشته همگی جزء پیشرفت علم بوده و هیچ روزی از تاریخ زندگی بشر نبوده است مگر اینکه علم در آن پیش رفته است.

سرعت پیشرفت: اما سرعت و شتاب پیشرفت یکسان نبوده و گاهی با قدم های سریع تر پیش رفته و گاهی با سرعت کمتری جلو آمده است. به همین لحاظ نیز دانشمندان عهد مختلف بشریت را به نسبت اهمیتی که برخی عوامل پیشرفت در آن داشته به نام های مختلف نامیده اند مانند عهد حجر و عهد مفرغ و عهد آهن. بعد از عهد آهن عقیده دانشمندان این است که عهد ماشین و پس از آن عهد برق و الکتریسیته پیش آمد.

نامگذاری: برخی نامگذاری های فرعی نیز وجود دارد چنانکه در تاریخ یونان یکی از امپراطوران مقتدر به نام پریکلس که در ۴۹۹ الی ۴۲۹ قبل از میلاد می زیست تأثیر فوق العاده اصلاح آمیزی در عهد خویش بخشید و علاوه بر ترقی کشور هنرها و ادبیات را تشویق نمود و به دستور او ابنیه بزرگ ساخته شد و دوران او را درخشان ترین دوران یونان دانستند و عهد او را عهد پریکلس نامیدند. پس از عهد الکتریسیته به عقیده بعضی عهد اتم پیش آمده که اکنون در آن هستیم و چنانکه می بینید بیشتر امور علمی بر محور آن دور می زند.

گردش زمان چیست؟ درباره زمان عقاید فلاسفه و دانشمندان مختلف است و هرکس را نظری در اینباره است و چون زمان در ظاهر از گردش زمین به دور خورشید و توالی شب و روز پیدا می شود و عالم نیز لایتناهی است لذا برخی از فلاسفه منکر وجود زمان شده اند و آن را غیر واقعی و خیالی پندارند و برای آن واقعیت و شخصیت قائل نیستند. در واقع این مطلب درست است که زمان به علت گردش زمین به اطراف خورشید پدید می آید و چون عالم هم لایتناهی و بی ابتدا و انتهاست لذا در حقیقت زمانی نیست. اما از سوی دیگر می بینیم که زمان حقیقتی جاری است که همه موجودات آن را درک می کنند. پس چگونه می توان آن را تعریف کرد که مطابق با واقع باشد. اینک زمان را که تاکنون به این صورت بیان نشده است می گویم: گردش زمان در حقیقت واقع به معنی تکامل و ترقی و تعالی دانش و درجات علم است که مرتباً در حال پیشرفت است و همین پیشرفت زمان را ایجاد می کند. اگر ترقی و تکامل نباشد زمانی در بین نیست چه اگر تکامل نباشد همه چیز درجا می زند. مثلاً هرگاه بشر اختراعی در ده هزار

سال قبل کرده اگر به همان دانش اولیه باقی بماند و پیش نرود زمانی هم نیست. زمانی که متوقف شود همه چیز یکنواخت می گردد یعنی همان بیه سوزی که در هزار سال پیش بود همانست. پس زمان هنگامی اطلاق می شود که ترقی و تعالی باشد و جلو رود و به همین عمل پیشرفت دانش زمان می گویند. درست فکر کنید تا دریابید زمان آنی متوقف نیست و دانش هم در حال توقف نمی باشد و در واقع پیشرفت دانش در هر روز بلکه هر ساعت و هر لحظه صورت می گیرد و هرگاه دانشمندان توجه کنند تاحدی متوجه سیر دائمی دانش می شوند. حتی فلاسفه ای هم که قائل به وجود زمان نیستند وقتی به اصل تکامل نسبی توجه نمایند به این حقیقت اذعان می کنند که زمان همان پیشرفت دانش است.

تعالی معنوی بشر

شرحی که درباره پیشرفت زمان گفته شد مشمول امور معنوی و ادیان نیز هست و ادیان نیز که خود از علم جدا نیستند مشمول همین قاعده پیشرفت زمان بوده و دوشادوش دانش پیش رفته و همیشه در ترقی و تعالی بوده اند چنانکه در زمان حضرت آدم بنا بر نقل کتب آسمانی مردم لخت زندگی می کردند و برای حفاظت خود از برگ درختان استفاده می کردند و پس از آن دوران حضرت نوح رسید که حتی استفاده از کشتی را نمی دانستند و بوسیله پیامبر عظیم الشان آن زمان به آنها آموخته شد و به تدریج جلو آمد تا به دین و معلومات دانشی حضرت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و سپس دیانت بزرگ و پیشرفته اسلام رسید. همانطور که زمان پیشرفت علم به شمار می رود پیشرفت دین نیز که شعبه ای از علم است می باشد و سیر تدریجی ادیان نیز زمان را تشکیل می دهد. با مطالعه و دقت در ادیان سلف تفاوت و سیر تدریجی آنها بخوبی روشن می شود چنانکه نمی توان دین حضرت نوح را با دین حضرت ابراهیم مقایسه نمود و دیانت موسی بسی پیشرفته تر از دین حضرت ابراهیم (ع) به نظر می رسد و دین حضرت عیسی مترقی تر از دین حضرت موسی و دیانت مقدس اسلام از همه آنها کاملتر و مکمل ادیان گذشته بوده و در هر حال سیر ترقی و پیشرفت تدریجی آنها کاملاً روشن و مبرهن است و این قاعده کلی طبیعی و تخلف ناپذیر ترقی زمان است.

دوران دانش: عقیده دارم دوران امروز را باید به نام دوران دانش و هنر نامگذاری کرد. درست است که به طور عام همه دوران ها دوران علم است اما این دوران به طور خاص باید به این اسم شریف نامگذاری شود. از دوران رنسانس که از قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی در اروپا شروع شد نهضتی در قسمت علمی بوجود آمد که ترقی علوم را با سرعت تصاعدی افزایش داد و هرچه بر قرن ها و سنین گذشت این سرعت افزایش می یافت و مخصوصاً در ۵۰ سال اخیر به قدری علوم ترقی نموده که قابل مقایسه با سابق نیست و برای نشان دادن اهمیت آن کافیهست بگوئیم که به عقیده دانشمندان در نیم قرن اخیر قریب چهار هزار

علم جدید بر علوم اضافه گردیده است که از آن جمله می توان بیوشیمی، بیوفیزیک، آسترونوتیک، رادیو آسترونومی، آستروفیزیک، شیمی ترایی، رادیوترایی، فیزیکوترایی، ژئوفیزیک، آسترو شیمی، بیو آسترونومی را نام برد.

ترقی در این کشور: به عقیده ما امروز هم برای ایران دوره ای است که باید آن را دوره ترقی علم در ایران نامید زیرا با همت والای اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و فکر باز و قدم های برجسته معظم له کشور در حال ترقی سریع است و می توان آن را دوران رنسانس ایران دانست.

سرنوشت دوران ما: بنابراین خوب پیداست که سرنوشت این دوران ترقی سریع و بسیار جالب و نمایان علم است. لذا جا دارد که بگوئیم هر نهضتی که در این دوره پدید آمد حتی خدمت در راه دین و خدانشناسی بایستی توأم با علم باشد و انتظار می رود که به زودی اکتشافات عجیب و خارق العاده و غیر منتظره ای از علوم و دانشها به طور جهشی و برق آسا و بی سابقه ارائه شود.

عهد علم و هنر: باید گفت که دوران امروز بشریت را باید عهد علم و هنر خواند و عالی ترین معجزه بشر در این دوران دانش است و بخاطر همین عهد درخشنده علمی است که باید گفت وطن زمینی ما و کره زمین سخت شادمان و مسرور است زیرا این نکته بسی روشن است که در عالم چیزی بالاتر از علم نتوان یافت و علم به قدری صاحب شرافت و شکوه است که دینامیسم و قوه محرکه نسبی عالم را می توان علم دانست.

جای شادمانی است: پس جای آن دارد که در این سرور و شادمانی همگانی شریک بوده و قدر این دوران بزرگ انسانیت را بدانیم و بکوشیم که خود نیز در آن مشارکت فعال داشته باشیم و هر کدام به قدر استطاعت و قدرت طبیعی بر طبق سرنوشت و مقدر که معین شده است خود در آن دخالت کنیم.

تجلی فهم: این نکته بسی روشن است که دانش و فهم و خرد و حسن خلق در سراسر جهان بشریت تجلی کرده است. هر چند که برخی این دوره را دوران فساد اخلاقی می دانند که جهان از لحاظ علم ترقی کرده اما از لحاظ معنویات و اخلاق عقب مانده است. این مطلب از جهاتی درست و صحیح است و ما هم بدان معتقدیم اما گفته ایم و می گوئیم که این فساد مقدمه اصلاح است همانطور که درد مقدمه علاج می باشد. در عین حال نمی توانیم از این نکته چشم بیوشیم و از ذکر آن خودداری کنیم که دانش و فهم و عقل در همه جهان تجلی کرده است و علت پیشرفت علم نیز همین است.

وضع اختراعات امروز: امروزه می بینید که هر اختراعی که انجام می گیرد در همه دنیا افرادی به تکمیل و مشارکت در آن می پردازند مثلا تلویزیون که در زمره آخرین اختراعات بشر است توسط یک نفر و یک ملت انجام نشده بلکه عده ای از مخترعین فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا، شوروی، ایتالیا و غیره در آن

شرکت نموده اند و بمب اتمی که در آلمان شروع و در آمریکا تکمیل گردید بعداً توسط شوروی، انگلستان، فرانسه و حتی ژاپن و چین ادامه داده شد و به منصفه عمل رسید و اکتشافات قمر مصنوعی و موشک در آمریکا، شوروی، انگلستان، فرانسه و برخی کشورهای دیگر حتی هندوستان صورت گرفته و تلویزیون رنگی که تا چند سال قبل فقط در آمریکا و شوروی و ژاپن هر کدام به طریق خود عملی شده بود اکنون در فرانسه و آلمان نیز کشف شد و روشهایی که در این باره در کشورهای اخیر بکار رفته غیر از روشهای سابق کشورهای سلف است و مکمل تر از آن می باشد چنانکه تلویزیون رنگی فرانسه از آمریکا کاملتر و تلویزیون رنگی آلمان که در نیمه دوم ۱۹۶۷ اجرا شد از همه کاملتر به نظر می رسد. آیا اینها مظاهر پیشرفت فهم و خرد در دنیا نیست؟

هوش اطفال امروزی: به علاوه امروزه در اثر تعمیم وسایل دانش و اشاعه معلومات و افزایش تموجات روحی علم و تمرینات و تذکرات مختلفه اطفال نیز خیلی باهوشتر از سابقند و یک دختر یا پسر ۵ تا ۱۰ ساله امروزی از لحاظ فهم، قدرت تعقل، دایره معلومات، استنتاج علمی، درک مسائل حیاتی و جنسی، فهم امور دانشی خیلی پیشرفته تر و جلوتر از همسالان خود در قرون قبل است. این یک مسئله عمومی و مورد قبول همگان است که میزان هوش در اطفال ترقی نموده است. ممکن است در قرون قدیمه استثنائاً اطفال نابغه باهوشی پیدا شده باشند مانند ابو علی سینا، سعدی، سقراط، شیخ بهایی، میرداماد، میر فندرسکی، علامه حلی و غیره ولی اکثریت اطفال و مردمان این زمان از لحاظ هوش و درایت به نسبت پیشرفته ترند.

سد افکار: چنانکه در تاریخ دیده ایم در قرون وسطی کشیشان و روحانیان ادیان مختلف به نام مذهب و آداب و رسوم جلو پیشرفت علم را گرفتند و از افکار مترقی مثل گالیله جلوگیری نمودند و حتی فلاسفه ای مانند برونو ایتالیایی را سوزاندند و وکامپانلای ایتالیایی را ۲۷ سال در زندان نگه داشتند و مردمان دو هزار سال قبل نیز سقراط را جام زهر نوشانیدند. با این حال دیدیم که این همه جلوگیری اثر نبخشید و این افکار از لابلای آنهمه دیوارها و سدها نفوذ نمود و امروز نام ابراز کنندگان آن جاویدان است.

وضع امروز: اما امروز دیگر مجال آن نیست که بگوئیم می توان جلو ترقیات فکر را گرفت. دیگر جایی برای سد اندیشه باقی نیست و دنیا اجازه نمی دهد که فکرها خموده باشد و زمان همچنان جلو خواهد رفت. دیگر نمی توان مطابق سی قرن قبل صحبت کرد. امروز باید فکرها را شکافت و قدرت داد و افکار مردمان را جلو برد. این کار خود به خود انجام خواهد شد و زمان مسلماً جلو خواهد رفت و مجالی برای عقب ماندگی باقی نمی ماند.

پیشرفت زمان: در قرنی که بشر بوسیله موشک به کرات آسمانی می رود مجالی برای افکار چندین هزار سال قبل و عادات و اعمال کهنه آن زمان که روزی درصدد جلوگیری از آن بر می آمدند باقی نخواهد ماند. با هیچ قدرتی نمی توان جلو پیشرفت و تحولات روزگار را گرفت. امروز روزی است که باید فکرها را شکافت و جلو برد و اطفال را با وظایف روز آشنا کرد.

پیشوای اسلامی: چقدر زیبا، عالی، بزرگ و روشن بینانه است فرمایش بزرگ مرد اسلام حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود: «اطفال خود را مطابق آداب زمان خودشان تربیت کنید نه زمان خودتان زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما متولد شده اند.» راستی درباره عظمت سخن این پیشوای بزرگ عالم انسانیت توجه کنید. این بزرگمرد نفرمود که اطفال خود را مرتجع قرار دهید که سیر قهقراپی کنند زیرا با علم لدنی خود می دانست که چنین چیزی در عالم فطرت محال است. او فرمود که باید سطح علم را به قدری بالا ببرید که به درد زمان بخورد و مطابق با زمان باشد و اطفال را باید طبق زمان پیش ببرید. چرا به فرمایش پیشوای بزرگ که در ۱۴ قرن پیش آنقدر بیدار بود گوش فرا نمی دهید؟

محل وحدت

لُزوم گشاده رویی: در محفل وحدت همه گشاده رو هستند و چین بر جبین و اخم در ابرو ندارند. همه بشاش و خوشحالتند از اینکه لطف وحدت در سراسر عالم برقرار است و مسرورند از آنکه حقایقی از عالم وحدت لایتنهای دانسته و به اسرار معرفت دست یافته و بدین وسیله واقعا دانشمند شده اند. گوئی حجاب جهل را از چهره زدوده و همگی در حال اهتزاز بسر می برند. آنها عقیده دارند که:

ابراز خشم نزد خردمند ز ابلهی است روی عبوس حاجب انوار وحدت است

براستی روی عبوس مانع از جریان اتصال و پیوند طبیعی و فطری بین افراد بشر و موجودات می گردد. برعکس روی گشاده و تبسم و مهربانی وسیله ای است که اتصال و پیوند را یاری می دهد.

انگیزه ای برای خوشحالی: در این دنیایی که در سیر ترقی سریع دانش قرار گرفته زمینه برای سعادهای بزرگتر و عظیم تری نیز فراهم می شود و آن اتصال و پیوند مادی و معنوی است که دوشادوش پیشرفت علم، اخلاق نیز ترقی نماید و در مقابل خودخواهی و سبعیتی که ممکن است در اثر ترقیات دانش مادی در افراد ایجاد شود بایستی معنویت نیز به همان نسبت ترقی کند و بین افراد انسانی صلح و صفا و دوستی و محبت و همکاری برادرانه ایجاد گردد و ادیان خداپرست بهم نزدیک شده اتحاد یابند و بصورت یک واحد خداپرست درآیند. این عملی است که وحدت نوین جهانی در راه استقرار آن می کوشد. افرادی که این

خدمت عظیم خدائی را به عهده می گیرند بایستی از لحاظ اخلاق تصفیه شده و نمونه و سرمشق انسانیت، برادری، حسن خلق و محبت باشند.

زندگی جاوید: چون به این نکته واقف شده اند که فنائی در بین نیست و مردن به آن معنی که تصور می کنند حقیقت ندارد و عالم، عالم وحدت است و همه به هم مربوط هستند و همه چیز زنده بوده و هست و خواهد بود و آنها هم جرقه‌ای از شعله عظیم حیات عالمی هستند که خاموشی برای آن مفهومی ندارد لذا از درک این موهبت بزرگ الهی که در حقیقت عالی ترین نعمات خداوندی است مسرورند. چه مسرتی از این عالی تر و بهتر تصور می شود؟

پیوندهای وحدت: از آنجا که به حقایق عالم و وحدت واقع شده از روابط پیوستگی و اتصال موجودات مطلعند وظیفه خود می دانند که پیوندهای وحدت را در عالم گسترش دهند و تنگتر سازند لذا همگی از حلیه ادب و تواضع برخوردارند و هم در سخن و بیان نیکو و رؤوف و مهربان و نرم گفتارند. اینها صفاتی است که باید در بین همه بشر تعمیم یابد و شایع شود تا هرچه زودتر وحدت در جهان مستقر گردد. کسی که این حقایق را فهمید و دانست که دنیا چیست چگونه ممکن است بی ادب باشد و قوانین انسانیت و معاشرت را رعایت ننماید.

برادری عالمی: در عالم وحدت همه برادران و خواهران یکدیگرند. بلی در آستان یکتائی خداوند و یکتاپرستی باید آنها را برادران و خواهران یکدیگر دانست بلکه نسبت به یکدیگر عاشق و معشوقند یعنی عالیترین درجه محبت را دارند و از جنگ و عداوت به دور افتاده اند، خواهان صلح و آرامش گذشت و فداکاری هستند و این حقیقت که مهرشان نسبت به هم به درجه عشق می رسد نشانی گویا از محیط صلح و صفا است. پس در حقیقت این حالت مافوق درجات محبت و برادری است که تاکنون در جهان تبلیغ می شده است.

بی ریا و شائبه: در این مجمع پاک که قصدی جز خدمت در راه خداوند ندارد دین از حالت خمودی و سستی، خارج شده و بصورت زنده از زبان ها و قلم ها جاری می گردد. افراد وحدت مزین به اخلاق و فضیلت شده از غیبت، بدگوئی، انتقاد مضر، کلمات هرزه و سخنان کینه آمیز و دشمنی و هرگونه اعمال ناروا و ناپسند میرا شده و پاکی آنها مثل پاکی آسمان است. این تصفیه از روی همان نمونه عالمی به عمل آمده و در واقع الگوی کار وحدت قانون کلی عالم است که از نظر بشر دور مانده بود و بایستی دوباره در جامعه بشریت مستقر گردد.

رحمت خداوندی: به همین لحاظ خداوند متعال درهای رحمت خود را بر همگان برگشوده و این رحمت منحصر بر مردان نیست بلکه شامل بانوان هم می شود چه مساوات معنوی در بین مرد و زن برقرار است و

اختلاف سن نیز در این برخورداری از نعمات علم و معرفت و حقایق جهان دخالت ندارد بلکه پیر و جوان همه باهم در این محفل در یک جبهه واحد صف کشیده اند.

سازش جوانان و پیران: در عالمی که اصلا مرگی در بین نیست و همه جاویدان هستند چند سال جلوتر و عقب تر بودن در زندگی ملاک امتیاز و تکبر یا دست رد به سینه زدن نخواهد بود. پیران در اثر تجربه و علمی که به خاطر اقامت بیشتر در دنیا کسب کرده اند غرور و نخوت به جوانان نمی فروشند و جوانان را خام و غیر قابل دریافت انوار معرفت نمی دانند بلکه همه را به عیب قدیمی و مرتجع بودن و درک نکردن افکار خود متهم نمی سازند و از آنها فاصله نمی گیرند. راه خودسری و خودکامی اختیار نمی کنند زیرا همه در یک سطح دانش وحدت هستند و همه از یک رشته حقایق برخوردارند.

سطح حقیقت: اخلاق جوانی که وحدت را شعار خود قرار داده از لحاظ فهم و درک اخلاقی و معنوی مانند یک پیر سالخورده و نشاط و مسرت الهی و حسن خلق یک پیر که وارد حلقه وحدت شده مطابق یک جوان است. همه صف کشیده در یک ردیف از لحاظ برخورداری از معنویات و مادیات و حقوق متساویند و اختلافی از حیث معنوی بین زن و مرد و پیر و جوان نیست. به همین لحاظ در این جبهه نشانی از یزدان و صفات یزدانی دیده می شود زیرا در اینجا اثری از جدایی و دوری و نفرت و کینه و عداوت به نظر نمی رسد. آیا این محیط بهترین محیط بندگان پاک الهی نمی باشد؟

از ظلمت جهل بگذر: پس تو هم ای برادر و خواهر روشنفکر و ای کسی که خواهان و جویای حقیقت هستی برای اینکه به محیط سعادت نزدیک شوی و از لذات آن برخوردار شوی از ظلمت جهل و نفاق درگذر و عداوت ها و دشمنی ها و کینه ها را که ناشی از حب مال و جاه و عدم گذشت و حرص و آز است از خویش دور مساز و ایثار و فداکاری پیشه نما. صلح و صفا را شعار خود قرار ده تا هم در زندگی دنیا موفق و در امان باشی و از مزایای حیات نهایت برخورداری را حاصل کنی و هم به وحدت نزدیک شده از لطف و پاکیزگی آن بهره ببری.

تمسک به وحدت: گفته شد که این دوران نسبت به بهبود گذشته بهترین عهد علم و دانش است و همه بشر بایستی خواهان گسترش دانش در جهان باشند. یقین دارم تو هم خواه ناخواه به این موج عمومی کشیده شده ای و مایلی که دانش خود را گسترش دهی و هرچه بیشتر از این زمینه عظیم دانش که در سراسر جهان فراهم شده و می شود استفاده کنی. اگر چنین اشتیاقی داری غم مدار و بدان که دین و دانش حاضر و آماده است و اگر مهمان حقیقت وحدت شوی و به راستیهای جهان عشق ورزی علم و هنر و اخلاق را بدست خواهی آورد و بر قوت جان و نیروی تن خواهی افزود.

وحدت و دانش: هرگاه از اوامر الهی اطاعت کنی و فرمان وحدت را بپذیری چون امری استوار و محکم و رزین است مسلماً نتیجه خواهی گرفت و حال و روزت بهبودی بسیار خواهد یافت و این خود بزرگترین لطفی است که باید قدر آن را دانست.

شناسائی حق: آنگاه که حقیقت را از جان و تن قبول کردی در صف مردان و زنانی در خواهی آمد که خدا را درست شناخته اند و بوجود ازلی حضرتش پی برده اند همان طوری که پدر و مادر خود را می شناسند، همانطور که خانه خود را می بینند و می شناسند، آن وقت است که بدون هیچ شک و تردید معنی واحد را با تمام وسعت و عظمتی که در عالم حقیقت دارد خواهی دانست و متوجه خواهی شد که واحد به معنی این است که همه چیز عالم یکی است و اصلاً نمی توان آن را غیر از واحد تصور کرد. معنی صحیح وحدت همین است.

نظر وحدت و صلح: کسی که به فکر وحدت وارد شود دست از جدال و نزاع هفتاد و دو ملت خواهد کشید زیرا حقیقت را نصب العین قرار می دهد. او به تمام ادیان آسمانی احترام خواهد گذارد و پیروان آنها را خواهران و برادران خود خواهد دانست و برای آنها احترام قائل خواهد شد و به این ترتیب یک شبکه محبت و برادری در دنیا گسترده خواهد شد.

ترقی در هدایت: کسی که به این حقایق وارد و از اسرار وحدت آگاه و به تعلیمات آن درست آشنا شد و آن را قبول کرد چون دیگر ترس از وجودش زائل شده و آشکارا واقف به راستی ها گردیده در علم و دانش پیش خواهد رفت و پرده های اوهام را خواهد درید و روز بروز روشتر و خردمندتر شده راه تعالی را طی خواهد کرد.

رتبه و مقام وحدت: و اما این نکته را نباید پوشید که رتبه و مقامی که از طرف وحدت عالم و یزدان بی همتا به مردمان روشنفکر و دانش پژوه و حقیقت جوی اعطا می گردد مثل رتبه های دنیایی قابل پس گرفتن نیست بلکه رتبه ای است که با ابدیت همراه است. از این رو اینجانب نیز که معرف وحدت هستم خود را با آن قرین می دانم و برای خدمت به آن از دل و جان آماده ام و با دوستانی که در این راه می کوشند متصل و همراهم. به علاوه چون وحدت قانون اصلی و لایتغیر عالم است قانون وحدت هم با ابدیت قرین خواهد بود و تغییر و تبدیل را در آن راه نیست.

تعمین مقصد

هدف شما چیست؟ در وادی سرگردانی کسی به جایی نتواند رسید و همچنان بی هدف و پراکنده در بیابان گام زدن کسی را به مقصد نائل نتواند کرد. از حیرت و بی هدفی نتیجه ای حاصل نخواهد گردید. هرگاه به سر دوراهی رسیدی و ندانستی چه طریق اختیار کنی خوب بنگر و ببین هدف و راه صحیحی که باید اختیار کرد کدامست.

بررسی راه: چون خود را در حالی دیدی که مشتاق یافتن راه صحیح شدی باید به بررسی پردازی و هنگامی که صحت راهی را که اختیار می کنی پس از بررسی و دقت و تفکر و موشکافی دریافتی و درستی آن بر تو ثابت گردید عزم جزم کن که آن را برگزینی و از تشمت و پراکندگی فکر بپرهیز و مشی در راه صحیح را تمکین نمای و مصمم بر رفتن در آن راه باش تا نتیجه بگیری. «قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون، الانعام ۹۱» «بگو خدا و بگذار آنها در گمراهی خویش مشغول بازی و وقت گذرانی باشند.»

راه پیوند: راه های پراکنده و متشتت و متفرق انسان را به هدف نمی رساند و تنها راهی که بتواند درست به مقصد رساند راه وحدت است. «و اعتصموا بحبل الله» «پس به راه وحدت چنگ زنید.» از آنجا که عالم وحدت است و همه مخلوقات به هم پیوسته اند و مقصد و راه همگان جز رجعت به سوی حق نیست «انا الله و انا الیه راجعون» چه نگرانی از عاقبت داری زیرا همه راه ها بدانجا منجر خواهد گردید. اما راه تا راه فرق دارد. راهی است ساده، کوتاه، آسان، هموار، خرم و پاکیزه و درست و راهی است مفصل، طولانی، پریچ و خم، سخت، پر دست انداز، ناراحت کننده، کدام بهتر است؟

تمرین در راه حقیقت: راه همان است منتها تمرینات و کوشش ها راه را کوتاه تر می کند. در مثل می توان گفت راه از اینجا تا مکه مکرمه همان است که بود منتها زمانی در طی چندین ماه آن را پیاده یا با شتر و اسب و قاطر طی می کردند و سپس اتومبیل و کشتی راه را نزدیک تر ساخت و امروزه هواپیمای جت آن را خیلی کوتاه کرده است و به همان مقصد سابق می رسند منتها بسیار زودتر، کوتاه تر، آسانتر و راحتتر. تمرین ها و کوششهایی که در زندگی می شود همین اثر را دارد و راه مقدر را که انسان در پیش دارد آسانتر می سازد و تاحدی که سرنوشت با او توافق دارد تمرینات طی طریق را بر وی ساده تر و بهتر می کند. هر چقدر تمرین بیشتر شود، که آن هم وابسته به مقدر و مکانیسم بدنی شخص است، ترقی بیشتر خواهد بود. تمرینات در واقع همان سعی و کوشش است که در زندگی می شود. هرگاه سرنوشت انسان به طرف سلامت و راحت تر باشد تمرینات و کوشش ها طی این راه را کوتاه تر و بهتر می سازد و برعکس آنها که مقدرشان به سوی دیگر است تمرین آنها را بیشتر به مقدر خود نزدیک می کند. «کل نمذ هولاء و

هولاء من عطاء ربك و ماكان عطاء ربك محظورا، بنی اسرائیل ۲۰» «همه را یاری می دهیم هم این دسته و هم آن دسته از بخشش پروردگار تو و بخشش پروردگار تو مسدود و بسته نیست.» تفاوت راه ها: لذا چنانکه گفته شد برای رفتن به مقصدی ممکن است از راهی کوتاه، آسفالته و زیبا بروید که در مدتی کوتاه با کمال سهولت به مقصد برسید اما کسانی هستند که این راه صحیح و منطقی را از نظر دور داشته از کوره راههای سنگلاخ و طولانی و پریچ و خم در کوههای صعب العبور و رودخانه های خروشان می گذرند. البته آنها هم بعد از مدتها ممکن است به مقصد برسند اما چقدر تفاوت بین این رسیدن و آن رسیدن است.

کدام را بر می گزینی: پس راه وحدت که روشن کننده نقشه واحد عالم و اتحاد سراسر جهان هستی است راهی است بس کوتاه و آسان و هرکس که فکر وحدت برحسب سرنوشت و مشیت الهی و مکانیسم مغزی در او مستقر گردد در هدف زندگی این دنیا و زندگی بعد از تحول به طریقی بهتر انتخاب کرده است. هرگاه اندیشه وحدت به سرت آید که این اقصر راهی است که برای رسیدن به مقصد باید پیمود در این صورت است که باید موشک قاره پیمای سعادت را که به سوی ستاره پروین خوشبختی می رسد آماده ساخت و خود را برای طی راه نیکو به سوی هدف مشتاق نمود زیرا این راه در انتظار توست. حالا بر توست که کوشش کنی تا زودتر به حق و حقیقت برسی. خلاصه مطلب بالا در یک رباعی

ای جان دلم مقصد خود تعیین کن	راه و هدف صحیح را تمکین کن
اندیشه وحدت چو به فکر افتاد	کوتاه رهت موشک پروین زین کن

آئین شرافتمندی

متانت و دانش: شخصی که صاحب دانش و متین باشد همه افعال و اعمالش مقرون به خیر و نیکوئی است و حسن خلق و پاکی اخلاق. نیکوکاری او با دیانت توأم است. برخی کسان عقیده دارد که دیانت لزومی ندارد چه هرکس اخلاق خوب و خیر و دوستی و کمک پیشه کند همان مقصودی را که از دین حاصل است انجام می دهد.

دانش توأم با دیانت: هرچند که اصولاً مشکل است بدون دیانت چنین صفاتی در شخص پدید آید ولی فرضاً هم که باشد خیر و خوبی در صورتی نتیجه مطلوب می دهد که همراه با دیانت باشد. در واقع دین به معنای خداشناسی است و دیانت یعنی اتصال بنده به خالق و شناسائی خدای یکتا و میرا از تمام رذایل و موصوف به تمام فضائل و همچنین عبودیت به درگاه یزدان بی همتای مقتدر دانا و توانا.

اخلاق خوب است ولی کافی نیست: ما منکر خوبی و حسن خلق و فضائل اخلاقی نیستیم و کسانی که به هر صورت و هر حالت صاحب خلق نیکویند ولو اینکه دیانت نداشته باشند آنها را تخطئه نمی کنیم. اما می گوئیم آن کس که خلق نیکو و اعمال پاکیزه دارد و صاحب دیانت متین و عقلانی است از آن شخص بی دین صاحب اخلاق بسی نیکوتر و بالاتر است زیرا مزایائی در این هست که در آن اولی نیست. عمل خوب با دیانت و بدون دیانت از لحاظ ارزش معنوی تفاوت بسیار دارد.

اخلاق بدون دین: یکی از فلاسفه بزرگ می گوید: کسانی که اخلاق را بدون دیانت کافی می شمارند مانند آن کس هستند که کاخ بزرگ خوش منظری را بر آب پایه گزاری کند. از طرف دیگر کسانی که تنها از ترس مجازات مذهبی کارهای نیکو می کنند محرک آنها زور و فشار و تزریقات غیر طبیعی است در حالی که آن کس که به هر دو این زیورها متجلی باشد از روی کمال دل و خلوص قلب و بدون انتظار پاداش و تلافی به کارهای خوب مبادرت می ورزد و چنین کسی را می توان فردی دانست که تاحدی به مقام انسانیت نائل گردیده است.

مردمان لایق: تنها چنین مردمان متدین اخلاقی هستند که شایستگی دارند که کارهای بزرگ به آنها سپرده شود زیرا آنها در اداره امور مهم راه و رسم شرافت و وجدان و صفت انسانیت را برحسب ظرفیت و مکانیسم مغزی از دست نخواهند داد در حالی که مرد فاقد دین ولو اینکه ظاهراً به خوش خلقی آراسته باشد مورد اطمینان نیست و نمی توان کارهای خطیر مردم را به او واگذار کرد زیرا چون ایمان به اصلی ندارد و رفتار او مطابق با عمل وجدانی نیست اگر منافع شخصی اش ایجاب کند از ایذاء و ظلم و پایمال کردن حق دیگران خودداری نخواهد نمود و هیچ مانع و رادع و ضابطه ای برای جلوگیری از وی نیست.

قانون دنیائی: قوانین مدنی و جزائی دنیا هم درست از عهده جلوگیری از اعمال و افعال چنین مردمانی بر نخواهد آمد مگر آنکه هر فرد خود را پایند به وجدان و دیانت بداند که اگر اینطور شد بطور خودکار و اتوماتیک مرتکب اعمال خلاف نخواهد شد.

دین و دانش: اگر شخصی دین تنها داشته باشد کافی نیست. اگر دانش تنها داشت کافی نیست. اگر هر دو باهم توأم شود کاملاً در شخص تجلی می کند. مثل سیم مثبت و منفی برق است که اگر هر کدام تک باشند از عهده روشنائی و نوربخشی بر نمی آیند اما اگر دست اتحاد بهم دادند چنان تجلی و نوری می دهد که عالمی از آن نور بهره می برد. وحدت ادیان هم همین حال را دارد.

آئین شرافت: مردمان اخلاقی و دینداران واقعی همه کارهای بزرگ را شرافتمندانه به پایان می رسانند و هرگز خیانت و خلل به رفتار خود راه نخواهند داد و هیچ زبانی از آنها به ظهور نخواهد رسید. این مردمان با فکر رزین روشن و استمداد از نیروی عقل و تفکر راههای پیشرفت را با تمرینات مناسب پیدا خواهند کرد و از این راه به سرحد کمال خواهند رسید و کاری را که به آنها سپرده شده است به ممتها درجه خوبی متصوره انجام خواهند داد و حق آن را بجا خواهند آورد.

امید و ترس: چنین افراد نیکوکار هر قدمی که بر می دارند جز در راه خیر و سعادت دیگران نیست و هیچ آزاری از آنها به ظهور نخواهد رسید زیرا هم متدین هستند و هم به میل و رضایت خود در راه خیر و اخلاق نیکو خدمت می کنند نه اینکه فقط در اثر تزریق و تلقین و ترس از عذاب جهنم یا مجازات های دیگر به این اعمال مبادرت می ورزند. در وجود آنها یک معجون قوی از تمایل و اراده و میل به نیکوکاری با حس دینی عاقلانه و علمی تشکیل می گردد که همواره آنها را به سوی خیر و نیکوئی سوق خواهد داد. در راه خیر قدم می زنند و به نفع جامعه عالم بشریت گام بر می دارند و هر کار انجام دهند خیر هموعان خویش را در نظر می گیرند.

دعا و تمنا: امید است خوانندگان این مجموعه و برادران و خواهرانی که از این طریق تماس حاصل کرده اند از این سخنان درس گرفته و بوسیله قبول و ایمان به دیانت حق و اتخاذ شعار نیکوکاری و اخلاق و کمک و یاری و برادری از روی کمال میل و رضایت باطن، گوی سعادت را حاصل نمایند. ای یزدان مقتدر دانا و توانا ما را موفق گردان که در صلاح و خیر عالم بشریت بکوشیم و موفقیت حاصل کنیم.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

فعلش همه خیر و با دیانت باشد

در امر خطیر با شرافت باشد

آن کس که علیم و با متانت باشد

با فکر وزین رسد به سرحد کمال

دراهِ حق شجاعت لازم است

رفع تردید و تشنگی: پس از اینکه راه حقیقت را یافتی و تسلیم آن شدی در رفتن به این راه تشنگی را از خود دور کن و شجاعت کامل را شعار خویش قرار ده. هرگاه که حقیقت را یافتی و بر تو مسلم گردید که راه درست است از توجه به این سوی و آن سوی بپرهیز و هرگاه در سر راهت شمع های فریبنده قرار داشت بدان که در مقابل نور درخشنده و فروزان هدایت که به سوی آن روانی شعله های لرزان ضعیف ارزش ندارد. پس شجاع باش و جز به آنچه حقیقت یافته ای توجه مکن. با دلیری پیش رو و نومییدی به خود راه مده زیرا زندگی با ترس انسان را به جایی نمی رساند و نتیجه ای نخواهد داشت.

معنی شجاعت: کوچکترین قدم شجاعت همین است که در زندگی عمل می کنی. هرگاه کسی خود را در اطاق خویش محبوس سازد و بترسد که اگر بیرون رود دچار خطرات و سوانح رانندگی و آوار و سایر مهالک خواهد شد مسلماً از زندگی باز می ماند و چنین زندگی توأم با ترس مرگ نام دارد. به همین نحو با درجات بیشتر شجاعت ارزش زندگی را بالا می برد و تا شجاعت نباشد هرگز کسی به هدف نخواهد رسید.

پیشروی در راه حق: باید با دلیری پیش رفت و در عین حال باید پیرامون خویش را بررسی کرد. جلو پای خود را دید و مستقیم رو به هدف حرکت نمود تا بتوان شاهد مقصود را در آغوش آورد و به ساحل مراد واصل گردید. در طریق حق نومییدی نباید به خویشتن راه داد. اما باید در نظر گرفت که شجاعت تنها نتیجه ندارد. باید شجاعت را با صبر توأم کرد زیرا شجاعت مانند یک اتومبیل تندرو است که بایستی ترمز قوی هم داشته باشد و اختیار کامل آن به دست راننده سپرده شود تا بتواند در موقع لزوم حرکت آن را آهسته یا متوقف نماید که البته تابع ماشین کالبد هر فرد است که سرشت و سرنوشت او را تشکیل می دهد.

صبر چه اثری دارد: صبر نیز در هنگام لزوم ترمز شجاعت است و جلوی آن را متوقف می کند. پس با شجاعت و صبر و امیدواری و خوشبینی انسان به ساحل مراد خواهد رسید. صبر خود نیرو دارد چنانکه در جای دیگر خواهیم گفت و یک امر منفی نیست بلکه نیروئی است که قدرتش از قدرت حرکت هم بیشتر است زیرا حرکت را متوقف می کند. تا قدرت بیشتر نداشته باشد قادر به جلوگیری از حرکت نیست کما اینکه اگر ترمز قدرت نداشته باشد چرخ های سریع السیر را نگاه نمی دارد. پس روشن شد که ترمز هم جزء مقدر است که بایستی بشر آگاه باشد و در موقع لزوم آن را بکار برد. خوشبینی و امید برای سیر در راه لازم است زیرا مشی طریق با نومییدی ها و تلقین های مخالف و مخالفت کسانی که سلیقه های دیگر دارند و حقیقت راه را بررسی نکرده اند همراه است و اگر شخص خوشبین و در عقیده استوار نباشد ممکن

است دچار تشمت و تردید شود ولی داروی معطر و جانبخش خوشبینی مانند معجون حیات بخش رونده را تقویت خواهد نمود. خلاصه مطلب بالا در یک رباعی:

تسلیم حقیقت و شجاعت، کامل
چون زندگی و ترس ندارد حاصل
نومید مشو، دلیر، با صبر و شجاع
تا کامروا گردی و آئی ساحل

تفاوت در کردار خویش

یک بررسی داخلی: افراد بشر بیشتر تمایل دارند که رفتار دیگران را مورد قضاوت قرار دهند و از خویشان غافلند، بشر واقعی آن کسی است که خودش را قبل از دیگران مورد مطالعه و تحقیق قرار دهد و خودش را بشناسد و سعی کند عیوب و نواقص خود را پیدا کند. نگاه کردن به دیگران و عیب تراشیدن برای اشخاص آسان است و چه بسیار می توان با کمال سهولت برای همه عیب ایجاد کرد. آنهایی که در صد عیب جوئی از دیگران هستند اگر درست فکر کنند و بیشتر باریک شوند خواهند دید که در مورد اشخاص اشتباه کرده اند. آن عیبی را که تصور می کردند یا اصلاً وجود نداشته و یا بسیار کوچک و قابل گذشت بوده است. چه بسیارند کسانی که چیزی را گم کرده و در عمل یا در فکر کسی را متهم به ربودن آن نموده اند و بعد آن شیء پیدا شده و تحت فشار وجدان دست ندامت بر لب گزیده اند.

چشم پوشی از عیب دیگران: از آنجا که ما آنقدر قدرت و احاطه نداریم که به عیب و لغزش های دیگران درست واقف باشیم چه بهتر که از عیوب دیگران چشم پوشی کنیم. به علاوه اگر هم واقعا عیبی که می پنداریم در آنها باشد فکر کنیم که خودمان نیز یا دچار آن یا در معرض ابتلای به آن هستیم. این روش مرد پاک و خدائی است. انسان شرافتمند کسی است که دیگران را با اصالت پاک و بی عیبی بنگرد و اگر هم عیبی در کسی سراغ کرد حتی المقدور او را ببخشد و معذور دارد و آن را به علت واقعی توجیه کند و بخاطر همین توجیه پوزش صاحب عیب را روا داند. آن کسی که از دیدن عیب و نقص دیگران چشم می پوشد دائماً به کردار و رفتار خودشان نظر دارند صاحب وجدان، شجاعت، ایمان، دیانت، عدالت و شرافت هستند. چنین کسانی قاضی کردار خود می باشند. رئیس دادگاهی که می خواهد درباره اعمال و رفتار گذشته متهم دقت کند باید تمام کارها و سوابق او را در نظر بگیرد و مورد بررسی قرار دهد تا بتواند با مطالعه و دقت در آنها قضاوت صحیح درباره متهم انجام دهد.

صفات انسانیت: شخص درست نیز نسبت به خود وظیفه یک قاضی را عملی می سازد و با بررسی و کنجکاوای در سوابق خویشان نواقص و عیوب خود را می یابد و درصدد رفع آن بر می آید و خود را اصلاح و تصحیح می کند. برای نیل به چنین سعادت صفتی زیر لازم است.

۱- شجاعت: اشخاص شجاع می توانند با نواقص و عیوب خود مواجه شوند و آنها که سعی می کنند از کوتاهی ها و نقائص خود فرار نمایند در حقیقت ترس از آن دارند و اگر ترس نمی داشتند در فکر قضاوت کارهای خود بر می آمدند.

۲- وجدان: کسی متوجه عیب خود می باشد که وجدانش قوی باشد مثلاً کسی که از روی اشتباه زیردستی را مورد توبیخ و آزار قرار داده اگر وجدان نیرومند داشته باشد از این کار خود متأثر شده و درصدد جبران می افتد ولی اگر وجدانش قوی نباشد حس تکبر و خودخواهی بر او غلبه می کند و نمی خواهد اعتراف به شکست نماید و اشتباه خود را تلافی کند. چه بسا ممکن است وجدان آنقدر ضعیف باشد که اصلاً درک نکند که عمل بدی کرده است.

۳- ایمان: کسی که خود را بشناسد و از خدا بترسد و متوجه مسئولیت بندگی خود باشد و همه مخلوقات را اجزاء این دستگاه و ماشین خانه بزرگی که عالم نام دارد بداند مسلماً ایمان او ایجاب می کند که قبل از دیگران درباره وضع خود بررسی کند و نواقص و عیوب خویش را بیابد و درصدد چاره و اصلاح و تمرین برای تبدیل آنها برآید.

۴- دیانت: شخصی که بدین معتقد باشد دستورات آن را رعایت می کند. هر دینی که از طرف خدا باشد پیروان خود را به اصلاح فرا می خواند. حضرت علی (ع) می فرماید: «فحاسبوا قبل ان تحاسبوا» «قبل از اینکه بحساب شما برسند خودتان به حساب خود برسید.»

۵- عدالت: عدالت کردن تنها به معنی آن نیست که اشخاص را با نظر مساوات و تساوی بنگرد و درست درباره آن قضاوت کند. عدالت صحیح آن است که شخص خود را با دیگران در یک کفه مساوی قرار دهد بلکه ایثار روا دارد و دیگران را بر خود مقدم بداند و درباره رفتار خود بیشتر سخت گیری نماید زیرا مسئولیت او در درجه اول با توجه به سرنوشت متوجه اعمال خودش می باشد و خود او مسئول غفلتهای خویش است.

۶- شرافت: شرافت واقعی آن است که انسان درباره خود قضاوت صحیح انجام دهد شرافتمند کسی است که به عیوب خود واقف گردد و به اشتباهات خود اعتراف کند. ندیدن عیب و اعتراف نکردن به اشتباه جزء خودبینی است و چنین کسی را نمی توان شرافتمند دانست. این است روش مردان درست و امید است همه خوانندگان عزیز در قضاوت های خود این رویه را در پیش گیرند. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت:

هر که وجدان و شجاعت دارد	و آن که ایمان و دیانت دارد
می شود قاضی کردار خویش	عدل پیشه است و شرافت دارد

نتایج آسودگی وجدان

وجدان آسوده: اگر وجدان انسان در اثر مبادرت به اعمال و افکار نیکو و خودداری کردن از کارها و پندارهای ناپسند آسوده باشد و به آن لطمه ای وارد نیاید برای بدن سراسر سود مادی و معنوی به بار خواهد آورد و حتی سود آن به قدری است که ممکن است آدمی را برای عدم ابتلا به بیماریها و گرفتاریها تجهیز نماید و اگر دچار کسالت و بیماری شد وجدان آسوده قادر است به درمان او کمک بسیار کند چنان که در زندگی خود اشخاص پاک سرشتی را دیده ایم که کمتر لطمه روحی از حوادث دیده اند.

آرامش روح: وجدان آسوده باعث آرامش روح است زیرا روح آدمی که در اصل پاک می باشد از تلاطمها و طوفانهایی که در اثر انحرافات و آلودگی ها به انسان دست می دهد بیش از همه متأثر و ناراحت خواهد بود. تهکاران که دچار آشفتگی و تزلزل و ناراحتی خیال و عدم آرامش هستند در اثر تزلزلی است که در روح آنها به علت پلیدی های جسم بوجود آمده است. آن کسی که خود را سالم و معتدل و میانه رو و پاکیزه نگه دارد و عقل و فکر خود را با سرنوشت وفق دهد و وجدان خویش را در معرض ملامتها و پشیمانیها نگذارد آرامش روحی پیدا خواهد کرد. چنین شخصی است که قادر به کمک به دیگران خواهد بود. البته مراد از کمک فقط کمک مالی نیست. هرگونه کمک و همکاری و یاری عملی و بدنی حتی کمک فکری و حل اشکالات و تسلی دادن و رفع بار گران غم از دیگران جزء کمک به شمار می رود. کمک را چه کسی می تواند انجام دهد؟ آن کسی که وجدانش آسوده باشد. وجدان آلوده و پربار و سنگین به قدری در خود غرق و گرفتار بیچارگی خویشتن است که مجال کمک به دیگران را ندارد.

سود واقعی این است: بنابراین سود آدمی وقتی مادا و معنا تأمین خواهد شد و هنگامی خواهد توانست به دیگران سود برساند که وجدانش پاک و آسوده باشد. نتیجه این عمل چیست؟ بیائید از لحاظ روانشناسی یک تحلیل دقیق و منظم به عمل آوریم. وقتی وجدان آسوده باشد روح انسان آرام است و امکان هرگونه کمک به دیگران برای او فراهم می باشد و سودهای زیاد به او می رسد، بدنش سالم است، اتفاقات و ناراحتی هایی که برای او پیش می آید با این آرامش دوا می شود و رفع می گردد. همین آرامش انواع سودها را برای او فراهم می کند و یک زندگی منظم در راه او قرار می دهد زیرا زندگی عبارتست از روابط با مردمان دیگر و اینگونه روابط وقتی خوب و مرتب خواهد شد که انسان دارای حسن خلق، آرامش، پاکی و صداقت در رفتار، بی نظری و درستکاری باشد و نه تنها در این رابطه زیان دیگران را طالب نشود بلکه قدمی فراتر گذاشته و نفع دیگران را بخواهد و به آنها کمک کند. این کمک و خلق خوش و قیافه باز و عمل روشن و امن بودن دیگران از مکر و زیان احتمالی از ناحیه او سبب خواهد شد که یک زندگی

کاملاً پاکیزه برای او فراهم شود، روابطش گسترده و معاشرت‌ش وسیع و درست، معاملاتش روشن و پرسود و اتصالش با همه مردم بر پایه‌های محکمتر خواهد گردید. در نتیجه این اعمال سود عاید او می‌شود. نشاط زندگی: وقتی رفتار اینطور جالب گردید نتیجه آن ایجاد مسرت و نشاط در زندگی است که هدف همه مردمان می‌باشد و خوشبختی واقعی را بنا می‌کند. در اثر همین اعمال افکار پریشان از بین می‌رود و همه چیز زندگی بر پایه نظم و نشاط و فعالیت و خوشبینی قرار می‌گیرد.

خوشبختی: مردمان همه در طلب خوشبختی هستند و شتابان در پی آن روانند و نمی‌دانند خوشبختی چیست و راه آن کدامست. خلاصه راه خوشبختی همین است که در این رباعی کوتاه بیان شده و نتیجه آن نیز همان است که گفتیم. مردمانی که چنین تصفیه در زندگی خود انجام دهند و راه و روش خود را به این ترتیب منظم نمایند علاوه بر شادمانی و مسرت که از حقوق حقه هر بشری در زندگی است فکرشان نیز کاملاً درخشان و پاکیزه خواهد شد و هر رایی که صادر کنند درست است و خطا در آن بسیار کم است. چه خوب است خوانندگان عزیز مبنای تمام رفتار و قضاوت‌های خود را بر این اصول مسلم پاکیزه قرار دهند. چنین شخصی خود را برای نزدیکی به مرکز قدرت پروردگار آماده و مهیا می‌کند. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

آرامش روح است و همی جود شود

افکار پریشان همه نابود شود

وجدان اگر آسوده بود سود شود

مولود بشاشت است و افکار جلی

ترقی در راه حقیقت

فایده تفکر: ای دوست عزیز و روشنفکر و ای برادر یا خواهر فکور و خالی از تعصب که این سخنان را با گوش دل شنیده و آن را ارزشیابی نموده و حقیقت و قدرت آنها را دریافته و دانسته ای و قدر آنها را می دانی. هرگاه با چشم کرامت و بزرگی در پرتو روشنائی عقل و دانش درباره این مطالب تفکر کنی قبول دارنده آن خواهی شد و با دیدگان باز عظمت وحدت را در عالم خواهی دید.

وسعت فکر: پس از آنکه این کلمات را در مغز خود جای دادی و آنها را خوب فهمیدی و هضم کردی و جزء وجود خود ساختی آن وقت چشمانت بر روی جهان باز می گردد و مانند پرنده ای که بر آسمان پرواز می کند که همه چیز را یکجا می بیند قضاوت صحیح در امور بجای می آوری و حقایق نوین از این وسعت فکر در می یابی که قبلا بدان واقف نبوده ای کما اینکه هر کس با نظر فراگیرنده و کلی بنگرد راستیهای بیشتری بر وی آشکار خواهد شد.

پاره شدن پرده ها: آن وقت است که حجاب از فکر تو باز می گردد و متوجه خواهی شد که در اثر تمرین و پیگیری و عمل به چه نتایج درخشان و عالی می توان رسید. البته این کار فرغ شوق و تمایل و طالب بودن است و بدون طلب به هیچ کاری نتوان رسید.

پیوستن به حقیقت: هنگامی که خود در اثر فهم و غور، توجه و بررسی و سپس عمل و مداومت و تمرین در این حقایق وارد شده در واقع راز جهان را دانستی و حجاب اسرار را برداشته و حقیقت را واقف شدی و از اسرار نهان و پوشیده عالم آگاه گردیدی خود از مبلغین این نیکوئی ها و تراوشات و جلوه ها خواهی شد و زبان و قلم به نصیحت دیگران آغاز خواهی نمود.

رساندن به دیگران: تبلیغ و تبشیر وظیفه انسانی است و تکلیف کسانی است که به حقیقت واقف شده اند و چون حقیقت انحصاری و قابل نگاهداری نیست و خود به خود تراوش می کند و از خودخواهی و خودپرستی به دور است کسی که حقیقت را دریافت می کند ناچار موظف است آن را به دیگران برساند. افراد را در این زمینه می توان به ناودان تشبیه کرد که از یک سوی آب را می گیرد و خود بدن آغشته می شود ولی آن را نگاه نمی دارد و فوری رد کرده بجای دیگر می رساند. کسانی هم که حقیقتی را می گیرند خود به خود بار تکلیف ابلاغ آن حقیقت بر آنها استوار می شود و این وظیفه طبیعی است که چاره ای از آن نیست و جزو تکالیف بدیهی بشر است.

پخش دانشها: از همین راه است که معلومات و دانشها و حکما و فلسفه ها و ادیان در جهان پخش گردیده و اگر چنین خاصیتی نبود دانش در انحصار عده خاصی باقی می ماند و اشاعه نمی یافت و این

خلاف ناموس عالم است. کلیه تکالیفی که در ادیان معین شده از قبیل حکم واجب امر به معروف در اسلام و احکام تبلیغی و تبشیری سایر ادیان بر این اصل بزرگ استوار است. پس تو نیز بعد از اینکه به وحدت واقف شدی بر مردم زمان موعظه را آغاز خواهی کرد و این حقیقت را به دیگران خواهی رساند. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

با چشم کرامت ار تو پرواز کنی برقع ز سر راز جهان باز کنی
آگاه شوی ز راز اسرار نهان بر خلق زمان موعظه آغاز کنی

بازرسی نفس خویش

خود آگاهی: انسان بهتر از هر کس به نفس خود بصیر و آگاه است و هرچند به زبان برخلاف آن گوید اما خود او بهتر می داند که هیچ فردی در عالم بصیرتر از وی به نفس او نیست، پس راه ترقی و سعادت این است که هر فردی بازرس نفس خویش گردد.

حجابهای ترقی: این مطلب مسلم است که هر فردی از افراد بشر برحسب مقدر و سرنوشت نقاط ضعف و عیوبی دارد که سد راه شکفتگی و جلوه وجودی و ترقیاتی وی می شود. این امری است بدیهی و احتیاج به اثبات ندارد و همه کس در وجود خود و دیگران این مطلب را احساس نموده است. لیکن صحبت در این است که چگونه باید این عیوب و نواقص را حتی المقدور در حدود سرنوشت به وسیله تمرینات مرتفع نمود. آیا بایستی دیگران بیابند و عیوب انسان را کشف کنند و آن را اصلاح نمایند؟

حدود عمل مربی: آیا مربیان و معلمین اخلاق که وظیفه ای جز نشان دادن راه و تذکر و آگاه ساختن ندارند می توانند در نفس دیگران فرو روند و نواقص آنها را بفهمند همانطور که یک مکانیسین نواقص یک اتومبیل را می فهمد؟ اگر علم روانکاوی که در قرن اخیر نصیح یافته قادر است تا حدودی به عیوب روانی شخص اطلاع یابد آن هم در اثر همکاری و اطلاعاتی است که خود شخص به روانکاو می دهد والا هیچ دکتر بصیر روانشناس قادر به کشف معایب اخلاقی و جسمی دیگری بدون همکاری خود او نیست مگر کسانی که در اثر تمرینهای مناسب روحی تا حدی راه به حقیقت باز کرده اند.

راه رفع عیوب: پس از اطلاع بر عیوب آیا بایستی آن را به وسیله چوب و کتک و زندان و حبس و این قبیل روش ها از بین برد؟ تجربه نشان داده که اثر تربیتی و اصلاحی این امور بسیار ضعیف و ناچیز است. پس باید عیوب و نواقص در هر حال کشف گردد و این کار بازرسی لازم دارد. در سازمان های جهان وقتی بازرس آشکار و پنهان بر امری می گمارند بخاطر چیست؟ برای آن است که نواقص و عیوب و نادرستی و انحرافات و خلافهای آن دستگاه از روش مقرر به درستی کشف شود تا بعداً درصدد اصلاح آن بر آیند.

بازرسی نفس: چون گماردن بازرس خارجی بر نفس میسر و موثر نیست باید برای اصلاح نفس هرکس خود بازرس خویش باشد و این کار به پنهانی صورت می گیرد و بوق و کرنا لازم ندارد و شخص خود به تنهایی چنین کاری می کند و اطلاع دیگران از آن لازم نیست.

نظم در اصلاح: برای اینکه این عمل خوب صورت گیرد مثل هر کار دیگر بایستی نظم و ترتیب خاصی برای آن مقرر کرد تا هم عملی شود و هم خوب نتیجه دهد. مثلاً بایستی در ساعات معینی از فراغت و

خلوت انسان تفتیش از نفس و کشف عیوب خویشتن را آغاز نماید و در نفس خود تدبیر و تفحص نماید. چون آدمی به عیوب و نواقص خویش واقف است بزودی می تواند این نواقص را روشن و معین کند. بایستی آنها را روی کاغذ آورد و مثل مفتش دقیق و با وجدان و وظیفه شناسی تمام زیر و رو و جزئیات آن را معین کند و مورد موشکافی قرار دهد تا وسعت، حدت و حیظه آن نواقص و عیوب بخوبی روشن و آشکار شود.

عیوب پنهانی: به این ترتیب است که می توان با غور و موشکافی در نفس خود عیوب آن را پیدا کرد و روشن نمود. همانطور که یک دانشمند مادی برای یافتن اسرار سلول یا اجرام ریز آنها را زیر میکروسکوپ قرار می دهد و به دقت تجزیه می کند شما هم بایستی عیوب را زیر میکروسکوپ دقت قرار داده به تجزیه دقیق آنها اقدام نمائید و بررسی کنید.

عیوب انسانی: عیوب انسانی بر دو نوع است: یکی عیوب بدنی و جسمانی و دیگر عیوب اخلاقی و کرداری. نواقص جسمانی در هرکس هست و درست است که بایستی طبیب حاذق به وجود آنها پی ببرد ولی قبل از طبیب خود شخص بهتر به آن آگاه است و اوست که باید طبیب را راهنمایی کند.

لُزوم حفظ سلامت: انسان موظف و مکلف است بدن خود را سالم نگاه دارد و قوانین تندرستی را تا حد امکان رعایت کند زیرا در بدن سالم است که روح بهتر جلوه می کند و بوسیله بدن سالم است که وظایف بهتر انجام می گیرد و کارهای صحیح تر به ظهور می رسد همان طور که از قدیم گفته اند عقل سالم در بدن سالم است.

زیان عیوب جسمانی: جزئی عیبی که در بدن انسان بوجود می آید مانع از انجام وظیفه روحی است زیرا روح را به خود مشغول و نگران می دارد و از آسودگی برای پرداختن به وظایف مقرر مانع می گردد همانطور که راننده وقتی در قسمتهایی از اتومبیلش نواقصی باشد خیالش راحت نیست و دائما فکرش نگران و مشغول آن نواقص است.

فایده رفع عیوب: در حقیقت این عیوب بدنی باعث ناراحتی تن می شود و جلو افکار و اعمال انسان را می گیرد و موجب عقب ماندگی می شود. وقتی کسی این عیوب را از خود براند جلو او باز و راهش گشوده می شود و برای رفتن به کار آماده می گردد و از این راه شادمان خواهد بود.

زیانهای عدم سلامت: شما بسیاری کسان را دیده اید که در اثر خراب کار کردن کلیه یا کبد یا خراب بودن دندانها یا بودن نواقصی در چشم و گوش یا خرابی معده و روده ها یا نواقص پوستی و عیبی در دست و پا و دردهای مفصلی و روماتیسمی و یا ناراحتی و درد زندگی شان ناراحت شده و به علت همین عیوب نمی توانند دنبال کار بروند. حقیقت این است که مانند همان راننده ای که اتومبیلش خراب است حوصله

این که دنبال کار واقعی و وظیفه خود را با جدیت و علاقه لازم بگیرند ندارند. ظاهر امر این است که این دردها و ناراحتی ها خلق آنها را تنگ، درونشان را محزون و پریشان و تیره می سازد و گوئی عینکی تیره بر چشمشان قرار دارد. به علاوه درد و ناراحتی مجالشان نمی دهد که فکر آزاد و راحت برای پرداختن به کارها داشته باشند. از آن گذشته توجه دائمی آنها به تسکین درد و ناراحتی وقتشان را که بایستی به امور واجبتی صرف گردد تلف می نماید.

زیان های عیوب جسمانی: عیوبی که در اثر اعتیاد پیش می آید نیز نوعی از عیوب جسمانی است که بایستی کشف و دفع شود. مثلا شخصی در اثر پیروی از اعتیاد به مشروبات یا مخدرات از قبیل سیگار، تریاک، هروئین و امثال آن اسیر عادت می شود. مسلم است که اینها برای جسم ضرر دارد و ادامه آنها به طور عموم باعث زیان جسم است و حتی سیگار نیز که به نسبت کم زیان ترین آنهاست با وارد کردن مواد مضره به ریه ها و خون ضررهای مهم به انسان می زند چنان که دیده آید که انواع سینه دردها و گلو دردها و سرطان و برونشیت و نفس تنگی و غیره را منسوب به همین سیگار می دانند. عادات مذمومه دیگری هم هست چنانکه برخی کسان با جسم خود عملهای افراطی می کنند و حتی به خوردن خاک، فلفل، مواد مضره و غیره مبتلا می شوند. نمونه ای از آن عادت اهالی هندوستان به جویدن «پان» است که از زرنیخ و فلفل تند و غیره ترکیب شده است. اینها همه در اثر اعتیاد گریبان گیر انسان می شود که هرچه بیشتر ادامه یابد و ریشه بدواند رفع کردن آن از خود مشکل تر است. پس بایستی این عیوب را هم یافت و به فکر رفع آنها بود.

عیوب اخلاقی: عیوب اخلاقی نیز کم از عیوب جسمانی نیست هرچند که هر دو دسته به هم مربوط است و اغلب عیوب اخلاقی از عیوب جسمانی سرچشمه می گیرد. مثلا کسی که بدنش نامرتب و نامیزان است انعکاس این وضع در خلق و رفتار او پیدا می شود که بد اخلاق و خشن و کج خلق می گردد. مثل معلمی که کلاسش نامرتب باشد ناچار کج خلق و ناراحت است و حوصله درس گفتن ندارد. وقتی انسان عیوب بدنی داشت بدبین و ناامید و کسل می شود و به هیچ طریقی جز اعاده سلامت، نشاط و خوش بینی و خوش خلقی او باز نمی گردد.

تیرگی های نفس: عیوب اخلاقی وسیع است که بایستی یکی یکی درصدد کشف و سپس رفع آن برآمد. از آن جمله است تکبر و خودبینی که بزرگترین سد راه ترقی و مانع بسط و توسعه معلومات انسان می گردد زیرا کسی که مغرور و خودبین است فکر می کند احتیاجی به افزایش و تغییر دانسته های خود ندارد و در معلومات قبلی خویش متعصب می شود این است که در نادانی و بی اطلاعی باقی می ماند کسی که تکبر

دارد نمی تواند دوست و طرفدار و حامی و پشتیبان پیدا کند زیرا مردمان از اخلاق او می رمند و از او دوری می کنند.

زیان های تکبر: شخص متکبر از تمام مزایایی که در وحدت و محبت و اتحاد و اتفاق و دوستی و هماهنگی و پیوستگی وجود دارد محروم می ماند. بنابراین کسی که بیش یا کم مبتلا به این عیب است بایستی پس از کشف عیب و راه بردن به آن، ولو اینکه خیلی کم باشد، درصدد چاره و علاج آن برآید تا راه برای ترقی و تعالی او باز شود.

لجاجت و تعصب: عیب دیگر لجاجت است که کم از تعصب نیست و خود باعث عقب ماندگی و عدم قبول معلومات جدید می شود. خوب فکر کنید. وقتی حقیقتی بر انسان عرضه می شود که تاکنون به گوش انسان نخورده و از آن در زندگی استفاده نکرده هرگاه تکبر و خودبینی در آدمی باشد یا تعصب روا دارد یا لجاجت بر آنچه قبلا می دانسته کند مسلما درهای فکر و اندیشه خود را با قفلهای محکم نادانی و غرور و تعصب بر روی این فکر جدید می بندد و مسلم است که از مزایای آن محروم می ماند.

راه واقعی ترقی: تنها کسانی که در راه معنویت و دانش و حقیقت ترقی می کنند که دست از تکبر و خودبینی و لجاجت و تعصب شسته افکاری را که بر آنها عرضه می شود با بی طرفی به کمک عقل سلیم و دانش و میزان روشن خرد بررسی می کنند و آنها را که قابل قبول است می پذیرند و بر ذخیره معلومات خود می افزایند و در زندگی مورد استفاده قرار می دهند. این است راه کسب دانش و آن است عیوب اخلاقی که مانع از پذیرش آنها می گردد.

امانت و صداقت: عیوب اخلاقی دیگری هم هست که مانع موفقیت در زندگی می شود مانند نادرستی و عدم رعایت جوانب امانت و صداقت و پاکی که باعث عقب ماندگی و سلب اعتماد دیگران است. عیب دیگر بدبینی و عدم اعتماد به مردمان است که موجب محروم ماندن از مزایای همکاری و جلب کمک دیگران و توسعه فعالیت اجتماعی و مطرود شدن در اجتماع و تنها ماندن است. روح دشمنی و کینه و خویشتن خواهی و عدم مراعات حق دیگران باعث بریدن از جامعه و در نتیجه تحمل هرگونه محرومیتها خواهد بود.

کلام ناپاک: دروغ گویی در سخن و خدعه در کلام و رفتار باعث سلب اعتماد دیگران از انسان و محرومیت از همکاری و کمک دیگران خواهد بود و شخص را خوار و سخیف می سازد. کوتاه همتی و پستی انسان را از کوشش و فعالیت در کارهای بزرگ باز می دارد و محیط زندگی را در درجات پست و نازل متوقف می سازد. ترس و وحشت زیاده از حد و عدم توکل و شهامت آدمی را از مزایای ترقی و

اقدام و توسعه محروم می‌کند. شتاب و عجله و صبر نکردن انسان را به مهالک و گرفتاریها مبتلا می‌نماید و از موفقیت‌هایی که دنبال صبر و شکیبایی است باز می‌دارد.

وظیفه رفع عیوب: اینها بود شمه مختصری از عیوب که به طور مثال گفته شد و کتاب‌های اخلاق آن را به تفصیل بیان کرده و بایستی شخص خود مانند بازرس بسیار دقیق و با وجدانی درصدد کشف آنها برآید، درست نفس خود را تفتیش کند و پس از کاوش دقیق وقتی آنها را یافت با نظم و ترتیب یادداشت نماید.

در راه علاج: آنگاه که شخص آگاه شده، عیوب را یافت بایستی با نظم و دقت درصدد علاج و جبران مافات برآید. درست است که به علت وجود همین عیوب بس سودها از او فوت شده اما در مثل می‌گویند ضرر را از هرکجا بگیرند منفعت است. پس در اصلاح و رفع آن یک دقیقه به ضرر انسان تمام می‌شود.

این وظیفه همه است: بایستی هر کسی در حدود سرنوشت، بوسیله تمرین عیوب و صفات بد را از خود دور کند و رفع نماید و این مقدمه اصلاح برای ترقیات بزرگ بعدی است و تا این مقدمه حاصل نشود اصلاحات بعد میسر نخواهد بود و برای قبول راه راست وحدت شایستگی و آمادگی لازم حاصل نخواهد نمود.

رفع کاستی‌ها: چون از نواقص آگاهی حاصل کردی اقدام به رفع کاستی‌ها خواهی ساخت و تا آنجا که ممکن است جبران مافات خواهی نمود. تنها به این ترتیب است که می‌توان به اخذ نتیجه و پیشرفت در زندگی اطمینان یافت زیرا با کشف و بررسی دقیق نواقص انسان می‌تواند به معالجه قسمت‌های مادی و جسمانی بپردازد و وقتی خود را از زیر بار گرفتاری‌ها و فشارهایی که از آن نواقص بوجود می‌آید آسوده سازد وقتی کالبد انسان سالم و راحت باشد روح قادر است با چنین بدنی وظایف خود را در چنین حالتی به خوبی انجام دهد و در اثر این امر شادمان خواهد شد و نشاط و فرح بخصوصی سراسر وجود آدمی را فرا خواهد گرفت و غرق لذت می‌شود.

ماشین منظم بدن: هرچه ماشین و وسیله بدن که در اختیار روح است منظم تر و بهتر کار کند روح شادمانتر است. به علاوه پس از کشف عیوب و پاک کردن تن از معایب و کسب اخلاق چون ترقیات روز افزون در مقامات معنوی و وحدت برای انسان پدید خواهد آمد و ارتقاء معنوی و تعالی اخلاقی و روحانی حاصل خواهد نمود. روز به روز بر میزان شادمانیش افزوده خواهد شد. این است مقدمات قدم گذاردن در راه حقیقت و رسیدن به تعالی معنوی. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

گر شوی بازرس نفس خودت پنهانی	عیب پوشیده خود را تو همه می‌دانی
چونکه آگه شوی کاسته ات جبران کن	تن شود راحت و جان شاد همی گردانی

آسایش روح و سرملندی

لوازم انسانیت: چه صفاتی برای رسیدن به عظمت و ترقی مادی و معنوی و آسایش روح لازم است؟ نخست متانت است. متانت به معنی روش منظم و مرتب و از روی قاعده و قانون در هر کار است. کسی که قوانین و رویه‌ها و راههای انجام هر کاری را درست رعایت می‌کند متین نامیده می‌شود. متانت در اخلاق نیز به معنی رعایت اعتدال و پرهیز از کارهای افراط و تفریط یعنی سبکسری یا خشکی است.

راه راست: آن کسانی که قوانین انسانیت و قوانین مقرر الهی را انجام دهند راه متین و درست پیش گرفته‌اند. در انجام کارها شتاب و تعجیل روا نیست زیرا کار را خراب می‌کند و نتیجه را عقب می‌اندازد و موانع بر سر راه ایجاد می‌کند و اینکه گفته‌اند «العجله من الشيطان» تشبیهی است بخاطر زیان‌هایی که در اثر شتاب پیش می‌آید از سوی دیگر سستی و غفلت و تنبلی و عدم انجام تکالیف و امروز و فردا کردن و از دست دادن فرصت نیز مانع صورت گرفتن کار و اخذ نتیجه است. راه میانه این دو حالت همان متانت است که طریق صحیح و مشی درست به طرف مقصود می‌باشد. کسی که با این وضع پیش برود چون قدم به قدم با متانت دنبال سرشت و سرنوشت خود از راه صحیح رو به نتیجه سیر می‌کند و احساس می‌نماید که هر قدم او را به موفقیت نزدیک می‌سازد مسلماً ثبات و استقامت پیدا می‌کند و در هر کاری موفقیت از آن او خواهد بود. متانت روشی است که انسان را از هر دو عیب سستی و شتاب زیان بخش مصون خواهد داشت.

شخصیت و قدرت: به علاوه متانت به انسان شخصیت و قدرتی می‌بخشد که دیگران روی این شخصیت حساب می‌کنند و با او همکاری می‌نمایند و بوسیله همکاری راه او در انجام هدف آسان تر می‌گردد و موانع از سر راهش برداشته می‌شود و جلوش باز خواهد شد و در حالی که سستی مانع جلب همکاری و عجله موجب سد راه خواهد بود.

شوق و علاقه: صفت دیگر شوق است که شخص باید در هدفی که در نظر می‌گیرد علاقه و عشق داشته باشد و با اشتیاق به دنبال آن رود. اگر به فشار و ناراحتی و اجبار آن را انجام دهد نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. شوق و علاقه معجون عجیبی است که قوت و نیروی لازم را برای پیروی از یک طریق خواهد داد. اشتیاق چون بنزین یا روغن پاک و شایسته است که اتومبیل را به سرعت پیش می‌برد.

علف اسرار آمیز: می‌گویند دو تن روستائی که نیروی بدنیشان تقریباً متشابه بود هر کدام طبقی که وزن آن تقریباً متساوی بود بر سر داشتند و به شهر می‌بردند. یکی از آنها زیر بار خسته شده دائماً اظهار ناراحتی می‌کرد و شکوه بر زبان می‌آورد در حالی که دیگری شاداب و خندان بود. وقتی به شهر رسیدند آن رفیق

ناراضی از دوستش پرسید: چه عاملی سبب شد که من آنقدر ناراحت بودم در حالی که تو با شادمانی و خوشی این راه را طی کردی و حال آنکه بار هر دو ما متساوی بود؟ او پاسخ داد که من در طبق خود علف اسرار آمیزی گذارده ام که این خاصیت را ایجاد نموده است. رفیق ساده لوح پرسید این علف چیست و در سوال خویش اصرار ورزید آنگاه دوست بشاش او گفت: اگر می خواهی بدانی این علف شوق و صبر است که مانع از احساس خستگی و ناراحتی من گردید و این راه را که تو هم طی کردی من نیز گذراندم اما با خوشی و رضایت آن را طی نمودم. حال دیدی اثر تحمل و شکیبائی چیست؟ این درس عبرتی است برای کسانی که در روزگار مواجه به سختی ها و فشارها و ناراحتی هایی هستند که اگر از علف اسرار آمیز صبر استفاده کنند آن دوران سختی را با تحمل و آرامش طی می کنند و بعد از آنکه موسم آن شدت گذشت زندگی خوشی را گذرانده و مرارت های آن دوران را از یاد خواهند برد.

اهمیت شکیبائی: بعد از شوق صفت دیگری برای پیشرفت لازم است چنانکه در داستان آن روستائی اشاره شد و آن شکیبائی است. برخی اشخاص تصور می کنند که صبر یک عامل منفی است و جنبه مثبت ندارد زیرا فعالیت حساب نمی شود بلکه فعالیت را کنترل و تعدیل می نماید. این فکر اشتباه بزرگی است و همانطور که همه چیز در عالم صاحب نیرو است صبر هم نیروئی است و دارای قدرت است و اگر قدرت نداشته باشد کاری از پیش نمی برد. باید دانست که صبر و شکیبائی که از صفات انسانی است نقشه و محلی خاص و منظم برای انجام آن در مغز و کالبد موجود است و هرگاه انسان در اثر تمرین و مداومت به طرز درست نقشه صبر را دنبال کند به نتیجه مطلوب خواهد رسید و برعکس اگر آن را بدون استفاده گذارد موفقیت او در کارها کمتر است. نیروی صبر کم نیست و می توان گفت از نیروهای دیگر هم بیشتر است زیرا تا این نیرو قوی نباشد نمی تواند جلو شتاب و تعجیل را که در حکم فعالیت تب آلود و شدید است بگیرد. بایستی از آن قوی تر باشد تا جلو آن را سد کند. استقامت در امور هم شاخه ای از فروع صبر است. یک اتومبیل متین و درست و منظم احتیاج به ترمز صحیح دارد و این ترمز در حقیقت به مثابه همان نیروی شکیبائی است که در موقع لزوم جلو آن را بگیرد و هرکجا لازم است درنگ کند و هرکجا مناسب است پیش برود.

ممانعت از شتاب: اگر صبر نیرو نداشته باشد قادر نخواهد بود جلو شتاب و قدرت تعجیل را بگیرد. این قدرتی است که قادر است جلو قدرت پیش رونده را سد کند. تا قدرت نباشد قادر به جلوگیری از قدرت نیست و قدرت این از آن بیشتر است که می تواند آن را متوقف نماید. ترمز اتومبیل و پای راننده که بر آن فشار می آورد قدرت قوی تری دارند که جلو حرکت سریع و تند ساعتی یکصد کیلومتر را یکباره می گیرند. مسلماً این قدرت بزرگتر است که چنان اثر عظیمی از آن به ظهور می رسد. ترمز هم جزء نقشه

سرنوشت و سرشت موجودات است. بنابراین قدرت شکیبائی بسیار است و باید چنین قدرتی در راه انجام هدف ها و مقاصد عالییه استخدام شود.

ذوق چیست: نیروی دیگر ذوق است که اگر انسان قدرت تشخیص و فهم و تمیز مطالب و برگزیدن نیکوترین را از میان چند مطلب مورد تردید به خرج ندهد و نتواند بهترین طریق را با نیروی ذوق پیدا کند و برگزیند راهی به سوی حقیقت و ترقی نخواهد بود. ذوق همان نیرویی است که نتیجه کار اشخاص را با یکدیگر تفاوت می دهد. شما دو نقاشی را از دو نفر می بینید یا دو ساختمان را دو نفر مهندس به انجام رسانده اند و وقتی نتیجه کار آنها در معرض افکار قرار می گیرد می گویند این یکی ذوق بیشتر به خرج داده است. دو نفر خطاط خطی را می نویسند و یکی را به علت ذوق نویسنده بهتر می یابد. پس ذوق در بالا بردن نتیجه کار تاثیر شگرف دارد. پس از این امور چیزی که برای رسیدن به تعالی و ترقی و سیادت و آسایش روح لازم است اخلاق نیکو و خلق خوش و حسن سلوک با مردم است که یکی از بهترین وسائل و مشی حقیقت می باشد و کسی که فاقد خلق نیک و مماشات و حسن رفتار باشد در هیچ کاری نمی تواند توفیق واقعی پیدا کند.

شرافت اخلاقی: علاوه بر خلق نیکو شرافت اخلاق نیز لازم است. شریف به معنی بزرگوار و بزرگ است و اصولا شریف کسی را می گویند که بزرگواری و ایمان و شرافت و تدین در او باشد. شرافت در حق کسی گفته می شود که کارهای نیکو به جای آورد و در راه خیر مردم قدمها بردارد. پس این لقبی است که در اثر شخصیت و عمل نیکو اعطا می گردد. انسان بایستی بلند نظر، بزرگوار، فداکار، سخاوتمند، باهمت، صاحب وسعت نظر باشد و آنچه علمای اخلاق در ذیل کلمه شرافت فکر می کنند بایستی در وجود یک انسان مترقی و سالک راه موجود باشد والا نتیجه کاملا مطلوب نخواهد گرفت. مردم کوتاه نظر بخیل خودخواه و پست و دون همت و لئیم هرگز به بزرگی و علو نخواهند رسید.

ثبات و پایداری: صفت دیگر این است که بایستی انسان راسخ باشد یعنی در سیر به سوی هدف ثبات و استقامت بخرج دهد که چنانکه گفتیم شاخه‌ای از صبر است. این نکته را در زندگی آزموده اید که در هر راهی در این جهان روندگان بسیار هستند که باهم حرکت می کنند ولی هرچه جلوتر می شوند افرادی از بین آنها در میانه راه می مانند. عده ای خیلی زود لنگ می شوند، عده ای دیرتر، عده ای دیرتر از آنها، برخی دیگر استقامت دارند ولی نه تا آخر، آنها هم خسته می شوند و می مانند و بالاخره از بین صدها نفر که باهم حرکت کرده بودند یکی یکی در میان راه جا می مانند و تنها کسانی موفق به اخذ نتیجه و رسیدن به هدف خواهند شد که استقامت واقعی داشته در عزم خود راسخ باشند. استقامت از شرایط حتمی و اساسی رسیدن به هدف و نتیجه است و تا ثبات و استقامت نباشد نتیجه حاصل نخواهد گردید. مگر نه آن

است که در سوره هود خطاب به پیامبر بزرگ اسلام (ص) می فرماید: «فاستقم كما امرت» «پس پایداری بورز آنچه‌ان که به تو امر شده است.» پیامبر بزرگ فرمود: «شبیبتنی سوره هود» «یعنی سوره هود مرا پیر کرد.» منظور همین استقامت است که مشکل ترین و قطعی ترین ابزار رسیدن به هدف و نتیجه می باشد.

پله های ترقی و آسایش روح: پس از آنکه این صفات در انسان به وجود آمد مانند پله هایی که انسان را به بلندی می رساند آدمی را به هدف خواهد رساند. همانطور که تمرین و کوشش و استقامت یک ورزشکار را به اوج ترقی می رساند تمرینات صبر و استقامت نیز انسان را در مسیر خود که همان سرشت و سرنوشت است به اوج تعالی خواهد رساند. همین صفات موجب ایجاد آسایش روحی در انسان است. در شرح رباعی قبل گفته شد که وقتی بدن سالم نبوده و گرفتار نواقص و عیوبی باشد روح نمی تواند آسایش و امنیت و حوصله کامل را برای انجام وظیفه به خرج دهد. اما اگر انسان آراسته به صفاتی که نام بردیم گردید و بدین وسیله در زندگانی پیشرفت کرد اولین نتیجه ای که حاصل می نماید آسایش روحی اوست که زیباترین و شیرین ترین آثار زندگانی می باشد. پاداش دیگری که حاصل می گردد رسیدن به سیادت می باشد. ملاک برتری اشخاص و آقائی در جامعه همین صفات است. کسانی که صاحب این مزایا می شوند در جامعه برتری و اولویت خواهند یافت زیرا ملاک بزرگی دنیا بر روی علم و دانش و اخلاق نیکو و صفات پسندیده است و آنها که صاحب چنین نیکوئی هایی هستند بر آنها که ناقد آند مزیت خواهند داشت. این بود یک شاخه از پلکان ترقی برای رسیدن به معبود لایزال. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

نیروش شکیبائی و با ذوق بود
آسایش روح آید و مافوق شود

انسانی اگر متین و با شوق بود
اخلاق نکو، خوی شریف و راسخ

راه کامیابی در بین مردمان

نقش محبت در زندگی: هر فردی از بشر در زندگی دارای شغلی است که برحسب سازمان آفرینش مغز استعداد آن در وی نهاده شده و بالاخره به علت همین سرشت و در اثر سوق شگفت آور سرنوشت بدان سوی رانده می شود. شغل‌های گوناگونی که افراد بشر در دنیا انجام می دهند در حکم وظایف مختلفی است که کارگران یک کارخانه عظیم به جا می آورند و از مجموع عمل آنها کارخانه به حرکت می افتد کما اینکه از مجموع عمل افراد جامعه بکار و فعالیت می افتد.

تقسیم کار: به طوری که می بینیم شغل‌های بشر مختلف است. برخی اشخاص تاجر، برخی پیشه ور و کاسب، برخی کارمندان ادارات و موسسات، بعضی صنعتگر، برخی هنرمند، بعضی عمله و کارگر و انجام دهنده کارهای دستی، برخی متخصصین حرفه ای، برخی ادیب و شاعر هستند. خلاصه تمام این پیشه های مختلفی که در جامعه وجود دارد به دست همین بشر انجام می شود. در اینجا می خواهم بگویم نقش راهنمایان و پیامبران با وجود سرنوشت چیست و در صورتی که بشر بایستی راه تقدیر خود را طی کند تذکرات پیامبران چه اثری در آن دارد. بشر مانند مسافری است که عازم رفتن به مقصد خود که همان سرنوشت وی است می باشد و برای طی این طریق چندین راه در پیش دارد. پیامبران و راهنمایان با تذکرات و نصایح خود بهترین و کوتاه ترین راه را با مهربانی و رأفت ارائه می دهند که به سرنوشت خود برسند و این ارائه طریق در حافظه نقش می بندد و بنای تمرین را می سازد. در اثر مداومت و پیگیری مرتباً آسانتر و بهتر می شود تا آنکه به مقصد خود که همان سرنوشت است زودتر نایل شود. در مثل می گویم مردی می خواهد به مشهد برود.

سرنوشت اوست که به این شهر برود و اگر کسی پیدا شد و راه را به او نشان داد و او هم گوش داد و تمرین کرد و تمرینات را انجام داد با بهترین و آسان ترین نحوه به مقصد خواهد رسید و اگر راهنما نبود یا گوش به حرف راهنما نداد همان راه را طی خواهد کرد. منتها با مشقت و سختی و گمراهی و مرارت های زیاد. این است که گوش دادن و تبعیت از قول پیامبران را سعادت می گویند و گوش ندادن آن را شقاوت و انحراف می نامند یعنی آن کسی که گوش به حرف راهنما داده به آسانی و خوشی این راه را طی می کند و آن کس که گوش نداد بالاخره همان راه را می رود و تقدیرش انجام می شود، منتها با کمال سختی و ناراحتی و اینکه گمراهی می گویند به همین معنی است که راه تقدیر خود را گم کرده. بایستی به او تذکر داده شود که راه تقدیر و سرنوشت خود را پیدا کند. اگر تذکر راهنما و پیامبر نباشد بشر بالاخره به سرنوشت خود خواهد رسید. اما با مرارتها و ناراحتیها و رفت و برگشت و قفا خوردن از جور روزگار و

گرفتاریهای بسیار. اینجاست که لزوم تذکر و نقش پیامبر با وجود تقدیر و سرنوشت روشن و آشکار می شود.

موفقیت در کارها: متفکرین و عقلای هر رشته ای از شغلها و پیشه ها درصدد افتاده اند که قوانین و دستورات و اصول کلی موفقیت در آن پیشه را تدوین کرده و به همکاران خود تقدیم کنند تا راهنمای آنها برای موفقیت و پیروزی در آن شغل باشد و این راهنمایی گاه به صورت توصیه ها و اندرزهایی از پدر به فرزند و از پیر به جوان و از ارباب به خدمتکار و استاد به شاگرد و مربی به متعلم با دستورات شفاهی و عملی سینه به سینه منتقل شده و راهکار را یاد داده و مجموعه تجربیات اسلاف را یکجا در اختیار آنها گذاشته و یا در دنیای مدرن به صورت کتابها و خودآموزها و راهنماها و دستورات چاپ شده در دسترس صاحبان حرف و پیشه ها قرار می گیرد.

رموز اساسی پیروزی: اما وقتی مجموع این دستورات را در یکجا گردآوری کرده و از نظر بگذرانیم و بخواهیم شیره تمام آنها را بکشیم و خلاصه آنها را بنویسیم این نتیجه بدست می آید که هر بشری در هر کار، و در هر شغل، هر پیشه، هر کسب، هر وظیفه، هر عنوان و مقام یا مسئولیتی اگر بخواهد موفقیت پیدا کند و یا پیشرفتی داشته باشد که مردم از او راضی باشند و رضایت کامل و باطنی خویش را به وسیله رحمت فرستادن به مربیانی که آن شخص را پروریده اند و آن پدر و مادری که او را بوجود آورده اند ابراز دارند بایستی قواعدی را مد نظر گیرد و نکاتی را رعایت کند. چه سعادت برای یک کاسب از این بالاتر است که مردم در حق او بگویند: «خدا پدرش را رحمت کند که چنین جنس خوبی به من داد و خدا او را مشمول رحمت قرار دهد که چنین درستکار و مهربان است.» قواعد و نکات اساسی موفقیت در هر کار که وحدت به عنوان ارمغان به بشریت از هر طبقه و مقام تقدیم می کند به شرح زیر است:

۱- خوشبینی: از اصول سعادت زندگی است. کسی که خوش بین باشد هم زندگی او به خوشی می گذرد و هم در حق دیگران رفتارش نیکو است و به طور مسلم و برطبق قانون فیزیکی رفتار متقابل دیگران هم در حق وی نیکو خواهد بود و این بر سعادت و خوشبختی وی خواهد افزود. اگر درست دقت کنید بیشتر کسالتها، رنجها، ناراحتیها، خلقهای متغیر، شکوه ها، نارضايتها و خودخوریهای مردم روی بدبینی است که به دیگران دارند و اگر زندگی خود را بر مبنای خوشبینی استوار نمایند از بسیاری از این قبیل مصائب آسوده خواهند بود. بدبینی نه تنها خلق را تنگ و زندگی را تیره و حیات را دشوار می سازد و باعث تلخکامی انسان می گردد بلکه مانع از عمل می شود زیرا کسی که بدبین است به مردم اعتماد ندارد و از آنها می ترسد. همیشه می ترسد کلاه به سرش بگذارند، همیشه می ترسد مبادا در معامله او را فریب دهند و در اثر این ترس از انجام معامله خودداری می کند و از مزایای تبادل محروم می ماند. برعکس شخص

خوشبین به مردم اعتماد دارد و وقتی اعتماد خود را نشان داد عکس العمل آن اکثراً ایجاد درستی در اشخاص است زیرا شخص هرچند دارای طینت ناپسند باشد کمتر اتفاق می افتد در مقابل ابراز اعتماد دیگران عکس العمل نشان ندهد. او می خواهد با عمل خود ثابت کند که «این حسن ظنی که در حق من روا داشتی بجا است و من هم قدر آن را می دانم و به تو نشان می دهم که لایق این حسن ظنم.» این پاداش کسی است که اعتماد و حسن ظنی به مردمان روا داشته است. فرضاً هم که انسان در مواردی شکست بخورد و بر او معلوم شود که حسن ظنش بیجا بوده یعنی با وجودهای ناجنسی روبرو شود که جواب حسن ظن او را با تقلب و ریا بدهند باز از لحاظ مادی و تجارتي هم صرف بر این است که این نمونه ها را تعمیم ندهد یعنی فکر نکند همه مردم اینطورند و این چند مورد را ملاک عمل کلی خود نسازد چنانکه تجار کاردان و زرنگ از اینکه چند تن انگشت شمار پولشان را خورده و بد حسابی کرده اند باب کلیه معاملات خود را با دیگران مسدود نمی سازند و در داد و ستد را نمی بندند بلکه آن افراد معدود را جزء ضررها و سوخت هایی که در هر کاری در عالم موجود است (جزء استثنائات ضروری است) منظور نموده و اعتماد خود را به روابط تجارتي خویش همچنان حفظ می نمایند. این است سود خوش بینی در همه امور و فواید عظیمی که در زندگی روحی و مادی انسان پدید می آورد و اگر بخواهم به تفصیل بگویم یک کتاب برای آن کافی نیست. لازم است در اینجا اضافه کنم که عمل خوشبینی را نباید با عمل جنون آمیز هدر دادن مال اشتباه کرد. یعنی کسی که به خیال خوشبینی بدون نظم و ترتیب و راه و روش درست اموال خود را به تاراج دهد و در آن اتلاف و افراط روا دارد.

۲- رأفت: رأفت به معنی دلسوزی است که اگر در انسان وجود داشته باشد همانطور که نسبت به خودش دلسوز است نسبت به دیگران هم دلسوز خواهد بود یعنی هرچه را برای خود می پسندد برای دیگران خواهد پسندید و هرچه را به خود نمی پسندد به دیگران نخواهد پسندید. هرگاه در یک پیشه ور رأفت و دلسوزی باشد هرگز حاضر نیست جنس تقلبی به دیگران بدهد زیرا فکر می کند که خودش مصرف کننده آن جنس است و به انجام چنین عمل زشتی تن در نمی دهد. اگر یک کارمند اداره دلسوز باشد حاضر نیست حق کسی را تضییع کند یا دیگران را بدون جهت بر او ترجیح دهد و یا کار شخصی را به تعویق اندازد زیرا این هم جزء تضییع حقوق به شمار می رود. اگر یک صنعتگر دلسوز باشد حاضر نیست کاری را که برای انجام دادن به او سپرده اند، ناقص و خراب تحویل دهد. همینطور سایر شغل ها و پیشه ها را در نظر بگیرید.

۳- مهربانی: مهربانی همان محبت و عشقی است که قبلاً گفته شده است منتها محبتی است که به تظاهر و جلوه در آمده است. انسان ممکن است نسبت به دیگری حتی زن و فرزند خود محبت داشته باشد ولی اگر

آن را تظاهر نکند اثر لازم را نخواهد داشت زیرا طرف به آن پی نمی برد. محبت بی تظاهر مثل برقی است که در باتری موجود است ولی آلتی به او اتصال نشده که اثر وجودی خویش را نشان دهد. پس حتما لازم است محبت تظاهر یابد و به صورت فعل و عمل درآید. در این صورت نام آن مهربانی است. دستور صحیح اخلاق حکم می کند که انسان محبت خود را تظاهر کند و به هر ترتیب ممکن است به طرف بفهماند تا او هم متقابلا محبت وی را جواب دهد، دلسرد نشود و مأیوس نگردد. وقتی محبت تظاهر کرد و از طرف مقابل هم جلوه نمود در اثر این تبادل نیرو و قدرت می گیرد و مانند نوساناتی که بین دو قطب در جریان است محبت بین قطبین جاری می گردد و روز به روز وسعت می یابد.

تظاهرات محبت: درباره دستور تظاهر محبت چیزی نمی گویم و هرکسی خود بهتر می داند که به چه ترتیب این عمل را انجام دهد زیرا درستی آن بستگی به موقعیت و سرنوشت دارد. یکی از بهترین تظاهرات محبت تبسم داشتن در چهره و خلق خوش می باشد که بشر را متمایل به مصاحبت با انسان می نماید. برعکس عبوسی و خلق گرفته و چهره درهم رفته اشخاص را می راند، دور می سازد. تبسم و خنده و خوشروئی آن قدر مهم است که انسان باید تمرین کند و بیاموزد که اگر هم در باطن غصه دار و ناراحت و گرفتار است چهره متبسم و خوش را فراموش نکند بلکه ماسکی از خوشروئی ولو ظاهری بر صورت خویش بزند. من همیشه این روش را انجام می دهم زیرا این طور فکر می کنم که دیگران چه گناهی کرده اند که من گرفتارم و چرا بایستی آن قدر خودخواهی داشته باشم که همه اطرافیان و محیطم را در گرفتاری فکر خود وارد سازم. فکر می کنم که آنها هم به نوبه خود گرفتاریها و حزنهای خود را که جزء لوازم زندگی است دارند پس چرا در حزنهای من هم شریک و با گرفتاریهای من سهیم باشند.

فواید حسن خلق: لذا باید بدانید که چهره باز و متبسم و خندان یکی از اولین دستورات مهربانی می باشد و همه افراد بشر که وحدت را قبول می کنند بایستی این نکته را نصب العین قرار دهند و اما پاداش کسانی که این حقیقت را قبول کرده اند چه خواهد بود؟ پاداش آنها این است که در هر شغل و مقام و پیشه و موقعیتی که در جامعه دارند صاحب مقام و منزلت خواهند شد. اگر پیشه ور و کاسب و تاجر باشند این حسن خلق باعث جلب مشتری و بسط روابط کسب و تجارت ایشان خواهد گردید و بدین ترتیب روز به روز بر رونق کار و بازرگانی آنها افزوده می شود و در مادیات ترقی می نمایند. کارمندان ادارات و بنگاه ها نیز وقتی حسن خلق به خرج دهند جلب توجه مردمان و مراجعین را کرده و مردمان علاقمند بدانها خواهند شد و نسبت به آنها محبت پیدا می کنند و روسایشان نیز نسبت به ایشان مهربان خواهند گردید و این عوامل باعث ترقی مقام و منزلتشان می گردد. صنعتگرانی که مهربان باشند روز به روز مشتریانشان اضافه شده و دستگاه کار خود را توسعه می دهند. پس از این ترقی منزلت و مقام آن وقت است که عشرت یعنی خوشی

و خوشحالی و لذت به سراغ انسان می آید. آیا شما راهی بهتر از این برای ایجاد عشرت و خوشبختی می شناسید؟ حالا اگر می خواهید به سعادت برسید دنبال این پند و نصیحت بروید و کوشش کنید که صد در صد آنها را به عمل در آورید تا نتیجه مطلوب را حاصل کنید. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

خواهی که به عمر خویش نصرت یابی در پیشه و کسب خویش رحمت یابی
خوش بین و رئوف و مهربان باش به خلق تا منزلت و مقام و عشرت یابی

توازن قوا و شکستگی روح

پرورش و توجه: هنگامی که یک گیاه یا بوته گلی را در زمین مناسب بکارند و به قدر کافی کود داده و مرتباً آن را آب بدهند و توجه کنند گیاه با تعادل کافی بزرگ می شود و به موقع غنچه می دهد و غنچه های آن شکفته می گردد. اما اگر کود کافی ندهند یا آب به موقع به آن نرسانند و توجه نکنند غنچه به موقع باز نخواهد شد و خموده و پلاسیده می شود و از این گیاه استفاده لازم نخواهد رسید.

رعایت نسبت و تعادل: همین طور است همه اجسام عالم که از عناصر به میزان و نسبت معین تشکیل شده است. بدن انسان همین حکم را دارد زیرا بدن آدمی از عناصر مختلفه به وجود آمده که با نسبت و میزان معین به هم ترکیب گردیده و این امتزاج و ترکیب که بسیار بدیع و دقیق و بفرنج است اگر باهم توازن و هماهنگی و تناسب نداشته باشد نمی تواند اثر وجودی خویش را چنانکه باید ببخشد و در صورت افراط یا تفریط مقرون به زیان خواهد گردید. هرگاه عناصر از میزان معین بیشتر شود روح با عناصر اضافی عمل می کند و حالت شدت و سببیتی در آن فرد دیده می شود و برعکس اگر عناصر کمتر و ضعیفتر باشند روح نمی تواند درست با بدن عمل کند و بدن دچار رکود و خمودگی می گردد و شکفته و متجلی نخواهد شد و به این زیادتی و نقصان عناصر، بیماری می گویند. اما وقتی تعادل برقرار بود از هر دو حالت افراط و تفریط به دور است و در سایه همین تعادل روح می تواند شکفتگی کامل و باطن «خودی» «دل خویشینی» یا حقیقت وجودی جسم را بروز نموده و به عمل درآورد و تجلی بخشد. بدن که تعادل داشته باشد روح در آن به خوبی جلوه خواهد نمود.

توازن قوا: بنابراین وظیفه هر فرد بشر این است که در سایه کار و عمل و کوشش و سعی، توازن قوای بدنی خود را حاصل نماید. برای انجام این تعادل دستورات بسیار وجود دارد که هرگاه بخواهیم بگویم چندین کتاب به قطر همین که در مقابل شماسست کافی نخواهد بود. اما به اشاره باز هم تذکر می دهیم که مهم ترین این دستورات سلامت است که نگهداری تندرستی و رعایت بهداشت برای هر فرد بشر جزء واجبات است و حفظ صحت شامل امور مختلفی است از قبیل ورزش مناسب و متعادل، استحمام کافی و به موقع، تعادل در غذا و رعایت آداب غذا خوردن، رعایت آداب تنفس، خواب کافی، استراحت و تفریح کافی و سایر قسمت‌های بهداشتی و سلامتی.

تأمین توازن عناصر: مطلب دیگر توازن در کسب عناصر لازم برای بدن است که قسمتی از آن تحت همین عنوان است که طب امروز ویتامین می نامد. تجویز ویتامین به منظور ایجاد تعادل در میزان عناصر می باشد. برای اینکه عناصر بدن معتدل گردد بشر بایستی از هر نوع مواد خوراکی تا آنجا که لازم است

مصرف کند تا همه عوامل و عناصر وارد بدن او شود. برای این کار لازم است تحقیقات و روشنهایی از طرف علمای ذی صلاحیت در اختیار بشر گذارده شود که در تغذیه خود راهی را انتخاب نماید که تمام عناصر لازم با تعادل به بدن او برسد و این عمل مشکل نیست زیرا در بدن کنترل های اتوماتیکی وجود دارد که این اصل را تأمین می نماید. فقط راهنمایی های شایسته و مناسبی برای بشر لازم است که امید است از طریق وحدت به بشریت ارمغان گردد.

تعادل در همه چیز: در رفتار و اعمال و انجام تکالیف نیز بایستی تعادل رعایت شود. مثلا ورزش بیش از اندازه که قسمتی از بدن را به حالت افراطی قوی و بقیه را راکد نگه دارد مناسب نیست و افراط به شمار می رود. ورزشی که زیان رساند مفید نخواهد بود. همین طور است در آداب خوردن و آشامیدن و استفاده از نعمتهای جهان که مسائل مهمی از لحاظ بهداشت در آن وارد می شود که حلال و حرام هم جزء آن است که بایستی بشر راه درست همه این امور را بیاموزد.

ایمان به حقایق: البته این اعمال تنها با نوشتن روی کاغذ و شنیدن گوش نتیجه بخش نخواهد بود چنانکه با گفتن حلوا دهان شیرین نمی شود. بایستی نخست حقایق را فهمید و آن را در دل سپرد و با میل و رضا قبول کرد سپس تصمیم به عملی ساختن آن گرفت و این کار سعی و کوشش می خواهد و بایستی مداومت و پایداری و ثبات در این راه به خرج داد. در این صورت است که انسان موفق و پیروز و کامروا خواهد گردید و زندگی به انسان خوش خواهد گذشت و به مقام نیکوی شرافتمندی و پاکیزگی خواهد رسید.

تعادل در جامعه: مطالبی که درباره تعادل بدن گفته شد مثل همه قواعد اساسی عالم مشمول واحدهای بزرگتر و بزرگتر خواهد شد. مثلا بعد از فرد، خانواده است که باید به وضعی نیکو و معتدل اداره شود و اگر خلاف این باشد نتیجه مطلوب نخواهد بود. تعادل خانواده هم رشته های مختلفی دارد یکی در امور تربیتی و دیگر روابط بین زوجین و پدر و مادر و اولاد و سایر افراد خانواده و ایجاد محیط محبت و مهر و تفاهم و دلسوزی و فداکاری و گذشت و حسن سلوک بین آنها و دیگر اجرای امور متعادل اقتصادی صحیح برای خانواده که نظم در معاش پیدا شود زیرا بیشتر علت گرفتاری های خانواده ها به هم خوردن تعادل اقتصادی و ناراحتی های پولی و قرض و سایر آلودگی های مالی آنها می باشد. در سایه وحدت و مقررات صحیح الهی این تعادل نیز برقرار است. پس از خانواده، شهر است که بایستی تعادل مناسب و پاکیزه در آن برقرار باشد، روابط افراد باهم و اصول همسایگی و همزیستی و کارهای اجتماعی و همگانی مثل خیابان ها، پارک ها، تفرجگاه ها، فضاهای سبز و باز، نقشه شهرسازی و غیره به بهترین طریق با همکاری و هماهنگی انجام گردد.

تعداد در کشور: پس از شهر کشور است که بایستی به بهترین نحو اداره شود و بعد از آن همین دنیای ما است. در عالم لایتناهی قانون وحدت حکمفرماست و چون همه امور عالم فروع یک اصل کل هستند و از لحاظ وحدت باهم پیوند و همبستگی دارند رعایت قانون وحدت در دنیا موجب ایجاد آرامش و شکفتگی روح جهان خواهد شد.

جلوه روح: راستی فکر کنید همان طور که در یک بدن وقتی عناصر باهم تناسب و هماهنگی داشت روح بهترین و پاکیزه ترین جلوه ها را پیدا خواهد کرد وقتی در دنیا همه عوامل و عناصر موجودات با یکدیگر هماهنگی داشته باشند محیط سعادت درخشنده ای در عالم پدید می آید. این است وحدت جهانی، این است وحدت نوین جهانی که با کوشش بشر در راه هماهنگی جهانی اجرا خواهد گردید. این همان وحدتی است که از کوچکتر از فرد یعنی اجزاء بدن شما شروع و به علت هماهنگی و وحدت سلامت و استقامت بدن شما را تأمین می کند و همین طور پله پله به خانواده و از خانواده به جامعه و از جامعه به کشور و از همانجا به دنیا خواهد رسید و بعد مربوط و متصل به کل عالم خواهد شد. بایستی در اینجا این نکته را تذکر دهیم که وحدت ادیان برای عالم بشریت بسیار لازم است زیرا قادر است تعادل صلح جهان را برقرار کند. اجرای قانون وحدت عالم توسط بشر که فردی از عالم است باعث سعادت و عظمت و بزرگی و جلال و شرافت او خواهد شد زیرا موجب می گردد که با نغمه کل عالم موزون و هماهنگ گردد. تو ای برادر به وحدت نزدیک شو تا کامروا شوی. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

در راه توازن و قوای بدنی	بشکفته گی روح و دل خویشینی
کار و عمل و سعی بکن با کوشش	تا کامروا گردی و حشمت حسنی ^{۱۷}

^{۱۷} - بزرگ و نیکو و شرافتمند و با جلال.

جنگ و صلح

رفع اختلافات: بعضی کسان هرگاه در مقابل اختلاف و نارضایتی قرار گیرند تنها راهی که برای رفع آن تصور می کنند جنگ و جدال است. این روش در کارهای کوچک و بزرگ شعار آنها قرار می گیرد مثلا وقتی سخن نامطلوب یا انتقاد و یا اعتراض از شخصی بر آنها گران است فوری رگهای گردنشان برجسته شده مثل خروس جنگی خود را آماده مبارزه می نمایند به طرف می پرند، اول با سخنان درشت آغاز می نمایند بعد آن را مبدل به فحش و ناسزا و کلمات توهین آمیز می کنند، صدای خود را بلند می کنند، نعره می زنند، فریادها بر می آورند، رنگشان سرخ می شود و چون از حد معینی گذشت به عمل می پردازند و مانند دو گاو وحشی به شاخ زدن به هم مشغول می شوند، مشت و لگد به کار می برند و تا حد مرگ یکدیگر را می آزارند. این مطلب را کمی بزرگ کنید: گروهی را می بینید که خود را مجهز به مبارزه و جدال با کسی و یا گروه دیگر کرده و می خواهند از این راه نظر خود را خواه صحیح و خواه غلط پیش ببرند. اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر در کنفرانس صلح جهانی از راه قانون در واشنگتن که در ۶ مهر ۱۳۴۲ برگزار شد پیامی دادند که این قسمت از آن نقل شده است: «روزگاری بود که جنگ برای نیرومندان جنبه یک تفریح گران قیمت ولی هیجان انگیز و برای ملل و کشورهای ضعیف صورت بلایی را در ردیف سایر بلایا داشت که می بایست خواه ناخواه و هرچند یکبار تن به قبول آن در دهند. ولی امروز دیگر جنگ تنها یک تفتن نامطلوب و بیمارانه نیست. روزگاری ممکن بود همانطور که همه ما در تاریخ خوانده ایم دنیا شاهد جنگ های هفت ساله و سی ساله و صد ساله باشد ولی امروز شاید حتی تصور جنگ چند روزه را هم نتوان کرد و اصولا از کجا معلوم است که بعد از چنین جنگی مورخی باقی بماند تا طول مدت آن را در تاریخ ثبت کند؟»

جنگ چیست: باز هم این موضوع را بزرگتر سازید و آن را در سطح ملت ها آورید. دو ملت یا دو کشور را می بینید که قوای خود را برعلیه هم تجهیز نموده و به اضمحلال یکدیگر مشغولند و آنچه نعمت ها و نیکوئی هاست از بین می برند، جان ها را می گیرند، سلامتی ها را نابود می سازند، هوای پاک را آلوده می کنند، محیط آرامش را به بحران و فشار و سختی و نگرانی بدل می سازند. ولی فضل و علم و دانش و تفکر با توجه به یزدان مقتدر دانا و توانا می تواند این نگرانی و ناراحتی بزرگ را از جهان براندازد و فکر صلح و صفا را تولید و جایگزین آن سازد. جنگ وقتی در سطح جهانی درآید وحشتناک ترین قیافه خود را نشان می دهد و یک یادآوری از جنگ های بین الملل اول و دوم که در هریک از آنها بیست سی میلیون افراد کشته و میلیون ها فلج و ناقص شدند اهمیت این موضوع را به ما نشان می دهد. پس باید

دانست که جنگ حل کننده مشکلات و روشن کننده مسائل و آسان کننده کارها نیست خواه این جنگ بین دو تن یا دو گروه یا دو کشور یا دو بلوک از جهان باشد.

نظم جوامع: ممکن است اشخاص تصور کنند که نگاهداری نظم جوامع و ایجاد ترتیب و انتظام در جمعیتها به وسیله زور و ستم امکان دارد و با این زور و فشار می توان جهانی منظم و زیبا چون گلستان بوجود آورد. زهی اشتباه! ما دیده ایم و تاریخ به تجربه به ما ثابت کرده که قرن ها از عمر بشریت گذشته و انواع و اقسام جنگ ها و توحش، خونریزی و تنازع و ظلم و ستم ها نتوانسته نظم واقعی جهان را برقرار سازد و اگر کسی توانسته مانند جهانگشایان بزرگ با فشار و ستم مدتی حکومت کند این نظم پایدار نمانده و به زودی از هم گسیخته و بعدها نیز نظم جهان را نمی توان با این ترتیب مستقر نمود. راه کامیابی در همه امور چیست؟ تنها راه یگانه و چاره و راهی که دومی ندارد ایجاد محیط صلح و صفا و دوستی و مودت و همکاری و هماهنگی و کمک متقابل و حسن تفاهم و همبستگی و همزیستی جهان است.

راه سازش: این کار در همه رشته ها از کوچک و بزرگ جاری است. در مواجهات انفرادی وقتی به یک نارضایتی یا مخالفت و اختلافی برخوردیم اگر از راه صلح و صفا و دوستی درآئیم چه زود خواهیم توانست اختلاف را رفع کنیم و به نتیجه مطلوب برسیم. در امور مهم تر و کارهای اجتماعی هم وقتی چیزی را مخالف سلیقه و نظر خود دیدیم چه خوبست که راه عقل و مدارا پیش گیریم و درصدد تحقیق و بررسی برآئیم، به عجله قضاوت نکنیم، درست دقت روا داریم شاید آنچه را که با رأی خود مخالف دیدیم بهتر از نظر و رأی و معلومات قبلی و پیشداوری های خودمان باشد. در پایه یک ملت و یک جهان نیز چنین است و اگر جهانیان این تعلیم صحیح را گوش کنند که از راه صلح و صفا اختلافات بین المللی را حل نمایند بجای جنگ و اختلاف محیط دوستی و همکاری بوجود آورند براستی جهان چون گلستان خواهد شد. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

با زور و ستم جهان گلستان نشود
صلح است و صفا که چاره جز آن نبود

با جنگ و جدال کار آسان نشود
دانی تو که راه کامیابی چه بود

سبلی و حدیث در کار

زیان های بیکاری: یکی از علل بزرگی که برای روح و جسم انسان ایجاد حزن و ملال می کند بیکاری است. شخص بیکار که تمرینات لازمه را به کار نینداخته، سرنوشت خود را به حالت خمودگی افکنده از چندین لحاظ روحش ناراحت و معذب و مغموم است. یکی اینکه می بیند وجودش برای جامعه مثمر ثمر نیست در حالی که حس می کند برای انجام وظیفه معینی به دنیا آمده و بایستی این وظیفه را تا حد ممکن انجام دهد و حال آنکه بیکاری او را از انجام این خدمت بازداشته است. دوم اینکه می بیند همه در اطرافش مشغول کار هستند و او بیکار است. از وجود همه فایده می رسد ولی او بدون فایده در گوشه ای نشسته است، در همه جا غوغای حیات و فعالیت و کوشش به چشم می خورد در حالی که وجود او مثل یک آلت معطله باقی مانده است. سوم آنکه حس می کند همه افراد بشر به نوعی به او خدمت می کنند و در راه آسایش و گذران زندگی او می کوشند در حالی که از وجود او سودی به دیگران نمی رسد. یک لیوان آب که به دست یک بشر می رسد و آن را می آشامد محصول تلاش هزاران بلکه دهها هزار تن است از کسانی که چاه ها را حفر کرده و رودخانه ها را منظم نموده و مخازن درست کرده و هزاران فردی که آب را در لوله جاری ساخته و دائم مراقب آن هستند و آن کسانی که ظرف آب را برای او آماده کرده اند. این همه افراد زحمت و رنج برده و کوشش کرده اند برای اینکه او یک لیوان آب بخورد. تمام زندگی انسان از خوردن و خوابیدن و لباس پوشیدن و محفوظ ماندن در مسکن و کتاب خواندن و راه رفتن در خیابان و هرچه تصور کنید محصول کوشش های بی دریغ و لا ینقطع تعداد بیشمار افراد بشر است.

همه مشغول کارند: همچنین تمام عوامل مختلف خلقت مثل حیوانات، نباتات، زمین، خورشید، هوا، باد، باران، برف و غیره می کوشند تا انسان بتواند زندگی خود را بگذراند. آیا انصاف است که در قبال این همه فداکاری که از همه برای او صورت می پذیرد او وجود خود را عاطل و باطل گذارد و بیکار بنشیند و وقت تلف کند؟ چون شخص بیکار در درون خود تا حدی این موضوع را حس می کند روحش کسل و مغموم است. دلایل دیگری هم برای کسالت روح او هست از جمله محرومیت هایی که از بیکاری تولید می شود چون در جسم و زندگی او اثر می گذارد روح وی را نیز کسل می سازد زیرا مسلم است که هرچه انسان بکوشد و کار کند بهتر می تواند وسائل زندگی خود را فراهم نماید و هرچه بهتر وسیله زندگی فراهم باشد روح انسان شادتر است. البته باید تقدیر و سرنوشت را هم در نظر گرفت.

سود رسانی: علاوه بر این با انجام کار انسان می تواند به عده ای سود برساند چه سود غیر مستقیم از قبیل همان سودی که هزاران فرد با کار خود به او رساندند و چه سود مستقیم مثل اینکه کارگاهی را اداره کند

که در آن عده ای کارگر با زن و بچه آنها نان بخورند و چه سودی بهتر از آن که به دیگران منافع برسانند و عمل خیر کند و کمک نماید. کار اعم از مادی یا خدمت بالاخره سودی است که به دیگران رسیده است و چون هیچ چیزی مثل عمل خیر و کمک و خدمت به دیگران روح را شادمان نمی کند، کسی که بیکار است از این منبع عظیم شادمانی محروم می ماند. دلایل زیادی برای کسالت روح یک نفر بیکار موجود است که جز مختصری از آن بیان نشد یکی از نکات مهمی که در این باره باید در نظر داشت این است که در همان وقتی که یک نفر بیکار است اعضاء داخل بدن او از قلب و ریه و دستگاه گوارش و خون و کلیه ها و کبد و صفرا و غیره با نهایت فعالیت مشغول کارند و در واقع میلیاردها سلول و گلبول و میکروب و موجودات بدنی او تمام قدرت و فعالیت حیاتی خود را ابراز می دارند. آیا انصاف است که این همه موجودات برای زنده نگاهداشتن واحدی بکوشند و رفتار او طوری باشد که عاطل و باطل و بدون سود برای جامعه باشد؟ معایب بیکاری: زبان های جسمی بیکاری هم زیاد است که علاوه بر محرومیت بیکار از کسب نعمت ها و مزایایی که برای جسم لازم است و به علت این محرومیت جسمش زیان می بیند و از بسیاری مزایا که بایستی برخوردار شود عقب خواهد ماند اصولا در اثر بیکاری بدن زنگ می زند مثل دوچرخه ای که در گوشه انبار بلامصرف بماند یا ماشینی که مدتی بخواهد و یا کاردی که در گوشه آشپزخانه فراموش شود. خود رکود و ماندن باعث گردگرفتگی و زنگ زدن و پوسیدگی می شود در حالی که همان دوچرخه هرچه کار کند روان تر و بهتر می گردد و همان ماشین با گردش و فعالیت بهتر کار می کند و روان تر و بهتر می گردد و همان کارد با بکار افتادن تیز و براق و درخشان است. یکی از علل غم و غصه نیز بیکاری است که در واقع مثل زنگی است که بر ماشین آلات می نشیند که دیگر قادر به کار کردن و حرکت نیستند. غصه هم وجود آدمی را با زنگ کدورت تیره می سازد که یکی از علل این غصه بیکاری است. شخص فعال اصولا کمتر مجال غم و غصه را دارد.

احتیاج به کار: همان طور که در جای دیگر گفته ام بدن انسان برای کار احتیاج شدید به ورزش و فعالیت دارد و همه اعضاء محتاج ورزشند. ورزش در واقع از واجبات است که باید انجام شود. ورزش هم برای مادیات و هم معنویات لازم است کما اینکه علوم فکری ورزش فکری و دعا و نماز و روزه نوعی ورزش ایمان و عبادت است که روز به روز ایمان بیشتر در وجود آدمی مستقر شود. بدن انسان هم اگر بخواهد و از کار بماند و بیکار و معطل گردد رفته رفته زنگ می زند، عضلات آن کشش و قدرت انقباض و انبساط لازم را از دست می دهند، رباطها روانی خود را دیگر ندارند و خلاصه اعضاء از آن حالتی که باید باشند می افتند.

زیان معنوی: این است که شخص بیکار از لحاظ جسمی نیز زیان فوق العاده می بیند. از لحاظ فکری و اخلاقی نیز لطمه های بزرگ به اشخاص بیکار می خورد. بیشتر بدبینی ها و نارضایتی ها از بیکاری بر می خیزد. شخص بیکار وقتی دیگران را موفق و مرفه می بیند به جای اینکه خود را مقصر بداند و علت محرومیت خود را در بیکاری خویش جستجو کند آن را تقصیر دیگران می انگارد و پیش خود خیالاتی می کند از قبیل اینکه: مجال پیشرفت به او نداده اند، جلو او را سد کرده اند، او را عقب زده اند، موانع برای او تراشیده اند، قدر او را ندانسته اند، استعدادهای او را نشناخته اند، قابلیت او را قبول ندارند و از این قبیل. و به واسطه همین افکار بدبینی شدیدی در مغز او پدید می آید که آسایش روحی و جسمی را از وی زائل می سازد زیرا هرچه خوشبینی و تعادل فکر و آرامش موجب سعادت است عکس آن موجب ملال و حزن می گردد. به همین لحاظ است که بیکاران را پیوسته مغموم و ناراحت و گرفته و در هم رفته و محزون می بینی.

راهی به سوی انحطاط: در اثر این بیکاری که اغلب نتیجه مستقیم تنبلی و کاهلی است چون هم روح و هم جسم در عذاب و پریشان و مغموم و دچار خلل و آسیب است انسان به طرف سقوط سیر می کند چنانکه دیده آید و می بینید چطور بیکاران سلامت خود را از دست می دهند، ضعیف می شوند، شادابی آنها لطمه می بیند و اغلب پس از مدت کوتاهی به طرف تحول یعنی مرگ زودرس می روند. انسان باید تا آن روز که زنده است متناسب با وضع جسمی و قدرت و قوت خود کار کند. برخی کسان که بازنشسته می شوند و به جای ادامه فعالیت و کار تا حد توانائی، بیکاری و بطالت را پیش می گیرند در مدت کوتاهی گرد پیری و رنج و ضعف بر چهره آنها می نشیند، ناتوان و پژمرده می شوند، قیافه آنها شکسته و پرچین می گردد، دل مرده و بی امید و ناراحت می شوند و همین امر آنها را به طرف مرگ به سرعت پیش می برد. شما این مطلب را در بازنشسته هایی که در اطراف خود می بینید می توانید آزمایش کنید.

بازنشسته: همین فکر که بازنشسته این طور می پندارد دیگر اثر وجودی از او ساخته نیست و وظیفه حیاتی و خدمت او به جامعه تمام شده او را خرد و مضمحل می کند برعکس اگر فعالیت را ادامه دهد این فکر که با وجود کبر سن هنوز می تواند برای جامعه و دنیا مفید باشد یک روح نشاط و قدرت فکری جدید به او می دهد که می توان آن را یک جوانی مجدد به شمار آورد و در حقیقت ادامه نشاط و فعالیت حیاتی است. به اضافه لذت امور غیر منتظره. هرچه انسان کمتر منتظر نتیجه ای باشد لذت کسب آن بیشتر است. این قاعده مسلم است. باید دانست که تا آن روز که یزدان مقتدر صلاح بداند که بشر در این دنیا زیست کند بایستی متناسب با قوه و قدرت خود به فعالیت و کار مثمر ثمر بپردازد. برعکس تمام این زیانها

که بر شمرديم کار موجد نشاط و شادمانی و خوشی و نیروی زندگی و امید و شکوه و عزت و شخصیت و تمام مزایای حیاتی و نزدیکی به حق تعالی است زیرا در واقع کار نوعی عبادت می باشد.

خوشبختی در اثر کار: یکی از فواید کار این است که آنچه رفاه و آسایش، وسایل نیکوی زندگی و لوازم خوشبختی بدست بشر می رسد در سایه کار و فعالیت اوست. کسی که به دنبال کار می رود ولو اینکه در برخی قسمت ها که مخالف با سرنوشت و تقدیر او است شکست بخورد و موفق نشود بالاخره در آن قسمت هایی که موافق با تقدیر وی است توفیق خواهد یافت در حالی که اگر به کلی بیکار بماند در همه قسمت ها محروم خواهد ماند. همین موفقیت ها است که آسایش و رفاه زندگی را در حدودی که مقدر و سرنوشت شخصی است ایجاد می نماید. دنبال نکردن، بیکار ماندن، هرچند که خود تقدیری است که مجال شرح آن نیست، انسان را از نیل به خواسته و آرزوها محروم می سازد. اشخاصی که زندگی صرفه و سعادت مند دارند آنهایی که از وسایل آسایش و خوشی و آسودگی برخوردارند اکثر نزدیک به کل کسانی هستند که در اثر کار و فعالیت این مزایا را بدست آورده اند، کاری که توأم و متوارد با سرنوشت آنها شده است.

فواید کار: فائده دیگر کار این است که ساعات شبانه روز زندگی انسان را مشغول می کند و این اشتغال همیشگی مانع از آن است که فکر در جهات محرومیت ها و خیالات و آرزوهای واهی سیر کند و همین خودداری از این گونه افکار که توفیق اجباری مولود کار و اشتغال است بهترین مایه نشاط و رفاه و خوشبختی فکری انسان است. آنهایی که دائم فکر خود را در خیالات و آرزوهای واهی و بی ثمر جولان می دهند و درهای مغز خود را روی غصه ها و ناراحتی ها باز می گذارند، طایر بلند پرواز فکر را در لجنزارها و مرداب های افکار بد و ناکامی ها به گردش می اندازند، دائم در حسادت خوشبختی دیگران و غبطه خوردن به وضع این و آن مشغولند بیکاران هستند نه اشخاص مشغول کار و فعال زیرا خوشبختانه کار مجال این ولگردی فکر را به انسان نمی دهد و درهای مغز را روی پروانه های سیاه افکار نامناسب می بندد و افق دید و امید شخص را که متوجه نتیجه کار خود اوست از این پستی که به خوشی دیگران حسادت ورزد باز می دارد. این است نتیجه کار نیکو.

پند ارزنده: پس ای عزیز ای کسی که از بیکاری رنج می بری و تمام یا قسمتی از عمرت به بیکاری می گذرد و ای کسی که در اثر بیکاری و ادار به اعمال و افکار نامناسب و اذیت و آزار دیگران می شوی و به علت نداشتن کار معین و مثبت فعالیت خود را متوجه کارهای خلاف می سازی. از این سخن پند گیر و کار و کسب و شغلی پیشه کن و کوشش را دنبال کن تا به مقدر و سرنوشتی که برایت تعیین شده به طور

خوبی و روشنی و تمامیت بررسی و کامیاب شوی. توضیح: البته باید در نظر داشت که افراط در امور هم بد است و باید همیشه روش تعادل را در نظر گرفت. خلاصه مطالب بالا در یک دوبیتی

تنبلی سوقت دهد سوی زوال

گر تو را باشد ز بیکاری ملال

تا شوی خوشبخت و شاد و پر جلال

کار و کسب و جد و جهدی پیشه کن

خودداری از غفلت

حق و باطل: هنگامی که شخص با عقل سلیم و فکر پاک و بیطرفی و بی نظری کاری را مورد قضاوت قرار داد و افکار پیش داوری شده را کنار بگذارد و ملاک داوری خود را فقط ارزش های مربوط به آنچه در مقابلش قرار دارد نمود مسلماً حکم غلط نخواهد داد و قضاوت او صحیح خواهد بود. هنگامی که شخصی برای چاره جوئی به اشخاص بصیر و آگاه و بی نظر و بیروان دانشمند و صاحب دل رجوع کرد و حقیقت موضوع را در معرض مشورت و رأی آنها قرار داد بایستی منتظر نتیجه و نظر صحیح آنها باشد. چنین مردمان پاکی کمتر احتمال می رود که حکم باطل دهند زیرا از زندگی طولانی خود تجربیات ارزنده ای اندوخته اند. این حقیقت را باید همیشه در نظر بگیریم تا نتایج ما پیوسته قابل توجه باشد.

عجله در قضاوت: رأی غلط و عجله در قضاوت نتیجه تبلی است. آنها که فوراً در کاری تصمیم می گیرند و عجولانه نظر می دهند محرکشان جز تبلی چیزی نیست زیرا تحقیق کردن و بررسی نمودن و دقت و موشکافی و مطالعه مستلزم کار و کوشش و صرف وقت است ولی قضاوت عجولانه فوری انجام می شود و در صورت ظاهر رای دهنده را راحت می سازد ولو اینکه بعدها گرفتاری های بزرگتر و وسیع تری برای او ایجاد نماید. پس برای قضاوت صحیح و درست و معقول و گرفتن نتیجه واقعی و دادن نظر صائب هر اندازه کوشش کنیم و هر چقدر جد و جهد روا داریم وقت خود را تلف نکرده ایم زیرا ارزش دارد. بسیاری کسانی که از تبلی و به قصد صرفه جویی وقت، در کاری عجولانه قضاوت می کنند و بعد دچار پشیمانی می شوند و مجبورند چندین برابر آن وقتی که به خیال خود صرفه جویی کرده اند مصروف دارند و لطمه های دیگر را نیز بر خود بخرند.

نتیجه کوشش: این قاعده منحصر به این مورد که گفتیم نیست بلکه در هر مورد با توجه به سرنوشت و مقدر کار کنیم و کوشش روا داریم نتیجه می گیریم زیرا وضع دنیا طوری است که هیچ قدمی در آن زایل نمی شود ولو اینکه فکر کنیم کاری بی نتیجه انجام داده ایم. همان دنبال کردن و پیگیری و تعقیب خود ارزش ذاتی دارد و ارزش کار با خود کار سنجیده می شوند نه با نتیجه ای که از آن حاصل می شود. نتیجه ملاک ارزشیابی است ولی فقدان نتیجه ارزش قدمهای انجام شده را از بین نمی برد.

کوشش در امر خیر: مثلاً شما برای کمک به یک فقیر از منزل خود بیرون می روید، غذا و وسایل تهیه می کنید، زحمت می کشید بر خود رنج روا می دارید تا محل او را می یابید ولی او در آنجا نیست و شما او را ملاقات نمی کنید درست است که کار شما ظاهراً به هدف نرسیده ولی شما اجر کار خود را برده اید زیرا ارزش در قدمهایی است که برداشته اید و کارهایی است که کرده اید ولو ظاهراً به هدف نرسیده باشد

و چون برای امر خیر وقت صرف کرده اید وجدان باطنی (پریسپری) شما هم راضی خواهد بود. برعکس شخص برای انجام یک عمل زشت مثلاً دزدی مقدماتی فراهم می کند و تمام وسایل را انجام می دهد ولی تیرش به هدف نمی خورد و موفق نمی شود. چنین شخصی در نظر وجدان و حقیقت، مسئولیت دارد ولو اینکه موفق نشده باشد. علت این است که هم در این مورد و هم در مورد بالا، حصول نتیجه از اراده او خارج بوده و اراده او و تمریناتی که کرده در تهیه وسائل مبنی بر انجام نیت خود وی بوده لذا باید نتایج این نیت به او برسد.

شکست در زندگی: آن کسانی که وقت خود را تلف می کنند و از کار و کوشش و تعقیب و تحقیق منصرف می شوند و تنبلی و گوشه نشینی را پیش می گیرند مسلماً در نبرد زندگی عقب هستند و به هر نتیجه که منظور و هدفشان است نخواهند رسید و از کاروان بازی می مانند. هم به نتیجه نرسیده اند و هم وقت عزیز را که قابل جبران و برگشت نیست از دست داده اند. البته در این امور نیز قواعد سرنوشت را نباید از نظر دور داشت.

اثر شتاب در قضاوت: این مطلب کلی است و اما در موضوع بخصوص مورد نظر نیز صدق می کند. کسانی هستند که در امری قضاوت عجولانه کرده و مبنای رفتار خود را بر این قضاوت غلط قرار می دهند و به علت همین عدم توجه و صرف نکردن کار و کوشش در تحقیق مطلب بعداً رشته اعمال و افعالی از آنها صادر می گردد که باعث اتلاف وقت و عقب ماندگی خواهد شد در حالی که در هنگام مواجهه با مشکل و مسئله ای که از عهده آنها ساخته نباشد اگر تحقیق درست و کار و کوشش و دنبال مشورت رفتن را پیشه گیرند نتیجه آن به طور صحیح عایدشان خواهد گردید و از اتلاف وقت مصون خواهند ماند. در هر کاری که انسان پیش می گیرد و تصمیم به انجام آن پیدا می کند و بدان آغاز می نماید بایستی نهایت مراقبت و دقت را مبذول نماید تا از سستی و غفلت خود را دور و مصون بدارد.

سستی و جدیت: سستی را می توان چنین تشبیه کرد: در یک صف بهم فشرده سرباز که با قدم های منظم جلو می روند اگر در وسط صف سربازی سستی کند و بیافتد زیر پای دیگران له خواهد شد و چنان عقب می افتد که رسیدن آن به قافله و همراهان بسیار دشوار است. در جاده ای عده ای اتومبیل با وضعی موزون پا به پای هم می روند. اگر یکی از آنها سستی کند و تعلل ورزد از دیگران عقب خواهد ماند و یک وقت به خود می آید که همه از او جلو زده اند و جبران عقب ماندگی برای او بسیار مشکل خواهد بود. البته در اینجا اگر شتاب هم بورزد احتمال دارد دچار ناراحتی و تضاد شود. پس بایستی حد اعتدال را از دست نداد. بنابراین همه ما در راه طولانی حیات که در پیش داریم لازم است این نکته را در نظر بگیریم و بکوشیم مبدا با غفلت و سستی کاری کنیم که از کاروان عقب مانیم. کار تمام و نیکو وقتی انجام پذیر

خواهد بود که غفلت و سستی در کار نیاید. پس در راه خیر و در رسیدن به لقای پروردگار بکوشید تا
کامروا شوید. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

با کوشش و کار وقت زائل نشود

در فکر سلیم حکم باطل نشود

با غفلت و سستی امر کامل نشود

اتلاف کنی چو وقت مانی به عقب

صفات آدمیت

یاور درماندگان در این جهان	آدمی را معرفت باشد نشان
عامل احسان و لطف رایگان	منجی بیچارگان و آوارگان
مهربان و با صفا در هر زمان	غمخور مسکین و درویش و فقیر
رافت بی شائبه اندر نهان	خوش زبان و نیکخو با زیردست
باشدش چون نور چشم خود گمان	حامی تعلیم اطفال یتیم
تا نگردد خوار و زار اندر فغان	همتی باید بر این بی سرپرست
بی پناه و ناتوان و بی نشان	چاره بر زن های ولگرد و پریش
بی شو و بیکار و ویلان در میان	دختران فارغ التحصیل نیک
در تکاپو نزد این و آن دوان	نوجوانان پسر از بهر کار
بهر این نوباوگان همچو جان	فکر کار و زندگی باید کنید
آدمیت را کمک باید بدان	التفات و رحم بر آنان رواست
خدمت نوع بشر باشد عیان	«حشمتا» پندی که گفتی این چنین

معرفت و اخلاق: بزرگترین نشان آدمیت و انسانیت همانا معرفت است و نقطه مقابل علم جهل می باشد زیرا منشأ تمام صفات نیکو علم و دانش و منشأ همه اشتباهات و غفلتها جهل است. بنابراین نخستین صفتی که برای یک انسان لازم است دانش می باشد و هرچه در این باره بگویم کم است و دانش هرچه بالاتر رود انتهایی بر آن متصور نیست زیرا دانش انسانی از سرچشمه دانش یزدانی است و دانش یزدانی پایانی ندارد. به این لحاظ است که هرچه دانش بالا می رود می بینیم باز عقب افتاده هستیم و در مقابل دانش کل نادانیم. تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

نشان انسانیت معرفت است. برای اینکه درجه آدمیت یک فرد را بسنجیم باید میزان فهم و عقل و علم او را دریابیم و این امور با رفتار و اعمال آنها روشن می گردد. از مردم عاقل و عالم اعمالی سر می زند که نشانه معرفت آنها است و از جاهل کارهایی به ظهور می رسد که ماهیت آنها را آشکار می سازد. تواضع و فروتنی که البته نباید با تملق اشتباه شود، محبت و خوش رویی، حسن خلق، ادب و انسانیت نشانه ای از این برتری است و برعکس کینه، حسد، تکبر، خودفروشی، لاف زدن، طعنه، رنجاندن دیگران، حرص و خودخواهی و چاپلوسی نشانی از جهالت است.

یاری درماندگان: یکی از علائم معرفت این است که شخص خود را یاور و یار درماندگان بداند. می دانید چرا؟ برای اینکه شخص علیم که با وحدت آشنا شده می داند که سراسر عالم به هم متصل و مربوط است و همه به هم پیوسته ایم و یکی هستیم و این جدائی که وجود دارد ظاهری بیش نیست و در این سازمان که جامعه نام دارد به حکم اجبار ضعفا و درماندگان هم هستند و برای اداره جامعه بایستی همه نوع و همه درجات وجود داشته باشد زیرا سازمان جامعه مانند سازمان بدن است که در آن همه نوع سلول و گلبول و یاخته و میکروب هست. سازمانی که تغذیه بدن را به عهده دارد همه سلول ها و گلبول ها را غذا می دهد و به همه توجه می کند و هیچ دریغ از توجه نسبت به ضعفا نمی ورزد و تبعیضی روا نمی دارد نه اینکه تنها به اقویا پردازد و ضعیفان را از نظر دور بدارد. اگر چنین کند، تعادل بدن از بین خواهد رفت. یک فرد عاقل وحدتی که به تعلیمات وحدت مجهز شده با همین نظر به ضعفا و درماندگان جامعه می نگرد و کمک خود را نسبت به آنان مبذول می دارد.

ضعفای جامعه: هرچند با مقررات صحیحی که با موازین وحدت مقرون باشد دیگر درمانده و بیچاره ای باقی نخواهد ماند معذک اگر هم افرادی در اثر اشتباه و غفلت و یا عوامل دیگر دچار بیچارگی و آوارگی شوند مردمان نیکو با احسان و لطف کمک خود را نسبت به آنان بدون در نظر گرفتن ملیت و نژاد و رنگ و مذهب بلکه صرفاً از نقطه نظر جامعه بشریت و وحدت عالمی دریغ نخواهند داشت و این کمک رایگان خواهد بود یعنی به قصد گرفتن پاداش و یا به انتظار تلافی نیست. بلکه در راه خدا و انسانیت و همبستگی وحدتی است که با همه دارند و چون چنین بستگی وجود دارد کمکی که در اینجا مبذول دارند از جای دیگر یعنی از درون همین عالم وحدت عکس العمل پاداش ان خواهد رسید و این معنی واقعی شعریست که می گوید:

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

غمخواری از مسکین: همچنین مردمان صاحب معرفتی که به انوار وحدت مجهز شده اند غمخور مسکینان و درویشان و فقرایند و همانطور که نسبت به کار خود غم می خورند و در فکر حل امور خویشتنند. درباره انجام کار افرادی که یار و یاور ندارند و با فقر و تهی دستی و کمی مال دست به گریبانند تا آنجا که مقدر است و می توانند می کوشند و در هر دوره و زمانی شعار مهربانی و صفا و انسانیت را فراموش نمی کنند.

ادب و خوش رویی: ادب و خوش رویی و خدمت به بالادستان و روسا و افراد مافوق هنری نیست و این کار اغلب مردمان است زیرا از این راه امید پاداش می برند اما مرد عاقل صاحب معرفت کسی است که با زیردستان هم خوش زبان و خوش رو و نیکو رفتار باشد و بدون هیچگونه شائبه سودخواهی یا چشم داشت خواه آشکار خواه پنهان رافت و محبت و لطف مبذول دارد. از آنجا که تعلیم و تربیت و آموختن

دانش یکی از وسایل ترقی جامعه می باشد و مهمترین عامل پیشرفت مادی و معنوی است و اطفال یتیم بی سرپرست و درمانده وسایل لازم برای تحصیل علم و سواد در اختیار ندارند، مرد نیک سیرت با نظری که نسبت به نور چشمان و اولادان خودداری در راه تعلیم و تربیت اینگونه اطفال اقدام می کند و پرتو همت خود را بر این بیچارگان می اندازد تا موجبات آمادگی آنها برای زندگی آینده فراهم شود نه اینکه در اثر بی تحصیلی و درماندن از آموزش دچار خواری و زاری شده فریاد گریه و ناله آنها از دل برخیزد و دلها را بلرزاند. پوشیده نماند که امروز موسسات و بنگاه های خیریه ای در راه نگاهداری و تعلیم و تربیت یتیمان و اطفال بی سرپرست برقرار است و این امر خود شایان بسی تقدیر می باشد لیکن نباید تصور کرد کافیسست بلکه بر هر فرد بشر اعم از زن و مرد لازم است این امر را در خور توانایی وظیفه و فریضه خود بشمارد تا موجبات رضایت یزدان مقتدر دانا را فراهم سازد.

زنان پریشان حال: زنان سیه روز پریشان روزگاری که در اثر عوامل نادانی و نواقص سازمان جامعه دچار ولگردی و فساد شده اند، این بانوان بی پناه، بدبخت، ناتوان که کسی نام و نشان آنها را نمی شناسد و از شدت عسرت دچار تار عنکبوتهای فساد گردیده اند بدبختی آنها مدیون جهالت خودشان و فساد جامعه و نبودن قانون صحیح است. اگر مقررات درستی در جامعه وجود داشته باشد که احتیاجات طبیعی جوانان و مردان را برآورد و وسایل قانونی و صحیح و بهداشتی برای تامین نیاز طبیعی افرادی که قدرت ازدواج ندارند به وجود آید دیگر مجالی برای فحشا باقی نمی ماند. فشار آوردن و قدغن کردن و نادیده گرفتن نیروهای طبیعی کار آسانی است و بخوبی می توان با یک فرمان حکم کرد که هیچ جوانی حق ندارد نیاز شهوت خود را برآورد. اما این فرمان چاره کار را نخواهد کرد و همانطور که نمی توان جلوی سیل خروشان را با یک دیوار گلی گرفت جلو سیل احتیاجات طبیعی را با قدغن کردن و مقررات اخلاقی و دینی و تبلیغات و نصیحت نمی توان سد نمود. بایستی راههایی طبیعی و صحیح و درست مقرر داشت که جوان بتواند میل طبیعی خود را با اعتدال به قدر استطاعت مالی برآورد که ضمناً از این کار فساد برنخیزد. جلوگیری از فحشا: انجام این عمل مجال گسترش فحشا را از بین خواهد برد و زنان پریشان بدبخت را هم با انتظام و ترتیبی که در این مقررات انجام می شود نجات خواهد داد و کارشان چاره سازی خواهد شد. زنانی را هم که در اثر غلط بودن مقررات اخلاقی جامعه دنیوی در سیه چال بدبختی افتاده اند بایستی با رافت و مهربانی و بدون بغض و کینه و تنفر از آن بدبختی نجات داد تا به زندگی شرافتمندانه باز گردند. این موضوع از مشکلات اساسی اجتماع است که بیان درد آن و چاره هایی که باید انجام شود تفصیل زیاد دارد و در هر حال اقدامی که در این باره به عمل آید خدمت اساسی مهمی به عالم بشریت خواهد نمود و این اقدام خیر با موازین وحدت و اخلاق نیکو هماهنگ است.

مسئله دختران: به غیر از مسئله فوق موضوع بسیار مهم دیگری درباره دختران از مشکلات اجتماع امروز است به این معنی که دختران فارغ التحصیل نجیب پاکیزه در اثر عادات و مقررات غلطی که در موضوع زناشوئی و ازدواج بین جامعه دنیوی وجود دارد بدون شوهر مانده و بیکار و ویلان در جامعه می گردند. برخی از این مشکلات عبارتست از عدم اعتماد و سوء ظن به رفتار آینده شوهر یا زن که به منظور تأمین آن تضمینهای بسیار سنگین و کمر شکن مقرر می دارند و معمول داشتن مهرهای سنگین و مخارج زیاد ازدواج و تشریفات و مقررات پرخرج و خشک و اتلاف مال که بیشتر آنها از رقابت و همچشمی نامعقول تولید می شود و انواع این قبیل چیزهاست که سبب گردیده جوانان از ازدواج فراری و دختران از تشکیل خانواده محروم مانند. لذا باید تا زود است کمک و چاره ای در اینکار انجام شود زیرا اینها خواهران و دختران و پسران عزیز ما هستند و موظفیم هرچه زودتر خدمتی در حق آنها انجام دهیم.

نیروی بزرگی از جامعه: اینها جوانند، نیروی بزرگ جامعه بشمار می روند، بایستی زندگی تشکیل دهند، صاحب اولاد باشند، خانواده اداره کنند، در تحکیم سعادت اجتماع سهیم شوند، اولادان نیکو برای جامعه بار آورند در خوشبختی دنیا سهم داشته باشند. بعلاوه اینها بشرند احتیاج طبیعی دارند. می توان با دستورات اخلاقی و وجدانی و تبلیغ و تلقین و نصیحت تا حدودی جلو نیاز طبیعیشان را در ظاهر سد نمود اما این کار چاره ای اساسی نیست زیرا سیل خروشان طبیعت و لهیب سهمگینی که از داخل خود آدمی بر می خیزد هر گونه فشار اخلاقی و بهداشتی را خرد می کند، فرضاً هم که موفق شدیم با تبلیغات اخلاقی جلو آنها را بگیریم آیا ظلم نیست که این عمل را انجام دهیم و در حال سلامتی نیاز طبیعیشان را مانع شویم؟ این عمل چه تفاوتی دارد با اینکه گرسنه سالمی را دور از غذا و محروم نگاه داریم و از خوردن غذا منع نماییم؟ آیا اینکار مثل آن نیست که به آنها گرسنگی دهیم به این بهانه که تامین غذا برای آنها گناه دارد؟ آیا این جلوگیری عیناً در حکم آن نیست که مانع از دفع طبیعی فضولات بدنشان باشیم؟ در اینباره فکر کنید و عبرت بگیرید.

نیروی جوانان: به علاوه عده ای از آنها به علت کمبود سواد ویلان و سرگردان و بیکار در جامعه می گردند چرا باید نیروهای فعاله آنها از بین برود و همچنان هدر داده شود. چرا جامعه نباید از وجود آنها درست استفاده کند؟ زنان در کارهایی که با طبیعت آنها سازگارند از مردان جلوتر و فعال تر و نافذتر هستند. متأسفانه بیکار ماندن عده ای از زنان در سراسر جهان و اتلاف بیهوده نیروی حیاتی آنان سبب می شود که هم جامعه از این نیرو محروم باشد و هم از بیکاری آنها فساد اخلاقی و غیره تولید شود.

پسران بیکار: این وضع منحصر به دختران نیست و پسران جوان نیز برای کار دائماً نزد این و آن در تکاپو و فعالیت هستند. در اغلب کشورها تقاضای کار بیشتر از عرضه آن می باشد. بایستی وسایلی فراهم گردد که کار در دنیا برای هر طبقه مهیا شود تا از این گونه عیوب جلوگیری به عمل آید.

فکری به حال نوباوگان: هرگاه دول معظم بودجه هنگفتی را که امروزه صرف تسلیحات و ایجاد وسائل جنگی و برادرکشی می کنند از این مسیر مخرب منحرف کرده در راه رفاه عالم بشریت بکار اندازند نتیجه آن چنین خواهد بود که بیش از آنچه امروز انجام می گردد در همه نقاط جهان، نه تنها کشورهای مخصوص و پیشرفته، انواع و اقسام کارخانه ها و سایر وسائل ایجاد رفاه و آسایش و برای جوانان بیکار کار مناسب مهیا می گردد و می توانند ازدواج کرده و کانون خانوادگی تشکیل دهند و هر دو دسته دوشیزگان و نوجوانان از بلا تکلیفی بیرون خواهند آمد. این است یکی از پیشنهادات وحدت که به خیر و سعادت انسانیت است.

خردمندی و نیکرویی

استعداد و مقدر و تمرین: هرچند میزان و بهره خرد به سازمان مغزی هر فرد و استعداد آفرینش که برحسب تقدیر و مشیت الهی معین است بستگی تام دارد. اما موضوع ورزش و تمرین و کوشش را نیز فراموش نباید کرد زیرا کوشش در تمرین و پرورش استعداد مقدر را قوی تر می سازد و مثل آن چون یک درخت سیب است که مقدر این است که سیب بدهد و هرچه کنند مقدر آن تغییر نخواهد کرد و مثلاً زردآلو نخواهد داد. اما در اثر کوشش و پرورش و کود و رشوه و مراقبت و مواظبت همان درخت سیب ثمرات درشت و پاکیزه می دهد. برعکس غفلت و سهل انگاری سبب می گردد که میوه های ریز و ضعیف و یا پژمرده از آن بوجود آید و در هر حال تقدیر آن عوض نخواهد شد. درخت سیب سیب است و زردآلو زردآلو. کوشش و تمرین نیز مفید است و استعداد فطری مقدر را پرورش می دهد اما تقدیر را عوض نمی کند و غفلت برعکس استعداد مقدر و فطری را به حالت ضعف و عقب ماندگی دچار می سازد. تعلیم و تربیت نیز مشمول همین قاعده و قانون است.

اثر تعلیم و تربیت: در یک مدرسه به عده ای از دانشجویان تعلیمات متشابهی داده می شود و هم از کلاس های درس و مفاد درس و سایر آموزش ها استفاده می کنند و همه موظف به کوشش و سعی در این راه هستند و چون از نقشه تقدیر بی خبرند و نمی دانند آینده برای آنها چه خواسته است هر کدام در این راه جدیت مبذول می دارند. اما در نتیجه عمل می بینیم همه به یک نحوه از تعلیمات برخوردار نمی شوند. مثلاً از فارغ التحصیلان یک کلاس مهندسی چند نفر بسیار برجسته و شاخص و نامی خواهند شد در حالی که عده دیگر که شاید به همان اندازه زحمت کشیده اند نصف آن مقدار برخوردار نبوده اند. علت این است که تقدیر آن عده اول این است که به آن نتیجه برسند در حالی که عده دومی تقدیرشان چنان ایجاب نمی کرده است. این است رابطه تعلیم و تربیت و کوشش با تقدیر و سرنوشت.

ورزش چه می کند: تمرین و ورزش در همه امور مادی و معنوی تا حدودی باعث پرورش و بسط قوا است و همانطور که تربیت بدنی و ژیمناستیک عضلات را قوی و بدن را سالم می سازد تمرین قوای معنوی نیز باعث بسط آنها می شود. تعلیمات حساب و جبر و مثلثات و لگاریتم و هندسه اهم فوایدشان فکر است و اینکه در مدارس و مکاتب مختلف از عهود قدیم تا امروز این علوم را تدریس می کنند بیشتر به خاطر فائده ای است که از لحاظ پرورش و تمرین فکر دارد. پرورش و تمرین را خداوند متعال به جبر در نهاد بشر به ودیعت نهاده و اگر نمی بود انسان به دنبال پرورش قوا و استعدادها نمی رفت.

پرورش قوای فکری: حفظ کردن اشعار و تاریخ و جغرافیا و این قبیل دروس بیشتر به خاطر پرورش حافظه در حدود مشخص می باشد. اما در اینجا نباید فراموش کرد که تمرین حافظه در یک علم معین قوای حافظه را در همان علم پرورش می دهد ولی در سایر علوم کاهش پیدا می کند. مثلاً اگر شعر زیاد حفظ کرده در ادبیات جلو می افتد ولی در ریاضیات و فیزیک و شیمی عقب می ماند. در هر حال به طور کلی قوای انسان در اثر پرورش راه ترقی و تعالی پیدا می کند. بهترین راه پرورش فکر تفکر کردن است و ما اگر اطفال خود را از ابتدای زندگی عادت به تفکر دهیم و مسائلی در نظر آنها مطرح کنیم که حل نمایند فکرشان تا حدودی که مکانیسم مغزیشان ایجاب می کند پرورش پیدا می نماید. برخی بازیهای فکری مثل شطرنج و جدول برای پرورش فکر مفید است.

تمرین فکر: همه افراد بشر باید خود را عادت به تفکر دهند و در همه امور فکر کنند تا روز به روز نیروی فکریشان پرورش یابد. چون بشر در همه امور مختلف و امور حیاتی بایستی پیش برود لذا بایستی تفکر خود را در همه امور پرورش دهد و نتیجه مطلوب بدست آورد. برای اینکه این کار منظم شود خوبست دقایق مخصوص به این اعمال اختصاص داده شود که در این امر غفلتی نگردد. مثلاً عجایب آفرینش و عظمت آن و تفکر در وحدت عوامل آفرینش و رابطه و پیوند موجودات و اشیا با یکدیگر خوراک بسیار خوب برای تفکر و تدبر می باشد و به قدری دامنه آن وسیع است که هرچه در این باره کوشش شود بی جا نخواهد بود زیرا هم فکر را برای آماده شدن در راه زندگی پرورش می دهد و هم دلایلی محکم و قوی برای حقایق ارائه شده به انسان می آموزد. بنابراین بر هر بشر لازم است تا حدودی که مطابق با استعداد و ظرفیت فکری و عقلانی معین و مقدر اوست فکر خویش را پرورش دهد و خردمند شود. حلم و بردباری: دیگر این که شخص باید حلم باشد یعنی در مقابل پیش آمدها حلم و صبر بورزد. اشخاصی که در قبال دیگران زود عصبانی می شوند و به اصطلاح از کوره در می روند، به علت اینست که اطلاع کافی از حقایق ندارند. اگر انسان سه مطلب را همیشه در مد نظر قرار دهد و در اثر تمرین ملکات خویش را تقویت گرداند حلمش افزایش بسیار خواهد یافت و خیلی کم امکان عصبانیت برای او باقی می ماند. این سه مطلب از این قرار است:

توجیح خطاکاری: - نخست این که بداند کسی که به او توهینی کرده یا حرف ناروایی زده یا مطلب غیر واقعی را عنوان کرده روی نادانی و عدم اطلاع بوده و حتی اگر به او لطمه زده یا آزاری رسانده یا درصدد لطمه است این امر هم در اثر نادانی است. زیرا اگر دانا می بود چنین نمی کرد. حالا که نادان است مرد دانا را با نادان پیکاری نیست. کما اینکه یک فرد بالغ که خود را عاقل می داند با یک طفل کوچک که رشد عقلی ندارد مبارزه نمی کند. - احتمال دهد که طرف اشتباه می کند و درصدد تحقیق برآید و چه بسا اتفاق

می افتد که بر او یقین خواهد شد که عمل حریف انگیزه اش اشتباه بوده است نه عمد. - با نظر محبت و برادری و وحدت به طرف نگاه کند و او را عضوی از پیکره واحد جامعه بشری که خود وی نیز عضوی از آن است بنگرد. در این صورت مانند پدر مهربانی که از نادانی اولاد در می گذرد از او خواهد گذشت. البته تمام اینها بعد از این است که یقین کند خود در قضاوت اشتباه نکرده زیرا چون ممکن است اشتباه در قضاوت، عمل دیگران را در نظر ما به کلی خلاف آنچه هست جلوه دهد.

خجلت تنبیه است: نتیجه انفرادی این عمل آنست که از راه ستیز و مبارزه با وی در نمی آید و به جای اینکه توهین او را با توهین و آزار و اذاء بیشتر پاسخ دهد و در اثر عکس العمل متقابل و غیرت کاذب دامنه این کار وسعت گیرد و بیهوده یک جرعه آتش خرمی را بسوزاند، وقتی حلم و صبر ورزید و عکس العمل نشان نداد طرف خجل می شود و از در عذرخواهی در می آید و این بهترین تنبیهی است که می توان کرد.

قصور از غفلت است: البته این امر برای کسی است که یقین دارد خودش مقصر نیست و متاسفانه در اکثر مواردی که ما خیال می کنیم مورد ستم و تجاوز دیگران قرار گرفته ایم قصور از غفلت است و اگر درست بررسی کنیم قصور را در می یابیم. پس نخستین وظیفه ما در چنین مواردی صبر و سنجش و تفکر است که اگر دیدیم عمل نتیجه غفلتی از جانب ما است به جای اینکه طرف را ملامت کنیم خود عذر بخواهیم و پوزش طلبیم و شجاعانه به قصور اعتراف کنیم. در هر حال حلم ورزیدن یکی از بهترین راههای موفقیت است و راه آن به طور خلاصه همانست که گفته شد.

مهمترین مورد صبر: مهمترین موارد صبر، شکیبایی در حین سختیها و گرفتاریها است زیرا برحسب تقدیر و سرنوشت برای هر فردی از افراد انسان خواه ناخواه مشکلات و گرفتاریهایی پدید می آید. اگر صبر ورزد و شکیبایی نماید مرحله تقدیر و سختی و گرفتاری خواهد گذشت و دوره راحتی و شیرینی زندگی بدون اینکه بیتابی و فشار زیاد و ناراحتی دیده باشد فرا می رسد. اما اگر در اثر ناراحتی بیتابی کرد و ناشکیبایی ورزید همان تقدیر خواهد گذشت در حالی که اوقات زندگی او هم به سختی گذشته است. این است فرق اشخاص صبور و ناشکیبا.

سپاس و ناسپاسی: مثلاً کسی که بر حسب تقدیر از مرحله فقر گذشته اگر در حین بی چیزی، کفر و ناسپاسی و ناراحتی و بیتابی ورزد و کف نفس را از دست دهد همان مرحله را به سختی می گذراند. اما آن کس که با صبر از این مرحله می گذرد بعد از تقدیر تمام شود و دوران خوش تر برسد از آنکه بیتابی نموده زندگی بهتر و مرفه تری را گذرانده است و عزت نفس خود را هم از دست نداده است. فی المثل چند نفر که در یک شب تیره و ظلمانی بی چراغ و روشنایی گرفتار شده اند آن کس که در میان آنها به این سختی

و تیرگی اهمیت نداده و خلق خود را تحت فشار قرار ندهد با آن کس که دائماً دچار پریشانی و شکایت و گرفتگی باشد هر دو این شب را طی خواهند کرد و صبح صادق روشن برای هر دو طلوع خواهد نمود اما چقدر فرق است بین صبر این و بیتابی آن. اینک می گویم مرحمت خداوند قادر متعال بیشتر شامل حال آن دسته ای است که صبور و بردبار باشند. در واقع می توان گفت لحظاتی که مرد شکیب با آرامش و طمانینه و سکون و تبسم گذرانده لطف الهی شامل احوالش شده و به او سخت نگذشته است در حالی که مرد بی صبر و متغیر و خودخواه و خودخور لحظات بسیار بدی گذرانیده که از لطف و محبت الهی دور مانده است. بدبخت آن کس که ناشکیبایی او چنان قدرت گیرد که دست به خودکشی زند، او زندگی را بر خود تباه کرده و قلم قرمزی بر آن کشیده. در حالی که اگر صبر می ورزید آن مرحله بالاخره تمام می شد و دورانهای خوشی می رسید.

تمرین جلوگیری از غضب: از موارد مهم دیگر صبر تمرین جلوگیری از غضب است زیرا در اثر برخورد به یک عمل یا سخن ناروا شخص دچار خشم می گردد و ممکنست حالت جنون ماندی به او دست داده خدا نکرده بوسیله اسلحه یا شیئی لطمه به طرف زند یا موجب قتل شود اما اگر صبر می ورزید چنین چیزی اتفاق نمی افتاد. هنگامی که در مقابل یک حرف ناروا یا عمل ناروا صبر کنیم موضوع خود به خود خاموش می شود اما اگر صبر نکرده عصبی شویم و عکس العمل نشان دهیم طرف نیز ساکت نخواهد بود و تلافی به مثل بلکه بیشتر خواهد کرد و ما هم ناچار بیش از او ابراز قدرت و شخصیت خیالی می کنیم و دامنه این اختلاف به جایی می رسد که باعث لطمه های فوق العاده برای طرفین است در حالی که صبر مانند پایی است که بر روی جرعه آتش گذارند که مانع از آن می گردد آن جرعه خرمی را مشتعل سازد. تمرین صبر: البته باید دانست که صبر در نهاد هر بشری اجباراً وجود دارد منتها اگر درباره آن تمرین کنند و مداومت نمایند تقویت خواهد یافت ولی اگر به آن اعتنا نکرده و زمام نفس را به دست بی صبری دهند کم کم ضعیف و کم اثر می گردد.

تمرین و پرورش هوش: در موضوع هوش نیز قاعده همان ترتیبی است که در مورد خردمندی گفته شد که شخص بایستی در صدد توسعه هوش به وسیله تمرین و پرورش برآید و این کار هم روشهایی دارد که فعلاً جای بیان تفصیلی آن نیست و آزمایشهای هوش که امروزه معمول شده خود نشان دهنده امکان توسعه این استعداد بشری است.

غیبت و بدگویی: روش یک انسان اینست که از دیگران بدگویی نکند و این اولین شرط انسانیت است. غیبت از مردمان به قدری زشت است که همه ملل و همه ادیان آن را محکوم ساخته اند و در اسلام غیبت را مثل خوردن گوشت برادر دانسته و در حقیقت هم اگر درست فکر کنید اشمئزاز آن کمتر از این عمل

نیست منتها این موضوع در جامعه به قدری شایع شده که قبح آن از بین رفته است اما در مقابل عدل الهی روشن و معین است و پوشیده نخواهد ماند و آنان که چنین عملی داشته باشند به مکافات عمل خود گرفتار و در دنیای آینده قالب مثالی آنها برای روشن شدن عمل آنان و مجازات نمایش داده خواهد شد و به کیفر خواهند رسید.

شیوع غیبت: غیبت کردن در میان همه طبقات جامعه اعم از مرد و زن و پیر و جوان بسیار شایع گردیده و هرگاه کسی را از غیبت منع کنی در جواب می گوید: «من از او بدگویی نمی کنم بلکه صفت او را می گویم.» همین گفتن صفت غیبت است زیرا قانون اخلاقی بدگویی اینست که هرگاه بدی که نسبت به دیگری نقل کردی در او نباشد این گناه بزرگتری است و نام آن تهمت و توهین است و اگر بدی در او باشد غیبت است. ملاک عمل در شناختن حقیقت غیبت اینست که اگر سخن را در حضور خود وی گوئی او را ناخوش آید و رنجیده خاطر شود. چون در حضور ناراحت می شود چرا در غیبت او چیزی گوئی که هرگاه بر آن اطلاع یابد پریشان شود؟ این کار از قانون محبت و برادری و انسانیت دور است.

یک تذکر لازم: این نکته را نیز باید گفت که یکی از قوانین مترقی اخلاقی جامعه و تشویق مردمان به عمل خیر آنست که اشخاص پرهیزکار و نیکو و با تقوی را باید به جامعه معرفی نمود. تا همگان به کارهای خوب شائق شوند. برعکس این مطلب نیز صحیح است یعنی اشخاصی که از لحاظ اعمال زشت و کارهای ناروا وضع آنها به صورتی درآمده که به حد شیاع رسیده و از خلاف کاری پرورایی ندارند و علناً مرتکب آن می شوند مانند: دزدی، قتل، لواط و غیره که تقریباً به صورت حرفه آنها در می آیند. لازم است اعمال این قبیل اشخاص را نیز به جامعه معرفی نمود تا هم خودشان ناچار شوند از اعمال زشت پرهیزند و هم جامعه آگاه باشد که دچار زیان کارهای زشت آنها نگردد.

پستی غیبت کننده: مردمانی که غیبت می کنند نه تنها در نظر شخص غیبت شده که دیر یا زود موضوع را خواهند شنید پست و بی مقدار می شوند در نظر شنوندگان فهیم هم کوچک و بی ارزش جلوه می کنند و شخصیت انسانی خود را از دست می دهند. برعکس کسی که از غیبت کردن خودداری نماید و جداً از این کار احتراز جوید و معاشرینش او را به این صفت شریف بشناسند مقامش عزیز و شخصیتش در جامعه ارجمند می گردد و همه به او اطمینان پیدا می کنند و احترام عمومی خواهد داشت و همه دوستان و حتی دشمنانش مطمئن می شوند که از زبان او در غیاب خویش ایمن هستند. چه مصونیت اخلاقی بهتر و بالاتر از این می خواهید؟

وحدت مخالف غیبت است: وحدت که طریق محبت و راستی و درستی و صافی و پاکی و پیوند است مسلماً با این طرز فکر مخالف است و کسی که در وحدت تربیت شود زبان شریف و پاکیزه خود را که آلت

بیان حقایق دین و صفات توحید و نور وحدت است به این عمل کثیف و زشت آلوده نخواهد کرد و از غیبت نمودن نسبت به دیگران خودداری خواهد نمود. مرد یا زن وحدتی تمام افراد بشر را خواهران و برادران خود می داند و مسلم است که هیچ کس حاضر نیست نسبت به برادران و خواهران خود زبان به زشتی بیالاید. به علاوه وحدت آن قدر خوراک فکری و معنوی در مقابل اشخاص قرار می دهد که آنها را از این بلیه نجات خواهد داد تا برای رفع بیکاری و گذراندن وقت زبان را به بدگویی دیگران مشغول ننماید.

چاره جویی کنونی: شایسته است کسانی که علاقه به اتخاذ این روش درست اخلاقی دارند خودشان جداً از این عمل خودداری کنند و با زبان لین دیگران را به این کار تشویق نمایند و هرگاه کسی خواست به غیبت مبادرت کند حتی المقدور با ملایمت و مهربانی زشتی کار را به او گوشزد کنند و اگر در مجلسی بودند که قدرت جلوگیری از بدگویی در آن ها نبود خود ساکت بمانند و در صورت امکان به ترتیبی که مقرون با ادب و فروتنی و محبت باشد روش خود را بفهمانند و نشان دهند که روحاً با این عمل موافق نیستند. البته نباید از نظر دور داشت که تذکر دادن به غیبت کننده خوبست و راهنمایی طوری باشد که به او توهینی علنی وارد نیاید.

حفظ اسرار مردم: علاوه بر این هر فردی موظف است اسرار مردم را بپوشاند. مانند همه کار ملاک آن آزمایش شخصی است. اگر شما سری به دوستی بسپاری و او آن را نقل نماید و شایع سازد چقدر ناراحت خواهی شد. دیگران نیز همین حال را دارند بنابراین اگر سری مستقیماً از طرف صاحب سر به تو سپرده شد یا اینکه با یک یا دو واسطه به تو رسید تو آن را نگاه دار و جداً از پخش و بازگو کردن به دیگران خودداری کن و اگر چیزی به تو گفتند که حس کردی احتیاج به نگاهداری و محافظت دارد و یا گمان بردی که شخص صاحب سر از افشا شدن آن کسل و ناراحت خواهد شد یا به هر ترتیب لطمه ای خواهد دید فوراً این تکلیف وجدانی بر تو بار می شود که سر را نگاه داری.

شایعه سازی: یکی از آفات زبان شایعه سازی است که به قول ظریفی حکم سکه تقلبی دارد که عده ای اشخاص بیخبر آن را خرج می کنند بدون اینکه بدانند تقلبی است. اما می گویم آدم بی دقت و بی توجه است که فریب می خورد و سکه تقلبی خرج می کند. با در نظر گرفتن اختلاف مکانیسم مغزی و سرنوشت اشخاص یک شخص خداشناس و فکور ولو اینکه گول خورده و سکه خرابی دریافت دارد و در اثر شتاب یا کمی دقت نتواند در وهله اول آن را تشخیص دهد وقتی به آن دقت کرد و آن را شناخت موظف است از خرج کردن آن به دیگری خودداری نماید که آن سکه دست به دست نگردد ولو اینکه به زبان خودش باشد. زبانی که در اینباره متحمل می شود جزای بی دقتی وی است.

وظیفه ما در قبال شایعه: شایعه نیز این طور است و هنگامی که انسان شایعه ای شنید اگر موضوع بی اهمیت و مهملی باشد بهتر است آن را در مغز خود ثبت نکند و مانند زمزمه از یک گوش بشنود و از گوش دیگر بدر کند و اگر خبر اهمیتی دارد موظف به تحقیق است و پس از تحقیق و یقین بر اینکه راست و درست است می تواند به آن استناد نماید والا آن را به کلی فراموش کند.

احترام زبان: زن یا مرد حق طلب پاکیزه کردار و جویای راستی کسی است که به جای این اعمال ناروا فکر کند که خداوند متعال یک پاره گوشت کوچک را که زبان نام دارد به ضمیمه برخی از آلات مجاور آن به قدری شگفت آور آفریده که وسیله ارتباط و آنتن و اتصال مخلوقات با یکدیگر است، وسیله ای است برای محکم کردن مبانی وحدت و اتحاد، وسیله ای است برای خدمت و دوستی، بنابراین آیا شایسته است که این وسیله عزیز را برای کارهای ناروا مصرف نمایند و آن را آلوده سازند و این آلتی که ناقل پاکترین و مقدس ترین محموله ها یعنی سخنان حق است صرف گفتار کثیف، بدگویی، غیبت، ناسزا، تهمت، کلمات زشت و رکیک و امثال آن گردد؟

کنترل زبان: پس زبان را که در حقیقت آلت وحدت است باید در راه وحدت بکار برد و بهترین مصرف آن مهر و محبت و انسانیت و نرمش و کلمات دلنشین و تسلی بخش و فرح زا می باشد. اینست روش انسانیت و وحدت. هرگاه کسی موفق نباشد که زبانش را در راه تبلیغ حقیقت و محبت و انسانیت و دوستی تمرین دهد بهتر است آن را نگاه دارد و خاموش باشد و گوش بدهد. در این صورت از مضار آفات زبان محفوظ خواهد ماند. اینست روش نیکی و درستی. البته همیشه نمی توان خاموش بود و این عمل قابل دوام نیست زیرا زبانی که خداوند متعال به انسان عطا فرموده برای مصرف معینی است که بایستی به جای خود بکار برده شود. روش خاموش موقتی است و تا هنگامی است که هنوز عادت و تمرین به مصرف زبان در راه خیر بشریت نکرده است و بایستی کم کم این روش تغییر یابد.

تمرین و تربیت زبان: برای این کار احتیاج به تمرین و ورزش است اما تمرین و ورزش جدی و مدام نه آنکه در اثر تحریک احساسات و قبول این سخن اندکی به این کار توجه نماید ولی بزودی آن را کنار گذارد زیرا فایده نخواهد داشت. کسی که رشته ای را می آموزد اگر چندی بدان جداً مشغول باشد و بعد کم کم سرد شده و آن را رها کند نتیجه مطلوب از آن کار نخواهد برد. آن کسی در هر آموزش و تمرین توفیق می یابد که جدی و پایدار باشد.

نظارت در سخن: در موضوع تمرین و ورزش زبان نیز بایستی جدی، پایدار، با استقامت و مراقب بود و نخستین شیوه این عمل آنست که خود را عادت دهیم که قبل از گفتن، سخن خود را بسنجیم و روی آن فکر کنیم زیرا وقتی کلام از دهان خارج شد دیگر چاره ندارد و گاهی به قول شاعر «زبان سر سبز

می دهد بر باد.» بنابراین قبل از خروج است که هنوز کلام در خدمت تو است و وقتی خارج شد تو غلام آن هستی و به جبران ضایعات آن موفق نخواهی شد.

سنجش کلام: فرانسویان مثل خوبی دارند، می گویند «بایستی سخن را قبلاً سه بار با نوک زبان وزن کرد و بعد آن را بیرون داد» پس از این مراقبت و توجه که مانند قراول زنبوران در جلو کند و همه تازه واردین را بازدید می کند و از ورود اشخاص کثیف جلوگیری می نماید و تنها زنبوران پاک و سودمند را به کندو راه می دهد انسان هم باید فقط سخنان پاکیزه و مهرآسا و سودمند را از دهان خارج سازد و از خروج کلمات کثیف و ناروا و زیان بخش جداً جلوگیری نماید.

ملاک سودبخشی است: در گفتن بایستی سخت جدیت کرد که کلام انسان برای دیگران سودی در بر داشته باشد والا نگفتن او بهتر است زیرا موجب اتلاف وقت طرفین است و چنین سخن را هزل می گویند. البته کلام شیرین و شوخی و دلجویی نیز چون باعث نشاط و رفع حزن و غم از اشخاص است با اینکه ظاهراً ممکنست لغو به نظر رسد اگر چنین نتیجه ای بخشد بسیار مفید بلکه واجب می باشد اما در محل خود، جای خود، به اندازه و مناسب و در نظر گرفتن استعداد و حالت شنوندگان.

جهاد با نفس: وقتی در راه کسب این صفت پاکیزه یعنی تمرین و تربیت زبان و به راه آوردن آن موفق شدی و خود را از غیبت و بدگویی و ناسزا و لغو و تهمت و این قبیل آفات و خارهای لسان نجات دادی در حقیقت خوی زشت و نکوهیده ای را از خویشتن دور ساخته ای و می توان گفت که موفقیت عظیمی در راه حق و حقیقت پیدا کرده ای زیرا جهاد با نفس و تربیت و تمرین با در نظر گرفتن سرنوشت یکی از بزرگترین پیکارها است و شاید از پیکار با دیگران سخت تر و هولناک تر و موفقیت در آن با ارزشتر است. لذا کسی که به چنین موفقیتی نائل گردید بایستی خود را سعادت‌مند بداند و متقاعد شود که راه خوشبختی را یافته است و هم به خود سود رسانده و هم دیگران را ناراحت نکرده است. کسی که چنین باشد می فهمد که با تمرینات خوی حیوانی را از خود دور ساخته و متخلق به صفات آدمیت گردیده است. آیا شادمان از این تمرین نیستید؟

مغرور نباش: کسی که به چنین موفقیتی نائل بشود بایستی خودخواه و مغرور شده و خود را از پند گرفتن مستغنی بداند زیرا انسان در هر حال و در هر درجه و مقام از علوم اخلاقی که برسد باز هم بی نیاز از پند نیست و ممکنست در رفتار و اعمالش جزئیاتی وجود داشته باشد که نیازمند به پند و تذکر باشد برای اصلاح خود از پند ناصحین استفاده کند.

گوش پند شنو: مردمان حکیم و دانا کسانی را بزرگ، خردمند و روشنفکر می خوانند که در هر درجه از علوم معنوی هم که باشند باز خود را از پند مستغنی نبینند و گوش آنها همیشه برای شنیدن اندرز و سخن

حق باز و شنوا باشد و اگر مطلبی را درست دیدند از روی بی طرفی و بدون تعصب صحت آن را بسنجند و در قبول آنچه نیکو و مفید است تردید روا ندارند.

فراموشی زشتی؛ در خاتمه این سخن را نیز به عنوان یادگار به فرزندان عزیزم می گویم که اگر کسی در حق شما عمل ناروایی کرد فراموش کنید و همان اصلی را که در جای دیگر این کتاب تذکر داده ام در نظر بگیرید که اگر کسی کار زشت می کند از روی نادانی و عدم اطلاع و جهالت است و شخصی که خود را عالم و مطلع و فهمیده می داند بایستی نادان را به علت نادانیش عفو بدارد. همانطور که یک شخص بالغ که طفلی یا دیوانه ای او را آزار رسانیده از او انتقام نمی کشد و شان خود را اجل از آن می داند که با داشتن خرد از یک طفل تلافی کند، مرد عاقل روشن بین هم نسبت به مردمانی که به او بد می کنند همین نظر را دارد و آنها را به عنوان یک طفل یا ناقص العقل که از روی نادانی کاری کرده می نگرد و همانطور که طفل را با محبت و زبان نرم و خوش خویی و انسانیت آگاه و هدایت می سازند او هم سعی دارد تلافی کار ناروا را با عمل خوب و مهربانی بروز دهد. قدری فکر کنید و ببینید این نوع تلافی چگونه بنیان ناروایی های اخلاقی مردم را زیر و رو خواهد کرد و در آن آرامش و صلاح و متانت ایجاد خواهد نمود. آیا بهتر نیست که به جای صرف انرژی در کارهای زشت وقت و قوت و نیروی خویش را مصروف راه خداشناسی و ادب و اخلاق و اعمال نیکو سازند؟ آیا این عمل از جانب وحدت و پیروان آن دارای آموزش بزرگ نیست؟ چنانچه این مطالب را در نظر بگیرید و درست رفتار کنید قابلیت و شایستگی لطف الهی و نزدیکی بیشتر به درگاه با عظمتش پیدا می کنید. خلاصه مطالب بالا در چند شعر

خردمند و با حلم و باهوش باش	ز بدگویی از خلق خاموش باش
میالا تو پاکین زبان را به بد	بر اسرار مردم تو سرپوش باش
تو پاکیزه گردان زبان را به مهر	بکن پیشه نیکی، همه گوش باش
زبان را به نرمی و خلق نکوی	به تمرین و ورزش تو پرجوش باش
چو خوی بدی ترک کردی، عزیز	سعادت قرین و در آغوش باش
به چشم حکیمان کند جلوه آنک	نصیحت پذیرای و بنیوش باش
تو حشمت شتابان بگوی این سخن	بدی گر کنندت فراموش باش

نکوکاری و آسایش روان

بهره برداری از عمر: سعادت آدمی در این است که از لحظات عمر خود منتهای بهره برداری را به جای آورد زیرا این لحظات فرصتی است که در این تحول از ترکیب عناصر که عمر دنیایی نام دارد در اختیار انسان گذارده می شود تا وظایف و تکالیف محوله را انجام دهد. بدیهی است هرکس بر طبق سرنوشت و سازمان مغزی خود وظایف دنیوی را به جا می آورد و سرنوشت او را در این راه زندگی کمک خواهد کرد ولی خوشا به سعادت کسانی که از فعالیت و حرکت زندگی برای انجام اعمال نیکو تمرین می کنند و شعارشان را خیر و خوبی قرار می دهند. چنین مردمانی گوی سعادت را در دنیای حاضر و زندگی پس از این خواهند برد. چه آنکه در پریسپری اعمال خیر نقش خواهد بست و در عقبی باعث سرافرازی خواهد بود.

عمل خیر: این نکته نیز مسلم و روشن است که هیچ عمل خیری در عالم مخفی نخواهد ماند و به صورتی متناسب با وسعت آن عمل آشکار و روشن خواهد گردید. یک قدم، یک قلم، یک سخن که در طریق خیر و به نیت پاک و در راه خدا انجام گردد یا گفته شود مسلماً شایع خواهد شد و پنهان نخواهد ماند. همانطور که عطر را نمی شود پنهان کرد و بالاخره اثر وجودی خویش را ظاهر خواهد نمود عمل خیر نیز چنین اثری دارد. یکی از فوائد عمل نیکو اینست که برای دیگران سرمشق خواهد بود.

آرامش خاطر: وقتی انسان عمل خیر انجام داد فوری ترین و نزدیک ترین اثر آن اینست که دو رضایت بزرگ از آن به وجود می آید. یکی رضایت خداوند آفریننده و دیگر رضایت وجدان. همانطور که اگر طفلی خوب درس بخواند هم پدر از وی خرسند خواهد بود و هم خود او از این عمل شادمان است در عمل خیر نیز هم یزدان از بنده خود راضی و مسرور است و هم وجدان خود شخص خوشحال می باشد. نتیجه این عمل انسان اینست که باعث آرامش خاطر و رضایت وجدان خواهد بود و پاداشی از این بالاتر تصور نمی توان کرد زیرا تمام سعی و کوشش بشر در تلاش زندگی بر اینست که آرامش و آسایش خاطر حاصل کند و همه فعالیت ها بر این محور دور می زند و چه سعادت بالاتر از این که انسان به وسیله عمل خیر و خدمت به عالم بشریت آرامش خاطر و خرسندی باطن و رضای وجدان حاصل نماید و این نحوه رضای درونی خیلی مهم تر و بالاتر از رضایتی است که از انجام تمنیات و آرزوهای شخص بدست می آید زیرا در آن امر فقط یک نفر راضی و خشنود می گردد در حالیکه در این مورد خیر از خود شخص تجاوز کرده و به دیگران می رسد و چون وحدت است عمل خیری که انسان نسبت به دیگری انجام دهد در حکم کاری است که نسبت به خود کرده زیرا همه به هم متصل و پیوسته اند و در عالم وحدت جدایی و

انفکاک در بین نیست پس همه خیرها و خوبی‌ها به هم داخل و مخلوط می‌گردد و یک محیط همگانی نیکویی به وجود می‌آورد و چون خداوند عالمیان نیز از عمل این بنده خرسند و راضی است و سلطه و نفوذ اتصال یزدان بر سراسر عالم ساری و جای است از طریق این خرسندی الهی عالمی یک سر شاد و مشعوف خواهد بود.

هدف واحد ادیان: این نکته بسی روشن است که عمل خیر برای هر فرد بشر بدون در نظر گرفتن رنگ و نژاد و ملیت و موقع و مکان، نیکو و لذت بخش است زیرا وجدان همه افراد بشر از هر کجا باشند از آن متلذذ است و خدای واحد و آفریننده کل نیز یکتا است. از این رو است که هدف همه ادیان جهان انجام عمل خیر است و هر کدام به هر نحو که ممکن است بوده پیروان خود را به خیر و خوبی و رفتار نیکو تشویق و ترغیب نموده اند و در واقع عمل خیر هدف واحد و مشترک کلیه ادیان است. اینک می‌گوییم حال که حقیقت چنین است چه عمل خیری بالاتر و بهتر از وحدت خود ادیان که منظور نظر خداوند بی‌همتا است می‌توان یافت و چه نیکویی بالاتر از قبول این حقیقت است که همه ادیان از جانب یزدان آمده و همه یک هدف مشترک دارند و باید همه در راه خداپرستی و خیر باهم همگام باشند. من این عمل خیر را به عالم بشریت پیشنهاد کردم و به گوش جهانیان رسانیدم و این بنای عظیم را بنیان گذاردم. حال بر شما واجب است در این کار نیکو و خیر نهایت جدیت را مبذول دارید تا شاهد مقصود یعنی یکتاپرستی و ارتباط با خدای خود و یگانگی و صلح و صفا و محبت در بین خواهران و برادران جهان برقرار گردد.

همت بلند: انسان باید نظر بلند و همت وسیع داشته باشد و سعی کند به امور خطیر معنوی دست یازد نه اینکه قدرت و همت خویشتن را مصروف امور پست و کوچک کند. یک انسان آدمی صفت بایستی در راه خیر جهان اقدام کند. خیر جهان بالاتر از خیر یک فرد یا چند فرد و بالاتر از خیرخواهی نسبت به یک گروه و برتر از خیرخواهی نسبت به یک کشور و حتی کره زمین است. مقصود این است که نظر و همت خود را آنقدر بالا برد که در راه خیر عالم قیام و اقدام نماید. می‌دانید از چه راهی باید در خیر جهان اقدام کرد و به نتیجه رسید؟ تنها راه آن وحدت و قبول وحدت عالم است. وقتی انسان حقیقت وحدت را به خوبی دریافت و با عقل و دانش و یقین فهمید که خود او جزئی از جهان لایتناهی است و با این جهان ارتباط و اتصال ناگسستنی دارد، پس از آنکه دستورات و مقرراتی را که برای انجام وظیفه در این عالم وحدت لازم است آموخت و با فعالیت و کوشش در راه اجرای مقررات دیانت و علم عمل کرد آن وقت است که می‌توان او را یکی از کارگران و کوشندگان در راه خیر جهان دانست. یافتن این راه با تذکر وحدت و راستی و شعور و خرد و عقل و ادراک امکان پذیر است.

حقیقت یابی: پس از اینکه حقیقت وحدت جهان را با خرد و تجربه و عقل دریافتی و با عزم جزم و تصمیم راسخ به عمل پرداختی و در راه خیر فعال شدی آنگاه بدان که عمل نیکوی تو در این راه پنهان نخواهد ماند و به تناسب بزرگی و عظمت عمل در جهان شایع خواهد گردید.

نجات از تشمت: پس از اتخاذ این روش آرامش خاطر تاملین و خواهد شد و باطنت خرسند و وجدانت راضی خواهد بود و زیرا از تشمت نجات خواهی یافت و از تردید و شک رها خواهی شد. آنچه بر دلت می نشیند عقلت نیز آن را قبول می کند و در این باره عقل و مغز و فکر و دل و وجدان با یکدیگر هم آهنگ خواهند شد نه اینکه چیزهایی در دل رود که عقل با آن هماهنگ نباشد و سخنانی را با حس دینی قبول کند در حالی که خرد آنها را نپذیرد.

رضای وجدان: وقتی کسی به این طریق خدمت در راه جهان را به عهده گرفت چون حقیقت امر اینست که هر فردی جزء کوچکی از جهان لایتناهی است در انجام این خدمتی که در راه کل به عهده گرفته بهترین رضای وجدان را بدست خواهد آورد. حال که سخن بدینجا رسید با صدای رسا به تمام خوانندگان این کتاب و به تمام کسانی که این کلام به گوش آنها می رسد و به کلیه برادران و خواهران جهانی خود توصیه و سفارش می کنیم که در انجام اعمال خیر و نیکو از دو برادر گرامی من آقایان دکتر عطا الله شهاب پور و علی اشرف کشاورز سرمشق بگیرند که چگونه در راه انجام امر خداوند از همه چیز خود گذشته و با فداکاری و کوشش بی نظیر پیش قدم در طریق وحدت ادیان و تشویق بشر به سوی راه راست و اعمال و کردار و گفتار پاکیزه شده و مجاهدت بی دریغ خود را در راه رضای خداوند تبارک و تعالی مبذول می دارند و تمام سعی و همتشان مصروف بر اینست که هر چه بیشتر با انجام کارهای نیکوی خود خدا را خشنود و شادمان سازند و به خلق عالم و به وحدت عالم بی همتا خدمت کنند. اینست نمونه فداکاری در راه حق و حقیقت. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

چون کار نکو کنی نباشد پنهان
خرسندی باطن و رضای وجدان

فعال امور باش در خیر جهان
آرامش خاطر فراهم گردد

تمرین و ورزش در قوای مغزی

استعدادهای مغزی: چنانکه در کتابهای دیگر مکرراً گفته شد در هنگام تولد دستگاه مغزی و ظروف حواس هر نوزادی به طرز معینی ساخته شده که متناسب با شغلی است که بعداً در جامعه متصدی آن خواهد گردید یعنی برخی استعدادها و قابلیت‌ها را بیشتر و برخی را کمتر دارد. هر شخصی در همان قسمت که مغزش قابلیت بهتر دارد ترقی خواهد کرد و شغل و مشی و روش زندگی وی همان موضوع خواهد بود. البته ظروف حواس مانند آهنی^{۱۸} نیست که پایدار و لایتنغیر و غیر قابل رشد باشد بلکه در اثر تمرین و ممارست قابلیت رشد و نمو دارد منتها رشد آن به حد معین ظروف است و بیشتر از اندازه مقرر نیست. مثلاً کسی که در نقاشی استعداد ندارد می‌تواند با تمرین و ممارست تا حدودی این استعداد را توسعه و پرورش دهد ولی قدرت او در این کار هرگز به اندازه کسی که مستعد این کار است نخواهد رسید و کسی که استعداد بیشتر دارد اگر ورزش و تمرین کند ترقیات فوق العاده خواهد نمود. یعنی هر کس بر حسب مقدر و سرنوشت دستگاه مغزیش به هر اندازه گنجایش داشته باشد به وسیله تمرین و پرورش به همان تناسب توسعه خواهد یافت.

مثل اینکه یک شخص که در اثر تربیت بدنی بازو و نیرویش قوی شود همان شخص است و قیافه اش همان و اسکلت و قالب همان و سرنوشتش همان است که بود منتها در اثر تمرین و ورزش قویتر و نیرومندتر شده است. مثال روشن دیگر این مطلب را در یک کلاس می‌توانیم ببینیم با اینکه معلم همه یکی، نوع تعلیمات یکی، وسایل یکی و همه در یک سطح است ولی اطفالی که استعداد بیشتر دارند با جزئی تمرین ترقی فوق العاده می‌کنند و آنها که استعداد کمتر دارند اگر بکوشند بهتر می‌شوند اما در حدود سرنوشت و مقدر و ظرفیت. آنها هم با جدیت و کوشش در حدود مقدر و سرنوشت بهبودی پیدا می‌کنند و طبق استعداد خود پیشرفت می‌نمایند ولی پیشرفتشان مطابق آن کسی که در آن قسمت طبق سرشت و سرنوشت ظرفیت و استعداد بیشتر دارد نمی‌رسد.

برای اینکه موضوع خوب روشن گردد مثالی می‌زنم: در جامعه افرادی که می‌بینیم دارای اندامهای مختلف هستند یکی کوتاه است دیگری بلند قد است. یکی کوچک اندام است و دیگری درشت و این امر سرنوشت و مقدر آنها است که قابل تغییر نیست. یعنی یک فرد کوتاه قد هر چه بکوشد نمی‌تواند خود را مثل یک فرد بلند قد بسازد و برعکس و یا یک فرد کوچک اندام نمی‌تواند خود را درشت سازد و سرنوشت

^{۱۸} - البته عناصر آهنی در مغز هم هست ولی صلاحیت یک قطعه آهن را ندارد.

آنها همین است. اما هر یک از آنها بوسیله تمرین بدنی و ورزش می توانند در حدود خود عضلات و نیرویشان را قوی سازند بدون اینکه از لحاظ اندازه اندام به یکدیگر برسند یا شبیه هم شوند. هر یک در حد خود ترقی کرده و در اثر تمرین و جدیت و کوشش پیشرفت نموده ولی از لحاظ اندام مثل دیگری نخواهد شد. تمام امور جهان در هر رشته و هر قسمت به همین ترتیب است و سرنوشت و کوشش نیز مشمول همین قاعده است که به طور مثال در بالا بیان گردید. این بود رمز تقدیر و سرنوشت و کار و کوشش و فعالیت.

عمومیت ورزش: اصولاً تمرین و ورزش یکی از قواعد فطری عالم است که در هر قسمتی مصروف شود آن قسمت را ترقی خواهد داد چنانکه اگر بازو و عضلات را ورزش دهند همان قسمت قوی می شود، اگر فکر را با حساب و هندسه و جبر و منطق و فلسفه ورزش دهند فکر وسیع و قوی می گردد، اگر زبان را با نطق و سخنرانی ورزش دهند نطق ترقی می کند و حتی اگر انسان در تردستی تمرین کند به نتایج شگرفی در این قسمت می رسد. البته منظور هم نیروی مادی و هم نیروی معنوی است که معمولاً آن را جدا می دانند ولی در باطن یکیست و جدا نیست بنابراین ورزش در هر قسمت مفید است و ورزشهای فکری باعث پیشرفت هوش می گردد. آنها که مایلند هوش خود را زیاد کنند و برای هر گونه آزمایشی آماده نمایند بایستی آن را با تمرین توسعه دهند.

استعداد: و اما نباید فراموش کرد که هر کس در یک یا چند قسمت معین استعداد دارد. انسان بایستی با نیروی تفکر و تعقل پی به استعداد خود ببرد و در راه توسعه آن تمرین و کوشش بیشتر نماید تا ترقیات او به حد نصاب برسد و در آن قسمت شهره گردد. اگر می پرسید کلید برای رسیدن به دولت و توانایی و شانس و ثروت چیست بالسان قطعی جواب می دهم که کلید این امور نخست پی بردن به استعداد ذاتی و فطری شخص و سپس هوش و خرد و فهم و جدیت و کوشش به همراه هنر در آن رشته ای که انسان استعداد دارد و استعداد خود را پرورش می دهد.

حفظ حدود: بنابراین خواننده گرامی، این نکته را در نظر بگیر که نسبت به استعداد و هنری که در دیگران هست با نظر حسد منگر و هرچه را قوی دیدی فکر نکن می توان به آن رسید زیرا این دنیای وسیع را خداوند منظم آفریده و هر کس را برای کاری معین ساخته و وسایل آن را در جسم وی قرار داده و برای این کارخانه عظیم که عالم نام دارد همه گونه پیچ و چرخ و وسیله و ابزار لازم است و نبایستی همه بخواهند یکسان و یکنواخت باشند. به جای اینکه در هنر و توانایی و استعداد اشخاص و مکانیسم مغزی که خدا به آنها داده است حسد ورزی استعداد خاصه خود را کشف کن و در آن بکوش تا ترقی کنی و تو هم در این کارخانه بزرگ سهم مهم و ارزنده و قابل توجه داشته باشی. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

گر مستعد هنر شوی افزون کوش
هوش و خرد و فهم و هنر این به بنیوش

نیرو چو ممارست دهی آرد هوش
باشد چو کلید دولت و دارایی

از آزار دیگران پرهیز

منافع خود و دیگران: در طی گذشت زندگانی از آنجا که منافع شخص و اقدام به حفظ بقا و نگاهداری تن ممکنست گاهی تصادم با منافع دیگران پیدا کند از این رو تعارضی پیدا می شود که از آن زیانهای متوجه اشخاص می گردد و اختلافات بیشتر از آنجا ناشی می شود. هرگاه معنویات بر مادیات تفوق پیدا کند صفا و رفع اختلافات و کدورتها جایگزین نزاعها و کینه ها و تیرگیها می گردد. همین مادیات است که دنیا را به سوی اضمحلال و آزار کشانیده و می کشاند و وجود این حالت خود بهترین گواه غلبه کردن مادیات بر معنویات است، هرچند که بیشتر زیانها از اختلاف ظروف مغزی و هوی و هوس و خودخواهی و خودپرستی و حرص و افراط و زیاده خواهی سرچشمه می گیرد اما می توان گفت که در مسیر زندگانی انسان گاه ممکنست به تقاطعی برخورد کند که این گونه تصادم ها اجتناب ناپذیر گردد. چنانکه در فعل و انفعالات قوای طبیعی نیز گاه حرکات یک عامل باعث لطمه به عامل دیگر می شود. پوست روی طبل مقدرش آنست که از چوب طبل دائماً ضربه بخورد و چوب هم وظیفه ای جز این کار ندارد و اگر خودداری کند وظیفه خود را انجام نداده است. چکش وظیفه اش اینست که سنگ را خرد کند.

تفکیک و موشکافی: در اینجا باید وظیفه آفرینشی و حتمی را با هوی و هوس تفکیک کرد و تشخیص داد که چه موقع زیان و آزار دیگران که از سرچشمه خودخواهی آب می خورد اجتناب ناپذیر است. در این صورت همان طور که در جای دیگر این کتاب روشن کردیم کسی که لطمه به دیگران می زند چون عالم وحدت است در حقیقت هر زیانی که به دیگری وارد می کند زیانی است که به خود زده است زیرا همه بهم پیوسته ایم و جدایی که ظاهراً از هم داریم جز جدایی ظاهری نیست. یک انسان عاقل کامل وظیفه اش آنست که تا آنجا که می تواند بکوشد که ضرر او به دیگران نرسد و موجودی بی زیان باشد.

نیروی بزرگ شکیبایی: چیزی که بیش از همه از عمل لطمه و زیان جلوگیری می کند نیروی عظیم صبر است. لحظه ای فرا می رسد که در اثر برخورد با عملی یا حالتی انسان عصبی و خشمگین می گردد و کنترل حرکات از دستش خارج می شود و در این حالت ممکنست لطمات از گفتارها و کلمات ناروا و ضربه بدنی و حتی قتل از او صادر شود. در این موقع ترمز قوی صبر با نیروی خدادادی که در بدن انسان به ودیعه قرار داده شده است بایستی جلو اتومبیل لجام گسیخته از نظم خارج شده را که فرمانش منحرف گردیده بگیرد تا از زیان رساندن به دیگری حتی المقدور جلوگیری شود.

انگیزه زیان رساندن: یا اینکه به منظور نفع شخصی و هوس و جلب منفعی که توام با زیاده روی و حرص و پا فرا گذاردن از گلیم قسمت خویش است به فکر می افتد به دیگران زیان رساند تا منافع خود را بیشتر کند و جیب دیگران را به نفع جیب خود خالی نماید غافل از آنکه آنچه مقدر اوست بیش از آن به او نخواهد رسید. در این صورت نیز نیروی صبر او را تعدیل خواهد کرد و جلو او را خواهد گرفت و بر آن هوی و هوس خیالی که منفعی را در نظرش جلوه داده پرده خواهد افکند و جلو آن خیالات را که محرک او شده بود می گیرد و وقتی محرک که خود نیرو است به وسیله نیروی بزرگتر صبر از قدرت افتاد و متوقف شد بالطبع جلو زیان گرفته می شود. بنابراین بشر موظف است بوسیله نیروی تفکر و فهم حقیقت و سپس با قدرت صبر جلو اعمال خود را که ممکنست منجر به زیان دیگران گردد بگیرد و مانع آن شود. بشر وظیفه ندارد دیگران را بیازارد بلکه وظیفه او آنست که هرچه ممکنست بی آزار و بی ضرر باشد.

زور مردم آزاری ندارند: پس آن کسان که زور مردم آزاری ندارند و آزار از دستشان ساخته نیست بایستی از این موهبت شاکی باشند و آنها هم که قدرت آزار رسانیدن و وارد کردن زیان بر دیگران دارند باید سعی بلیغ ورزند که تا آنجا که ممکنست بکوشند بی ضرر و عادل باشند.

نیکوکاری به جای زیانکاری: نه تنها این وظیفه هر فردی است بلکه باید سعی کند به جای وارد کردن زیان و آزار، مردم را شاد و خرم سازد و در اطراف خویش نور شادی پخش کند و مانند عطر که وظیفه اش پخش بوی خوش است بایستی انسان خود را طوری تربیت کند که همیشه از وی نشاط و مسرت به دیگران سرایت نماید نه حزن و تیرگی.

نشاط و دل افسردگی: اگر شنیده باشید می گویند «افسرده دل افسرده کند انجمنی را» و این می رساند که مغموم بودن و قیافه گرفته و غمگین داشتن مسری است و باعث حزن ساختن دیگران است. پس ملاحظه کنید دامنه مسئولیت چقدر عظیم است که داشتن قیافه گرفته و عبوس و ناراحتی و درد دل کردن و دم از بیچارگی زدن و خود را پریشان نشان دادن چون باعث ایجاد حزن در دیگران است تا حدودی مسئولیت دارد. نشاط هم به همین اندازه مسری است و وقتی کسی خوشحال و خندان و خوشرو و شیرین سخن و بذله گو و متبسم باشد نشاط او در همه اطرافیان و محیطی که در آن زندگی می کند سرایت خواهد نمود و این کار برای او جزء حسنات و امور خیر بشمار می رود.

وظیفه خلق خوش داشتن: کوچکترین وظیفه انسان آنست که به وسیله خلق خوش، خواه طبیعی و اگر نشد مصنوعی و ظاهری، دیگران را شاد کند. مردمانی که به حلیه زیبای انسانیت آراسته اند و می خواهند گوهر مردمی وجود خویش را زینت دهند به این حد اکتفا نکرده و می کوشند بوسیله کمک و یاری و دلجویی و

برداشتن بار غم و ناملايمات و حل گرفتاريها و همكاري و همفكري و همدردی ديگران را شاد نمايند. اين قبيل كسان را «انسان واقعي» می خوانند.

نيروی وجدان: نکته ديگر كه بسيار مهم و شايان تذكر است وجدان می باشد كه از تراوشات روحی است. وجدان همان نيروی پنهانی خداداد بشر است كه هر كسی وجود آن را در خويش احساس می كند. همان قدرتی است كه در هنگام تصميم به عمل خلاف آدمی را نصيحت می نمايد و در هنگام مبادرت باز می دارد و پس از ارتكاب دچار ندامت و پشيمانی سخت می سازد.

رضایت وجدان: چون وجدان از تراوش روح است وقتی انسان كار نيكو انجام داد روح او خوشحال است. وقتی روح خوشحال بود خدا هم خوشحال و خشنود خواهد بود و برعكس وقتی كسی را ناراحت ساخت وجدانش ناراحت است و خدا هم از او ناراضی است. اين قاعده و خاصيت و تراوش وجدان در بشر است. هر كس كارهای نيكو انجام دهد وجدان او خوشحال است و هرگاه ضررش به مردم رسيد وجدان او كسل است كه چرا مرتكب عمل خلاف شده است.

هرچه ميزان آزار و ضرر بيشتر باشد ناراحتی وجدانی او هم بيشتر است و هرچه عمل نيكوی وی بزرگتر باشد رضایت و مسرت وجدانش بيشتر خواهد بود. اثر فيزيولوژی ناراحتی وجدان در بدن اينست كه به تمام حرکات بدن لطمه می زند و چون اين ناراحتی از مغز شروع می شود عكس العمل آن در تمام بدن، چشم، گوش، دماغ، قلب و همه اعضا رسیده فشار به تمام گلبولها و ياخته های بدن وارد می آورد و صدمه می زند و اين خود در حكم خودآزاری است كه مانند آزار ديگری برای هر شخص مسئوليت دارد. اينست اثر ناراحتی وجدان از نظر مادی و نظر معنوی آن را هم در بالا بيان داشتم. غم و ناراحتی كه شخص در اثر پشيمانی وجدانی پيدا می كند آنچنان لطمه های مادی كه اشاره شد به تمام بدن می زند. ارتباط جنبه مادی و معنوی باهم چگونه است؟

چون بدن با نيروی روح كار می كند و هر دو توأمأً يك اثر به وجود می آورند اثرات مادی و معنوی وجدان بهم يکی و پيوسته است و اين هم شامل قوانين وحدت است و چون گفتيم خدا هم از انسان بوسيله رضا يا راحتی وجدان راضی يا ناخشنود خواهد بود از لحاظ جنبه عالمی اين رضایت و نارضايتی بهم پيوسته و يکی می گردد و جنبه جهانی و خدایی و وحدت پيدا می كند. نيكوكار باش تا به خدای خود نزديك شوی.

رنجانيدن آزار است: كسانی كه از دستور اخلاق پيروی نكرده و موجبات رنجه نمودن قلب ديگران و آزار و اذيت مردمان را فراهم آورند بايد بدانند كه انتقام شخصی گريبان آنها را خواهد گرفت و خواه ناخواه

طالع بر علیه آنها اقدام خواهد کرد و در حقیقت عکس العمل همان کاری که موجب آزار و رنجش قلب دیگران گردیده بر آنها خواهد رسید.

انتقام طبیعی: تاریخ را از قدیمی ترین ازمه ای که می شناسید و می دانید تا ایام معاصر خودتان بررسی کنید و در زندگی افراد مختلفی که به عناوین مختلفه حتی به خیال ثواب یا تکلیف یا خدماتی معنوی که بر پایه خیال بنا شده و بر مبنای صحیح و درست و یقین استوار نیست و بدون تفکر و تعقل و غور و مشورت را از بزرگان و روشن بینان اقدام به آزار و قتل دیگران کرده اند بررسی نمایید تا ببینید چطور انتقام گریبان گیر آنها شده و آنها که مبادرت به کشتن دیگران به هر عنوان و بهانه و اسمی نموده اند یا آزارهای دیگر رسانده اند بالاخره با تیغ انتقام شخصی که یک نیروی طبیعی و حتمی عالم است تلافی شده اند. ممکن است کسی از همان راهی که مبادرت به آزار کرده انتقام از او حاصل نشود ولی از راه دیگر به آن تلافی خواهد شد که در واقع همان لقمه است که با دو سه پیچ که داده می شود به دهان او خواهند گذارد.

درس عبرت: این درس عبرتی است برای آنان که به خیالات واهی و بدون داشتن یقین و یک دلیل روشن و یک بینه آشکار مبادرت به آزار بندگان خدا می کنند و این عمل خویش را بر یک مبنای خیالی که بر یقین استوار نیست بلکه حدس و ظن و گمان و به ویژه تهمت است بنا می نمایند. چقدر در اشتباهند که به یک خیال و تصور باطل موجب رنجش بندگان خدای تعالی می شوند و این بنایی که در عالم خیال فکر می کنند بر آب ساخته شده و بزودی فرو خواهد ریخت و به طور مسلم بر سر خودشان فرود خواهد آمد. مطلبی که درباره لطمه های عمل زشت به وجدان یک فرد بیان گردید مانند هر موضوع دیگر علاوه بر جنبه فردی جنبه عالمی نیز دارد به این معنی که اگر اجتماعات بشری مبادرت به اعمال از قبیل جنگ و آزار و نفاق و غیره نمایند که از آن وجدانها آزرده شود اثر لطمه آن هم به اجتماع خودشان و هم سایر اجتماعات بلکه به وسیله نیروی اتصال و پیوند عالمی به تمام عالم وارد خواهد شد. پس ملاحظه کنید که بشر تا چه اندازه باید در رفتار و حرکات خود دقیق باشد که عمل خلافی از او سر نزند. اینست یکی از توصیه های اخلاقی و معنوی وحدت نوین جهانی. این را ملاک عمل و نصب العین خود قرار دهید تا به خدای خود نزدیکتر شوید. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

سعی و کوشش کن که باشی بی ضرر
دیگران را شاد و خرم کن پسر
گر کنی رنج تو قلب دیگران
طلعت برگشته با سوز و شر

زبان رساندن به دیگران

زبان رساندن به خویش است

سود و زیان: هرگاه از انجام عملی نفعی عاید کسی شود که از آن نفع او زبانی به دیگری وارد آید هرچند که آن شخص تصور کرده نفع برده ولی در واقع زیان به او رسیده است. مثلاً کسی که با دزدی، کلاهبرداری، دغل، حيله، تقلب، مال مردم خوری، چیزی کسب کند نباید خوشحال باشد از اینکه سودی عایدش شده زیرا زبانی که از این طریق به دیگری رسانیده در حکم زیان خود وی می باشد. آنان که قمار می کنند پول های یکدیگر را به نام شانس می برند یکی می برد و دیگری می بازد، آنکه می برد تصور می کند برده است در حالی که چون به دیگری ضرر رسانده همان شخص هم که برده در واقع باخته است. اتصال روحی: این مطلب را اکنون می شکافم و روشن می کنم: برخی تصور می کنند ارواحی از یکدیگر جدا هستند و هر فردی یک روح جداگانه دارد. گفته شده^{۱۹} که روح یک امر جداگانه نیست بلکه از امر پروردگار و مانند نیروئی است که هم اجسام بوسیله آن نیرو کار می کنند و در مثل می توان آن را به برق تشبیه کرد که یک نیروی کلی است که اگر چراغ به آن وصل کنند روشن می شود. به همین ترتیب اجسام مختلف هم از نظر کیفیت با دستگاه مکانیسم جسمی که خداوند برای آنها مقرر کرده از نیروی کلی روح استفاده می کند. مثلاً انسان، حیوانات مختلف اعم از چهارپایان، پرندگان، خزندگان، حشرات، میکروبها و نباتات و انواع و اقسام موجودات و اشیاء دیگر که هر کدام به اندازه استعداد و مکانیسم بدنی خود از نیروی روح بهره برده بکار می افتند.

بهره برداری از روح: این بود نکته اول. نکته دوم از لحاظ کمیت است که هر چه ظروف و مکانیسم مغزی دقیق تر و مفصل تر و بزرگتر باشد بیشتر از روح بهره می برد. چون روح یک پیکر است و موجودات هرکدام به قدر استعداد جسمی خود از نیروی روح بهره می برند. به همین لحاظ است که این همه تفاوت استعداد در افراد انسان می بینیم. این تفاوتها بستگی به مکانیسم مغزی آنها دارد که به همان تناسب از نیروی کلی و شامل روح استفاده می کند. حیوانات هم همینطور درجات و مراتب و اندازه های مختلف دارند. سایر موجودات نیز چنین اند. مثلاً مکانیسم مغزی زنبور بنا به مشیت الهی دارای محل مخصوص معماری و مهندسی قوی است که با آن خانه های هندسی بسیار زیبا می سازد. فیل با آن بزرگی و با مغز بزرگ از این خاصیت بی بهره است ولی در عوض او هم خواص و مزایایی دارد که زنبور از آن محروم

^{۱۹} - به کتاب دینامیسم آفرینش و مکانیسم آفرینش رجوع فرمایید.

است. پس مزیت نسبی به خصوصیاتی است که متناسب با زندگی آن موجود می باشد. چنانکه فیل هوش، اطاعت و قبول تعلیم و تربیت خیلی قوی دارد و فهمش زیاد است تا حدودی می تواند تعلیم گیرد، باربری کند، آب بیاورد، چیزهای سنگین بیاورد. حتی بچه داری کند. این حس در فیل خیلی قوی است در حالی که در زنبور نیست و به هیچ وجه نمی توان زنبور را تربیت کرد که امر بر شما باشد. آن مغز کوچک زیر بار بشر نمی رود در صورتی که فیل به آن بزرگی مطیع یک طفل بشر می شود. در عوض زنبور سود بزرگی به انسان می رساند.

عمومیت روح: نکته سوم این است که روح یک امر کلی شامل عمومی و پرکننده سراسر عالم است. و هیچ نقطه و محلی در عالم نیست که از آن خالی باشد و هیچ جا نیست که برای یک لحظه از آن محروم باشد. آن وقت متوجه معنای عدالت خواهیم شد که چگونه این نیرو بدون هیچ تبعیض و ظلم و اختلافی به همه فیض می بخشد منتها استعداد افراد است که تا چه اندازه از آن بهره برند کما اینکه نیروی برق هم فیض شاملی است که هر آلتی به قدر استعداد خود از آن سود می برد.

روح پس از تحول «مرگ»: نکته چهارم این است که وقتی یک جسم تحول پیدا می کند و به اصطلاح معمول می میرد بشر خیال می کند روح از او جدا شده در حالی که روح جایی نمی رود و کماکان در همه جا هست منتها چون آلت خراب شده دیگر نمی تواند از آن استفاده کند کما اینکه وقتی رادیو خراب و نامنظم شود به برق هم وصل باشد کار نخواهد کرد. برای روشن شدن ذهن آب دریا را هم می توانید در نظر بگیرید که همه موجودات دریا از آن پدید می آیند و به آن تبدیل می شوند و در داخل خود آب دائماً گردش حیات به صورت های گوناگون موجود است.

روح یک واحد: اینها مقدمه بود برای این مطلب که همه بدانند که روح یک پارچه است و چون نیرو و قدرت الهی همه جهان هستی را فرا گرفته روح هم که از امر اوست مثل دریایی است که سراسر عالم را گرفته و همه موجودات منجمله کره ما و همه کرات و همه مخلوقات کرات که ما هم مخلوق یک کره از آن هستیم در میان این نیروی وسیع شنا می کنند. همانطور که آب دریا وسیله اتصال همه موجودات دریا است و یک نفر ناظر که از بیرون به دریا می نگرد این حقیقت را خوب می فهمد که در بین موجودات دریا جدایی نیست و همه در واقع بهم متصل و پیوند و بهم بسته اند. بشر نیز از راه روح به همه موجودات پیوند است. این پیوند نه تنها از راه روح بلکه از راه هوا، موجودات هوایی، سیاله های موجود در فضا و غیره برقرار است و اگر کسی خوب در این باره دقت و موشکافی کند می بیند که تصور جدایی یک تصور عجیب و نارسا است.

زیان دیگران یعنی چه: با در نظر گرفتن این مطلب بسی روشن است که هر عملی که شخص انجام دهد اعم از دزدی، تقلب، کلاهبرداری و غیره در حقیقت مثل این است که به خود شخص زیان معنوی رسیده زیرا اتصال کامل و ناگسستگی بین موجودات برقرار است. این فکر تا حدودی بر برخی از روشنفکران بشر در قدیم معلوم بوده و مثال هایی که می زدند از قبیل «من حفر بئرا لآخیه وقع فیه» «هر کس برای برادرش چاهی بکند در آن می افتد» یا مثل فارسی «بد مکن که بد افتی چاه مکن که خود افتی» یا اشعار عرفا و بزرگان و انواع و اقسام آن که در ادبیات و زبان های مختلف موجود است اشاره به همین مطلب است منتها قبلا غنچه ای بود که باز نشده بود و اینک باز و روشن می شود. پس خواننده هوشمند این نکته را به خاطر خواهد سپرد که رفتار خود را تحت تمرین درآورد که اگر خدای نخواستہ در فکر سودی بود که از آن زبانی به دیگری رسد با این محاسبه ساده، زیان این عمل را برای خود بسنجد. این اندرز را در نظر بگیرید تا در نزد خالق خود مفتخر و کامیاب باشید. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

ای دوست اگر سود ببری از ممری	کز آن برسد زیان و نقص دگری
چون وحدت روح برقرار است همی	نقص است و زیان معنوی گر نگری

رمز موفقیت در کارهای بزرگ

از کوچک تا بزرگ: یکی از بزرگترین رموز موفقیت در کارهای بزرگ این است که از کارهای کوچک شروع کنیم و آنها را چنانکه باید با تمام شرایط کامل خود انجام دهیم. موفقیت در این کارها ما را مجهز و آماده برای کارهای بزرگتر خواهد ساخت و می توانیم آن کار را هم انجام دهیم. به این ترتیب رفته رفته دایره کار را می توان بزرگتر کرد و در آن هم توفیق یافت. کسانی که در کارها موفق شده اند همین روش را پیش گرفته اند. هرگاه زندگانی افراد یا گروه هایی که شاهد موفقیت را در آغوش کشیده اند مطالعه نمائیم می بینیم که همه آنها از کوچک شروع کرده و پس از موفقیت رفته رفته کار را توسعه داده اند تا حدی که صدها بلکه هزاران برابر گنجایش اولیه رسیده است.

پیروزی تصاعدی: یعنی اشخاص می خواهند بدون طی این مرحله یک مرتبه یک کار وسیع بزرگ را شروع کرده در آن موفق شوند و خیال می کنند لازمه یک موفقیت بزرگ آن است که از همان ابتدا دامنه کار را وسیع بگیرند غافل از اینکه شرط کامیابی همین است و بی سابقه خود را در دریای ناشناخته انداختن جز غرق شدن پایانی ندارد. البته باید در نظر داشت که توفیق در هر کاری اعم از کوچک و بزرگ بایستی با تقدیر و سرنوشت شخص مرتبط باشد والا نتیجه ای نخواهد داشت. برخی اشخاص دیگر هستند که وقتی توفیق دیگران را می بینند بدون اینکه فکر کنند که آن کار هم از قاعده عمومی پیروی کرده به تدریج بزرگ شده در فکر این می افتند که کاری هم طراز آن و هم الگوی آن تقلید نمایند و انتظار همان پیروزی را که مطعم نظرشان است می برند غافل از اینکه حسابشان غلط است و کوشش آنها منجر به شکست خواهد شد. پس کسی به کارهای بزرگ توفیق خواهد یافت که از کارهای جزء شروع و در آنها توفیق پیدا کرده باشد.

پیروزی به هر صورت ارزش دارد: برخی کسان می پندارند که وقتی همت خود را در کارهای کوچک صرف نمایند مقام آنها تنزل خواهد کرد در حالی که این برخلاف است چرا که مبادرت به کارهای کوچک و انجام دادن آنها با کامیابی به منزله تمرینات پیاپی برای موفقیت در کارهای بزرگ است و استعداد آنها برای انجام کارهای بزرگتر آماده می شود مانند همان فردی که در ورزشها رفته رفته تمرین می کند تا بالاخره موفق به شکست همه رقیبان می شود. چنین کسی که اینطور ورزش و تمرین و مداومت کرده باشد از شکست و ناکامی در مقصود مورد نظر خود تا حدود مقدر مصون خواهد بود. خلاصه مطالب بالا در

یک رباعی: آن کس که به کار جزء فائق نشود

در مرتبت و مقام لائق نشود

همت چو برای امر کوچک کردی

در امر مهم شکست عائق نشود

مشورت با پیران

اغلب اشخاص می نالند که وقتی دچار مشکلی می شوند یا مسئله ای برای آنها پیش می آید که خود به حل آن عاجزند راهی برای چاره جویی ندارند و جایی نیست که بدان تمسک ورزند و حل مشکل خود را از آن بخواهند. اینها غافلند که نظام جامعه قانونی به نام مشورت دارد که حل کننده مشکلات است. هر وقت کسی در کار حیران می ماند می تواند به این راه پناه ببرد. برای مشورت کردن همیشه اشخاصی پیدا می شوند اما خوب است در مشورت نکات زیر را در نظر بگیریم:

- وقتی به مشورت بپردازیم که عقل سلیم و فکر بی طرف ما از حل مشکل عاجز باشد و نتوانیم راه حل درست پیدا کنیم.

- در مشورت به کسی رجوع می کنیم که دارای تجربه و نظر و اطلاع و تخصص در امری که مورد مشورت قرار می گیرد باشد.

- برای مشورت اشخاص بی نظر را پیدا کنیم که در نظرات خود تحت تاثیر عوامل مختلفه واقع نشوند. اشخاصی که تا حد امکان به درستی آنها اطمینان داریم و به راستگویشان معتقدیم مورد مشورت سازیم.

- برای تجربه، پیران صلاحیت بیشتر دارند زیرا سابقه و تجربه آنها در کارها بیشتر، نظرشان درست تر، بی طرفیشان بیشتر، وسعت فکر و هدفشان عالی تر و محبت و مهر و فداکاری شان بالاتر است. لذا شما هم ای خواننده گرامی اگر در کاری دچار حیرت شدی از توسل به این وسیله خداداد که در دسترس بشر قرار دارد خودداری مکن. در قضاوت عجله کردن و تصمیمات بی فکانه و شتابانه گرفتن باعث پشیمانی و گاهی بدبختی و سقوط انسان به سیاهچال سرافکنندگی است. چه بهتر که به جای گرفتن تصمیمات عجولانه به مشورت و صلاح جوئی متوسل شویم. بدان که همیشه صلاح و خیر در مشورت است. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

آن کس که به کار صعب حیران باشد	در جامعه پیران و جوانان باشد
با پیر کند شور، که رجحان باشد	چون فکرت وی به حل مطلب نرسد

بانوان پی‌گزار بنای محبت و نیکوکاری در خانواده اند

زن و مردان: خواهر عزیز لغت بشر به معنای اعم زن و مرد است و از این لحاظ تفاوتی بین آنها نگذاشته و هر دو در یک سطح قرار دارند. چنین نیست که به مرد بشر گویند و به زن چنین لفظی اطلاق نشود یا بالعکس. بلکه هر دو انسان و مخلوق خدای تبارک و تعالی هستند و در یک ردیف و یک محبت و نوازش قرار دارند و یک واحد مساوی به نام بشر تشکیل می‌دهند. زن و مرد هر دو لازم و ملزوم یکدیگر و مانند سیم‌های منفی و مثبت برق هستند که جز از نظر انجام وظایف مربوطه اختلافی بین آنها دیده نمی‌شود. هرگاه یکی از آنها نباشد جهان خاموش است و نور و روشنایی و تلاوایی ندارد. اگر مرد تنها باشد یا زن تنها باشد دنیای ما طراوت و زیبایی و شادمانی و رونق و جلایی نخواهد داشت. پس هر دو آنها باید باشند و بایستی بین آنها همکاری و تعادل لازم موجود و برقرار باشد.

حسن سلوک: حسن سلوک همان رفتاری است که در اصطلاح امروز دنیا آن را هماهنگی می‌خوانند و جزء شرایط حتمی زندگانی سعادت‌مندان جهان می‌دانند. هماهنگی و همزیستی روش‌هایی از وحدت است یعنی در این عالم که همه چیز آن بر مدار وحدت دور می‌زند لازم است که افراد بشر با یکدیگر حسن سلوک داشته باشند تا زندگی آنها مقرون به رفاه و سعادت گردد و دنیا با قدمهای سریع در راه ترقی و تعالی و نظم تا حدود مقدر سیر کند.

مقام بانوان: چون بانوان یکی از دو محور مهم زندگی جامعه بشری هستند باید بانوان با مردان در کارها حسن سلوک و هماهنگی به خرج بدهند تا خوشبختی جامعه افزایش یابد و این دنیای ما مقرون به سعادت گردد چون زن لطیف تر و جذاب تر از مرد است و وظایف او در امور تشکیلات زندگی بیشتر است. اگر حسن رفتار را پیشه سازد و در امر زندگانی همراهی و هماهنگی کافی مبذول دارد کانون خانواده که پایه زندگانی جامعه است با خوشبختی مقرون خواهد شد و همه افراد شاد و خرم خواهند بود و این محبت از خانواده تجاوز کرده در اجتماع نیز تاثیر خواهد بخشید. خانمها هستند که می‌توانند مردها را اداره کنند و یک کانون گرم محبت خانوادگی که در آن صلح و صفا و پاکیزگی حکمفرما باشد بوجود آورند چون این امر از مختصات بانوان است لذا وظیفه آنان است که به این حلیه بزرگ متحلی گردند و مساعی جمیله درستی را در راه این تکلیف مقدس به کار برند تا یک مرکز گرم محبت و مهر فروزان خانوادگی برقرار دارند. خدای نخواستہ تفکر نکردن آنها در این امر ضروری نتیجه‌ای جز به هم پاشیدن و اضمحلال بنیان استوار خانوادگی نخواهد داشت.

تاثیر مهربانی زن: برای روشن شدن مطلب مثال کوچکی می زنیم: بامدادان که مرد از منزل به عزم کار خارج می گردد اگر زن با او یاری و حسن سلوک و محبت و همراهی و حسن تفاهم نشان دهد باعث تشویق مرد، بالا بردن روحیه وی، تقویت نیروی او و شوق و اشتیاق و قدرت وی به کار و فعالیت می گردد. برعکس هرگاه خدای نخواستہ بانوان محترمه از در ناسازگاری درآیند و بجای مهر و مدارا و محبت راه نزاع و مشاجره و ایذاء روح شوهر در پیش گیرند او نمی تواند نیروی باطنی و فعالیت خود را درست به کار اندازد. این یک مطلب روشن است که تقریباً همگان آزموده اند.

داستانی از قدرت زن: داستانی نیز در افواه جاری است که یکی از سلاطین «گویا نادرشاه» در هنگام بازدید از شهری در محلی که مشغول ساختن بنای تازه ای بودند توقف کرد و کارگری را دید که با زور و قدرت و نیروی عجیبی مشغول بالا انداختن آجر است و چنان قدرتی در این کار به خرج می دهد که از یک بشر عجیب به نظر می رسد او مثل زنبور دائماً فعالیت می کرد و گویی خستگی و ناراحتی در وجود او راه نداشت و در عین حال از شدت خوشحالی و نشاط زیر لب زمزمه می نمود. شاه از دیدن این همه سرور و دینامیسم تعجب کرد و از او خوشش آمد و فردا هم به دیدن او رفت. بعداً از وزیر خود خواست سر این سرور و خوشحالی و فعالیت را دریابد. وزیر در مورد تحقیق کرد و دانست که این کارگر زن محبوبی دارد که دوستی و محبت و حقیقت و یگانگی کامل بین آنها به حد اعلا رسیده است و این همه نشاط و فعالیت کارگر بخاطر همین است. شبها که کار خود را تمام می کند با نهایت خوشی و شادمانی به سرای خود می شتابد و گوئی دنیائی را در اختیار دارد. وقتی نتیجه تحقیق خود را به شاه گفت او در قبول آن تردید داشت. وزیر تصمیم گرفت موضوع را به شاه ثابت کند لذا وسائلی برانگیخت که جدایی بین آن مرد و زن مورد علاقه اش ایجاد شد. درست در همان روزی که این واقعه مولمه اتفاق افتاد آن کارگر فعال خوشحال از شور و نشاط افتاده و آن قدرتی را که داشت دیگر نمی توانست نشان دهد و حزن و تیره روزی و خمودگی از سراسر اندام او با وجود بازوان ستبر و ورزیده اش پیدا بود. شاعر بزرگ و عارف گرانمایه ایران شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است:

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

خانواده پر محبت: داستان بالا ثابت می کند که در محیط زندگی هرگاه مرد و زن با یکدیگر سازش و هماهنگی داشته باشند کار زندگی خانوادگی آنها پیشرفت بسیار خواهد یافت و اگر راه نفاق و ضدیت پیش گیرند دیری نمی پاید که کانون خانواده ویران می گردد و دچار نکث و شکست می شود و اگر خانواده هم باقی بماند بسیار ضعیف و کم ارزش است. در حقیقت حکم سیم مثبت و منفی برق را دارد که

اگر سیمها خوب بهم متصل و پیوند آنها محکم باشد خوب کار می کند و برعکس هرگاه خللی در آنها باشد و سیمها درست بهم بسته نباشد و هر آن بیم جدایی و انفصال آنها برود نتیجه مطلوب نخواهد داد. اثر حسن سلوک: شما این مثال را بزرگ کنید و آن را در جامعه تعمیم دهید تا دریابید وقتی زن حسن سلوک نشان دهد تا چه اندازه جامعه بشریت راه ترقی و تعالی خواهد پیمود و چه اندازه خوشبخت خواهد شد. حسن سلوک زن در همه کارها باعث خوشبختی جامعه خواهد شد و در اثر این رفتار نیکو همه افراد اجتماع پیوسته شاد و خرم خواهند بود.

غفلت جایز نیست: فقط بانوان هستند که قادر به اداره خانواده و دادن تشکیلات محکم و استوار و اداره کردن صحیح شوهر و فرزندان خود می باشند لذا واضح است که نبایستی از این وظیفه بزرگ آفرینشی اندک تسامح و غفلتی روا دارند. هیچگاه مرد نمی تواند مطابق کدبانوی خانه این تکلیف مقدس را اجرا کنند و این مزیتی است خداداد بر حسب سرنوشت که بانوان بر مردها دارند. البته مردان نیز باید بانوان را محترم داشته و نهایت دقت را برای جلب رضایت و رعایت حال آنها نموده و کاری نکنند که کسل و ناراحت شوند. آیا مردان فراموش می کنند که بانوان باغبانانی هستند که نهال ها و ثمره های وجودی مردان را که اطفال و نوباوگان هستند پرورش می دهند و محیط خانواده را مانند یک باغچه مصفا و پرطراوت نگاهداری کرده و کودکان را چون گلهای زیبا و عزیز به ثمر می رسانند و محیط خانواده را چون بوستانی فرح انگیز برای زندگی سعادت مند مهیا و آماده می کنند و در این راه روح و جسم و نیروی باطنی و آسایش و سعادت خود را مصروف می دارند؟ در این صورت آیا وظیفه مردان این نیست که نهایت قدردانی و تشکر را از آنها به عمل آورند؟

عشق آفرینی: برتری دیگر زن بر مرد اینست که عشقی که مرد بر زن پیدا می کند از طرف پروردگار است و خداوند مهربان لطافت و جذابیت و زیبایی را در زنان بیشتر قرار داده و آن ها را طوری ساخته که به آنها الهه عشق اطلاق می شود. همین ملاحظت و پاکیزگی که به زن داده شده سبب می شود که مرد شیفته او می گردد و این خاصیت بزرگ جلب و جذب در زنان که عشق آفرین است باعث می شود که خانواده به وجود می آید و اطفال متولد می شوند و دنیا پایدار و شاداب می ماند. البته خدای مقتدر این خاصیت را به مردان نیز عطا فرموده ولی در زنان بیشتر است زیرا بیشتر مردانند که عاشق زنان می شوند و اکثریت با آنها است.

تشریح و توضیح: برای اینکه حسن سلوک را تشریح کنم می گویم هر فردی بنا بر انگیزه های بقای نفس و حفظ زندگی و بنا بر مکانیسم مغزی و سرنوشتی که دارد روش خاصی بکار می گیرد که از روش دیگران جدا است و بایستی هر کسی چنین باشد تا بقای نفس امکان یابد. اما در اثر تمرین که جزء

سرشت و سرنوشت است نزدیک کردن و بهم پیوستن و موازی نمودن و همپراز ساختن و خلاصه هماهنگ نمودن روش های افراد چیزی است که برای ادامه زندگی یک جامعه مرفه لازم است و کلیه قوانین و مقررات اجتماعی اعم از دینی و عرفی روش هایی هستند که موجب هماهنگ ساختن رفتار و زندگی افراد با یکدیگر و تنظیم آنها بصورت یک واحد موزون و منظم است. مساعی وحدت نوین جهانی نیز در همین موضوع می باشد. تاثیر رفتار زنان و حسن سلوک ایشان در صورتی است که این محبت و هماهنگی توأم با یاری و کمک باشد والا محبت قلبی تنها هرچند خوب و ستوده و لازم است ولی اثر عملی و مثبت لازم را ندارد مگر وقتی با رفتار و عمل و همکاری توأم شود. مردان همیشه محتاج مساعدت و یاری بانوان بوده و هستند.

هماهنگی در هر کار: آنچه در اینجا گفته شد در همه امور مادی و معنوی صدق می کند و در زمینه دیانت نیز هرگاه بانوان راه حسن سلوک و تبلیغ صحیح توأم با کمک و همکاری عملی در پیش گیرند بزودی ترقی و تعالی و پیشرفت بسیار محسوس در این زمینه در جامعه پدید خواهد آمد. در موضوع وحدت، چون خود وحدت روش و تعلیمی است که باعث اتحاد و بهم پیوستن جامعه و ایجاد حسن سلوک و محیط صلح و صفا و محبت و همکاری و هماهنگی است هرگاه بانوان با قدرت نفوذ لطیف طبیعی خود در این راه فعالیت کنند و تبلیغ وحدت و همکاری و همراهی در این راه را به عهده گیرند نقش بزرگی را در جامعه ایفا خواهند کرد که عالم از آن برخوردار خواهد شد. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

گر حسن سلوک کرد زن در کاری
خوشبخت کند جامعه را بسیاری
افراد همیشه شاد و خرم گردند
تاثیر کند محبتش با یاری

غزوه و کرشمه زنان نیک سیرت و خردمند

چه بسیار در خانواده هایی که بدست بانوان خردمند و فهیم اداره می شوند این نکته را دیده و آزموده ایم که خشمی که بنا بر مصلحت از ناحیه کدبانوی خانواده ابراز می شود به منظور هدایت شوهران خود و جلوگیری از انحرافات و کجروی های اجتماعی آن ها می باشد. چه بسا زنانی که با این گونه خشم های بجا و به موقع جلو افراطی های شوهران را گرفته اند و چه بسیار از زیاده روی ها و انحرافات از قبیل: قمار، شرابخواری، اتلاف مال و وجوه خانوادگی، تسلیم به هوس و شهوت نابجا و اعمالی که عاقبت نامیمون برای سعادت خانواده دارد مانع شده اند. در این صورت نباید خشم آن ها را خشم واقعی نامید بلکه محبتی است واقعی که در زیر ماسک خشم بروز می کند و مهر و ودادی است که به صورت خشم ابراز می شود و چون نتیجه کار را که ممانعت از انحراف و کجروی است می بینیم بر ما روشن می شود که

این خشم نیست بلکه عین لطف و شفقت است. البته این گونه خشم ها بزودی برطرف شده و جای آن را مهر و دلسوزی و محبت و آشتی می گیرد اما چه وقت؟ وقتی که اثر نیکوی خود را در تعدیل و بازگرداندن به راه راست بخشیده است. این گونه خشمها است که بدون هیچگونه تردید پیروزی شوهر حساب می شود زیرا موجب رونق و پاکیزگی و سعادت زندگانی خانوادگی است. این گونه خشمها است که مانند گوهر درخشنده ای بر زیبایی و جلال زن می افزاید. البته باید دانست که این قبیل خانم ها متشخص هستند و هیچگاه سوء ظن و نظر نامساعدی نسبت به مردان خود ندارند و این غمزه خشم را از روی خیر و صلاح و محبت به ظهور می رسانند. مردها بایستی این نکته را متوجه بوده و جلب رضایت بانوان را بنمایند والا اختلافات و کششها از اینجا سرچشمه می گیرد و خدای نکرده منجر به اختلافات مهمتری می گردد.

نتیجه خشم: سود طرفین: این گونه خشم برای شوهر پیروزی است زیرا که انسان اغلب متوجه عیوب خود نیست و ممکنست در زندگی مرتکب اشتباهات لغزش هایی شود. در این صورت وظیفه دوست است که عیب را به انسان تذکر دهد. همه علمای اخلاق گفته اند که دوست آنست که عیب انسان را نشان دهد نه اینکه عیب را حسن جلوه نماید. دوستی که عیب را حسن نشان دهد دشمن انسان است و دوستی که عیب انسان را به او بنمایاند مهربان ترین دوستان خواهد بود. چنانچه شیخ اجل سعدی علیه الرحمه فرماید:

از صحبت دوستی برنجم که اخلاق بدم حسن نماید
کو دشمن شوخ چشم چالاک تا عیب مرا به من نماید

مرد حقیقت پژوه نیز کسی است که از تذکر اصلاحی دوستان نرنجد. یک مثل ساده می زنم: فرض کنید شما صبح از خانه بیرون می روید و بدون اینکه متوجه باشید نقصی در لباس شما وجود دارد. اگر دوستی این قص را فوراً به شما تذکر دهد آن را اصلاح می کنید اما اگر او و هیچکس تذکر ندهد هزاران نفر شما را به این حال می بینند و باعث خجلت و استخفاف شما می شود. کدام بهتر است؟ همه عیوب همین حکم را دارد. هرگاه دوستی از دوستان ما هرچه زودتر آن عیب را به ما تذکر دهد درصدد رفع عیب و اصلاح آن بر خواهیم آمد.

بهترین دوست: چه دوست و شفیقی بهتر از همسر انسان است و چه خویست همسران که بیش از هر کس دیگر با زندگی خصوصی و خصوصیات اخلاقی انسان آشنا هستند به شوهران تذکر دهند تا آنان به این ترتیب اصلاح شوند. آیا دوستی را می توان نزدیک تر از بانوی خود یافت که شریک زندگانی و غمخوار شوهر و فرزندان انسان می باشد؟ در حقیقت چنین زنانی مانند یک معلم اخلاق عملی هستند که دائماً مراقب رفتار شوهران خویشند و آن ها را برای جامعه آماده تر و نیکوتر می سازند. این تذکرات اگر با

ملایمت و مهربانی انجام شود بسیار خوب است ولی گاه یک خانم با جاه و جلال قدرت کنترل خود را از دست می دهد و خشمی از او بروز می کند و طی این خشم تذکرات خود را با قدرت و نیرو اظهار می نماید و به همین لحاظ تذکراتش موثر و قوی تر و عملی تر می گردد.

قدرت تملک نفس: اما چون فهیم است فوراً خود را کنترل می کند و جلو خشم را می گیرد و موضوع تمام می شود. به همین دلایل که گفته شد اینگونه خشم بانوان فهیم بلند مرتبه به پیروزی شوهر تمام می شود و آثاری هم از ملال از آن باقی نخواهد ماند. در این گفته شکی نیست.

عکس العمل خشم: اثر دیگری که بر این خشم مترتب است عکس العمل آنست زیرا این نکته را هر کسی آزموده که پس از هر خشمی محبت پیش می آید و پس از هر طوفانی آرامش است. همانطور که شاعر گفته «اگر رشته مودت پاره شود وقتی دوباره گره خورد نزدیک تر و کوتاه تر خواهد شد.» به این لحاظ گاهی بهترین دوستان انسان کسانی هستند که برخوردی با انسان پیدا کرده اند و پس از آن با یکدیگر صمیمی و خودی شده اند. در هر حال عکس العمل طبیعی هر اختلاف ایجاد محیط صفا و دوستی است و مسئله در اینست که آیا جدال که خود ناراحتی است به این می ارزد که آن را تحمل کنیم تا از عکس العمل آن استفاده نماییم؟ حقیقت اینست که صفای مطلوب پس از خشم حاصل می شود زیرا پس از آن تلخی با شکوه صفا و محبت می آید همانطور که پس از غرش کوتاه و تند ابر بهاری بارانی بر سبزه و باغ می زند و آنها را بسی مطلوب تر و با طراوت تر می سازد. داروی تلخ نیز هر چند خوردنش سخت است ولی دنبال آن شفا و سلامت و لذت و کامرانی است.

خشم بانوی فهیمه: به علاوه خشم بانوی فهیمه در این حال در حکم لعلی است که جلو آفتاب بگیرند که درخشندگی آن بیشتر نمایان می شود. خشم صورت را گلگون کرده و بر جلوه زیبایی و ملاحظت می افزاید. تبسمی که بعد از این خشم به وجود آید بسی شیرین تر از تبسم دائمی خواهد بود. اینست حقیقتی از زندگی خانوادگی، زن با جاه و جلال هرگز حاضر نیست که نسبت به شوهر خود بد رفتاری کند و مرد نیز نباید نسبت به کدبانوی خانواده خود بی عدالتی روا دارد. این هم نشانی از وحدت است که در خانواده عمل می شود.

ایده آل وحدت: اگر خواهان وحدت و موافقت این عقیده راسخ هستید و می خواهید با اجرای این امر نیکو در جهان با ما شریک باشید این پند برادرانه را بشنوید و به آن رفتار کنید و بدانید که اصول اساسی مهر و محبت وحدت اول از فرد سپس از خانواده آغاز و آنگاه به همسایگان، همکاران، همشهریان، هموطنان و جامعه کره زمین و سپس عالم لایتناهی اتصال می یابد. اینست راه صحیح. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

خشمی که نماید زن با جاه و جلال

چون لعل درخشنده فزاید به جمال

پیروزی شوهر است بی شک و ملال

شادی دهد و صفای بی جنگ و جدال

اندرزبه فرزند

که در این زمان علم گردیده باب
به تعلیم استاد پابند باش
به دانش گهر در سخن آفرید
بخوان تا نیازت نیفتد به کس
که گردد همی سرفرازیت بیش
به نزد دبیران تو پرگویی باش
عقب ماند آن کس که خجالت گزید
زبوند و بدبخت و هم جاهلند
تو کوشش نما تا توانی، بحلم
عزیز است بر خلق و بختش بلند
به حکم خرد پند من گیر گوش
صفات نکو آید اندر حساب
پی نیکمردان برو با شتاب
که وحدت تجلی دهد روح را
که بی دین و ایمان نشاید نشست
که پایان دهد رنج های دراز
جدا گر کنی می شوی منفعل
که نغز سخن آورد آبروی
همی صلح جو باش و پاک و نکوی
که دین می کند پاک اخلاق را
که باشد جهان را همین سرنوشت
ز شک دور گردی شوی کامکار

به فرزند خود کرد مردی خطاب
تو بشاش و شاد و خردمند باش
ز گفتار او گوهر آید پدید
به علمی که باشد تو را دسترس
به عشق و علاقه بخوان درس خویش
گشاده زبان و سخنگوی باش
که در درس خجالت نباید کشید
که مردان بی علم بی حاصلند
به کسب کمال و به تحصیل علم
هنر هر که دارد شود ارجمند
به تهذیب اخلاق دایم بکوش
ز بخل و حسادت گزین اجتناب
ادب دار که این است راه صواب
به دین و به آیین وحدت گرا
پذیرفتن دین حق واجب است
کند صیقلی روح و جسمت نماز
بود دانش و دین به هم متصل
تو پاکیزه رو باش و پاکیزه گوی
صدیق و خلیق و امین راستگویی
اطاعت نما امر خلاق را
طبیعی است وحدت به خوی و سرشت
چو شد پند «حشمت» تو را گوشوار

دوران علم: ای فرزند، در هر عهد و زمان علم در عالم کم و بیش رایج بوده و چون علم محور تحرک و نیروی گرداننده گیتی است هیچگاه از صحنه جهان رو پنهان نمی کند بلکه دائماً در حال تکامل است اما

به عللی که اینجا جای گفتگوی آن نیست در این عهد که ما بسر می بریم علم و دانش در گیستی رواج بسیار یافته و در حقیقت بزرگترین مد روز شده است. مگر نمی بینی همه دول می خواهند در درجه اول از علم و اکتشافات علمی و اختراعات و اعمالی که محصول علم و دانش است از یکدیگر پیشی جویند و مسابقات علمی که سابق در بین چند تنی از علماء در گوشه خانه ها و کتابخانه ها انجام می گردید امروز به صورت جهانی درآمده و دولتهای عظیم با تمام نفوذ و قدرت و ثروت خویش در این راه بر می خیزند و باهم زور آزمایی می کنند.

عالم شو: تو هم که در این زمان متولد شده ای خواه ناخواه باید در همین زمان و همین محیط پرورش یابی. باید با زمانه بسازی و چاره ای جز این کار نداری. لذا هم و کوشش خویش صرف تعلیم و تلمذ نمای تا در هر رشته که سرنوشت تو را برای آن خواسته است عالم و فاضل و با مقدار شوی.

راه خردمندی با فروتنی: بایستی در همه کارهای زندگانی راه خردمندی و عقل را در پیش گیری و این کار را برخلاف برخی کسان که بهره ناچیزی از علم گرفته و غرور تکبر وجودشان را فرا می گیرد بایستی با فروتنی و تواضع توأم کنی و مخصوصاً در محضر استاد بسیار فروتن باشی. برخلاف آن کسان که با گرفتن علم خلق خوش و نشاط را از دست می دهند و می پندارند که آموختن علم و هنر مستلزم گرفتن قیافه های عبوس مصنوعی و اخم در پیشانی و گره در ابرو افکندن است تو آگاه باش که علم را با شادمانی و تبسم و بشاشت توأم کنی و هرچه بر بار دانشت افزوده شود بال های خشوعت افتاده تر گردد و نشاط زندگیت افزونی گیرد.

علم به همراه ثبات: علم را سرسری مگیر چون از علم سرسری نتیجه نتوان گرفتن. بسیاری کسان هستند که از راه هوس و به پیروی از هوی پی تعلیم گرفتن می روند و چند کلمه ای فرا می گیرند و آنگاه خسته شده آن را رها می سازند. این قبیل کسان نه تنها مفید به حال دانش نیستند بلکه زیان آنان بیشتر است زیرا که دیگران را هم دلسرد می سازند و هم عمل آنها به تمسک و کناره گیری زودگذر، تبلیغ ناموافقی برای طالبان است و هم هرگاه مورد مشورت قرار گیرند با رای غلطی که درباره ماهیت علم می دهند دیگران را مایوس می سازند غافل از آنکه تقصیر از خود آنها است که پایداری و استقامت و پیگیری کافی نداشته اند اما تو به تعلیم استاد پایبند باش و پایداری کن و از ملامت و کسالت بیرهیز و ضمناً تفریح برای رفع خستگی را فراموش مکن به حدی که تعادل از دست نرود و در تفریح هم افراط نباشد زیرا هر چیزی که از حد اعتدال تجاوز کند و به حد افراط رسد کسالت می آورد و نتیجه این افراط تجمع خستگی و کسالت و رها کردن اصل مطلب است.

پیروی از استاد: پیروی از استاد نخستین شرط کسب علم است. زیرا استاد کسی است که پیش از تو این راه را رفته و مراحل آن را طی نموده و تجربیات کافی بدست آورده و زیر و بالای تعلیم را بررسی کرده است. یا استاد آن کس است که با استعداد و نبوغ ذاتی و شایستگی مغزی که جزء ماهیت وجودی او و سرنوشت الهی است یا بر طبق بارقه های روحانی که بر حسب تقدیر بر او تابیده مطالبی دریافت کرده است. بنابراین پیروی از وی تو را به علم نزدیک می کند و هرچه بیشتر از او تبعیت و اطاعت کنی بهتر انوار معرفت را دریافت خواهی نمود. از گفتار او قیمتی ترین نعمتهای عالم را بدست خواهی آورد و سخن او لذت بخش و جان آفرین است زیرا به نیروی دانش گوهرهای پر بها در سخن و کلام و نوشته خود پدید می آورد.

آموزش کامل: هر کسی مکلف است به علمی که به آن دسترسی دارد آشنا شود. منظور از دسترس تنها آن نیست که امکان خواندنش باشد. بایستی ذوق و موافقت سازمان مغزی و استعداد شخصی در آن علم و سرنوشتی که برای این راه دارد در نظر گرفته شود و این ذوق یابی به طریقی خاص انجام گیرد که عمر دانش آموز بیهوده تلف نگردد و از ابتدا در علمی که در آن شایستگی و تمایل دارد وارد شود و در آن ترقی کند که سرنوشت وی همان است. امروز این اصل مهم را تا حدی در مغرب زمین متوجه شده روش ذوق یابی Vocation را از اوان تحصیلی تا حدودی اجرا می کنند و این کار بسیار مفید است و مانع از آن خواهد بود که سالیان درازی از عمر طفل تلف گردد یا پس از سالها دنبال چیزی رفتن آن را رها کند و به ذوق خویش بازگشت نماید.

تحصیل مرتب و جدی: بنابراین هر فرد بشر باید پس از یافتن استعداد خود و علمی که در دسترس شایستگی او است از نخستین سنین تحصیلات وارد شود و بکوشد تا آنجا که ممکنست در این علم ترقی کند. چنین شخصی عزیز و محترم خواهد بود و در زندگی نیازمند کسی نیست. کسی که در یک علم وارد و در آن تخصص دارد یا هنری می داند و یا به حرفه ای خوب وارد است هرگز در زندگی محتاج نخواهد شد و اگر هم بر حسب اتفاق از دیار خود به دور افتد و به سرزمین های غریب برود خواهد توانست نیاز خود را برآورد و گلیمش را از آب خارج کند.

عشق و علاقه: بدیهی است که درس خواندن و دنبال علم رفتن نیاز به عشق و علاقه دارد و تا شوق و میل وافر برای این کار در تو نباشد چندان موفقیتی بدست نمی آوری و هرچه علاقه تو به درس بیشتر باشد ترقی و سرفرازیت بیش خواهد بود.

در درس حجب غلط است: یکی از وظایف شاگرد آنست که در هنگام آموختن حجب و حیا را کنار گذارد و زبانش باز و سخنگوی باشد، دائماً اشکالات درس را بپرسد، در نزد معلم بحث کند و راجع به مطالب

درس زیاد پرسد و از سوال دریغ نوزد. یک معلم علاقه مند هم چنین شاگردی را بسیار دوست می دارد زیرا می داند که این سخنگویی نشانه علاقه او به آموختن است. پس بر خلاف کسانی که گفته اند در نزد استاد محبوب و خاموش باش من می گویم که در نزد استادان در موضوع درس و آموزش بسیار سخن بگوی، بسیار سوال کن، از بحث دریغ ننمای زیرا در درس خجلت کشیدن خیانت به دانش است و انسان را از آموزش باز می دارد و ظلم به نفس است.

زیان کمرویی در درس: کسانی که به بهانه خجلت و کمرویی و حجب یا تنبلی و پیروی از هوس و دنبال هوای نفس رفتن از کسب علم روی بر می گردانند مردمانی بی حاصلند که از وجود آنان چندان فایده ای به جهان بشریت نمی رسد لاجرم بشریت نیز به آنان چندان توجهی ندارد و به این لحاظ زبون و بدبخت و درمانده شده و پرده جهالت که در اثر دور ماندن از دانش در پیرامون آنها کشیده شده خود بر بیچارگیشان می افزاید. این حقیقت را بدان که جهان بشریت به کسانی پاداش بیشتر می دهد که بیشتر برای او سود داشته باشد و این قاعده کلی است که نباید کسی از نظر دور بدارد.

تحصیل کمالات و مقام برای بشر: بنابراین هر فرزندی این سخن را باید آویزه گوش سازد که در تحصیل علم و کسب کمالات اخلاقی بکوشد و تا می تواند در این راه گوی از میدان بریاید اما بایستی این کار با صبر و بردباری انجام شود و همانطور که عجله در هر کاری مذموم و شتاب در هر امری مخرب است در کسب علم نیز بایستی از آن دوری گزید و به صبر و بردباری پناه جست. نخستین زیان شتاب آنست که به علت افراط شخص را از تعقیب علم دلسرد و بری می سازد. هر کسی که صاحب هنر است و در هر رشته از هنر تخصصی دارد و یا مهارتی به هم زده است در همه جا عزیز و سربلند است و هرگز در زندگانی در نمی ماند و همه مردم او را دوست می دارند و موقعیتی پیدا می کند که در اصطلاح دنیوی او را سعید و سفید بخت می خوانند.

کسب فضایل اخلاقی: پس از کسب علم وظیفه هر شخص آنست که از ابتدای زندگانی درصدد کسب فضائل و صفات نیک برآید زیرا علم بدون اخلاق سودی ندارد و یک نفر دانشمند که به زیور گوهرهای اخلاقی مزین نباشد نمی تواند در زندگی کاملاً سودبخش و ارزنده گردد و علم و اخلاق لازم و ملزوم یکدیگرند. کسب اخلاق نیز احتیاج به مراقبت و پیگیری و تمرین و مداومت دارد و از آنجا که منافع زندگی مانند آهن ربا دائماً انسان را به این سوی و آن سوی می کشاند اگر مراقبت دائم در کسب فضائل و رفع رذایل به عمل نیاید موفقیت در بین نخواهد بود و بسیاری کسانی که به تشویق معلمین و مصلحین و مربیان به سوی امور نیکو تمایلی یافته اند اما بزودی آن را رها نموده و دنبال هوای نفس را گرفته اند.

کسب اخلاق بایستی شعار انسان باشد و سخن ناصح و مربی را دائماً در حدود مقدر و مکانیسم مغزی در گوش داشته و خود را آماده پیشرفت در این زمینه نماید.

بخل و حسادت: از بدترین رذایل که متأسفانه بسیار کسان به آن آلوده اند بخل و حسادت است و زیانهای بسیاری از این صفات برخاسته که قابل احصاء نیست.

زیان بخل و حسادت: بخل و حسادت مانع ترقی علم و گسترش نعمات است زیرا کسی که دارای این صفات است به جای اینکه خوب کوشد در راهی که وجودش استعداد دارد پیش رود سعی دارد دیگران را از پیشروی باز دارد و در واقع چوبی است که در لای چرخ ترقی گذارده می شود و مانع پیشرفت جامعه است. حسودان و بخیلان اگر قدرت داشته باشند با تمام قوا از پیشروی دیگران جلوگیری می کنند غافل از اینکه این پیشروی به سود جامعه است و چون خود آنها هم فردی از افراد جامعه هستند این عقب ماندن و محرومیت جامعه باعث زیان خود آنها هم خواهد شد. پس اگر به شما تاکنون نگفته اند من می گویم که بخیل و حسود به خودش هم زیان وارد می سازد. اگر در جلوگیری از دیگران موفق شود جلو پیشرفت و ترقی را گرفته و خود نیز سهمی از آن محرومیت نصیب برده است و اگر توفیق نیابد وجود خود را با خودخوری از بین می برد و با این عمل به خود و دیگران آزار می رساند.

تنگ نظری بخیل: شخص بخیل که سعی می کند دانش را از دیگران باز دارد می پندارد از این راه خود طرفی خواهد بست غافل از اینکه وقتی دانش تعمیم یابد و عده بیشتری آشنا به علوم و دانشها شوند با نیرو و استعداد فکری خویش سهمی در ازدیاد دانش جامعه خواهند داشت و نقشی بازی خواهند کرد و این پیشرفت به سود همگان حتی خود آن بخیل تمام می شود. پس بخیل و حسود به خود و عالم در این زمینه لطمه ها می زند که بدبختانه از آن غافل است.

آویزه گوش: ای فرزند با دانستن این مختصر که نشانی از یک دنیا مطلب است این سخن را آویزه گوش و هوش ساز که از صفات رذیله که بیان شد هر چه می توانی دوری گزینی زیرا برای انسان هیچ سبب و درنده ای ترسناک تر از این صفات نیست. اگر درنده به جسم انسان زیان می رساند این خوی نکوهیده جسم و روح را از بین می برد. در بازار پر فعالیت زندگی که حساب دقیق در تمام شئون آن وجود دارد تنها صفات نیکو و محامد اخلاقی و فضائل معنوی به حساب خواهد آمد و پله هایی است که ترقی معنوی و مادی انسان بر آن پایه ها استوار می گردد.

زینت مرد و زن: فرزند، فکر می کنی زینت یک مرد یا یک زن چیست؟ ممکنست بگویی لباس مرتب و نفیس و زیبا و آرایش مناسب و قیافه مطبوع مرتب شده و جواهرات مایه زینت یک انسان است. البته من منکر زیبایی و تمیزی نیستم و هر فردی وظیفه دارد خود را در نظرها مطبوع جلوه دهد و مرتب باشد و

قانون نظافت و تمیزی و جمال را رعایت کند و این جمالی را که خداوند آفریده تا آنجا که می تواند آراسته تر و مطبوع تر سازد تا دیگران را خوش آیند باشد. کمترین وظیفه انسان از غنی و فقیر اینست که لباس تمیز و پاکیزه در بر نماید. اما زینت واقعی یک انسان تنها لباس نیست و چه بسا مردمانی که لباسهای گران قیمت و خوش دوخت آخرین مد و بهترین زیورها در بر دارند ولی چون از حلیه ادب و تواضع و اخلاق خوش عاری هستند و در کوتاه ترین مدت مردمان را از خود می رمانند و متنفر می سازند و زود باشد که بهترین زینت آنها نتواند شخصیت و محبوبیتی برای ایشان فراهم کند. برعکس آن کس که با زینت ادب آراسته باشد هر چند لباس محقر و ناچیز به تن داشته و وضعش چندان ارزنده نباشد اما محبوب و محترم است و همگان قدر او را می دانند و می شناسند. پس راه راست در روش زندگانی ادب داشتن است و چون انسان همیشه در رفتار و اعمال و کلیه کارها محتاج به الگو و نمونه و مدل می باشد موظف است که به مردمان نیک تاسی کند و از اعمال و افعال آنها تقلید نماید زیرا آنها اسوه حسنه یا مثال های نیکو هستند که تبعیت از آن ها موجب سعادت آدمی است و نباید از پیروی از آنان غافل گردید.

راه راست کدامست: در راه راست دیانت باید طریق وحدت را برگزینی چنان که در قرآن مجید فرموده: «ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه، الانعام ۱۵۳» «اینست راه راست من که از آن پیروی کنید.» وحدت چون بزرگترین مایه اتصال و اتحاد و یگانگی و برقرار دارنده صلح و دوستی و حسن تفاهم و همفکری و از بین برنده دشمنی و نفاق و دوئی و دوری است باعث تجلی روح خواهد شد زیرا بدان که روح در عین اینکه ماشین بدن را می چرخاند و زندگی را می گرداند تفکیک و جدایی ندارد بلکه یک نیروی یگانه یکپارچه تفکیک ناپذیر در عالم لایتناهی است و هر قدمی که انسان در راه وحدت بر دارد چون موافق با یکتایی جوهره روح و اتحاد عالم است باعث تجلی انسان خواهد بود.

دین برای بشر لازم است: آن ها که می گویند دین برای بشریت لازم نیست در اشتباهند زیرا معنی دین را نمی دانند. دین همانا دانش زندگی است و راه و رسم حیات و معاشرت و مماشات و طریق سلامت زیستن و برخورداری کامل از این دنیا و آمادگی انسان برای حیات پس از تحول «مرگ» است و بایستی دین را که بهترین قانع کننده حس درونی ارتباط بشر به عالم لایتناهی است شعار و روش زندگی قرار داد و آن را از دل و جان پذیرفت و این حقیقت را معترف گردید که بدون دین و ایمان زندگی میسر نیست و آسایش جسم و روح فراهم نخواهد شد و اطمینان و اعتماد و توکل و خوش بینی و امید به آینده که ستونهای یک بنای خوشبختی حیات است بدون دین فراهم نمی گردد. دیانت منحصر به اعتقادات و باورداشتهای فکری نیست بلکه مستلزم آداب و عملیات و تشریفات است که منظور از آنها استقرار و تثبیت اعتقاد و اخلاق در

وجود انسان و تشویق به اعمال نیک و دوری از کارهای زشت می باشد. بعلاوه تشریفات و دستورات آن موج استقرار نظم در جامعه است و غفلت از انجام آنها لطمه به جامعه و به افراد می زند. آداب و عبادات دین: یکی از آداب دین نماز با توجه کامل به سوی خداست نه نمازی که ندانند چه می گویند و بدون توجه و سرسری و زودگذر برای رفع تکلیف و ظاهرسازی برقرار کنند. اصل دستور نماز در همه ادیان برقرار شده و منظور اصلی از آن جلوگیری از رذایل اخلاقی و توجه به پاکی و پاکیزگی و اتصال به خدا و مبدا از روی فکر و ایجاد تمرکز قواست که از این راه سودهای بزرگ به انسان می رسد و مانع از بسی زیانها می گردد. توجه منظم و مرتب به نماز و روی آوردن به حق با آداب و تشریفات که در ادیان مقرر است روح انسان را صیقل می دهد و او را برای هرگونه فیض و رحمت حق شایسته می سازد.

دین و دانش: دین و دانش چنان که در جای دیگر این کتاب بیان شد از هم جدا نیست و اصولاً نمی توان آنها را جدا تصور کرد زیرا دین به معنی قبول و ایمان باطنی است و دین در واقع همان دانش راه و رسم زندگی در جهان و آمادگی در راه خدانشناسی و شناختن نعمات او و سپاسگزاری از این نعمات است و اینها عین دانش است منتهی دانشی که توأم با قبول و ایمان می باشد. دانش بدون دین ارزش ندارد زیرا چون با قبول و پذیرفتن دل توأم نیست روح را آرامش نمی بخشد و دین بدون دانش هم جلوه ای نخواهد داشت زیرا هر چه در دین الهی وجود دارد همانا دانش به صورت اصلی و اساسی زندگانی عملی است و باقی دانشها هرچند که آنها هم بالاخره از راهی به دین متصل می شوند اما در واقع آن ها رشته های فرعی و تخصصی هستند و تا دانش عالمی که اصل حقیقت جهان و نیروی آن حرکات و گردش آن می باشد به وسیله حکمت دین روشن نشود بقیه دانش ها ارزشی را که باید نخواهند داشت. هر کس که بخواهد این دو را از هم جدا کند نتیجه نخواهد گرفت و دین بدون دانش خجلت آور و دانش بدون دین بی فایده است.

پاکیزگی: فرزند بایستی در نظافت و پاکیزگی بدن خود بکوشی و قیافه خود را تا آنجا که ممکن است طوری سازی که در نظرها هرچه مطبوع تر باشد زیرا خود این عمل خیری است درباره دیگران. مردمان را چه گناهی است که ما را ژولیده و کثیف بنگرند و مشمئز شوند. ملاحظه کن که عمل خیر دایره اش چقدر وسیع است که اگر ما خود را تمیز و مطبوع و خوش خوی و خوش گوی سازیم عمل نیکویی در حق کسان انجام داده ایم. کسانی که سخن متین و شمرده می گویند و جز کلمات نغز و پاکیزه و مفید و سودمند بر زبان نمی آورند و منظورشان از کلام افاده و ارشاد و راهنمایی دیگران یا رسانیدن خیر به مردمان است در نزد همه محترم و با آبرو خواهند شد. از این راه طرف ها خواهند بست و سود ها خواهند برد.

صفات انسان پاکیزه: مردمانی که شعارشان صداقت، حسن خلق، امانت و راستگویی است و پاکی و تقوی را ملاک عمل خود می سازند و صلح و صفا و دوستی و نیکویی و وحدت را روش خویش قرار می دهند در جامعه پیوسته مقرب و عزیزند و سود دنیا و آخرت یعنی مادی و معنوی خواهند برد و به خاطر عزت و احترامی که در جامعه دارند و اطمینان که در مردم ایجاد می نمایند همه گونه اعتماد و احترام در حقشان میزدول می گردد.

اطاعت از امر خدا: برای آشنا شدن به این حقایق و عمل کردن به آن ها لازم است که امر خداوند قادر مطلق را اطاعت نمایی و دستورات دین را روش زندگانی خویش سازی زیرا دین پاک کننده اخلاق و تصفیه کننده کردار است و مانند یک صافی که کثافت آب را می گیرد آلودگی های اخلاقی را گرفته و آنچه را پاک و تمیز است باقی می گذارد و با این ترتیب رفتار انسان تصفیه می گردد.

وحدت امری طبیعی است: و اما بدان که امر وحدت یک مسئله طبیعی است که در سراسر عالم حکمفرماست. عالم یک است و به هم پیوسته و از هم جدا نیست و چون چنین است همه چیزش بر همین تناسب برقرار گردیده و آدمی نیز بر همین نسق و میزان آفریده شده و در خوی و سرشت انسان وجود وحدت و محبت و دوستی و اتصال به کل امری طبیعی است و خلاف آن مصنوعی می باشد. بایستی از آنچه زائد و عارضی و مصنوعی است به وسیله تمرین و مداومت که جزء سرنوشت است دوری نمود و آنچه را جزء فطرت است پیروی کرد که این سرنوشت عالم است و بایستی همانطور که فطرت عالم حکم می کند بشر نیز دست از دشمنی و نزاع و نفاق مصنوعی بکشد و به وحدت طبیعی بگردد. ای فرزند این سخنان را آویزه گوش قرار داده و آن را مکرر بخوان تا از شک و تردید خلاصی یافته و کامروا شوی.

تذکر لازم: آنچه به عنوان پند و توصیه و تذکر در اینجا بیان گردید مخالف سرنوشت نیست. زیرا چنان که بارها گفته شده هر بشری تا حدودی معین می تواند بوسیله تمرین و ورزش استعدادهای خود را تقویت کند و تمرین خود نیز جزء سرنوشت است. بعلاوه همیشه باید تذکر و راهنمایی به هر صورت انجام گیرد تا کسانی که سرنوشتشان پیروی از هدایت است از آن درس فرا گیرند و آن را بکار بندند تا هرچه زودتر به سرنوشت خود برسند.

راه درس آموختن

سعی در آموزش: ای فرزند پس از اینکه عیوب جسمی و اخلاقی خود را که مانع ترقی و سد راه پیشرفت است یافتی و آنها را از خویشتن زدودی آنگاه وظیفه آموختن حقایق و دروس فرا می رسد. در هنگام

آموختن برای اینکه مطلب را درست دریایی و بدانی بایستی تمام سعی و توجه خویش را به فرا گرفتن دانش میزول داری تا بتوانی از آن نتیجه برگیری.

تمرکز قوا و توجه: این همه مطالبی که درباره تمرکز قوا گفته اند معنایش همین است که در یک نکته که انسان با آن مواجه می شود یا دانش جدیدی که به آن بر می خورد بایستی تمام قوا و حواس خود را جمع و متمرکز سازد تا آن را خوب بفهمد و هضم نماید. تنها راه درک و جذب نیکو همین است. اما اگر توجه و تمرکز در فهم و آموختن نباشد و انسان نتواند مطلب را درک کند و گفتار معلم مانند قطرات درشت باران که بر روی شیروانی می خورد بر گوش فرود آید بدون آنکه بر آن وارد شود و نوشته های کتاب بر چشم بخورد ولی به مغز نرسد نتیجه ای جز این نخواهد داشت که مغز خسته گردد و فکر مانند یک زندانی که در کمد گرفتار است فرسوده و ناتوان و متالم شود. مطلب را از ساده ترین صورت آن بررسی کنیم: محصلینی که در سر کلاس درس به جای توجه و تعمق در سخن معلم و استاد فکر خود را به جاهای دیگر گردش می دهند و کلام معلم به صورت لغات نامفهوم پشت سر هم بسان چکشی که بر طشت مسی نواخته شود بر مغز آن ها فرود آید بدون آنکه معنی آن جذب شود مسلماً دچار کسالت و خستگی فکر و ناراحتی خواهند شد و شاید هر کسی خود این وضع را آزمایش کرده باشد.

فایده توجه: علت آنست که مغز و اعصاب و حواس انسان طوری ساخته شده که بایستی به وسیله توجه و تمرکز، افکار و معلومات و دانشها را تا حدودی که توانایی و مکانیسم مغزی و سرشت او ایجاب کند دریابد و از آن بهره برداری نماید و وقتی این تمرکز حاصل نشود و جسته گریخته به طرز منقطع مطالب ناقص و نامربوط و ناپیوسته ای به در و دیوار مغز برخورد کند جز گیجی و خستگی نتیجه نخواهد داد. توجه در همه چیز: این حقیقت تنها در مورد دروس عادی صادق نیست و آنچه گفته شد به عنوان نمونه بود. در تعلیمات معنوی و دیانت نیز همین حکم جاری است و قاعده یکی است و تفاوت ندارد. حقایقی که بر انسان عرضه می شود اگر آن را با تمرکز دقیق و کافی تلقی نکرد و نتیجه بخش نخواهد بود چرا که به جای مجموع یک حقیقت روشن و واضح و به هم پیوسته مطالبی بی ارتباط و پراکنده در نظر انسان جلوه گر می شود که نه تنها از آن نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد بلکه موجب ملال و خستگی خواهد بود.

دروس وحدت: این مطلب که بیان گردید در مورد کلیه تعلیمات و دروس مدارس یا آموزشگاه و در بزرگسالانی که به نحوی از انحاء تعلیم می گیرند صادق است. درسهایی هم که در زمینه وحدت آموخته می شود مشمول همین قاعده است. اگر آن را سرسری بگیرند و بدان توجه نکنند از آن نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد.

دقت کامل لازم است: کسی که خود نداند وحدت چیست و مطالبی که درباره آن بیان می گردد طوطی وار بخواند و در مغز آن را نپروراند و بررسی نکند و بدون تامل و تعمق و تفکر از آن بگذرد متوجه حقیقت و معنای واقعی تعلیمات نخواهد شد و برای او آن چنان نتیجه بخش نخواهد گردید. اما اگر بر طبق مکانیسم مغزی و سرنوشت خداداد خود به وسیله تمرین و پرورش فکری درست فهمید و به خوبی در مغز و قلب او وارد شده آن را پذیرفت به هیچ قیمتی حاضر نیست آن را رها کند زیرا چنین کسی بر حسب مشیت یزدان مقتدر قدر آن را دانسته و بدان علاقه مند شده و آن را با جان و تن خویش پیوسته می داند و این مطلب بر او از ایمان و یقین و خلوص نیت روشن است که وحدت دهنده عالم می باشد. چون تعلیمات وحدت با طبیعت جهانی و طبع و غریزه و فطرت بشری کاملاً سازگار است و نقش باطنی آن در درون وجود هر فرد بشری بالطبع به ودیعت نهاده شده لذا هر کسی آن را با دقت کافی تلقی کند و بر حسب ظرفیت مغزی و سرنوشت خود در آن تمرین نماید حقایق بر او روشن خواهد شد و اگر آن را سرسری تلقی کند و بدان توجه مبذول ندارد نتیجه مطلوب نخواهد گرفت. اینست قاعده صحیح آموختن که باید به خاطر بسیاری. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

پس سعی و توجهت به مطلب دربند

درسی که بیاموخته ای ای فرزند

مغزت شود خسته و فکرت بکمند

گر درک نشد تو را و روشن نشدی

تعلیمات اخلاقی پیامبران

انصاف نباشد ببری از من محتاج	دین و دل و عقل و تن بیچاره بناراج
زد آتش رخسار تو بر خرمن عمر	در مملکت جان کنی آشوب با فواج
با قتل من آسوده و راحت بشدی کاش	تا می نکنی قلب ضعیفان ره آماج
با صدق و صفا مهر و وفا راه حقیقت	اندر پی وحدت بنهی بر سر خود تاج
هم موسی و عیسی و محمد (ص) همه گفتند	بر خلق نکو رحم و مروت همه محتاج
آنکه شب و روز تو شود روشن و بشاش	با خلق نکویی کن و بر کس تو مده باج
گر عاقل و فهمیده و با تجربه هستی	انوار شهاب و همه یاران شده امواج
طاعت کن و تعجیل که حشمت ز پی تو	با رخ کند استاد تورامات چو لیلج

وحدت لایتناهی: از آنجا که در عالم لایتناهی وحدت کامل برقرار است و افراد بشر نیز به یکدیگر متحد و پیوسته اند آنها که می دانند و از حقیقت آگاهند بر این نکته واقفند که بهترین هدیه افراد بشر به یکدیگر دوستی و محبت و بدترین ظلم جدایی و بریدگی است و هر کس بیشتر به این حقیقت واقف باشد از دوری دیگران بیشتر رنج می برد.

نزدیکی نه دوری: پس کجا سزاوار است کسی که در اثر یک آگاهی یا بیداری با کسی که محتاج و تشنه محبت است نزدیک شود و با این نزدیکی دل و دین و عقل او را تصرف کند آنگاه دوری و کناره گیری نماید؟ کجا شایسته است که کسی با محبت خود و اتصال و نزدیکی بر خرمن عمر دیگری آتش بزند و بعد با حرکات ناروا و بریدن ها و هوس های خویش در دل طرف ایجاد آشوب نماید. اینگونه جدایی ها برای همه عوامل جهان دردناک است. دیده اید که وقتی جدایی بین دسته های اتم می افتد چه غوغایی بر پا می کنند و چگونه عالمی را به آتش می کشند. بمب اتمی یک نمونه از این آشوب است. در حیوانات و پرندگان هم که بر حسب مشیت الهی صف اجتماعی آنها بهم فشرده و منظم است اگر چنین بی مهری هایی پدید آید آشوب عظیم تولید می کند. چرا ما بشر که بر حسب مکانیسم مغزی تا حدودی با حلیه عقل مجهزیم کاری کنیم که باعث آزار برادران نوعی ما گردد؟

جفای دوری: برخی کسان به قدری در این بی مهری ها و بریدن ها غوغا می کنند که گویی تا خواهان و دلداه خود را هم از بین بر ندارند آزاد نمی شوند. اینجا است که فشار این جور و بی مهری چنان شدید

می‌گردد که شخص دلباخته آرزوی مرگ می‌کند که شاید دلدار دست از بی‌عاطفه‌گی بردارد و قلب او را هدف ستم خویش نسازد.

به عموم توصیه می‌کنم: این یک توصیه عمومی است که همه خواهان‌ها و خواسته‌ها را سزاست که از آن پیروی کنند و چون عالم وحدت عالم عشق مخلوقات به هم و عشاق و معشوقان متقابل در راه یکدیگر است هرگاه همه افراد با صدق نه از روی تظاهر و ریا و هوس‌گذران و با صفا نه با خیالهای آلوده و منافع زودگذر شخصی و با مهر نه از روی ظاهر و به تحریک منافع بلکه با کمال خلوص نیت و محبت واقعی و با وفا یعنی با پایداری و استقامت دوام دوستی و منحرف نشدن از راه مودت به دنبال وحدت بروند و بر آن تمسک کنند با این توجه و خلوص در حقیقت بر سر خود تاج افتخار انسانیت قرار داده‌اند. زیرا آدمیت به داشتن ثروت و مالک بودن و دارا بودن مقام و ظاهر آراسته نیست و کسی که فقط این‌ها را داشته باشد او را انسان نتوان خواند. هر فردی از افراد بشر که صاحب همه این مزایا باشد ولی از حسن خلق، فروتنی، انسانیت، دوستی و نوع‌پروری خالی باشد انسان کامل نیست و نمی‌تواند به این نام شریف فخر نماید.

عمل ادیان آسمانی: ادیان الهی در بیان حقایق اخلاقی همه متفقند و همگی بشر را به سوی فضائل و کمالات دعوت نموده و از رذایل نهی کرده‌اند. همه آن‌ها نخستین شرط انسانیت را اتخاذ صفات حسنه و دوری از خوی‌های زشت و نکوهیده قرار داده‌اند. همه ادیان گفته‌اند که افراد بشر همگی نیازمند حسن خلق و رحم و مروت و انصاف هستند.

ابره‌ای تیره امروزی: از آنجا که قسمت مهمی از زندگی افراد بشر از هر طبقه و دسته و صنف و درجه‌ای دست به گریبان گرفتاری‌ها و حزن و سختی می‌گذرد و ابره‌های اندوه آسمان شفاف و خندان دل‌ها را تیره می‌سازد طبعاً هر فرد بشر مایل است بداند راه فرار از کدورت‌ها و ناراحتی‌ها چیست و چگونه می‌تواند خود را از زیر بار غم و اندوه آزاد سازد. منشا این غم‌ها مختلف است، برخی از آنها گرفتاری‌های مالی، رنجهای جدایی و دوری، رنج از ناروایی رفتار دیگران و یا بی‌مه‌ری است که برخلاف انتظار از نزدیکان می‌بیند و یا جور و ستم و تعدی و تجاوز و تقلب و آزاری است که از ابناء نوع مشاهده می‌کند، در جایی که اصلاً گمان نمی‌برد گزیده می‌شود و در محلی که انتظار یاری و مروت دارد فریب می‌خورد، در موردی که منتظر وفا است جفا می‌بیند. به علاوه پیش‌آمدهایی از قبیل رقابت در کارهای تجارتي و غیره و یا سرکشی و گمراهی افراد خانواده و یا مرگ عزیزان و بیماری خود شخص را فرا می‌گیرد. هر چند که این حالات چنان که در جای دیگر بیان می‌شود جزء لوازم وجود بشری است و

برای تعادل نفس واجب است اما مانع از آن نیست که بشر دائماً درصد گریز از آن باشد و راههایی برای فرار از آن حالات دست و پا کند.

رفع علل حزن: چون علل ایجاد حزن مختلف است طبعاً راه فرار از آنها نیز مختلف می باشد و بایستی علت را از بین برد تا معلول هم نباشد. این یک قاعده کلی جهان است. اما در عمل می بینیم که کمتر ممکن است کلیه علت‌های گرفتاری و حزن را بتوان ریشه کن نمود. اگر انسان بتواند امور مالی را منظم کند و فرضاً سلامت خود را با بهداشت تامین نماید ناراحتی ناشی از دیگران را چه کند؟ با حسادت حسود چه عمل انجام دهد؟

عمل وحدت: البته روش وحدت برای همه این امور چاره اندیشی نموده است و تا حدود زیادی جلو همه علل و موجبات حزن را می گیرد و به همین دلیل است که می گوید در صورت استقرار وحدت، محیط سعادت درخشنده نورانی برقرار می شود. در مورد گرفتاری مالی مهم ترین عامل آن عدم تعادل بودجه در زندگی و بلند پروازی و عدم رعایت پس انداز و افراط و اسراف در خرج و تبذیر مال و وام گرفتن است که با مقررات روشن و ساده ای می توان جلو همه این ها را گرفت و اقتصاد خانواده را تنظیم نمود. وقتی خانواده ها به تدریج و با دقت رعایت قاعده ای را که مانع از این هرج و مرج است کردند طبعاً دیگر گرفتاری مالی نخواهند داشت و وام که از بین برنده نظم و آسایش زندگی است گرفتاری ایجاد نخواهد نمود.

نمونه ای از گرفتاری ها: دیگر گرفتاری ناشی از عدم رعایت بهداشت و بیماری هایی است که دچار خود شخص و کسان و خویشان وی می گردد و با تعمیم مقررات حفظ الصحه و الزام به رعایت آن ها اصولاً این عیب مرتفع می شود و بشریت از بلایای آن مصون می ماند. دیگر آزارها و فشارهاییست که به صورت های مختلف از طرف دیگران می رسد و با رعایت دستورات اخلاقی بر مبنای وحدت کم کم همه مردم متوجه حقیقت شده از لطمه زدن به دیگران خودداری خواهند کرد و عیوب ناشی از این قسمت تا حدود زیادی مرتفع خواهد گردید. به این ترتیب موجبات و علل حزن تا حدودی از بین می رود.

روش صحیح: اما دستور حقیقی که باعث روشن شدن روز و شب انسان از انوار مسرت و شادمانی است رعایت این دستورات است که با مردمان نیکویی کنیم و روش خیر پیش گیریم. یکی از بزرگان سابق گفته است: «اگر همه بشر لذت عمل خیر را درک کنند هیچ کس جز نیکویی کاری نخواهد کرد.» در واقع خالص ترین لذتهای جهان همین عمل نیکو است. همان طور که در بین سوختنی ها خالص و ناخالص باشد کمتر از آن خاکستر باقی می ماند و می گویند الماس که از جنس ذغال سنگ است خالص ترین سوختنی می باشد و اگر بسوزد هیچ زائده و خاکستری از آن باقی نمی ماند در بین لذت ها نیز خالص ترین آن ها

عمل خیر است زیرا سایر لذت‌ها در عین حال که بر بشر مطبوع است خاکسترهایی از عکس‌العمل نامطلوب به همراه دارد. چنانکه می‌گویند «شب شراب به بامداد خمار نمی‌ارزد.» هر لذتی در مقابل آن خوشی که ایجاد می‌کند عکس‌العمل ناخوشی تولید می‌نماید. مثلاً به مزاج لطمه می‌زند، شب‌نخوابی و عواقب آن را به وجود می‌آورد، حالت دلسردی و ابتذال پس از آن می‌آید و از این قبیل آثار.

لذت عمل خیر: اما عمل خیر لذتش خالص است و هیچ ضرری ندارد. عمل خیر چون از اعماق پاک‌ترین مراتب معنویت انجام می‌گیرد یک حالت سرور ملکوتی در انسان ایجاد می‌کند. اگر چنین حالتی وجود نداشت هیچ کس مایل به کار خیر نمی‌شد ولی مردم عمق و حقیقت این لذت را چنان که باید درک نکرده‌اند والا خیلی بیشتر از این‌ها در چنین راهی می‌کوشیدند.

آزمایش خیر: هر کس در زندگی خود اعمال خیر انجام داده و لذت آن را کم و بیش درک کرده است. هرگاه در یک شب سرد به طور ناشناس موجبات مسرت یک عائله فقیر را فراهم نموده و در آشیانه سرد و حزن آور آنها نور شادی و قهقهه مسرت برپا سازیم آن وقت است که یک لذت ملکوتی از این عمل درک می‌کنیم و علت این لذت نیز همان وحدت است زیرا چون بشر به هم مرتبط و متصل است و پیوند روحی و جسمی دارد مسرتی که در دیگران ایجاد کند به خودش نیز می‌رسد و حکم الکتریسیته‌القایی دارد. در امور عادی هم این قضیه روشن است و دیده‌ایم یک فرد بشاش مسرور چگونه باعث ایجاد مسرت در یک جمع می‌گردد و برعکس یک شخص محزون پریشان چگونه امواج غم را در اطراف خود پراکنده می‌سازد.

آزادی و خوشی: لذا یکی از مهم‌ترین اصول تأمین مسرت و خوشی در زندگانی تمرین و مداومت در اعمال خیر می‌باشد. نکته دیگر که باعث ناراحتی زندگی است مقید کردن فکر خود در بندهای گرفتاری و تعصب جاهلیت است که عکس آن نیز یعنی آزادی نسبی باعث خوشی و مسرت است.

سعادت آزادی: برای اینکه بتوانم تفاوت آزادی و عدم آزادی را برای شما ثابت کنم کافیست توجه شما را به تفاوت حال یک مرغ محبوس در قفس و همان مرغ پس از آزادی در باغ و جنگل و یا یک انسان زندانی در چهار دیوار تنگ محبس و یک انسان آزاد و فارغ‌جلب نمایم. مسلم است که فرق بسیار دارد. آزادی در هر حال بسیار قیمتی و ارزنده است خواه مادی باشد یا معنوی و آزادی معنوی ارزنده‌تر از آزادی مادی است. زیرا اگر زندان، جسم را در بر می‌گیرد اختناق علمی و معنوی مانع از تجلی انوار روحی انسان می‌شود.

آزادی روحی: برای اینکه آزادی ما مخصوصاً آزادی معنوی حفظ گردد نخستین شرط اینست که قید را از خود دور کنیم و یکی از راه‌های رفع قید اینست که باج به کسی ندهیم. آزادی روحی بشر تا حدودی که

سرنوشت اقتضا دارد در دست خود اوست و آن بشر است که با مقید بودن در دست دیگران بند بر روح خویش می نهد. دلبستگی خرافی و خارج از حد عقل و دانش در حق اشخاص و تعصب در تبعیت از آراء دیگران بدون سنجش آن با عقل و خرد جزء قیودی است که انسان بر روح خود قرار می دهد و این در حکم باجی است که به دیگران می دهد و خود را غلام و زرخرید آنها می سازد و این یادگاری از عهد جاهلیت است. باج دادن که یک امر مادی است عادت دادن دیگران به استعمار از انسان و بهره برداری و سوار شدن بر اوست. این خود آدمی است که با عمل بی فکرانه خویش دیگران را بر دوش خود سوار می کند و این عمل در اثر باج دادن او انجام می شود. باج دادن معنوی هم همین حال را دارد و تسلیم بلاقید و شرط عقل در مقابل رای دیگران شدن آنها را جری می سازد که بر انسان مسلط شوند. این طبیعی بشر است. پس این وظیفه خود ما است که کسی را این طور مسلط بر خود نسازیم. اگر بتوانیم این عمل را انجام ندهیم تا حدود زیادی نشاط و مسرت ما تامین است و برعکس اگر نتوانیم و خود را تحت فرمان قید دیگران قرار دهیم مانند یک زندانی که از مسرت روحی بی خبر است دچار زندانی حزن معنوی خواهیم بود.

پیروی از علم: در قبال این خودداری از باج دادن معنوی یک حقیقت دیگر هم هست که بایستی مورد توجه ما قرار گیرد و آن اینست که نبایستی از پیروی علم و کسب معرفت خودداری کنیم و این نکته نیز واضح است که معرفت از صاحبان معرفت بدست می آید و علم را باید از علما کسب کرد و دانش را از دانشمندان آموخت. میان این دو قطب اخلاقی چه باید کرد: هم باج ندهیم و هم به دنبال صاحبان دانش برای کسب دانش آنها روان شویم. وجه سازش آن در عقل و تجربه و فهم انسانی است. به این معنی که نبایستی کورکورانه و بدون فکر و اندیشه دنبال کسی رفت بلکه باید در هر امری سنجش عقلی به جای آورد و تا عقل انسان اجازه ندهد نباید راهی را دنبال نمود. اینست معنی آیه مبارکه قرآن مجید: «و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسؤلوا، بنی اسرائیل ۳۶» «بر آنچه تو را بدان علم نیست پیروی مکن که اگر چنین کنی گوش و چشم و دل همه آنها مسؤل است.»

نور حقیقت: وقتی انسان عمل و تجربه را ملاک قرار دهد نور حقیقت مانند ابرهای شهاب آسمانی که امواجی از نور پیرامون آنست جلوه می کند و آن وقت سعادت مند کسی است که چون امواج نور در پی این شهاب روشن روان شود. اگر انسان چنین نوری را یافت و درک کرد پس از آزمایش عقلی و تجربه و فهم بایستی تصمیم جزم و قاطع بگیرد از اطاعت تخلف نرزد و تا آنجا که مقدر اوست در این راه شتابان باشد. این حقیقتی است که امیدوارم با براهین روشن و قاطع و برق آسا در معرض اطلاع جهانیان قرار داده باشم. اینست روش علمی و تحقیقی که وحدت به جویندگان حقیقت ارمغان می کند.

نور الهی وحدت

نور و ظلمت باستان: برخی از فلاسفه قدیم و گویندگان عهد باستان نیروهای عالم را تفکیک نموده دو قوه نیکی و بدی و خیر و شر و نور و ظلمت ساخته اند. هر چند این مطلب را در کتاب دینامیسم آفرینش به قدر کافی شکافته و روشن ساخته ام لیکن در اینجا می گویم که تاریک اصولاً وجود ندارد و در حکم نیستی است و نیستی عدم است و عدم چیزی جز یک لغت و خیال بدون معنی نیست. هر جا نور باشد تاریک نیست و اصولاً آن تاریکی که ما تصور می کنیم در عالم وجود ندارد بلکه تاریکی شب و سایر تاریکی ها که می پندارند در اثر نقص دید است. چطور ممکنست در این دنیا که سراسر نور است ظلمتی وجود داشته باشد، چگونه ظلمت که عدم و هیچ است می تواند در مقابل نور ابراز وجود کند.

نور فرد با قدرت: اینست که می گویم: یک ذات فرد با قدرتی که فرا گیرنده عالم است و همه چیز از او است و یک واحد به هم پیوسته غیر قابل انفکاک می باشد که اصل نور از او و خمیره همه موجودات و پدیده های عالم از وی است، نوری که برخلاف تصور فلاسفه صورت ها و تحولات و رنگها هم از آن تفکیک نیست و جزء ذات خود وی می باشد، نوری که در سراسر عالم وجود به هر کجا بنگری جلوه گر است و از پرتو خورشید ها یا چراغ های فروزان کاخ های شاهی و آفتاب تند صحراها همه جا به صورت های گوناگون متجلی است، یک شعاع از آن به عالم ما تافته و این پیوستگی را در ما به وجود آورده و وحدت را ایجاد نموده به طوری که این مخلوقات و اشیا که میلیاردها میلیارد صورت و رنگ دارند و حتی دو فرد از آن همه افراد یک جنس آن هم کاملاً به هم شبیه نیست در باطن همگیشان وحدت است و به سلسله مراتب به یک وحدت کل منتهی می شوند زیرا از وحدت خلاصی ندارند. علت اینست که از واحد جز وحدت صادر نمی شود و از نیروی یگانه ای که همه را پدید آورده کاری جز اینکه همه را یگانه منتها به صورت های متنوع و تجلیل های گوناگون بیافریند صورت نمی گیرد. پس حالا که چنین وحدتی در عالم جلوه گر است و حیات یگانه عالم پرتوی از اشعه آنست چگونه فکر سلیم قبول می کند که بگویند ظلمتی موجود است و این ظلمت در مقابل نور قدرت ابراز وجود دارد.

آشکار شدن حقیقت: اینست که درصدد برآمد این حقیقت را روشن و آشکار کند و اختلاف را از میانه بر دارد و حقیقت امر را آشکار در نظر همگان متجلی سازد. آری این نیروی وحدت یا واحد یا یکتا یا هرچه می خواهید اسم بگذارید که بی همتایی او را رساند جهان را به نور مزین کرده و آن را سراسر و لبالب پر از نور نمود. «الله نور السموات و الارض، سوره نور ۳۵» نوری است بهم پیوسته و مطلق و غیر قابل تقسیم که جزء اصل ذات است و نمی تواند از آن جدا باشد. آنچه در عالم دیده می شود صورت ها و تحولات و

رنگ ها و اشکالی است که جلوه هایی از این نور ذات می باشد. اگر اختلاف و تنوعی در پدیده ها و مخلوقات دیده می شود ظاهری بیش نیست. زیرا این نور یکپارچه و یکتا است. حتی لفظ یک هم بر آن بی مناسبت است. زیرا یک در حق چیزی گفته می شود که احتمال داشتن دو بر آن رود در حالی که بر این فرد چنین احتمالی نیست و هر چه هست همانست و جز آن نیست. پس این وجودی است که بی همتا است و فردی نیست که زوج داشته باشد زیرا زوج هایی که در ظاهر به صورت هیولا و صورت ظاهر و باطن و آشکار و مخفی و نور و ظلمت نامیده می شود با اینکه در ظاهر زوج است و نظام عالم بر محور زوجیت می چرخد اما باطن ازواج هم یکی است و صورت عین هیولا باطن عین ظاهر و تحولات عین ذات است و در حقیقت جز وحدت چیزی نیست.

صفات حق: در این ذات که نوری است بی همتا و بی بدیل و بهم پیوسته و غیرقابل جدایی، حتی در عالم خیال و تصور، که نور وحدت و عین وحدت باید خوانده شود اشعه این نور به صورت حیات در عالم پراکنده می گردد و این اشعه در خارج عالم نیست. یعنی مثل تصویری که نقاشان از خورشید می کشند که انوار آن را به خارج ادامه می دهند نمی باشد. بلکه اشعه در داخل خود اوست. زیرا خارجی وجود ندارد و خارج را اصلا معنایی نیست. هر چه هست در داخل اوست.

اشعه نور وحدت: پرتو و اشعه که از نور حیات منبع گرفته و جزء آن است در عالم لایتناهی وجود تجلی کرده و جهان را منور نموده است. وقتی این نور به میان آید تاریکی دیگر معنایی نخواهد داشت وقتی چراغ به اطاق تاریکی می آید خود به خود تاریکی را برطرف می سازد و ثابت می کند که تاریکی جز یک اسم و یک پندار چیزی نبوده است. وقتی حق می آید خود به خود باطل از بین می رود و محتاج فشار نیست. زیرا باطل چیزی نیست و وجود ندارد و خود به خود پندار آن از بین خواهد رفت. «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا، الاسراء ۸۱» «حق آمد و باطل رفت و همانا که باطل رفتنی است.» یعنی محتاج به فشار نیست و چون باطل ساخته فکر بشر است از بین رفتنی است و هر جا پای حق پیش آید باطل خود به خود از بین خواهد رفت. پس به این ترتیب که حقیقت روشن گردید و ثابت شد که عالم سراسر نور است پندار باطل وجود ظلمت و تاریکی از میان رفت. جهلی که در این باره وجود داشت تاریک شد یعنی هیچ و نابود گردید و به جای آن همان حقیقتی که بود یعنی نور و ثبات باقی ماند. ثبات به معنی هستی است و مثبت هم به این معنی است و منفی که مقابل آنست جز تصویر مجازی آن نیست که به خاطر انجام نظام زندگی چنین تفکیکی شده است. باطن همان است که هست و ثبات است و نور.

تاریکی یعنی جهل: جهل و باطل در حکم تاریکی است و وقتی که نور دانش و پرتو حقیقت تابان گردید جهل به صورت تاریکی از میان خواهد رفت. این حقیقت همیشه در عالم جاری بوده است و خواهد بود. در امور علمی وقتی نظریه جدیدی ابراز می شود که موافق با عقل است آن نظرات سابق را هر چند که در ظاهر قوی و نیرومند بودند از بین می برد و چنان از بین می برد که گویی برفی بود که در مقابل آفتاب تابستانی قرار گرفت.

پرده ها شکافته می شود: قرن های متمادی در حدود ۱۵۰۰ سال نظریه هیئت بطلمیوسی در دنیا حکمفرما بود و مردم جزئی تردید درباره صحت آن نداشتند و حتی اعتقادات دینی خود را با آن تطبیق می کردند و آن را مطلبی مسلم و خدایی و حقیقت عالم می دانستند و هرگاه کسی با آن مخالفت می کرد حاضر بودند در مقابل این اسائه ادب که می پنداشتند دهانش را خرد کنند. چه بسیار کسان را به خاطر این مخالفتها کشتند و از بین بردند. بسی گاليله ها و امثال او را بیای میز محاکمه و استخفاف کشیدند. اسپینوزا را جامعه یهود تکفیر کرد و خواستند بکشند. دکارت توسط علمای دین عیسوی مورد تکفیر قرار گرفت. ولتر بارها به زندان افتاد و تبعید شد در حالی که فقط از خرافات کشیشان انتقاد کرده بود. اما نول کانت مورد ایذا و اذیتهای فوق العاده گردید در حالی که می خواست زواید و خرافات را از دین مسیح علیه السلام بپیراید. وائینی ایتالیایی را زبان بریده زنده سوزاندند، پیر لارامه فرانسوی را که رساله ای بر رد ارسطو نوشته بود کتابش را آتش زدند و او را آزارها دادند. اتین دوله فرانسوی و جیوردانو برونو ایتالیایی را که از پیشروان فلسفه بودند زنده سوزاندند. کامپانلا را سالها در زندان انداختند در حالی که این ها گناهی جز ابراز عقاید فلسفی نوین نداشتند.

پیشرفت فکر بشر: ولی پس از رنسانس، عقاید متکی به علم از طرف کپلر و کپرنیک و همفکران آنها اظهار شد و صحت آن معلوم گردید. آن نظریه سابق که با مقایسه با نظریه جدید در حکم جهل بود و خود به خود محو شد و از بین رفت. پس وقتی نور دانش بتابد تاریکی از میان خواهد رفت و همه چیز نور و ثبات می گردد. مردم از تردید و امور مشکوک و نامطمئن و ناپایدار رها می شوند و سراسر عالم را یک محیط درخشنده نورانی وحدت فرا می گیرد که جز در زوایای کوچک و پستوها اثری از تاریکی نخواهد ماند. ای عزیز تمرین کن تا روح تو تجلی کند و معنی نور را بفهمی و ببینی. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

وحدت به اشعه پرتو از نور حیات

تاریک بشد جهل، همه نور و ثبات

در معنی نور فرد پیوسته ذات

آراست جهان به نور و ظلمت برخاست

رفزتها

نیت پاک: قبل از ورود در مطلب بایستی این نکته را به خوانندگان و برادران و خواهران گرامی تذکر دهیم که این سخنان در راه رضای خدا و خواست او بیان می گردد. هیچ گونه منافع مادی از ذکر آن در نظر نمی گیرم. و از تذکر این مطالب که آن را وظیفه آفرینش خود می دانم نه قصد کسب مادیات است و نه در پی مقام و ریاست هستم. برای کسانی که مرا می شناسند و زندگی مرا می دانند این مطلب بسی روشن و آشکار است.

سخنان عمیق: لذا این سخنان با نیتی پاک و خالص از عمق باطن بر می خیزد و لفظ سبکرانه و یاوه نیست، این ها کلماتی نیست که به منظور تفریح و تفتن باشد، مطالبی به منظور وقت گذرانی و اتلاف وقت نیست بلکه به قصد هدایت و رهبری زندگی اجتماعی بشریت بیان گردیده و می دانم که تاثیر خواهد نمود چون از دل پاک بر می خیزد و بر دل جویندگان پاکدل خواهد نشست. بدانید که گوینده این کلمات اخلاق پاک دارد.

منظور از این تذکر: تذکر این جمله را حمل بر خودستایی و گزاف نکنید. انسان موظف است خود را معرفی کند و صفاتی را که در خود سراغ دارد بگوید تا مردم را با چراغ روشنی راهنمایی کند. چه کسانی بهتر از انسان واقف به نفس خود می باشد چنانچه یوسف صدیق علیه السلام وقتی در خود یافت که امانت و صداقت کافی دارد به عزیز مصر فرمود: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیهم، سوره یوسف ۵۵» «مرا به خزینه داری کشور و ضبط دارایی مملکت منصوب دار که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم.»

وظیفه معرفی خود: ملاحظه می کنید که یوسف پیامبر درست عمل فرمود زیرا وظیفه او بود که خود را معرفی کند و استعداد خویش را بیان نماید و امانت داری و صداقت و علم و دانش خود را اطلاع دهد. اگر او نمی گفت از کجا می دانستند چنین شایستگی دارد. پس از آنکه گفت از وجودش استفاده کردند آنگاه با عمل نشان داد که درست می گوید. یعنی ادعای خود را به خوبی اثبات نمود. وظیفه هر فردی است که شایستگی خویش را برای هر کاری اطلاع داده و آن را اثبات نماید. من هم خود را موظف دیدم به اطلاع شما برسانم که صاحب اخلاق حسنه هستم تا بدانید این سخنان به قصد ناشایسته ای گفته نشده و تنها مقصودم خیر و خوبی جهانیان و خدمت به مخلوقات عالم وحدت است.

پرده پوشی نیست: اینک پس از بیان این مقدمه می‌گوییم که در گفتن این سخنان پرده پوشی ندارم. زیرا بیان حق را سزاوار و یک نوع عبادت می‌دانم و از ذکر حقایق آفرینش که باید گفته شود ابا نمی‌کنم. حق را نمی‌پوشم بلکه روشن و واضح و آشکار می‌گوییم.

اعتقاد به بقا: سخن بر این محور چرخ می‌زند که من اعتقاد به بقا دارم و به فنا معتقد نیستم. در هر دو جهان که در حقیقت یکی است اعتقاد به بقا دارم. از اول بوده‌ام و بعد از این هم خواهم بود. بلی تحولات و صورتهایم فرق می‌کند ولی ماده ازلی هستی من همیشه بوده است و خواهد بود. فنا و هلاکی در بین نیست. مگر نه اینست که ما از خداییم و بسوی خدا بر می‌گردیم؟ این گفته روشن است و احتیاج به تفسیر ندارد. مگر چیزی که از خداست در آن فنا راه دارد؟ آیا معنی برگشت بسوی خدا فنا و نیستی است؟

برخورداری از روح: چون می‌دانم که خداوند باقی است و فانی نیست دیگر ناراحت نیستم. دیگر مرا چه اندیشه ای است؟ خوشم زیرا در این دنیا زنده‌ام و بعد هم زنده خواهم بود و خوش وقتم که با او، بلی با او هستم و همه چیزم با اوست. مگر نه اینست که به امر او همه مخلوقات عالم مفتخر به دریافت روح هستند «و نفخت فی من روحی، سوره حجر ۲۹ سوره ص ۷۲» پس روح جاویدان و لایزال و فنا ناپذیر اوست که مرا می‌گرداند و راه می‌برد و به هر صورتی که عناصرم در آید همین روح رهبر و گرداننده است. در این روح تغییری نیست. این روحی است همگانی و همیشگی که از امر اوست و آنی مرا به خود و انمی‌گذارد و آنی دست از من بر نخواهد داشت. بعلاوه جسم من چیست؟ به قول فلاسفه سابق هیولایم از چه ترکیب شده است؟ در جای دیگر به طور مشروح ثابت کردم که جسم من و جسم تمام مخلوقات و موجودات و اشیا عالم از عناصر ترکیب گردیده که در همه اجسام از این عناصر موجود است و هر جسمی را بنگری از همه عناصر در آن هست منتها میزان ترکیب عناصر با هم فرق دارد و اختلاف اجسام به همین دلیل است. بنابراین از همان عناصر عالمی و از همان عناصری که منبع آن در عالم است به من هم داده شده و مقداری از آن به امر و مشیت الهی با یکدیگر گرد آمده و جسم مرا ساخته اند که باید برای مدتی معین وظیفه ای معین بر طبق برنامه عالم انجام دهم و هرگاه که نقش من به این صورت به هم پیوستگی عناصر تمام شود و به آخر برسد عناصر جسم من دوباره وارد عناصر عالمی خواهد شد و با عناصر دیگری که مدتی در سایر اجسام انجام وظیفه نموده دست اتحاد به هم می‌دهند و جسم دیگر و صورت دیگر و شکل دیگر می‌سازد و نقش دیگر انجام می‌دهد و در آن حال هم گرداننده و کارگردان «متور آن سن به اصطلاح تئاتر» ما همان روح عالمی خدایی است و باز عناصر من وظایفی انجام می‌دهد و چون آن وظایف به سر رسید باز هم وظایف دیگر خواهد داشت و این کار به طور جاویدان ادامه دارد.

نقش پریسپری: علاوه بر روح و جسم، پریسپری و قالب مثالی هم دارم و تفصیل آن در کتاب هایم آمده است. این پریسپری پس از تحول «مرگ» باقی خواهد بود و نقش زندگی را محفوظ می دارد. فنائی نیست: پس من فانی نیستم و عین بقا هستم و در این عالمی که تعلق به ذات پروردگار توانا دارد همیشه زندگی می کنم و جزء این عالم و جزء تشکیلات خود او هستم. چه غمی داشته باشم و چرا بترسم. همیشه با اویم و همواره خوشم. بدان که عنصر تو هم خواه متوجه باشی یا نباشی و بیسندی و یا نپسندی، البته می پسندی ای دوست عزیز، چرا نپسندی؟، جزء عناصر این عالم است و با آن ها مخلوط است و همیشگی و جاویدان است.

جهان و آدم: همانطور که در کتاب دیگر گفته ام آدمی جهان است و جهان آدمی است. موجودات عالمند و عالم موجودات و همه این ها متعلق به ذاتی که قابل تقسیم نیست می باشند و همه این جنبه هایی که ما مختلف می پنداریم و برای فهم تفکیک می کنیم یکی و صورت های مختلف یک باطن است، باطنی که صورت هم جزء اوست و از او جدا نیست. پس این نکته را به طور یقین نه تردید و احتمال بدان. من این مطلب را با ضرس قاطع و با علم الیقین به تو می گویم و این تئوری و فرضیه نیست بلکه عین حقیقت است. امید که از این درس وحدت نوین حقیقت فراگیری و بدانی که چیستی و کیستی. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

مومن به بقا هستم در هر دو جهان
از عنصر عالمی شوی جاویدان

اخلاق نکو دارم و گویم به عیان
باید که تو این نکته بدانی به یقین

تعلیمات باستانی و حقایق نوین

سیر تکاملی دانش: دانشی که در عالم پدید آمده است اعم از دانش مادی یا معنوی چیزی نیست که یک باره و بی سابقه در جهان به وجود آمده باشد بلکه همانطور که روش عالم بر روی تکامل و ترقی تدریجی بنا شده است دانش نیز به طور تدریجی در عالم پیش رفته و راه ترقی پیموده است. به طور مثال همین اتم که امروز تا حدود نیرویش در جهاتی محدود در اختیار بشر درآمده دو هزار سال قبل دیمقراطیس یونانی و قبل از او کسان دیگر حقایقی درباره آن بیان داشته اند که برخی از آن حقایق با آنچه امروز به وسیله تجربیات علمی روشن شده تطبیق می کند و باعث تعجب است که چگونه بدون داشتن هیچ یک از این وسائل آن مطالب را اظهار کرده اند. این سیر تدریجی همچنان پیش رفته و از دانشمندی به دانشمند دیگر رسیده و هر کدام مطالبی بر آن افزوده اند. زمانی دانشمندان اسلامی مانند ابو علی سینا و فارابی و رازی و روشن دلانی نظیر مولانا جلال الدین رومی درباره آن بحث کرده و شعرائی چون هاتف اصفهانی در این خصوص روشنیهایی به ظهور رسانده اند که هیچ کدام از آنچه امروز معلوم شده دور نیست تا اینکه سیر تدریجی و منظم آن به جایی رسیده که در عهد معاصر روترفورد و دانشمندان دیگر از کشورهای مختلفه معلومات امروزی را درباره اتم روشن کرده اند و این سیر همچنان ادامه دارد و قابل توقف نیست. همه دانشهای عالم چنین است و علوم معنوی هم همین حال را دارد.

پیشرفت دانش: نظری به سیر پیشرفتهای مادی کنیم. یک رشته را به طور مثال در نظر می گیریم: مساله حمل و نقل. زمانی بود که انسان فقط از چارپایان استفاده می کرد و بعد چون هنوز چرخ را اختراع نکرده بود اطاقک هایی به صورت تخت روان یا کجاوه بر روی پشت حیوانات می نهاد و بعد که چرخ اختراع شد گاری و ارابه و کالسکه به تدریج تکمیل گردید و تا دویست سال قبل این سیر همچنان ادامه داشت و روز به روز بر شکل و زیبایی و راحتی این وسایل حیوانی می افزود تا اینکه نیروی بخار کشف گردید و با آن لکوموتیو ساختند و قطار به راه انداختند و بعداً اتومبیل و موتور سیکلت روی کار آمد و کشتی در دریا با نیروی بخار حرکت کرد و بعداً نیروی برق در وسائل حرکت بکار افتاد و ترنهای برقی ساختند و طیاره اختراع شد تا امروز که از جت های با سرعت مافوق صوت هم گذشته اند و عهد موشک و آپولو و قمر فضایی رسیده است.

نمونه هایی از تکامل: نظیر همین تکامل تدریجی در تمام علوم مادی پیدا شده است. یک قلم ساده که وسیله نوشتن است از پر حیوانات تبدیل به لوله های نی و پس از آن سر قلمها آهنین گردید که امروز به صورت مدادهای خودکار و خودنویس در آمده و روز بروز در حال پیشرفت و تکمیل است. علم شیمی

روز اول به خاطر کشف ماده کیمیا و یافتن اکسیر ساختن طلا شروع شد و روز بروز در راه یافتن به خواص مواد و عناصر و ترکیب آنها پیش رفت تا دانش معضل شیمی امروز پس از کشف جدول عناصر مندلیف و سایر اکتشافات مربوط رو به ترقی گذارد و به صورت شیمی اتمی و حیاتی امروز در آمده است. دانش های عقلانی و معنوی: دانشهای معنوی و عقلانی نیز این حال را دارد و سیر منطق و فلسفه از ادوار قبل شروع شده و از زمان حکمای یونان مانند سقراط، افلاطون و ارسطو و فلوطین ترقی فوق العاده یافت و سپس به حکمای رم و یهود رسیده و پس از آن به دانشمندان اسلام منتقل شد و سپس دوره رنسانس^{۲۰} در اروپا پیش آمد که ترقی فوق العاده در آن ها ایجاد نمود و فلاسفه و بزرگان زیادی به ابراز عقاید خود درباره انسان و جهان و سازمان آفرینش و اسرار خلقت و امور معنوی پرداختند و این سیر همچنان ادامه داشته است.

دانش پزشکی: در عالم پزشکی نیز همین حکم جاری است و زمانی بود که بشر جز اطلاعات ابتدایی و ساده ای از بدن خود نداشت و کوچک ترین موانع و امراض ممکن بود موجب مرگ شود ولی رفته رفته طب ترقی کرد، به دست اطبا و بزرگان یونان مانند بقراط و جالینوس افتاد و سپس اطباء بزرگ اسلامی مثل ابن سینا و ابوبکر محمد ابن زکریای رازی و ابو القاسم پیدا شدند و بعداً در زمان رنسانس اسرار گردش خون توسط هاروی انگلیسی و جراحی بدن توسط آمبروازپاره فرانسوی عمل شد و کم کم ترقی نمود تا ادویه جدید منجمله آنتی بیوتیک ها کشف گردید و جراحی ترقی فوق العاده کرد و در پروفیلاکسی یا پیشگیری و پاتولوژی یا تشخیص امراض و معالجه نیز پیشرفت زیاد پدید آمد.

در عالم هنر: در عالم هنرها همین سیر را می بینیم. زمانی نقاشی به صورت خشن و ابتدایی بر روی دیوار غارها انجام می شد و بعداً راه ترقی و توسعه را پیموده و سیر تدریجی را طی کرد تا در دوران قرون وسطی در اروپا خصوصاً در هلند، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، آلمان، انگلستان ترقی و تحولات گوناگون یافت و اساتید فن یکی پس از دیگری ظاهر شدند تا امروز که نقاسی تقسیم بندی شد و علاوه بر نقاشی کلاسیک سبک های کوبیسم و امثال آن پدید آمده است. ادبیات و شعر نیز همین حال را دارد و هرگاه تاریخ ادبیات جهان را بخوانیم به اسرار تحول آن آگاه خواهیم شد که چطور شعر نخست صورت بدوی و طبیعی و بیابانی داشت و مثلاً در میان اعراب شعر منحصر به تعریف از سیاه چادر و شتر و مواسی و دلبران صحرايي بود و بعد رفته رفته مطالب دقیق فکری و فلسفی در اشعار وارد شد و این سیر در نقاط مختلف جهان مراحل تکاملی پیمود که هر چند به هم شبیه نیست و تفاوت دارد ولی وقتی همه را یکجا جمع و با

^{۲۰} - ترقی برق آسایی که در قرن نوزدهم در دانش اروپا پدید آمد رنسانس یا تجدید تولید علم نام دارد.

یک نظر وحدت بحث کنیم در آن سیر منظمی خواهیم دید که با وجود اختلاف مکان جنبه تکاملی و تدریجی منظم آن آشکار است.

در عالم ادیان: ادیان نیز همین حکم را دارد و از قدیمی ترین ازمه که بشر تاریخ آن را در دست دارد ادیان صاحب کتاب و غیر آنها و پیامبرانی که آنها را امروز صاحب کتاب می شناسند و پیشوایان دیگر هر کدام در زمان خود با تعلیمات و دستورات و روشهای خویش آمده راه را بر بشر روشن کرده اند. وجوه مشترکی که در ادیان مختلفه دیده می شود دو نکته مهم است که نایستی هیچگاه از نظر دور بماند. نخست آنست که هر یک از ادیان مطابق با محیط پیدایش خود بوده اند و دستورات و تعلیمات و معلومات و دانش و وسعت اطلاعات و عادات و روشها و زندگی مردمی که دین در آنجا پدید آمد چه از لحاظ زمان ظهور و چه از حیث مکانی که در آنجا پیدا شده نسبت و رابطه مستقیم داشته است و با مختصر بررسی و دقت این تناسب کاملاً آشکار می گردد.

تکامل تدریجی ادیان: نکته دیگر آنست که ادیان به طور تدریجی رو به تکامل رفته اند و این امری مسلم و روشن است که با ناموس طبیعی عالم آفرینش تطبیق می کند و همانطور که همه چیز جهان در حال تکمیل و پیشرفت می باشد ادیان هم رفته رفته تکمیل یافته اند. بدیهی است همانطور که قرآن مجید می فرماید پیامبران الهی از نظر شان و مرتبت و احترامی که بشر برای آنها قائل است در یک ردیف اند «لا تفرق بین احد منهم» «ما تفاوتی بین آنها نمی گذاریم» و علت اینست که هر یک از آنها برای زمان خود دستورات کامل آورده و منتها مجاهدت و کوشش و جدیت را مبذول داشته اند و خدمت خود را در راه خدا و به سنگ تمام انجام داده اند لذا نباید آنها را رد کرد و بایستی قدر آنها را محفوظ داشت زیرا طبق فرمایش قرآن مجید همه از جانب پروردگار بی همتا ماموریت داشته اند. اما این مانع از آن نیست که به علت ناموس تکاملی جهان تعلیمات آنها رفته رفته راه کمال پیموده و پیش رفته است چنانکه عظمت و قدرت و علمیت متاخر را با پیامبران اولیه نمی توان مقایسه نمود و یک نظر اجمالی به کتب آسمانی مانند تورات و انجیل و قرآن مجید و حتی با در نظر گرفتن کتابهای هندو و زردشتی و کنفوسیوسی و تائوئی و برهمنی و بودایی بخوبی روشن می نماید که چطور ادیان راه پیشرفت و تکامل را طی کرده اند و تا چه حد دین اسلام نسبت به آنها از لحاظ علم، فلسفه، دستور و حقایق پیش است.

سیر تدریجی: بنابراین پیامبرانی از زمان حضرت آدم علیه السلام تا نوح (ع) و ابراهیم (ع) و یعقوب (ع) و پیامبران بنی اسرائیل و حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) هر کدام در پله هایی از نردبان ترقی قرار گرفته اند که همچنان به طرف قله حقیقت پیش می رود و اگر پیامبران ادیان دیگر را هم در این ردیف قرار دهیم و انتظار تکامل و پیشرفت ادیان و اسلام را هم در قله و نوک نردبان بگذاریم

سیر تدریجی ادیان در نظرمان روشنتر می‌گردد. حال که این مقدمه بیان گردید به رباعی آخر مقاله رجوع می‌کنیم:

تعلیم عهود باستان را بر خوان از زندگی گذشتگان عبرت دان

مطالعه تطبیقی: وظیفه یک نفر محقق و جوینده حقیقت همین است که دانشهای گذشته را اعم از دانشهای مادی و هنرها و دانشهای معنوی و فلسفه و حکمت و دانشهای دینی از مد نظر بگذرانند. آداب و اخلاق پیامبران را مورد مطالعه قرار دهد تا از زندگی بزرگان و پیشوایان گذشته بتواند عبرت گیرد. این مطالعه تطبیقی و مقایسه ای فواید فراوان خواهد داشت. یکی از فواید بزرگ آن اینست که در میان این تعلیمات حقایق و راستیهایی وجود دارد که با عقل و دانش تطبیق می‌کند و در نظر عقل زبینه است و نیز موظف است که این اصول را قبول کند و مورد عمل قرار دهد. مگر نه آنست که قرآن مجید در سوره زمر آیه ۱۸ فرمود: «بشارت ده بر آن بندگان که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را بر می‌گزینند. آنها کسانی هستند که خداوند متعال هدایتشان کرده و آنها صاحب‌دلانند.» در میان این ها حقایق فراوان وجود دارد که گلچین و جمع آوری و بهم پیوستن آنها خود عملی است از وحدت و در حقیقت وحدت تعلیمات همین است که همه را نزد هم گذاریم و بهترین را بر گزینیم.

برگزیدن بهترین: وقتی همه این تعلیمات را تا آنجا که ممکن است در نظر بگیریم و در آنها موشکافی کنیم و با دقت هر چه تمام تر در آن غور نماییم صحیح و سقیم و قوی و ضعیف تشخیص داده خواهد شد. آنچه بررسی کردیم در مخیله خود بیروانید و بهترینش را تصدیق و قبول کنید.

تصدیق حقایق: تصدیق حقایق گذشته خود کلیدی است برای دریافت حقایق نوین از بهترین تعلیمات دینی و علمی که اینک در دسترس بشر است. پس از آنکه دانشمندان و محققین روحانی آنها را صحیح یافتند و با این حقایق تطبیق کردند به طور ضمنی معلوم خواهد شد که صحیح و درست است. این خود بهترین درس است که وقتی نیکو قبول و تصدیق شد به طریق اولی نیکوتر مورد تصدیق خواهد بود و محتاج زحمت طولانی و ناراحتی فکری برای قبول آن نیست. در هنگام تطبیق است که حقیقت بهتر روشن می‌شود. هرگاه هنگام مقایسه انسان دریابد که بارقه حقیقت در وجود چیزی فروزان تر است مسلماً و بدون تردید آن را قبول می‌کند و این بهترین راه است برای کسانی که در قبول حقایق تردید و در دانسته های قبلی خود تعصب دارند.

کسب حقایق نوین: نتیجه این بررسی چیست، کسب حقایق نوین است که با دل و جان بدست می‌آید. این نکته اهمیت شایان دارد. سابقه و رشته متصل و بهم پیوسته تعلیمات الهی از قدیمی ترین ازمنه شناخته شده تا امروز حکم رودخانه ای را دارد که از سرچشمه مسیر معینی را طی می‌کند تا بالاخره به دریا

بپیوندد. هرچه جلوتر می رود قوی تر و تکمیل تر می شود تا وقتی که به دریا رسید به منتهای قدرت خود رسیده اما نیروی واقعی و قدرت او وقتی است که به دریا داخل گردد.

عبرت از گذشتگان: زندگی گذشتگان عبرتی است برای حال. هرگاه همه تعلیمات مختلف را روی هم ریخته از ادیان و علوم و فلسفه ها و حکمت ها و هنرها و فنون، عقل و خرد شما حکم خواهد کرد که بهترین طریق کدام است و ناچار باید از خرد پیروی کنید. همانطور که قرآن دستور فرماید: «ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مستولا، سوره بنی اسرائیل ۳۶»

لزوم وحدت ادیان: این نکته جای تردید نیست که در مقابل ترقیات شگرفی که در جهان امروز در امور مادی و علمی در اصول زندگی پیدا شده و همه چیز با یک هم آهنگی و تناسب موزونی رو به سوی جلو رفته است متاسفانه ادیان در دنیا از این کاروان ترقی عقب افتاده و از قافله پیشرفت علم بسی دور مانده اند. علت آن اینست که ادیان با یکدیگر وحدت ندارند و به جای اینکه در راه اتحاد و وجه مشترک خداپرستی قدم زند سعی در برانداختن و عقب گذاردن یکدیگر می کنند و نیروی آنها که برای اضمحلال یکدیگر به کار می رود نتیجه ای جز شکست و عقب انداختن همه آنها به طور کلی نخواهد داشت.

هرگاه دانشمندان و روشنفکران و قاطبه پیروان همه ادیان اعم از هر گروه و هر مذهب و هر دین با یک آهنگ موزون و منظم دست اتحاد و محبت و مهر به یکدیگر داده در سایه صلح و صفا و برادری وجه مشترک را که خداپرستی است بدون نظر و منصفانه و خالی از هر گونه حب و بغض در نظر بگیرند و خدای واحد را بشناسند و خدا و وجدان را مد نظر قرار دهند و سعی آن ها نجات عالم بشریت بدون هیچ گونه خودخواهی و کوتاه نظری باشد با در نظر گرفتن این مراتب پس از آنکه وحدت یافتند سعی کنند در ادیان مختلفه بررسی نموده و بهترین تعلیمات خدانشناسی و خداپرستی را بیابند طولی نخواهد کشید که دیانت از این حالت رکود و خمودگی و شکست و عقب افتادگی از کاروان ترقی نجات خواهد یافت و اساس خداپرستی دوشادوش با بهترین پدیده های علم در دنیا پیشرفت خواهد کرد و بشریت در این راه مراتب و مدارج پیشرفت و کمال را طی خواهد نمود و به اوج ترقیاتی که متناسب با مادیات امروز است خواهد رسید و سرعت ترقی خدانشناسی و خداپرستی بیش از سرعت پیشرفت علم در ارسال اعمار مصنوعی به فضا خواهد بود و دین در عالم بهترین و بالاترین مقام را خواهد یافت و به طور تحقیق این وحدت برای اداره عالم بشریت جامعه خواهد بود. اینست پیشنهاد و هدف وحدت نوین جهانی. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

از زندگی گذشتگان عبرت دان

تعلیم عهد باستان را برخوان

یابی تو حقایق نوین با دل و جان

از آنچه گذشته با نوین کن تطبیق

امروحدت

امر وحدت چو خور درخشنده است
بر صفای قلوب جلوه دهد
این چنین راه راست در عالم
درس تعلیم حق بسی روشن
از غم و رنج وارہاند دل
پیش خود عهد آن یگانه پذیر
جمله را یک بدان مگوی که دواست
هر که آمد به سوی وحدت گفت
عشق واحد چه عالمی دارد
آنکه تمکین به حق نمی دارد
این عطا بر عطا نمایان شد
حشمت از روی شوق با خود گفت

لہبش در جهان فروزنده است
فجر وحدت بفروشاہندہ است
تہنیت بر بشر چه زبندہ است
تا خدا هست دین حق زندہ است
نور بخش است و سعد و فرخندہ است
از افق این قیاس تابندہ است
هر کہ گفتہ جز این فریبندہ است
عقل اندر جهان در آیندہ^{۲۱} است
با شکوہ این زمان برازندہ است
بی گمان نزد خویش شرمندہ است
شاہکار سعید ارزندہ است
دانش اندر دل سرایندہ است

چمنزاری دل انگیز و وسیع از کران تا کران سیزی روح افزای خود را گسترده و در کنار دریاچه ای نیلگون کہ نسیم بہاری چینہای لطیف حریر آسا بر روی آن بہ وجود می آورد انوار گرم و مطلوب خورشید چنان تابیدہ کہ سراسر این صحنہ دل انگیز را فرا گرفتہ و ہمہ موجودات را بہ فراخور حال خود نور و حیات می بخشد. بہ بہ چه زیبا و با شکوہ است و این نور درخشنده کہ در جهان تجلی کردہ چقدر سعادت بخش می باشد. این نور کدام است؟ نور وحدت و یگانگی است کہ شعلہ های جان بخش آن در سراسر جهان فروزان است. ہرگاہ نیکو بنگری نور و گرمی آن را احساس خواهی کرد و ہر کجا نظر اندازی آثار آن را خواهی دید.

سخن از وحدت: وحدت چیست و کدامست؟ وحدت همان نیروی از بین برندہ دشمنی ہا و اختلافات و برپا دارندہ صلح و صفا و آرامش و حل کنندہ دردہای جهان است. وحدت عالمیان را اندرز می دہد کہ از جنگ دست بردارند و نفاق را فرو گزارند و بہ اتفاق گرایند. وحدت آن نیرویی است کہ قلبها را صفا

^{۲۱} - سرایندہ و گویندہ و آواز کنندہ

می بخشد. قلب مرکز صفا و عشق است و وحدت به این صفا و پاکیزگی جلوه می دهد. سحرگاه وحدت مانند خود آن پرشکوه و درخشنده است. راستی چه فر و زیبایی و چه محیط نورانی درخشنده ای در سایه اتحاد و وحدت پدید می آید. آیا جز اینست که راه راست پیروی از وحدت و گمراهی پیروی از اختلاف و عداوت است؟ پس حق آنست که این راه راست زبینه را بیشتر تبریک بگوییم.

راه راست: راه راست وحدت به قدری روشن و واضح است که روشنفکران و مردم با ایمان به خوبی می توانند پاکی و سادگی آن را ببینند. نظری بدین خدا بیندازید: «و ان الله ربی و ربکم فاعبدوا هذا صراط مستقیم، قرآن مجید سوره مریم ۳۶» «بگو به درستی که خدا پروردگار من و پروردگار شما است پس عبادت کنید او را اینست راه راست» و بدانید که دین خدا همیشه زنده است «الا لله الدین الخالص، سوره زمره آیه ۳» تا خدا هست دین او پایدار و برقرار است. دین خدا و فکر پاک وحدت و اتحاد به قدری دل انگیز است که هر گونه غم را از دل می زداید و رنج ها را از بین می برد. مانند کانونی از نور و حرارت روشنایی می بخشد و مبارک و فرخنده است.

تجلی حقیقت: از آنجا که دین خدا روشن و متجلی است هر خواهان حقیقت پژوه می تواند آن را بالعیان بنگرد و تجلیات گوناگون آن را در عالم ببیند و پرتو درخشنده آن را مشاهده کند. هر کس سرنوشت وی سعادت باشد با خدای خود عهد می کند که دستورات او را بپذیرد و از دین خدا پیروی نماید. این کار را خود بخود و تحت رهبری وجدان می توان کرد زیرا دین خدا محتاج تشریفات نیست و واسطه ای نمی خواهد و این منطق به قدری روشن است که تابندگی و وضوح آن را از افق می توان آید.

دعوت بشر: ای دوست بیا بسوی یکتاپرستی و بدان که خدای واحد یک است و دو نیست و عالم عالم وحدت است و آنچه هست از او و اوست. بدان که حول و قوه و نیرویی جز او نیست و تقسیم بندی به یزدان و اهریمن و امثال آن کاری خلاف است. چون خدا یکی است دین خدا هم یکیست و همین است که هست. هر کس به جز وحدت را بگوید و مدعی شود فریبده است و نباید سخنانی که خلاف اتحاد و یکتایی خدا در عالم است پیروی نمود. روح و نیروی عالم یک است و نمی توان برای آن شریک و نظیری قائل شد و عالم که پرتوی از علم قدرت الهی است از نیروی دیگری جز نیروی او برخوردار نیست و اما هر کس که با دل و جان و فکر روشن و عقل سلیم بسوی وحدت روی کرد بدون هیچ تردیدی اذعان نمود که هر خردمندی بر این منطق عالی سر تسلیم فرود می آورد.

عشق وحدت: راستی عشق وقتی متوجه وحدت شود چقدر شیرین و عالی است و تا چه اندازه این عشق در این زمان برای ابناء بشر براننده است. چقدر شایسته است که بشر امروز که گرفتار نزاع و دشمنی و اختلاف است، بشری که نیروی علم و مال خود را صرف تهیه وسایلی برای اضمحلال انسانیت می کند،

انسانی که بجای همکاری و هفکری و هماهنگی در راه علم نیروی خود را در راه تهیه وسایل تخریب تجهیز نموده از این وحدت درخشنده استفاده کند. فکر کنید در آن زمان که چنین تصمیمی بگیرد چقدر ارزنده خواهد بود. در آن دوران درخشان که عالم از وحدت برخوردار گردد تمام نیروی مادی و معنوی او در یک محیط نشاط و سعادت و همکاری صرف پیشرفت علمهای مثبت و رفاه و شادمانی بشر خواهد شد و گرسنگی و محرومیت و بی چیزی از توده های عظیم انسانیت بر خواهد خاست. در این زمان که انسان از این مزایا برخوردار و به اهمیت آن واقف بشود آن وقت کسی که در مقابل حرف حق تمکین ننماید مسلماً روزی خواهد رسید که نزد وجدان خویش شرمنده خواهد شد. آنهایی که از در دوستی می آیند و طریق سرکشی پیش می گیرند هر چند ممکن است در ظاهر اقرار به شکست خود نکنند اما در باطن و درون خویش کسلند و گمشده ای دارند. اینست پدید و عطایی که بر بشر نمایان شده و دانش آن از دل سراینده جوشان است: «و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ... انعام ۱۵۳» «اینست راه راست من پس از آن پیروی کنید و از راه هایی که شما را از خدا پراکنده سازد پیروی ننمایید.»

چرا درک نمی کنند؟

وحدت عالم: در یکی از انتشارات که در مقدمه سالنامه نور دانش ۱۳۴۶ به طبع رسیده و بعداً به صورت کتابی علیحده چاپ و در سراسر دنیا منتشر و مورد استقبال قرار گرفت و نام آن «وحدت در عالم لایتناهی است»^{۲۲} شرح کامل تفصیلی درباره وجود وحدت در عالم بیان گردید و با دلایل و براهین آشکار وحدت در طول و عرض و عمق «سه بعد» عالم روشن و معلوم شد این همه اختلافاتی که در ظاهر بنی افراد بشر و نژادها و رنگها و تیره ها و طبقات و کشورها و عقاید و حالات مختلفشان دیده می شود ظاهری بیش نیست و یک وحدت و یگانگی باطنی کامل بین تمام افراد بشر وجود دارد. در آنجا ثابت شد که نه تنها بین افراد بشر بلکه بین بشر و حیوانات و نباتات و جمادات نیز وحدت کامل برقرار است زیرا جسم و سازمان بدنی همه آنها از عناصر تشکیل شده و همه عناصر در همه موجودات و اشیا وجود دارد منتها میزان آن و نسبت آن که به اصطلاح داروسازان dose «مقدار ترکیبی» نامیده می شود فرق می کند و به همین سبب است که مخلوقات با یکدیگر تفاوت دارند والا در اصل جسمانی آنها فرقی نیست زیرا همه

^{۲۲} - هر کس می تواند با ارسال ۲۵ ریال این کتاب را از وحدت نوین جهانی صندوق پستی ۳۳۵ تهران بخواهد.

عناصر در همه آنها وجود دارد و از لحاظ روح هم فرقی ندارد زیرا روح یک نیروی کلی همگانی یکپارچه غیر قابل تجزیه و غیر قابل انفکاک است.

مختصری از یک حقیقت: این بود مختصری از بیان مفصل درباره وحدت عالم که مفصل آن را در همان کتاب نامبرده قبل می‌توانید ملاحظه کنید. در حالی که عالم ما عالم واحد و عالم وحدت است و یک چنین وحدتی در سراسر ارکان هستی وجود دارد باعث بسی تعجب است که بین افراد بشر که مخلوقات محدودی از یک کره کوچک و ناچیز عالم هستند هماهنگی وجود ندارد و با بودن چنین وحدت بزرگ و تخلف ناپذیری یک چنین جدایی و انفصالی در این کره خاکی بین افراد بشر حکمفرما شده است.

رسم هماهنگی: اما این بشر رسم هماهنگی و همفکری و همزیستی و حسن سلوک و اتحاد را که از قوانین اساسی و اصلی عالم است از نظر دور داشته و آن را در زندگی اجتماعی و خانوادگی خود رعایت نمی‌کند. با اینکه دنیای وحدت و اتصال و اتحاد است پس این جدایی و تفرق که می‌بینیم از چیست؟ چرا بشر دچار چنین غفلت و اشتباه بزرگی است؟ چرا پند نمی‌گیرد؟ چرا فکر نمی‌کند؟ چرا راه راست را که روشن و واضح در پیش او گسترده شده اختیار نمی‌نماید؟ چرا نور را که روشن کننده اوست نمی‌بیند و در تیرگی باقی می‌ماند؟

وجود اختلافات: این همه اختلاف و جنگ در این عالم وحدت چرا بایستی حکمفرما باشد؟ آیا خاطره جنگهای مخوف تاریخ از نظرها محو شده است؟ آیا بشر از یاد برده که چگونه در جنگهای هفت ساله و سی ساله و صد ساله و دو جنگ بزرگ جهانی اخیر نیرو و قوا و دینامیسم خود را از دست داده و به جای ترقی خود را مصروف دشمنی ممتد با بنی نوع خویش نموده است؟ صفحات تاریخ را ورق زنید، تاریخ همه ملل را بخوانید و از آن آمار بردارید و ببینید که جز جنگ و خونریزی و دشمنی و ویران کردن و از دم تیغ گذراندن چیزی هست؟ تازه این عمل را مایه افتخار می‌دانند و کسی که با چنین اعمالی فاتح شده خود را پیروز و موفق می‌شمارد. آیا این عجیب نیست؟

جباران چه کردند: ببینید جباران عالم از قبیل بخت النصر، نون، اسکندر، ناپلئون، چنگیز، آتیلای تیمور و سایر افرادی که چنان صحنه های ترکتازی را در تاریخ جهان به وجود آوردند چه کردند و چطور بیرحمانه برادران و خواهران نوعی خود را از دم تیغ گذراندند، آبادیها را ویران کردند، اصلاحات را از بین بردند و حتی بر جان حیوانات و علفها هم رحم نکردند، چنانکه آتیلای با افتخار می‌گفت: «جاییکه من بگذرم نباید علف سبز شود.»

اختلاف در عقاید: ببینید اختلاف در عقیده و مرام و دین و مسلک چه بلایی بر سر بشر آورده است. تاریخ قتلها و کشتارهای مذهبی را از عهد باستان در مصر، در چین، در آشور و کلد و ایلام و در ایران بخوانید

ببینید بر سر پیروان مانی و مزدک چه آمد و بعداً قوم اسرائیل چه مصائبی را به چشم دیدند و در ابتدای مسیحیت چه مصائبی بر طرفداران و پیروان این دین وارد گردید و چگونه آنها را دست جمعی طعمه وحوش می کردند و از منظره آن لذت می بردند. بعداً بین پیروان اسلام و مسیحیت در جنگهای صلیبی چه آتشی روشن شد و چگونه هزاران هزار از یکدیگر را کشتند و نیرو و قدرتی را که بایستی در راه همکاری و همفکری بکار رود چگونه بیهوده از دست دادند.

آتش دشمنی های دینی: بین فرقه های خود مسیحیان و فرقه های اسلام نیز چه آتش ها که بر سر عقیده روشن نشد و چه نفوس زکیه که از دم تیغ نگذشت و چه بدبختی هایی که بر سر بشر نیامد. این وضع امروز همچنان ادامه دارد. هنوز از اختلافات مسیحیان در قبرس چند سالی نگذشته و آتش آن در زیر خاکستر برقرار است و هنوز اختلاف مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در سرزمین فلسطین باقی است و هنوز بین مسلمین و هندو در هندوستان جنگ و کشتار برقرار و بین پرستان و کاتولیک ها که هر دو از یک دین مسیح هستند در ایرلند اختلاف و نزاع و برادرکشی وجود دارد.

جنگ و ستیز: هنوز جنگ های دامنه دار که در آن میلیاردها دلار از سرمایه انسانی به صورت دود به هوا می رود و هزاران فرد از نژادهای مختلف کشته می شود در دنیا برقرار و جاری و درس عبرتی برای این بشر است که مدعی عقل و دانش می باشد ولی در رفتار خود از بدیهیات عالم آفرینش غافل است. این بشر هوشمند: هنوز این بشر متمدن و مدعی عقل و هوش بخاطر اینکه برادر یا خواهر نوعی او رنگش از وی تیره تر است یا نژاد دیگر دارد او را از خود جدا و در زمره حیوانات می شمارد و حقوق بشری برای او قائل نیست و در مقابل، او هم به علت این کینه حاضر نیست با چشم اتحاد و برادری به این نژاد مدعی برتری بنگرد. هر دو دشمن یکدیگرند و کمر همت بر اضمحلال و انهدام یکدیگر بسته اند.

جنگ افکار: به دنیای امروز بنگرید که چگونه ایدئولوژی و مرام های اجتماعی و سیاسی که مشتق لفاظی و فرضیات و تئوری می باشد و به صورت اصولی مدرن در آورده اند باعث اختلافات عظیم گردیده و به طوری این اختلافات وسعت و شدت گرفته که دنیا را به بلوک های جداگانه تقسیم نموده است در حالی که در باطن سخن آنها چون نیک موشکافی شود اختلاف اساسی در بین نیست و حکم وحدت در همه امور جاری است.

آشنایی با حقیقت: اگر بشر روشن شود و درست فکر کند و اندیشه خود را با حقیقت آشنا سازد خواهد دید که در عالم وحدت و تعلیمات وحدت اختلاف نیست و این اختلافاتی که باعث جدایی بشر از لحاظ نژاد، رنگ، طبقات، کشور، عقاید سیاسی، عقاید دینی، عقاید فلسفی و اجتماعی گردیده است چندان عمیق و ریشه دار نیست که باعث جدایی آنها گردد. بلکه در باطن آن اتحاد است و این تفاوتها و رنگهای

ظاهری در حکم سایه و روشن ها و رنگ هایی است که نقاش ماهر به تابلوهای خود می دهد برای اینکه این تابلو به وجود آید و هرچه در بکار بردن رنگ و سایه روشن بیشتر مهارت و ظرافت به خرج دهد نقاشی او زیباتر خواهد شد. اما حقیقت تابلو واحد است و جدایی در بین نیست و وجود رنگها و سایه روشن ها دلیل بر تفرق و تنوع تابلو نخواهد بود.

لزوم تفاوت: اصولاً تفاوت در شئون مختلف برای جامعه لازم و واجب است تا جامعه را رنگ و سایه روشن ببخشد و اگر نبود زندگی صورت نمی پذیرفت. منتها صحبت بر سر اینست که نبایستی این رنگ ها و سایه ها موجب دشمنی و نفاق گردد. چنانکه رنگهای یک تابلو باهم نفاق و دشمنی ندارند بلکه در کمال اتحادند و سلول ها و یاخته ها و اجزا و میکروب ها و جامدات و مایعات و میلیاردها میلیارد اجزاء بدن شما در عین تنوع و تفاوت ظاهری در باطن یک وحدت را تشکیل می دهد که انسان نام دارد و به محض اینکه جزئی اختلافی در اجزاء آن پدید آید مرض و بیماری و ناراحتی تولید خواهد شد که جبران آن جز با برقراری مجدد اتحاد و وحدت بدن و تناسب آن میسر نخواهد بود.

بدن جامعه: بدن اجتماع نیز همین حکم را دارد. وجود تفاوت های ظاهری در حکم همان تفاوت رنگ ها و اشکال سلول های بدن انسان است و هرگاه این تفاوت ها به جایی رسد که از حد خود تجاوز نموده ایجاد اختلافات کند و به دشمنی با یکدیگر قیام نمایند مانند بدن انسانی که دچار میکروب و اختلاف میزان عناصر گردیده جامعه بیمار می گردد و شدت و ضعف بیماری وابسته به شدت و ضعف این دشمنی ها و نفاق ها است و تا وقتی دوباره وحدت و دوستی و صلح و اتحاد و همکاری و هماهنگی برقرار نشود جامعه اصلاح نخواهد گردید همان طور که تا وقتی دوباره میزان عناصر و همکاری اجزا و میکروب ها در بدن برقرار نگردد بدن بیمار شفا نخواهد یافت.

بیماری بشریت: امروز جامعه بشری دچار چنین بیماری گردیده و بسی افسوس می خورم که چنین حالتی برقرار است. چرا که در این عالم وحدت و اتحاد بایستی یک چنین جدایی و نفاق برقرار باشد؟ چرا باید این بدن موزون که باید در اثر همکاری و هماهنگی سلامت کامل داشته باشد به چنین روزی افتد که تب شدید و تند و بیماری سرطانی ارکان وجودش را متزلزل سازد؟

چرا جدا باشیم: آیا فکر نمی کنید اگر در یک خانواده نزاع و جنگ حکمفرما باشد قابل دوام نیست و اگر در آن صلح و صفا و مهر و محبت و یگانگی باشد بهتر است و زندگی شکل بهتری دارد؟ ما افراد بشر که در حکم یک خانواده کره زمین هستیم چرا باید از یکدیگر جدا باشیم و چرا باید سعی و کوشش ما در رفع بیماری و ایجاد هماهنگی و برقراری محیط صالح و صفا و یکرنگی نباشد؟ این تفرق و اختلاف از

کیست و از کجا آمده است. اختلاف و نزاع جز نقص و بیماری نیست و سلامت و صحت همانا اتحاد و اتفاق است که موافق با طبع و ماهیت حقیقی جهان لایتناهی است.

غفلت از حقایق: اینک که جامعه امروز با وجود همه ادعاهای عقل و هوش و فطانت و کاردانی از این حقیقت روشن ساده طبیعی و آشکار غافل مانده، باید بداند که این داروی وحدت نوین جهانی و اتحاد ادیان که به او عرضه می شود تنها چاره و راه برای باز یافتن سلامت و ایجاد یک محیط سعادت درخشنده می باشد.

سخت موثر است: این سخن که در اینجا می گویم از آن رو است که می دانم اثر می بخشد زیرا سخن حق و درست و صحیح مسلماً اثر دارد و آثار آن وضعی است و مانند عطر است که خود بخود بوی نیکو از آن تراوش می گردد یا مانند کانون گرما است که خود به خود حرارت دارد و نمی توان جلو اثر آن را گرفت زیرا اثر آن طبیعی می باشد. بعلاوه چون این سخنان از روی محبت و برادری و بدون هیچ گونه نظر مادی و فقط در راه خدا و محبت گفته می شود به طور تحقیق در نفوس اثر خواهد نمود و تاثیر شگفت در دنیا خواهد بخشید. چون امر طبیعی است همه آن را قبول می کنند. کیست که نداند هماهنگی و محبت و حسن سلوک و مدارا و دوستی خوب است و کیست که پذیرنده آن نباشد؟ کیست که قبول نکند با این داروی موثر بیماری های جهان علاج خواهد پذیرفت؟ اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که با وجود تاثیر سخن حق تنها گفتن کافی نیست. بلکه بایستی در اثر تکرار و تبلیغ و تلقین و تفهیم و بیان های مکرر و روشن بشر به این همکاری و هم آهنگی و دوستی معتاد گردد و این صفات نیکو و اساسی که طبیعی است ولی از نظر او دور مانده عادت ثانوی او شود چنانکه دستورات بهداشت برای حفظ سلامت بدن بایستی عادت ثانوی هر فرد از مردم باشد تا صحبت آنها تامین و تضمین شود. امید است این سخن که برای عالم بشریت و جامعه دنیوی و نجات آدمی بیان می گردد اثر نیکویی در راه این خدمت واجب و ضروری داشته باشد.

اختلاف از کجاست: اکنون که این بیانات را از من شنیدید و این حقایق مطلع شدید و پیوستگی عالم را متوجه گردیدید و دانستید که سراسر جهان لایتناهی هستی یک واحد بهم پیوسته است که همه افراد آن باید با یکدیگر از روی صفا و مهر همکاری کنند آن وقت از خود خواهید پرسید: «پس این تفرق از کیست و چرا باید باشد؟ در این دنیای بهم پیوسته این جدایی از چیست و چه کسی این ساز را می زند و برای چه این طور می کند؟» آن وقت این تفرق را در دادگاه عقل و وجدان خود محکوم خواهید کرد با عزم جزم و اراده راسخ با ما هم آهنگ خواهید شد که بشر بایستی ریشه های نفاق و دشمنی را از بن بر

کند و دوستی و صفای کامل در محیط جهان مستقر سازد. اینست آرزو و آمال وحدت نوین جهانی.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

با بودن وحدت این جدایی از چیست

افسوس که عادت هم آهنگی نیست

عالم همه پیوسته تفرق از چیست

در گفتن حرف حق اثرها باشد

کالای عشق و وحدت

عامل عشقم و بازار بتان ماوایم
وحدت و صلح متاع است و چنین آمالم
شده سودم به عیان و صف صفاتش به صفا
همه او را نگران رونق بازار منم
جلوه یار بود رهبرم از روی کمال
لاجرم محرم رازم بنگر سوی خدا
بود این نقش و نگارم به نظر فیض اله
هر سعادت بنوازی به از اینم نبود

هر دلی پیش من و مهر و وفا کالایم
سخن از کان زر و علم و هنر آرایم
در جهان تاجر و ارزنده بود دیبایم
روشنی بخش و درخشنده و بی پروایم
بهره مند از می محبوب بهین والایم
گرچه بی پرده در انظار بسی گویایم
موقع رحمت و لطف و کرمش حالایم
«حشمتا» طالع نیک است و رهی پیمایم

هو الله تعالی شانه

سپاس از پروردگار وحدت: سپاس مر خدایی را سزاست که مرتبتش آنچنان بلند است که اندیشه هیچ متفکر را توان آن نیست که مقامی هم پایه او در وهم بگنجانند. آنگاه چنین گویم که برتر و پاکتر از وحدت در عالم تصور نتوان کردن زیرا مقام واحد را جز از طریق وحدت نتوان به نیکی شناختن و آنچه کالای مهر و محبت و عشق در جهان باشد از او است. از این روی چه سعادت و والاتر از آنکه خویشتن وقف این هدف عالی گردانم و همه چیز خود در راهش نتار کنم.

اصلاح جهان: همه ملل و ادیان انتظار بزرگواری را می برند که جهان را از گرفتاری ها نجات بخشد و پاکیزگی و صلح و صفا را جایگزین جنگ ها و کینه و نزاع فرماید. سخنانی که در این مقاله بیان گردیده شنیده هائست که مرام و برنامه و نیت این بزرگوار را روشن می سازد.

سازمان جهان: تار و پود جهان بر پیوندهای عشق استوار است و آنچه ذرات عالم وجود و اجزاء جهان هستی را بهم می پیوندد عشق است. این حقیقتی است قدیم که همواره از زمان های گذشته لایتناهی چنین بوده و تا آینده بی پایان چنان خواهد بود و سخن نوینی نیست اما چون این حقیقت بر جهان روشن و این پیوند آشکار می گردد عامل عشق می شود و چون این بیان بر عالم آشکار گردد سطح معلومات و دانش طوری بالا خواهد رفت که همگان قدر محبت و عشق را خواهند شناخت و بنای زندگی جامعه جهانی را بر این عشق قرار خواهند داد و بشریت بر پایه مهر استوار خواهد شد و انسان هر مخلوق الهی را دوست می دارد و دشمنی و تفر رخت بر می بندد و جنگ نزاعی که به خاطر منافع خیالی برقرار است از بین

خواهد رفت و فوائد اتصال و پیوند چنان بر افکار پرتو می افکند که بر همه مصالح و منافع که نزاع و اختلافات را موجب می گردید تفوق خواهد گرفت.

ارزش محبت: در آن زمان است که انسانیت ارزش محبت را خواهد شناخت و بی به اشتباهات خود در قرون خواهد برد و آنگاه که با نیروی محبت و در سایه وحدت به ترقیات شایان و پیشرفت های نمایان نائل گردید و در تحت لوای همکاری و همفکری و مشورت و اتحاد توفیقات عظیم یافت آنگاه بر عمر گذشته اسف خواهد برد که چرا این همه فرصت های گران بها را از دست بداد و استعداد های عظیم را مهمل فروهشت و چه نیکویی را که با جنگ و اختلافات بر باد داد و چه امکاناتی را با عدم تفکر و تعقل از بین برد.

جایگاه عشق: آن وقت است که جهان مکان عشق و محبت شده و بازار آن جولانگاه نعمت های خدایی خواهد بود و آن زمان مردم قدر نعمات الهی را خواهند دانست و خواهند فهمید که خداوند هیچ چیز را بیهوده خلق نکرده اگر بشر با خرد مقرون باشد از هر یک از این نعمت ها بهره های شایان خواهد گرفت و به این حقیقت پی خواهد برد که چگونه در اثر عدم اطلاع صحیح قدرت استفاده کامل از نعمات الهی در آفاق و انفس را فرو گذارده بود و هر فردی با آگاهی از حقایق هم از نعمت وجود خویش بهره بیشتر خواهد برد و هم از نعمات الهی سود خواهد گرفت.

عامل عشق: این عشق که دوی دردهای بشریت و عامل ایجاد وحدت و از بین برنده اختلافات است در اثر محبت سعادت بشر را تامین می کند. به این لحاظ همه دلها متوجه نور حقیقت خواهد شد و کالایی که در این بازار دنیا در ازای این توجه و علاقه عرضه می گردد همانا مهر و وفا است که هر چند با قیمتهای مادی قابل برآورد نیست اما از آن بالاتر و با ارزش تر در جهان وجود نخواهد داشت.

کالای مهر و وفا: راستی در این باره بیندیشید تا حقیقت را دریابید. هم کالاهایی که بشر تهیه می بیند و در زندگی فراهم می نماید و در راه آن کوشش خود را ما به ازای می دهد و نقدهایی که در مقابل تلاش وی گرد آمده برای خرید آن کالا خرج می نماید همه به منظور رفاه زندگی و آسایش خیال و لذت بردن از حیات است و حتی یک قطعه جواهر که نقدینه گزاف در راه آن می پردازند یا یک تابلو که با بهای بس گران به دست می آورند به منظور تزیین زندگی و تزئین التذاد است.

بالاترین کالاها: اما چون نیک بنگرید مهر و وفا از همه با ارزش تر است زیرا همه این کالاها را در راه تحصیل آن به کار می برند. خواه توفیق یابند یا جز اندکی از آن به کف نیاورند در حالی که این کالا خود عین مطلوب و تحصیل حاصل است پس در شگفت مباش از اینکه جهان خواهان و مشتاق و مشتری این کالا شده اند و خواهند شد و اما هر بازرگانی کالای خود را در ازای دریافت بهایی می فروشد و هیچ کس

جنس خود را به رایگان نمی دهد لیکن این کالا به رایگان بخشیده شده و هیچ اجر و مزد و قیمت و ما به ازایی از شما نمی خواهند جز اینکه توجه کنید و علاقه ورزید.

متاع وحدت: متاع ارزنده وحدت است که وحدت ادیان کالای آنست. وحدتی که با بیان و بینات آشکار بر جهان روشن شده، وحدتی که در اثر درک این حقیقت بشر به مفهوم آن روز به روز بیشتر واقف می گردد و پس از اینکه جهان این متاع را خوب شناخت آن وقت قدر آن را خواهد دانست و متوجه خواهد شد که از آن برتر چیزی نتوان یافتن. صلح نیز در سایه این وحدت به وجود خواهد آمد.

صلح و آرامش: این صلح که بشر آن قدر از آن دم می زند ولی به آن نمی رسد اگر طعم آن را بچشد و بداند تا چه اندازه به سود انسانیت است دیگر در پی بر هم زدن آن نخواهد افتاد. قرن های متمادی است که بشر نغمه صلح می سراید اما در عمل از آن دور است و هر بار که مدتی طعم بهره ای از آن را چشیده باز وسایلی برای بر هم زدن آن فراهم می سازد. هر چه تمدنش در این باره ترقی کرده جنگ هایش هم وسعت گرفته و اگر در زمان سابق جنگ ها بین دو پهلوان از دو صف حریف اتفاق می افتد یا احیاناً دو دسته از جنگاوران به جان هم می ریختند امروز دنیا به دو قسمت می گردد و همه افراد این قسمت بر جان همه افراد آن قسمت قصد می کنند، اگر سابق یک یک و ده ده می کشتند امروز هزار هزار و صدها هزار می کشند و اگر در گذشته به پیرمردان و زنان و کودکان ترحم روا می داشتند امروز بر سر همه مردم حتی بیماران بیمارستانها و افلیجانی که قدرت فرار ندارند بمب می ریزند و هزارها هزار باهم می کشند و شگفت آنکه از این کار فخر می کنند و چون توفیق بر آن یافتند که شهری را با طیارات آتش زا ویران سازند آن را با غرور و افتخار در رادیوها و جراید خود باز می گویند و با بوق و کرنا همگان را آگاه می سازند. آیا اینست معنای آدمیت؟

طیب جان ها: اما با تمام این احوال دم از صلح می زنند و مزده می دهیم که همین وخیم شدن وضع نویدی برای اصلاح است زیرا تا درد شدت نگیرد و صورت بحرانی نیابد در پی طیب نخواهند رفت و تا جان ها مشتاق شفا نشود آرزوی علاج در آن پدید نیاید و تا دل ها به راستی خواهان صلح نگردد صلح را به دست نخواهند آورد و باید بدانید که طیب در جهان هست و این بیمار است که باید خواستار آن گردد تا طیب به سوی او رود.

زمینه فراهم است: نکته دیگری که از وخامت این وضع مایه ای برای نجات تشکیل می دهد آنست که زمینه استقرار اصلاح و نظم الهی از هر سوی و جهت فراهم می شود که بزرگ ترین مظهر آن وحدت است و زمینه این وحدت در همه چیز به وجود می آید. نیک بنگرید که حتی در جنگ و جدال نیز وحدت فراهم شده در ادوار سلف این جنگ ها منحصر به نواحی و قطعات جدا از هم می بود اما اکنون جنبه

جهانی و عالمی گرفته و این هم نشانی از عالمی شدن و اتحاد عالم است و نویدی است بر اینکه این سیر به سوی وحدت که به تدریج صورت گرفته همچنان پیش خواهد رفت و ترقی خواهد نمود تا به وحدت حقیقی برسد. آن وقت دیگر جنگی نخواهد بود و بی معنی بودن جنگ را درک خواهند کرد و صلح واقعی خود به خود برقرار خواهد شد و این همه مساعی و نیروها و انرژی های بشریت که اکنون صرف اختلاف می شود، امروزه شاید بیشتر از هر چیز قدرت بشر در این راه بکار می رود، بعداً در راه همکاری و رفاه بشریت مصرف خواهد گردید و علاوه بر این پیشرفت عظیم در سعادت و در سایه همفکری و هماهنگی و قرار گرفتن وسائل کار و تحقیق و آزمایش در دسترس همه صاحبان استعداد و در اثر مجهز شدن به ابزار و آلات و تشویق دانشمندان و تهیه معیشت آنان دایره اختراعات و اکتشافات چنان وسعت خواهد گرفت که بشریت با گامهایی که سرعت نور و برق را به خاطر می آورد به پیش خواهد تاخت. پس بشتابید به سوی حقیقت و وحدت.

ماهیت صلح: و اما کالای صلح که متاع وحدت است تنها صلح سیاسی نیست که در اثر آن جنگها موقوف گردد زیرا صلح سیاسی آخرین مرحله است و نخستین گام آن صلح در افکار و هم آهنگی در پندار یعنی صلح فکری و مغزی است. زیرا همه جنگ ها و اختلافات و دو دستگی ها و عداوت ها در اثر اختلاف سلیقه و فکر افراد بر می خیزد و این همه دشمنی های دینی، مسلکی، مرامی، نژادی، طبقاتی و عداوت های بین ملل و رنگ ها و طبقات اجتماع به خنجر تمسک افراد به افکار بیهوده و تعصب در پندارها و عقاید است و وقتی که صلح و همزیستی و مسالمت و هم آهنگی در افکار و ادیان و رشته ها و شعوب از طریق اصلاح فرد فرد بشریت پدید آید آن وقت است که دشمنی ها رخت بر می بندد و صلح و سازش واقعی ایجاد می گردد و چون چنین حالتی مستقر شد زمینه واقعی برای همه گونه صلح سیاسی و صلح دینی فراهم است و مجالی برای جنگ و اختلاف باقی نخواهد بود.

کالاهای با ارزش: پس ببینید چه کالای با ارزشی است و چه تاجر رؤوفی است که همه این ها را به رایگان می بخشد و انتظاری به دریافت قیمت کالا و یا پاداش ندارد و چون این کار به قدری پر ارزش است که نتوان قیمتی بر آن قرار داد و اگر تمام ثروت دنیا را روی هم بگذارند کافی برای قیمت آن نیست آمالش اینست که این متاع عالیقدر و پر ارزش در اختیار همگان قرار گیرد. ثمین ترین کالا در نظر انسان آن معادنی است که از زیر خاک بیرون می کشد و گرانقدرترین فلزات زر و گوهر و برلیان و اورانیوم است و هر چیزی را که ارزش می نهند با این اشیا قیاس می کنند. لذا می گویم سخنی کان زر خواهد بود که بیکر انسانیت را زیور می دهد و زندگانی بشریت را سامان می بخشد نه آن زری که انگشت ها یا گوشها و گردن ها را آراسته است.

سخن یا عمل: سخن بسیار می گویند و بسیار می نویسند. اکنون در سراسر جهان بشریت به قدری حرف زده می شود که گوشها را از طاقت برده است. بایستی سخن باارزش باشد. سخنی ارزنده است که از حقایق عالم وجود و اسرار جهان هستی گفتگو کند. به این لحاظ روشنفکران و آگاهان عالم وقتی سخن حق را بشنوند مشتاقانه بسوی آن گرایند و سخنان کم ارزش را فراموش کنند. اینست معنی سخن زر که از کان حقیقت بیرون می آید.

قوانین روشن آفرینش: چون علوم اصلی و قوانین هستی و اصولی آفرینش بر بشر عرضه گردد اشتباهات روشن گردیده و از روی آن قواعد اساسی رشته های فرعی علوم اصلاح خواهد شد. اینست خدمتی که علوم الهی به علم خواهد کرد و در امور اساسی خلقت مخصوصاً آنچه با زندگی انسان سر و کار دارد به قدری حقایق در آن مستتر است که دانشمندان را مبهور خواهد ساخت و از آن بهره های بسیار در تدوین قواعد علمی خواهند گرفت. از این رو باید دانست در این مورد مانند هر مورد دیگر دانشمندان در قبول حقایق پیش قدمند زیرا فکر آنها بازتر و نیروی عقلانیشان بیشتر و با قواعد استدلال و علم آشناترند. پس از قبول دانشمندان سایرین نیز به آنها تاسی می نمایند.^{۲۳} با این ترتیب لزوم اتحاد ادیان برای جامعه بشری امروز کاملاً روشن و مبرهن است.

تعلیم خدانشناسی: هیچ مصلح، هیچ پیامبر و سفیر الهی تاکنون نیامده مگر آنکه نخست وظیفه آنها شناسانیدن یزدان مقتدر دانا و سپاسگزاری از نعمات حضرتش باشد منتها هر یک از سفرای الهی بر طبق عقول زمان سخنی رانده و آنچنانکه فهم کسان اقتضا می داشته خدای را شناسانیده اند. از این روست که هرگاه در تعلیمات این بزرگواران و کتبی که از آنان باقیمانده بررسی کنیم این سیر تدریجی را که مطابق با سیر عقول ناس است خواهیم دید و طبیعت نیز همین حکم را دارد و هیچگاه ادیان الهی بیرون از طبیعت بشری و ماهیت عالمی نبوده اند. همه قاصدان خداوندی با کمک وحی سخن رانده و تعلیمات خویش را از منبع لایزال و دانش کامله و تامه الهی آورده اند. همین دانشی که سخنان را به آنها آموخته واقف به نیاز عقول بشری بوده و می دانسته که اگر آنها را بیش از ظرفیت خرد و بالاتر از دانسته های زمان تعلیم دهد مورد قبول نخواهد بود چنانکه در شریعت غرای محمدی «ص» هرگاه اوامر بهداشتی چون استحمام و مسواک و خودداری از اکل گوشت های مضره و تماس با حیوانات خلاف بهداشت را با لفظ میکروب و

^{۲۳} - نمونه این قبیل دانشمندان آگاه از حقیقت را در کتاب استقبال جهانی که از طرف وحدت چاپ شده می توان دید که چگونه دانشمندان ادیان و ملل و نژادها و طبقات مختلف از حقیقت وحدت نوین جهانی ادیان استقبال کرده اند.

سنن صحتی که امروز بر عموم روشن و آشکار است می فرمود هیچ کس قبول نمی کرد و آن را حمل بر گزاف و قصه سرایی و سخنان بی ارج می نمودند.

سخن به تناسب زمان: اینست که گویم تبلیغ خدانشناسی امروز بایستی به تناسب زمان باشد و بر طبق آخرین پدیده های جهان انجام گیرد زیرا چطور ممکن است در دنیایی که در آن این همه مکاتب مادیت رایج شده بر طبق اصول قبلی سخن گفت در جهانی که در اثر بسط علوم تجربی و عملی افکار مردم طوری روشن شده که جز با استدلال علمی و سخن صحیح منطقی خدا و مقررات دیانت را قبول نمی کنند چگونه می توان جز با حربه علم و منطق این حقایق را به اثبات رسانید؟

موافقت با علم: مگر می توان اکتشافات و دانسته های علم را ندیده گرفت؟ مگر می شود اختراعات را به عقب سوق داده و با رجعت آنها کاری کرد که کان لم یکن شوند. این ها موالید زمان است. اختراعات و اکتشافات کودکانی هستند که در عالم بشریت متولد شده اند و رشد می کنند و امکان ندارد که دوباره آنها را به شکم مادر بفرستند. چیزی که شد شده است. «مضی ما مضی و جف القلم» معنیش همین است. آنچه شد شد. پس نمی توان شده را نادیده گرفت و از آن چشم پوشید یا خط بطلان بر روی آن کشید. تنها چاره اینست که حقایق الهی عالم را که مطابق با طبیعت و پیشرفت زمان تا ابد الابد است با زمان تطبیق کنیم. امروز دوران علم و هنر است و بایستی حقایق روحانی با آن موزون باشد تا مورد قبول دانشمندان، عقلا، روشنفکران و صفوف مقدم فکری بشر قرار گیرد.

منطق امر: سلاح امر الهی چون باران رحمت با وضعی سیل آسا بر روی بشر خواهد ریخت و آن قدر دلیل پشت دلیل و بینه روی بینه و منطق بر بالای منطق ارائه خواهد شد که چاره ای جز قبول نخواهد بود و چون این راستی ها بر بال محبت استوار و با قدرت مهر همراه است نفوذ آن تامین و پیروزی آن تضمین است.

پخش حقایق: پس از اینکه این حقایق در جهان شایع و بر بال های طبارات برق آسای شوق و لطف و محبت عمومی گسترده شد همه کس خدای مقتدر دانا و توانا را خواهد شناخت و چنان حقیقت روشن خواهد گردید که گویی او را می بینند و بالعیان می نگرند و در واقع باید خدای را دید و از روی بینش پرستید نه آن سان که انتظار داشته باشند موجودی چون سایر موجودات بنگرند. پس همه بشریت ناظر جمال بی مثالی خواهند بود که عالم را از این حقایق روشن خواهد ساخت همانطور که خورشید نور خود را بی دریغ و بدون تبعیض بر همه کس می فرستد و دوست و دشمن نمی شناسد و بدون تبعیض و رعایت دوستی و دشمنی و این قبیل افکار محدود نور خود را بدون مضایقه به همه جا می فرستد و پخش می کند، دشمنی قائل نیست بلکه همه را دوست می داند و همه را شایان دریافت این نور الهی می شمارد.

تجلیات الهی: در این اصلاح جلوه های الهی رهبر خواهد بود و تجلیات خداوندی را هم خلاق از در و دیوار خواهند دید و مانند پرده ای که از جلو چشم ها برداشته می شود و حجاب از دیدگان برطرف می گردد این جلوه ها چون چراغ های راهنمایی که برای هدایت هواپیما قرار می دهند راهنما خواهد بود و این عمل از روی دانش و بینش است و حقیقت کمال، رهبر این طریق خواهد بود و در عین حال عشق و علاقه به خدمت که در حقیقت مستی از می محبوب ازلی است و در هر قدم یار و یاور خواهد شد.

دعا و تمنا: اینکه دست وحدت به من دهید تا همگی دعا کنیم و از خداوند عز و جل بخواهیم تا هر چه زودتر مصلح بزرگوار در راه سعادت و نجات بشریت و صلح و صفا همت والای خویش را به کار بندد.

روح را چگونه می‌توان شناخت

روح و مادیون: مردمان طبیعی و مادی یعنی آن‌ها که تصور می‌کنند نیروی روانی در کار نیست در اثر عدم تدبیر و تفکر و موشکافی لازم و ناقص بودن راه‌های تحقیق به نتیجه صحیح نرسیده‌اند. ابزار و وسایل دانش و تحقیقات آن‌ها دور از کمالی است که حقیقت را جلوه‌گر سازد. آن‌ها از تمسک به وسائل معنوی و روحی که باعث وصول به حقایق است غافل و محروم مانده‌اند و مقدمات فکری خود را برای رسیدن به نتایج صحیح در فهم واقعیات عالم به کار نمی‌اندازند. وسایل مادی تحقیق هم که در دسترس آنهاست ناقص‌تر از آنست که ایشان را به نتیجه درست و حقیقی برساند. در مثل می‌گویم: اتم را با وجود داشتن میکروسکوپ الکترونی که اشیا را یکصد و پنجاه هزار بار بزرگتر می‌سازد ندیده‌اند و فقط روی محاسبه و قرائن به وجود اجزاء آن پی برده‌اند. چه بسا حقایقی در اثر ندیدن از نظرها مخفی می‌ماند.

اسباب و علل: از همه مهمتر از سلسله اسباب و علل الهی بی‌خبرند. اگر بشر می‌توانست فکر خود را طوری تربیت و تنظیم کند که به سلسله اسباب و علل دست یابد بسیاری از اسرار آفرینش را حل می‌کرد. چیزی را امروز می‌بینند ولی آیا این چیست و چه عاملی آن را به صورت کنونی در آورده و چه سوابقی داشته و در نظرشان مخفی است. با وجود این همه مجهولات می‌خواهند نتیجه بگیرند و با نداشتن مقدمات و اسباب و علل روی آن حکم و قضاوت می‌کنند و نظر قطعی ابراز می‌دارند. مثلاً می‌گویند: «روح کجاست؟ معنویات کدامست؟ ما نتوانستیم روح را در نوک چاقوی تشریح ببینیم» آیا این عجیب نیست؟ قدرت تفکر: تنها قدرت تفکر و فهم و حکمت صحیح است که دانش به وجود می‌آورد. فقط با دیدن قسمت مرئی ماده نمی‌توان از حقایق آن آگاه شد چنانکه یک فرد عامی از دیدن ظاهر ساعت نمی‌تواند به مقدمات و وسایل و عواملی که سبب وجود آن شده است آگاه گردد مگر اینکه درست تحقیق کند و رشته بررسی را با نظم دنبال نماید تا در آن قسمت معرفت حاصل کند. همه چیز اینطور است.

طبیعی یعنی چه: شخصی که خود را طبیعی می‌نامد در حقیقت به علت غفلت از دنبال کردن رشته معنویات دانش که در واقع باطن و کنه همان ماده است درهای معرفت را به خود بسته و به آنچه در ظاهر پنداشته اکتفا نموده و نخواسته است به تکاپوی حقیقت بپردازد. آنها می‌گویند که باید رشته‌های دانش از یکدیگر تفکیک شود و ما در مادیات بررسی می‌کنیم برای فهم حقیقت ما را همین کافیهست و این وظیفه فلاسفه و علمای روحی است که در امور روحی تحقق نمایند در صورتی که به عقیده من هیچ مانعی ندارد

که علمای مادی در عین حال که رشته علمی خود را تعقیب می کنند به خدا هم معتقد باشند و روح را هم قبول کنند و دنبال این رشته را بگیرند تا حقایق را بهتر بفهمند.

جنبه روحی حیات: چنانکه در همین مقاله روشن خواهد شد عواملی که ما آن را وحی می نامیم و در حقیقت کنه و باطن همان ماده است با بررسی و تحقیق کاملاً معلوم خواهد گردید که جزء اساسی و شرط لازم حیات می باشد و توجه و تدبیر در آنها علاوه بر روشن کردن زوایای تاریک فکر از عوامل ترقی و پیشرفت تحقیق و بررسی در علوم مختلفه از قبیل علم طب و کالبدشناسی و فیزیولوژی و غیره است. یعنی اگر توجه به معنویات هم معطوف باشد بهتر می توانند از علم طب و سایر این قبیل علوم بهره برداری نمایند. پس مادیون باید تا حدودی اطلاعات کافی درباره روح و معنویات داشته باشند زیرا این گونه معلومات در پیشرفت تحقیقاتشان بکار خواهد آمد. البته دانش کامل این رشته وظیفه علمای الهی است و منتظر نیستیم که همه در این امور کاملاً وارد شوند ولی مادیون هم نباید از این قسمت بی خبر باشند و خود را کاملاً از آن بیگانه بدانند.

نیروی مکنون در ماده: فکر مادیون بیشتر در حول آن دور می زند که درباره جسم و کالبد انسان و حیوانات و آنچه جسم نامیده می شود و با قوای حسی ظاهری مشاهده می گردد بررسی نماید. دیگر کاری با خارج از آن یعنی قوایی که آن را بکار می اندازد و نیروهای خارجی که به آن زندگی می بخشد و ارتباطی که آن اجسام با هوا و آفتاب و غیر آن دارند و دخالتی که آن عوامل در زندگی جسم می بخشند ندارند. درباره این عوامل بررسی و جستجو نمی کنند و شاید وقت این کار را هم نداشته باشند یا زحمت آن را به خود ندهند. آن وقت نسنجیده قضاوت کرده می گویند: «کالبد را شکافتیم و اعضا را از هم جدا کردیم ولی روح را زیر چاقو نیافتیم» می گویم: پس آن همه اثرها و این همه عوامل کجاست و چیست؟ آیا آنها همه غلط است و همین بررسی که شما کرده اید کافی است؟ آیا عقل و منطق این را قبول می کند؟ یک پرسش جالب: می گویند با چاقوی خود اعضا را بریدند و روح را نیافتند. می پرسم چه عاملی باعث گردید که چاقوی آن ها تیزی و برندگی پیدا کرده و توانست گوشت را ببرد؟ چه کسی این چاقو را ساخت و آن را تیز کرد؟ خواهد گفت: بشر. می پرسم بشر با چه نیرویی چنین تشخیص داد که این خاصیت را از یک تکه آهن بدست آورد. خواهد گفت به وسیله نیروی عقل حال می پرسم: عقل چیست؟ آن را به من نشان دهید و اگر می توانید در نوک چاقوی تشریح به من بنمایید. پس تصدیق کنید چیزهایی وجود دارد که نوک چاقوی تشریح نمی آید. روح هم همین حال را دارد، اگر توانستید عقل را زیر چاقوی تشریح بیاورید روح را هم چنین خواهید کرد و حال آنکه به وجود عقل کاملاً معترف هستید و قابل رویت نیست.

عوامل زندگی بخش: اگر هوایی نباشد یا نور آفتاب و انواع عوامل و وسایل محیط و جوی دخالت در بدن نکنند بدنی وجود نخواهد داشت. این قبیل نیروهاست که کالبد را پرورش می دهد و نگاهداری می کند والا کالبد و جریان خون خود به خود و بدون دخالت این عوامل معنایی نخواهد داشت. باید دانست که اغلب این گونه عوامل از آن قبیل است که معنوی نامیده می شوند یعنی قابل رویت نیستند. یک هسته درخت بدون نور آفتاب، بدون هوا، بدون تاثیرات روحی و عوامل آسمانی و جوی قابل رشد و نمو نیست و هسته آن سبز نخواهد شد. وقتی می روید که تمام آن عوامل خارجی تاثیر بخشد. این عوامل غیر از هسته و پوسته روئی و هسته مرکزی که آن را مغز می نامند و سایر قسمت هایی که دیده می شود می باشد. هسته وقتی می روید که تمام آن عوامل در آن اثر بخشد.

نمو و رشد بشر: بشر هم این طور است تا آن عوامل در زندگی او دخالت نکند زندگی محال است. حال متوجه شدید که بدون توجه به حقایق تا چه اندازه انسان از واقعیت امور فاصله پیدا می کند. کلیه آن عوامل خارج از کالبد که بر شمردم با وضعی که امروز در علم وجود دارد قابل رویت نیست و نباید توقع داشته باشید که آنها را مانند گوشت و رگ و خون که شما در ضمن بررسی خود می بینید مشاهده کنید. ولی این نکته را بخوبی می توانید آزمایش نمایید که اگر این عوامل یعنی هوا، نور آفتاب، موجودات هوایی که تنفس می شود و سایر چیزهای دیگر و عواملی که در جو وجود دارد قطع شود زندگی از بین می رود. نه درختی می تواند رشد کند و نه انسانی به زندگی برسد یا به زندگانی خویش ادامه دهد.

نصیحت و تذکر: عزیزان بررسی شما منحصر به جسم و اجزاء جسمی است و البته تصدیق دارم که بدون ماشین کالبد که در آن تحقیق می کنید زندگی میسر نخواهد بود ولی باید این نکته را در نظر بگیرید که بدون آن عوامل پیش گفته هم زندگی امکان ندارد و بایستی هر دو این قسمتها با یکدیگر توأم و متصل باشد تا بتواند زندگی انسان، حیوان، گیاه و هر زندگی دیگری را برقرار دارد. درست است که گردش خون در بدن عاملی برای زندگی است اما خودتان به خوبی می دانید که خون هم بدون عوامل خارجی مثل هوا و آفتاب و غیره قابل دوام نیست و نمی تواند گردش کند. پس دیدید که عوامل دو قسمت شد یکی مادی و جسمی و دیگر عوامل خارجی. حال می خواهید نام آن را روح بگذارید یا غیر آن فرقی ندارد. ولی باید اذعان کنید که تا آن عوامل نباشد زندگی امکان نخواهد داشت و آن عوامل را هم هرگز زیر چاقوی خود نخواهید آورد.

توجهی به عوامل خارج از کالبد: این عوامل خارجی منحصر به آفتاب و هوا نیست بلکه هزاران نیروهای مختلف عالمی است که در همین جو زمین و در فضا وجود دارد. برخی از این عوامل از نقاط بسیار دور و نزدیک فضای لایتناهی و کرات و سیارات و کهکشان ها و سحابی ها و فضاها بیکران منشا گرفته و در

این فضا موجود است و در زندگی موجودات این کره دخالت دارد. اگر آنها فیض و نیرو ندهند نه کره زمین قادر به ادامه زندگی خواهد بود و نه موجودات آن می توانند حیاتی داشته باشند.

وحدت نیروها؛ و اما این دو رشته که گفته شد به یک نتیجه منجر می گردد که همان زندگی واحد بشر یا موجودات است که اگر آن را به طور کل بنگرید یک زندگی واحد در آن خواهید دید و اینجا است که عوامل دوگانه دست اتحاد به هم داده سبب یک زندگی واحد شدند و این هم یکی دیگر از دلایل وجود وحدت در عالم است.

راه حقیقت یابی: بنابراین آیا به من حق نمی دهید که به غیر از بررسی مادی جسم که به وسیله چاقو و آلات جراحی و آزمایشهای شیمیایی و فیزیکی به عمل می آید درباره تحقیق عوامل خارج از کالبد هم که باعث زندگی و حیات است اقدام کنیم و قسمتی از توجه علمی خود را مصروف این رشته نماییم. حالا بتوانید روح را از زیر چاقوی خود ببینید یا نبینید بسته به دانش شما و درک این حقایق است.

روشنی هایی درباره رشد: حال می خواهیم به زبان ساده تری بگویم که وضعیت رشد و نمو انسان و نبات و حیوان به غیر از هوایی که به وجود آن پی برده اید چیست. جز هوا عوامل بسیاری شاید میلیاردها اتم مانند در حیات دخالت می کنند تا یک نفر انسان با یک حیوان یا یک درخت به زندگی خویش ادامه دهند به این معنی که هرگاه هسته ای را به زمین گذارید یا طفلی را در محوطه ای قرار دهید و هوای کافی به آن ها برسانید اما جلو نور آفتاب و نیروی حرارت و کالری و تشعشعات جوی را بگیرید و مانع از رسیدن به آن ها شوید نه این هسته می تواند نمو کند و درخت شود و نه این طفل می تواند رشد کند و به زندگانی خود ادامه دهد. با آنکه آن طفل دارای خون و کالبد است و شما هم از هوا به قدر کافی به او داده اید نتوانست بدون آن عوامل حیات داشته باشد. لذا روشن گردید که در جو علاوه بر آن چیزهایی که شما می بینید و تشخیص داده شده عوامل و عوامل دیگری هم هست که باعث رشد و زندگی بشر و کره زمین و حیوانات و نباتات می گردد. بنابراین روشن شد که ماده به تنهایی نبود یعنی تنها آن ماده ای که منظور شما است و آن را بررسی کرده اید باعث حیات نیست.

تفکیک عوامل: البته برخی از این عوامل قابل رویت است و نیروی آن درک می شود مانند هوا که می توان آن را مایع و منجمد کرد، با نور آفتاب که قابل دیدن است یا برق آسمان که هنگام تصادم ابرها رویت می شود. ولی بسیاری عوامل دیگر در فضا وجود دارد که بشر فعلاً با قدرت علمی امروز نمی تواند آنها را بنگرد. در همین نور آفتاب میلیاردها اثرات مختلف هست که بشر به خواص خیلی مختصری از آن ها پی برده و بسیاری عوامل و ذرات غیر قابل دیدن دارد که قابل احصاء نیست. شما فقط قدرت و نیرو را تا حدودی درک می کنید و آثار دیگر آن را نمی بینید. این نیروها در همه چیز منجمله بدن انسان تاثیر

می کنند. این دو گروه عوامل جسمی و روحی که در حکم مثبت و منفی است دست به هم می دهند تا تشکیل یک حیات عالمی داده می شود.

موشکافی و توضیح: پس دیدید دو نیرو موجود بود. یکی نیروی جسمی که شما توانستید آن را در زیر چاقوی تشریح بررسی کنید و دیگر نیروهای زیادی که با آزمایش مادی قابل رویت نیست ولی در آزمایش خود که پیشنهاد کردم متوجه شدید که وقتی آن طفل را از عوامل جوی محروم کردید با اینکه تمام اجزاء بدنش از سلول و گلبول و گوشت و پوست و استخوان و غیره کامل بود و با آنکه هوا به او رساندید، خونس منجمد شد و نتوانست به زندگانی ادامه دهد و آن گیاه هم نتوانست رشد کند و خشک شد. حال کاملاً روشن شد که تنها خون و گردش آن و حرکت قلب نیست که زندگی را به وجود می آورد. بلکه نیروهای دیگری هم وجود دارد که باعث به جریان انداختن خون است و آن دو نیرو دست به هم داده ایجاد حیات می کنند. چطور می خواهید فقط با بررسی جسم یا گردش خون رمز حیات کشف شود؟ و چگونه بدون تکمیل تحقیق و در نظر گرفتن این حقایق می توان منکر روح شد؟ عواملی که گفته شد و در اثر آزمایش به وجود برخی از آن ها پی می برید و تعداد آن بسیار زیاد است و همه آنها دارای نیرو و قدرت و حیات بخشی هستند مکمل نیروی جسمی موجودات می باشند. می خواهید نام آن را روح بگذارید یا غیر آن.

جبران مافات: حال دانسته شد تا امروز چقدر اشتباه شده و آن گونه بررسی ها چقدر ناقص بوده و فهم حقیقت چه راههای آسانی دارد. از خداوند قادر متعال می خواهیم همگی روشن بین شوند تا بتوانند درک فیض و رحمت الهی را بنمایند توصیه می کنم حضرات علما، وعاظ مکرم، دانشمندان گرامی این استدلالها را در کتاب ها و منابع برای مردم توضیح دهند تا همه کس متوجه حقایق گردد.

منظور نیرو و قدرت است: از سخنانی که در بالا گفته شد روشن گردید که منظور از روح همان چیزهاییست که در ماده تحول و حرکت و نیرو به وجود می آورد کما اینکه آلات برقی با اینکه کامل و آماده برای کار هستند تا نیروی برق نباشد کار نمی کنند و اجسام عالم نیز با اینکه هر کدام در حد خود کامل می باشند اما بدون نیروی روح که حکم همان برق را دارد قابل کار کردن نیستند.

روان و ماده: هر چند در حقیقت نیروی روان و ماده یکی است و هر دو دسته عوامل ظاهراً مختلف یک حقیقت کلی است لیکن برای فهمیدن بهتر آنها را تفکیک می کنیم و می گوئیم نیروی روان که امر الهی است خود به وجود آورنده ماده و تحول دهنده آنست و این نیروی واحد کلی، غیر قابل تفکیک، کامل، تکامل ناپذیر، یکپارچه با همه موجودات و اشیا عالم حتی سنگ و خاک و آن چیزهایی که جامد و بی روح می پندارند کار می کند و در آن ها ساری و جاری است زیرا نیروی زندگی عالمی است.

بررسی روح: می گویند این روح که می گویند باید قابل تشریح باشد اما متوجه نیستند که همه چیز ماده غلیظ نیست که بتوان آن را تکه تکه کرد. بعلاوه باید نیرو را از آثارش شناخت چنانکه نیروی برق و حرارت قابل رویت و جراحی نیست ولی همه به وجود آن از آثارش پی می برند.

قدرت فراگیرنده واحد: قدرت واحد همه جا جلوه گر است و احتیاجی نیست که حتماً دیده شود تا به وجود آن اذعان کنند. اشعه ماورا بنفش و اشعه مجهول (ریون ایکس) قابل لمس نیست با این حال در وجود آن کسی شک ندارد. جاذبه و عشق و محبت، مغناطیس معدنی و حیوانی همگی نیرو هستند و آثار قویه دارند و هیچ کس منکر آن ها نیست با این حال کسی توقع ندارد که در حین تشریح آنها را ببیند و لمس کند.

فهم حقیقت: همه دانشمندان اعم از الهی و مادی باید این حقیقت آشکار را بالعبان درک کنند که یک قدرت واحد و یگانه در عالم خلقت موجود و در حال فعالیت و کار است که همه حرکت ها و زندگی های جهان و کلیه جلوه های حیات از همان قدرت بی همتا تراوش کرده است. ممکنست این همه نیروهای گوناگون و رنگارنگی که در حرکت و جنبش و زندگی است در نظر یک فرد کم اطلاع هر کدام جدا به نظر رسد اما دانشمندی که به اسرار تبدیل نیروها و تبدیل حرارت به کار برق به حرارت و غیره واقف است و می داند که همه انرژی ها به یکدیگر مبدل می شوند، آن کسی که در همه چیز عالم یک طرح و نقشه و سازمان متشابه می یابد، آن کسی که به وسیله طیف سنج «اسپکتروسکوپ» مواد تشکیل دهنده کرات را متشابه با مواد همین عالم زمینی می یابد و تجزیه سنگ های کره ماه این حقیقت را برای او تایید می کند بهتر به اسرار نیروی واحد واقف می شود و هر چه دانش مادی و معنوی او افزون گردد به این حقایق نزدیکتر خواهد شد. چون جلوه های نیرو در همه جا فروزان است و از دل ذره تا آفتاب و کهکشان در تجلی است چشم بینا و روانی آگاه باید که بدان نظر دوزد و از آن معرفت اندوزد.

مکل سخن

روح را زیر چاقوی تشریح می آوریم: با وجود آنکه ثابت شد روح را نمی توان با چاقو تشریح کرد اگر یک نفر جراح مادی خیلی مایل است روح را هم زیر چاقوی تشریح بیاورد و نشان دهد به او کمک می کنیم و این عمل را انجام می دهیم. به مطلبی که در همین مقاله گفته شد بر می گردیم. گفتیم طفل را که جسمش کامل است و هوا هم به آن داده ایم در اثر محرومیت از عوامل دیگر جوی و عالمی خوش منجمد گردیده در آنجا گفته شد که طفل را از انوار روز و آفتاب محروم کنیم. این حقیقت را باید بدانید که

نیروها و عواملی که باید برای حیات به موجودات برسد و انسان یا حیوان و نبات را رشد دهد هم در روز و هم در شب پخش و افاضه می شود.

نیروهایی که در روز داده می شود بسیاری عوامل است که اکثر آن ها در نور آفتاب نهفته است. نیروهای خاصی هم هست که در شب افاضه می گردند. یکی از علل خواب موجودات در شب همینست که از این نیروها بهره برند و صبح که برخاستند شاداب و بشاش باشند زیرا نیروهای شب را به قدر کافی و به حد تعادل دریافت کرده اند. دلیل اینکه به غیر از نیروی آفتاب نیروهای دیگر هم در رشد و کیفیت حیات دخالت دارد آنست که اگر یک گیاه را فقط نور آفتاب بدهند خشک شده و از بین می رود. لذا روشن و واضح است که بایستی هم نور روز را درک نمایند و هم نیروی شب را هر یک از این دو نیرو به قدر کافی نرسد یا یک موجود بشری یا حیوان یا نبات را از آن محروم سازیم زندگی آن ها قطع می گردد. زیرا در دریافت نیروی زندگی اضافه یا نقصان و عدم تعادل پیدا می شود.

گفتیم طفلی که به این ترتیب از عوامل عالمی محروم گردید و با وجود دادن خوراک و هوا به علت محرومیت های مزبور خونس منجمد شد جسمش را برای کالبد شکافی می برند و زیر چاقوی تشریح می گذارند. وقتی رگ های او را پاره می کنند و تجزیه و بررسی می نمایند خواهند دید هیچ دردی نداشته و هیچ علت و مرضی سبب مرگ او نبوده مگر نرسیدن نیروهای حیات بخش که در بالا بیان گردید. فقدان آن عوامل باعث خشک شدن خون و مرگ شد. هیچ دارو و آمپول و وسیله ای هم قادر به اعاده حیات در او نشد. همچنین آن بوته ای که خشک گردید به وسیله تشریح و مطالعه ثابت شد که دلیل قطع حیاتش همان بود که گفته شد. بنابراین با گذاردن آن ها زیر چاقوی جراحی مطالب کاملاً روشن و علت آن معلوم می گردد. شاید تاکنون دانشمندان به این مطلب برخورده اند ولی در علت حقیقی آن بررسی نکرده و آن را توجیه ننموده اند. به این ترتیب است که روح در زیر چاقوی جراحی نشان داده می شود. وحدت ثابت می کند که در عالم آفرینش همه لازم و ملزوم و محتاج یکدیگرند و همه باید با همدیگر همکاری کنند تا تشکیل حیات داده شود. اگر از هم جدا باشند وحدتی وجود ندارد و زندگی پیدا نمی شود و قدرتی در بین نیست. با همکاری آنها است که حیات تجلی می کند و سراسر عالم را منور می سازد.

تمام عوامل مادی و جسمی عالم با همه عوامل معنوی و روحی دست به هم می دهند تا پیکره وحدت عالم را به وجود آورند. حال که سخن بدینجا رسید بی مناسبت نمی دانیم تکرار کنیم وظیفه آدمیت ایجاب می کند که در چنین عالم وحدتی لازم است همه ادیان که فرستاده یک نیروی واحدند و از منبع یگانه فرمان دارند بایستی دست اتحاد و یگانگی بهم دهند تا صحنه کره زمین تجلی بخش وحدت عالم و نمایشگر نیروی بی همتای هستی گردد. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت:

قدرت درک ندارد که روان با اثر است
غافل از قدرت واحد همه جا جلوه گر است

آن طبیعی که ز اسباب و علل بی خبر است
گوید او «روح بیارید که تشریح کنم

نظرات عده‌ای از بگلمان وحدت نوین جهانی

خواهر- پروانه دولتشاهی- تهران: با هدف ها و آرمانهای وحدت نوین جهانی موافقم و در برادری وسیع جهانی به عضویت وارد می شوم. با کمال وجدان سعی می کنم تا حد امکان وحدت نوین جهانی را در ایجاد صلح و خوشبختی، محبت، صفا، برادری، وحدت جهان و خدمت به خدا و بشریت یاری کنم.

برادر- حاجی بابا زاده- کرمانشاه: آرزوی همه انسانهاست که ندایی آسمانی از حلقوم انسان طراز نوی به مشیت الهی بلند شود و همه بشریت را به سوی یک هدف، یک آرمان، یک آئین دعوت نماید. چه بهتر که به وسیله جمعیت وحدت نوین جهانی به گوش دل می شنوم که از این دلهره و پریشانی و نفاق و چند دستگی مذهبی که گریبانگیر جامعه بشریت است جمعیت وحدت نوین جهانی این کشتی شکسته را به ساحل مقصود (خداشناسی) برساند انشاءالله و به یاری یزدان توانا.

خواهر- دوشیزه ژیلانا دانا حائری- شیراز: با مطالعه سطور فوق و کتاب مکانیسم آفرینش و مقالات مختلفی که از طرف آن انجمن منتشر شده است به هدف شما علاقه مند شده ام. به خصوص اینکه مطالب فلسفی در قالب علمی و بعلاوه ساده ای تنظیم شده اند منظور آن انجمن را عملی تر می کند. امیدوارم من هم به نوبه خود بتوانم در انجام هدف های آن انجمن سهیم باشم.

برادر- علی شرفائی- کرمانشاه: چون از راه استدلال عقلی خود و تعمق فراوان بدین نتیجه رسیدم که تنها محبت است که اتحاد را برقرار و اتحاد است که صلح و برادری را پایدار و خلاصه جملات فوق در وحدت حل می گردد لذا با کمال صدق و خلوص نیت مرام وحدت را انتخاب نمودم.

برادر- احمد کارآمد- رضائیه: آنچه را که در جستجویش بودم یافتم. بنده کاملاً با مرام و خواسته وحدت نوین جهانی موافقم و کوشش خودم را در اشاعه این امر خواهم کرد. خبر مسرت بخش انتشار دو کتاب آموزنده دینامیسم آفرینش و مکانیسم آفرینش را پشت جلد سالنامه نور دانش مطالعه کردم و باعث شرف خاطر گردید زیرا مدت ها به دنبال چنین کتاب های آموزنده گویایی بودم. بسیار خوشوقتم که به یاری ایزد یکتا در ابلاغ آن به دوستانم دریغ نخواهم کرد. اگر موافقت فرمایید بنده را یک عضو ساده وحدت نوین جهانی بکنید. خواهشمندم در صورت موافقت شرایط عضویت را برایم ارسال فرمایید. ضمناً تقاضا می کنم مرا با سایر کتب و انتشارات وحدت آشنا گردانید که مزید تشکر می باشد تا بدین طریق خود را اصلاح نموده و برای جامعه بشریت عضو مفیدی باشم و به همنوعان خودم خدمت بکنم.

خواهر- وجیه مدبر- تهران: اینجانب به سبب مطالعه دقیق کتب دینامیسم آفرینش و مکانیسم آفرینش که از نظر من عموماً به صورت الهام الهی جلوه گر است علاقه مفرط به عضویت در جرگه خواهران و برادران

وحدتی را پیدا نموده و بدین وسیله خواهشمندم استدعایم را پذیرفته از این تاریخ اینجانب را در گروه خواهران و برادران وحدتی قبول فرمایید. دو قطعه عکس خود را نیز ضمن این عریضه تقدیم و انتظار قبول دارم. برای انجام هر گونه دستورات حاضر و آماده ام. با عشق و علاقه و ایمان راسخ به راه و روش برادران و خواهران وحدت نوین جهانی بدین وسیله موافقت خود را اعلام می دارم.

برادر- غلامحسین برجی- کنگاور- متخلص به تابان: اینجانب با نظر فوق موافقت دارم. قطعه شعری که حاکی از عقیده قلبی اینجانب به وحدت می باشد سروده ام. چنانچه به صلاح دانستید بعد از حک و اصلاح امر چاپ فرمایید.

بیا ای ساقی خوش نام وحدت	به چرخ آور به مجلس جام وحدت
به عمری سرکشی کردم مرادا	چه شد یکباره گشتم رام وحدت
ندایی می دهم خلق جهان را	اگر روزی شوم بر بام وحدت
بیا ای قوم انسان کام بر گیر	شود آخر جهان بر کام وحدت
به عمری دل طلب می کرد از حق	که روزی بشنود پیغام وحدت
نمی گنجد دلم در سینه امروز	چو بشنیده ز حشمت نام وحدت
شد روشن ره انسان به عالم	چو صبح صادق آمد شام وحدت
زمان کثرت از عالم گذشته	شده ای دوستان هنگام وحدت
به عالم زد صلا یزدان قادر	بداده فاش بار عام وحدت
نبینی هر قدم جز حق در این ره	اگر حقا شوی همگام وحدت
تو راز خلقت از خواهی بدانی	بود اسرار عالم نام وحدت
گشاید چشم حق بینست به عالم	رسد گر بر دلت الهام وحدت
بداده مژده ز آغاز او به «تابان»	بهشت قرب حق انجام وحدت

با تقدیم دو قطعه عکس استدعا می شود این جانب را به عضویت وحدت نوین جهانی مفتخر و برای همیشه سعادت مند فرمایید تا به یاری خداوند برای خدمت به بشریت عضو موثری باشد. در صورت پذیرش بسیار سربلند خواهم بود.

خواهر- پریوش صالحیان طباطبایی- کرمانشاه: به نام خدا، سپاس و ستایش بی حد یزدان قادر و بی همتا را سزااست که این پدیده عالمی و عالم گیر به نام وحدت نوین جهانی با دست و زبان خدانشناس و موحدی پاک و عالی مقام به جهان آدمیت عرضه نمود تا نفاق و بیگانگی و ستیز و تعصبات بی موردی را

که ظاهراً برای پیشرفت مذهب ولی در اصل به منظور پیشبرد اغراض و مقاصد شخصی در جامعه بشریت رسوخ نموده بود ریشه کن سازد و حقیقت راز بزرگی را که از دیر باز بشریت با دست آویزهای گوناگون و فرضیات مختلف جوپای آن بود افشا سازد و پرده جهالت را از آن به یک سو زده و مفهوم حقیقی دین و خدای بزرگ و مهربان و مظاهر قادر بی چون را آن گونه که شایسته عظمت آن است به دنیا بشناساند و من نیز با ایمانی راسخ افتخارم اینست که در این جهاد مقدس و انسانی سهمی داشته و عضوی از اعضای این جامعه خداشناس و پاکدل و با ایمان باشم.

برادر- ابوالقاسم مکانیک- شیراز: اینجانب ضمن تایید مندرجات فوق اشعار می دارم که در حال حاضر اکثر افراد و جوامع اعم از عامی و روشنفکر بخصوص نسل جوان که باید شالوده زندگی نوین فردا را پی ریزی نماید دچار یک نوع لجام گسیختگی و بلاتکلیفی گشته و ایجاد وحدت بین آنها به منظور هرچه بیشتر آشنایی با خدا نیز امری الزامی است و این موضوع نیز مورد قبول می باشد که در عصر حاضر خدا و دین را از دریچه علم می نگرند. بنابراین ایجاد می نماید که افکار معشوش و نابسامان عامه نسل جدید با تطابق علم با دین آرامش یابد تا باعث تقویت ایمان و موجب خداشناسی گردد و قابل ذکر است که احترام گذاشتن به ادیان الهی واجب است چون هر دین در هر عصر و برای هر قوم و ملتی که آمده هدفش شناخت خدای یکتا بوده و بس. بنابراین صرفنظر از دین عموم ملل به صراحت ایجاد پیوستگی بین عموم افراد جهان را لازم دانسته و ایمان دارم که در صورت تشکل مجالس و محافل کنفرانس هایی که توسط متحدین حقیقی و دور از غرایض ملی و تعصبات جاهلانه با شرکت افراد کشورهای جهان ایجاد می شود می توان امیدوار بود که راه سعادت به روی قاطبه افراد بشر گشوده گردد.

برادر- سید طه موسوی- اردبیل: اینجانب از صمیم قلب افتخار دارم از اینکه بوسیله مکاتبه با نویسندگان و روشنفکران آن موسسه «وحدت نوین جهانی» آشنایی پیدا می کنم و با مرام شما که حاکی از روش اتحاد صلح و برادری و برابری و مهر و محبت مابین ملل دنیا است موافقم. از ایزد منان و عز وجل موفقیت روز افزون همه کارکنان و نویسندگان و برادران دینی که همواره دست اتحاد با شما داده اند و به خداپرستی می گرایند خواستارم و به ضمیمه دو قطعه عکس خود تقاضای کارت عضویت می نمایم.

خواهر- ناهید شرفایی- کرمانشاه: چون به قلب خود رجوع کردم مطلب بالا را کاملاً موافق عقیده قلبی خود تشخیص دادم و این راه تنها راهی است که برای بقای بشر امروز که هر لحظه خطر جنگ خانمانسوز او را تهدید می کند داروی شفابخشی می باشد لذا با میل و رغبت این راه مقدس و خداپرستی را تمجید کرده و کاملاً آن را بر حق می دانم.

برادر- اردشیر عابدی شال- طوالش گیلان: نظر اینجانب این است که چون بشر موجود متفکر و با شعوری است باید به کمک نعمت خدادادی عقل و خرد راه راست و مستقیم را بیابد و قلب خود را با اعتقاد به مبدا آفرینش صفا بخشد و از آنچه که نظام بشریت را می گسلد دوری جوید. تفاوت کیش ها و ادیان نباید بین بشریت تفرقه بیندازد و اگر درست بیندیشیم می بینیم که همه راهها به خداوند مبدا آفرینش و آفریننده آفریده ها ختم می شود و هر دینی به نوبه خود برای پیروانش راه نجات و رستگاری می جوید، به اعتقاد بنده از بین کیشها اسلام در برآوردن این منظور سهم بیشتری دارد. وحدت نوین جهانی هدفی مقدس دارد. بشریت را به تفکر و تعقل دعوت می کند تا درست به خدا و مبدا هستی بیندیشد و ایمان و اعتقاد پیدا کند تا همه ملیت ها از هر دسته و فرقه ای گرد پرچم خداپرستی جمع آیند. وحدت نوین جهانی می خواهد که بشریت در قرن بیستم موجودیت خود را حفظ کند و از وحشیگری و جنگ و ستیز و بیداد که خاص موجودات کم شعور است بپرهیزد و با نیروی تفکر و تعقل و کسب دانش به مدارج عالی کمال برسد. موفقیتش را از صمیم دل آرزو می نمایم.

خواهر- احترام فریدونی- کرمانشاه: بشردوستی و یکتاپرستی وحدت مجذوبیم نموده استدعا دارم وحدت نوین جهانی افتخار عضویت را به اینجانب اهدا فرماید.

برادر مهدی محمدنژاد- دبیر دبیرستان های تهران: اشعار زیر را آقای محمدنژاد متخلص به کیا به تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۴۹ سروده اند.

جلوه وحدت

گل جلوه ای ز چهره زیبای وحدت است
گلبرگی از شکوفه رعناى وحدت است
چون عاشق یگانه و یکتای وحدت است
دیوانه جمال دلارای وحدت است
تسبیح گوی خالق یکتای وحدت است
شرب مدام ساغر و مینای وحدت است
آموزگار بخرد و دانای وحدت است
نور جمال و پرتو سیمای وحدت است
نقش و نگار هستی گویای وحدت است
گوهر شناس باش که دریای وحدت است

باد بهار پیک سبک پای وحدت است
یاس و بنفشه و چمن آرا و نسترن
پروانه پر بسوزد و دم بر نیاورد
بلبل به باغ نغمه زن و مست و بی قرار
کبک دری ز دامن کهسار سرفراز
شادی و غم امید به فردای زندگی
روز و شبی که عمر در آن می شود تمام
تابنده آفتاب و درخشنده اختران
گردنده آسمان و خرامنده روزگار
با چشم سر نگاه مکن کثرت جهان

سرخ و سپید و زرد و سیاه جهان ما
 امروز در جهان همه با هم برابریم
 پرهیزکار باش و خردمند و راستگوی
 در نو بهار، نغمه زنان، در فغان «کیا»
 گلدسته محبت والای وحدت است
 برتر همیشه پیرو تقوای وحدت است
 این شاهراه عالم اعلاى وحدت است
 چون بی قرار نرگس شهلاى وحدت است

برادر- مرتضی صیامپور- اصفهان: به نظر من اگر روزی این پدیده عالی یعنی گرایش و پیروی کلیه ملل جهان از یک خط مشی دینی واحد صورت عمل به خود گیرد تمام این جنگ ها، کینه تیزی ها، بی عدالتی ها و بی ایمانی ها از جهان سترده شده و یک همزیستی مسالمت آمیز، یک عدالت واقعی و بالاخره یک ایمان واحد که ضد نتج تمام ادیان جهان است و خلاصه شالوده آن برسه اصل «گفتار نیک- اندیشه نیک- کردار نیک» پی ریزی شده باشد جایگزین خواهد شد. به امید موفقیت و به یاری یزدان پاک به سوی دین واحد. ضمن اظهار تشکر از اینکه به بنده افتخار دادید که در مرام و مسلک پاک و بی آلایش وحدت شرکت کنم باید به عرض برسانم وحدت یکی از آرزوهای دیرین من از دیر زمان بوده و هست و همواره از درگاه احدیت مسالت دارم که شما و کلیه پیشتازان مکتب پاک و مقدس وحدت را در راه به ثمر رساندن این ایده عالی موفق و منصور بدار و روز به روز بر نیروی انسانی وحدت در جهان افزوده گردد. به امید روزی که این جهان از تاریکی جنگها و ظلم و ستمها و خیانتها که مولود تفرقه ادیان است نجات یافته و انسانیت واقعی و دین واحد در جهان حکمفرمایی کند.

برادر- علی فراشاهی- اصفهان: از آنجایی که بشر به واقعیت زندگی اجتماع پی برد و آن را هدف پیشرفت واقعی خود قرار داد و به کار بست از این لحاظ تصور می شود که منظور وحدت نوین جهانی نیز بر همین اصل می باشد و بایستی به طور اجتماعی کلیه ادیان و مذاهب که هدف اصلی آنها خداپرستی می باشد با یکدیگر همکاری و همگامی نمایند تا این نیت بزرگ را جامه عمل ببوشانند. دانشمند محترم و مجتهد عالیقدر و با ایمان جناب آیه الله حاج شیخ موسی محدث مقیم زنجان «خرمدره» ضمن امضای برگه همگامی وحدت مطالب مشروحه طی نامه های متعدد ارسال داشته اند که به همراه نظرات و جواب های ما در نشریه دیگری درج خواهد شد.

برادر- غلامرضا یعقوب زاده: همگام عزیز وحدت نوین جهانی در کرمانشاه و شاعر خداپرست و با ایمان اشعار شیوای زیر را سروده اند:

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت

تا نقاب از چهره آن دلبر زیبا گرفتم ملک دل را خالی از هر شورش و غوغا گرفتم

در پی کشف حقیقت از دل و جان روزگاری
ذره آسا مدتی در راه صوفی خاک گشتم
حاصلی از بر سر زانو نهادن سر نبردم
در غم صاحب دلی تا بدهد از جانان نشانم
بوسه بر هر دست دادم تا شود بر دین دلایم
در خرابات مغان با هر خراباتی نشستم
زاهد و صوفی و شیخ و مرشد خودخواه خودبین
بنده بیگانگان و خادم حق ناشناسان
ناسپاسی ها به یزدان دیدم از این خودستایان
آه از این گندم نمایان وای از این جو فروشان
هر گروهی را به نوعی با حقیقت در تخالف
برق نومییدی زد آتش بر دل امیدوارم
روی برتابیدم از بود و نبود و حق و باطل
راه شد باریک و تاریک از پی حق در تکاپو
سوخت جانم سال ها اندیشه پایان کارم
یادم از «و الله یهدی من یشا» آمد تو گویی
خواستم حق را زحق جز حق برون کردم زباطن
ناامید از درگه یزدان نگردیدم که روزی
یافتم خضر رهی والا تباری حق پرستی
آن مسیحا دم مرا بر من شناسانید آن سان
بر رخ چون آفتابش آن چنان مسحور گشتم
او همی داند چه بودم و چیستم از وی چه خواهم
از طریق خودشناسی حق شناسم کرد آری
دیدم اندر حق شناسی غیر یک ره نیست راهی
رهنمای من به وحدت گشت مسعود ریاضی
من رهین منت آن مرد پاک حق پرستم
و ستوده مردمانی هست در وحدت به خدمت

دامن گبر و یهود و مومن و ترسا گرفتم
جای چون ابرو بروی چشم خون پالا گرفتم
ماتم روز سیه را در شب یلدا گرفتم
سال ها مانند مجنون دامن صحرا گرفتم
او ز خود وامانده تر زین بحر بی پایا گرفتم
آن خراباتی خراب از باده اهوا گرفتم
بنده دینار دیدم جمله را رسوا گرفتم
آن قلندر مسلکان رند بی پروا گرفتم
کز ریا کاری آنان شعله سر تا پا گرفتم
کز دغل بازی اینان رعشه بر اعضا گرفتم
دیدم و زیشان گریزان خویش برق آسا گرفتم
سوخت پنداری که عمری از همین ملا گرفتم
گوشه عزلت گزیدم دوری از دنیا گرفتم
جای همچون بوته اندر فکر آتش زا گرفتم
در پس زانو نشستم ذکر واویلا گرفتم
آنچه از کف داده بودم جمله را یکجا گرفتم
بر سر اندیشه زین ره تاج «کرنا» گرفتم
خواستم راهی به سویش مژده فردا گرفتم
کز نگاهش خویش را در حق خود بینا گرفتم
کز پی آگاهی خود عقل را پویا گرفتم
کز تحیر سبقتی بر حیرت حربا گرفتم
یا چه خواهم شد چرا دامان او را وا گرفتم
حق شناسم جلوه حق از همه اشیا گرفتم
و آن قبول ایزد یکتای بی همتا گرفتم
کز بیانش مرغ جان را واله و شیدا گرفتم
عزتش را خواستم از ایزد دانا گرفتم
در ره دین عزمشان سخت و توان فرسا گرفتم

آفرین بادا ز یزدان بر عطاء الله بهگر
در پی بسط حقیقت روز شب کوشاست گوئی
چون علی اشرف دبیر کل وحدت قلب پاکش
پایداری ها و خدمت آنچنان بنمود کو را
خدمت این رادمردان در ره صلح و سلامت
حق هدایت می کند خود خواستم از حق که وحدت
بر صراط مستقیم وحدتم از راه دانش
نو تولد گشتم از مام تفکر نزد وحدت
کارها جبر است و از کس اختیاری نیست یزدان
آری اندک اختیارت جبر باشد خود ندانی
این زمان دانم که باشد آلت جبر اختیارم
بوسم اکنون دست شیخ و زاهد و صوفی کاینان
زین سبب تجدید مطلع لازم آمد تا بگویم
اینک اندر حلقه وحدت چو یاران جا گرفتم

کز خدا او را قرین دانش و تقوا گرفتم
کوه پیش قدرتش محکوم استرخا گرفتم
روشن از نور خدا چون نخله سینا گرفتم
در ره توحید صاحب رتبه ای والا گرفتم
در خور تقدیر ها و جان فشانی ها گرفتم
سرنوشتم بود و از آن توشه عقبی گرفتم
دانش از وحدت به سعی عقل حکمت زا گرفتم
ز آنچه می پنداشتم اینجا از آن حاشا گرفتم
حاکم مطلق به کار پیر و هم برنا گرفتم
من تفحص را ز هر چه هر که گفت اولی گرفتم
این ندانستم که ره بر صوفی و ملا گرفتم
تابع تقدیر دیده راه استحیا گرفتم
شرطی از وحدت که ذکرش دافع غمها گرفتم
وز خدا نیرو گرفتم وز خرد امضا گرفتم

غیر وصف حال خود در مطلع اول نگفتم
آنچه می دانم ز وحدت باز گویم تا بدانی
وحدت از واحد بود واحد خداوند است او هم
جلوه هر ذره از پیوستن اویست با او
آری این پیوستگی با عشق و شور و مهربانی
روح امر اوست آری امر او روح است بنگر
از رگ گردن به تو نزدیک تر اویست دانی
آمر و ناهی نباشد جز خدای فرد سبحان
او کند از مرده زنده او ز زنده مرده سازد
او نگفتی کیست آخر باز گویم تا بدانی
هرکه هرچه گفت و گوید جز از این عالم نگوید
عالم دیگر نباشد اندر این عالم که واحد

شرح وحدت راز دیگر شرح مستننا گرفتم
وحدت دین چیست بنگر، پرده از معنا گرفتم
عالم هست است و هستی موجد اشیا گرفتم
این سخن صادق ز کل بر جمله اجزا گرفتم
مخفی اندر ذره هم چون روح بر اعضا گرفتم
روح امر او روان بر کل مافیها گرفتم
کاشف وحدت از آن گوید من از آنجا گرفتم
حی و قائم اوست او را مصدر و مبدا گرفتم
او به کار خود به خوبی قادر و یارا گرفتم
نام آن یکتاست عالم، او جهان آرا گرفتم
خارج از عالم نباشد عقل را پویا گرفتم
غیر عالم نیست یکتا من ورا یکتا گرفتم

نور بر نور است هستی نام آن هستی است عالم
هیچ شیئی نیست اندر نفس خود مطلق به عالم
زیروبالا عرض و طول و عمق و حجم اینجا ننگجد
آسمان از سایه های اختران شد چهره نیلی
عالم از منظومه ها منظومه ها مملو ز اختر
اختران بفشرده از ذرات و در هر ذره مهری
سر بسر عالم از این ذرات اخترساز مشحون
عالم حول و تحول باشد و سازندگی ها
باد و برق و گاز و مایع نامی و جامد چو حیوان
میوه از گل گل زشاخ و شاخه از خاک است و جمله
عقل از او اندیشه از او سر توفیقات از او
هان عمل از علم و علم از فکر و فکر از عقل باری
وصل با عالم همه ذرات و این تعداد و کثرت
ما جدا از هم نه ایم و عالم از ما نیست منفک
ما از او ایم و در او ایم و به سوی او روانیم
معنی انا الیه الراجعون را گر بدانی
جزء با کل وحدت و پیوستگی دارد منظم
هر که با این نظم و وحدت در حقیقت دارد ایمان
وحدت نو: وحدت ادیان به حکم قل تعالوا
وحدت ادیان کند آسوده افراد بشر را
رمز ارسال رسل یکتاپرستی بود و وحدت
انبیا بسیار لیک از قدرتی واحد سخنگو
جملگی یکتاپرست و ناشر یکتاپرستی
دعوت هر یک عجین با اتحاد و مهربانی
این سخنگویان صادق چون تنی واحد به گیتی
در هدف باشند یکسر متحد این پاکمردان
خلق را پیغمبران سوی خدا خواندند و خواندم

اوست این هستی و هستی مصدر و منشا گرفتم
مطلق اندر نفس خود این عالم اعلا گرفتم
وہ چه الله الصمد زین عالم زیبا گرفتم
ورنه روشن تر جهان از چشمه بیضا گرفتم
در تجلی، در تحرک روشن و رخشا گرفتم
ثابت و سیار و تابان آسمان پیرا گرفتم
مجری فرمان حق لاجد و لاتحصی گرفتم
در حریم هست مطلق نیستی را لا گرفتم
تا به انسان در تحول لا و در الا گرفتم
مولد روح است کو سازنده آلا گرفتم
خار و گل از او هر نغمه و آوا گرفتم
پرتو روح است عقل و روح را دارا گرفتم
جنش امواج بحر وحدت عظمی گرفتم
منفک ار دانم ز عالم خویش خود رسوا گرفتم
عالم کثرت حباب موج این دریا گرفتم
با تو گفتم بین ز قرآن آیه استفتا گرفتم
تابع این نظم و وحدت کل ما فیها گرفتم
هر که باشد، هر چه باشد، من ورا والا گرفتم
کرد عنوان و من آن از داور دارا گرفتم
وحدت ادیان بشر را بهترین ملجا گرفتم
در بیان انبیا این نکته بس شیوا گرفتم
قدرت واحد همان یزدان بی همتا گرفتم
دادخواه مردم افتاده ای از پا گرفتم
بی کسان را یار غار و ناصح اعدا گرفتم
در پی بسط حقیقت ساعی و کوشا گرفتم
من ز قرآن محمد «ص» سر این معنا گرفتم
آنچه موسی گفت و احمد از دم عیسی گرفتم

جمله را وحی از خدای قادر دانا گرفتم
خلق را در کشف معنی جاهل و اعما گرفتم
در بیان و در ثبوتش واقف و بینا گرفتم
از طریق وحدت دین مر ورا یارا گرفتم
روشنی بخش دو چشم مردم غبرا گرفتم
قلب پاک تابناکش آگه از دلها گرفتم
از خدا بر نوع انسان بهترین اعطا گرفتم
با بنان حق بیانش رهبر و مولا گرفتم
جمله را در آن کتاب حق بیان انشا گرفتم
در دینامیسم آفرینش سر به سر افشا گرفتم
ثبت اندر این دو دفتر روشن و گویا گرفتم
شرح و تفسیر از برای مردم دنیا گرفتم
وصف هر یک را ز شرح دیگران اجلا گرفتم
من ازین تطهیر راه جنت الماوی گرفتم
از فیوضات الهی صاحب طغری گرفتم

دین بودا دین موسی دین عیسی دین احمد
انبیا یزدان پرست و یک هدف در راستگویی
نص قرآن است آری وحدت ادیان که حشمت
تا زداید ننگ جنگ از دامن اولاد آدم
حشمت السلطان دولتشاهی آن مردیکه در دین
عنصری وارسته از هر عیب و نقص و خودپرستی
آری این برهان قاطع از پی صلح عمومی
آری این روشن دل روشن روان نسل بشر را
در مکانیسم آنچه باید زنگ جهل از دل زداید
آنچه برهاند بشر را زین سیه روزی به خوبی
معرفت در حق اشیا از اتم تا نوع انسان
با اصولی منطقی و مستدل احکام قرآن
از گناه و از صواب و جنت و دوزخ قیامت
وحدت ادیان کند تطهیر اخلاق بشر را
نعمت «روحانی» کجا و قدرت حشمت که او را

برادر- ابوالقاسم وحید- اصفهان: بنده با نظریه شما موافقم زیرا اگر تمام ادیان مختلف به جای جنگ و
خصومت و این تبلیغات پوچ و بی معنی با یکدیگر متحد شوند زودتر به منظور اساسی خود یعنی
خداپرستی نایل می آیند. وقتی در این باره فکر می کنم به یاد دبیر ادبیاتمان می افتم که می گفت شما
تعصب به خرج ندهید و انجیل و تورات و اوستا را مطالعه کنید تا از خصوصیات ادیان مختلف با خبر
شوید.

برادر- دکتر عطا الله صرافیان- کرمانشاه: ایمان کامل به قدرت و توانایی یزدان پاک دارم و خواهم داشت
و به همه ادیان صاحب کتاب مقدس ایمان کامل داشته دارم. پیغمبران و انبیا و مرشدان حقیقت را احترام
می گذارم و شب و روز به امید خدا می باشم و اولادانم را به این طریق حقیقی به لطف و همراهی جناب
آقای حشمت الله دولتشاهی راهنمایی می نمایم و از هر موضوع که مربوط به سیاست باشد کاملاً دور و
بعیدم و همیشه زیر سایه رهبر عالیقدرم اعلیحضرت آریامهر هستم و به داشتن پدر تاجدارم افتخار
می نمایم که چنین آسایشی داریم.

برادر- سید موسی بلادیان- دبیر در تهران: «و جادلهم بالتی هی احسن» ظاهر آیه شریفه ای که گذشت دلیل مطمئنی بر نظریه فوق است. بنابراین با آن کاملاً موافقم و معتقدم که شریعت کاملی چون اسلام که با عقل سالم و اندیشه آن مطابقت دارد باید بدون تعصب و خالی از عداوت و کینه با کمک براهین قوی و متقن آن بیان شود چنانکه این سیره نبی اکرم بوده و ناگزیریم از او پیروی کنیم و با توجه به آیه: «قل یا الکتاب تعالوا الی...» در برابر بی دینی دست برادری به خداپرستان دهیم.

برادر- علی قسوری مقیم جهرم: مندرجات فوق چکیده دستورات دین مقدس اسلام است. موفقیت هایی که در کلیه شئون مختلف نصیب بشر می گردد جز در سایه اتحاد و اتفاق و خداپرستی میسر نمی شود و تنها داشتن ایمان و اعتقاد به مبانی دینی است که هر فرد و ملتی را به شاهراه سعادت سوق می دهد و از بدی ها و زشتی ها باز می دارد. موفقیت روز افزون وحدت نوین جهانی را در نشر مبانی اسلامی از خدای بزرگ خواهانم.

برادر- علی اکبر اولیایی مقیم کازرون: اینجانب هم به نوبه خود به تمام ادیان جهان احترام می گذارم و همواره خواهان صلح و دوستی بین تمام ملل جهان هستم و امیدوارم که تمام افراد بشر دست برادری بهم داده و در راه پیشرفت هر چه بیشتر علم و دانش بکوشند و روزی آید که دنیا مملو از صلح و یکرنگی باشد.

برادر- غلامحسین خواجوی- زیدون بهبهان: همین که مطالب فوق را خواندم اگر شکی در وجودم نسبت به امور دینی بود از بین رفت و انشاءالله سعی می کنم تا از این به بعد فردی خداپرست و به تمام معنی معتقد به اصول دینی باشم. امیدوارم در این راه که به جز نیکی و سعادت بشر چیزی در آن نیست خدمتی انجام بدهم.

گلچینی از نظرات بگلمان وحدت نوین جهانی در سایر کشورها

ترجمه نظریه برادر وحدتی محمد احمد بخاری اهل پاکستان مسلمان شیعه مقیم پیشاور: من همدلی کاملی با وحدت دارم و نهایت کوشش خود را خواهم کرد که با مقاصد وحدت از هر جهت همکاری کنم و نهایت سعی خواهم نمود تا افکار و هدف های وحدت را در جامعه خودمان در پاکستان تبلیغ کنم.

ترجمه نظریه برادر وحدتی ساراواناموتو بالاچاندرا عیسوی مقیم سیلان: بلی من کاملاً با عقاید شما موافقم. به عقیده ناچیز اینجانب یک چنین نهضتی در یک زمان مثل امروز که دنیا از راه مذاهب و طبقات و عقاید و غیره به حالت تفرقه افتاده بسیار واجب است. خدا یکتاست و ما همه بندگان او هستیم. ممکنست طریق عبادات ما با هم مختلف باشد اما در عالم یکتایی برادریم و در سود و زیان یکدیگر

شریک. من خیلی علاقمند به سازمان شما هستم و میل دارم بیشتر درباره آن بدانم. درباره هدف های شماست که من بیشتر اوقات بیکاری خود را صرف می کنم و کتاب ها و روزنامه های سراسر دنیا در این باره می خوانم. در واقع این امر مهم ترین چیزی است که دنیای ما اکنون بدان نیازمند است و این کار از مسافرت به ماه واجب تر است. بلی یقین دارم که برای اکثریت بشر قبول این فکر مشکل است اما اگر فقط به خود زحمت تفکر عمیق و دقیق بدهند یقین دارم به طور قطع قبول خواهند کرد که ادعای ما مبنی بر برادری و پرستش خدای واحد درست است. در حقیقت من می کوشیدم که به یک جمعیتی مانند شما از دو سال قبل تا کنون پیبندم و اکنون اقبال به من روی آورد و به شما پیوستم.

برادر- هارولد لوشنر دانشمند آلمانی مقیم نورنبرگ آلمان: که از دانشمندان خاورشناس است و فارسی هم می داند ضمن قبول همگامی با وحدت به زبان فارسی در برگه همگامی نوشته است: «موفقیت هدفهای وحدت نوین جهانی را از درگاه احدیت آرزو می نمایم.»

برادر اعجاز غفار پاکستانی- مسلمان مقیم امروزه مرادآباد پاکستان: علاوه بر نامه مفصلی که به زبان فارسی نوشته شرح زیر را به زبان انگلیسی نوشته که ترجمه می شود. «پس از ابراز تشکرات بسیار، من از کوششتان در تشکیل این وحدت سپاسگزاری و قدردانی می کنم. کوششی که در راه استقرار صلح و دوستی و برادری در سراسر جهان می باشد. امیدوارم که وحدت شما در راه ایجاد یک نظر عقلانی به جهان کمک کند. معذک یکی از احتیاجات بزرگ دنیای نوین ما اینست که به افراد بشر اهمیت ارزشهای اخلاقی و تعلیمات دینی را بفهمانیم.»

ترجمه نظریه برادر د. ا. میسن- نویسنده و بشردوست مقیم زلند جدید شهر کریستچارج: دوستان عزیز بسی تشکر برای آرزوی محبت آمیز و برگه همگامی که امروز بدست رسید. من با افکار شما موافقم لیکن قبل از هر چیز بایستی یک زبان بین المللی، یک سکه بین المللی داشته باشیم تا بتوانیم قدم اول را در طریق آن برادری که شما در دنیای امروز می جوئید برداریم. ایشان موافقت خود را با نظر وحدت ابراز داشته و برگه همگامی را امضا کرده اند.

برادر- رین جویشی- ژاپنی مقیم شهر نیکاتا ژاپن: که صاحب نظر و نویسنده است ضمن امضای برگه همگامی وحدت می نویسد «فکر عالی شما برای من کاملاً قابل قبول است... احتمالاً ممکنست خالصترین روش خدانشناسی بر کره زمین حکومت نماید و دیگر دین به آن معنی که امروز از آن مستفاد می شود نباشد زیرا آن تنوید ابدی که تا کنون بین خدا و بشر بوده و در افکار مترقی بشر قرن بیست و یکم حذف خواهد شد و کلیه جامعه بشری به وسیله نوعی حکومت اولیگارشی الهی اداره خواهد شد.»

برادر- جان برترام اسکور: ۵۵ ساله اسقف عالی، کشیش بزرگ فرقه ویکا مقیم دورست انگلستان در برکه همگامی با وحدت که امضا کرده اند می نویسند: «پایه های رفاه و خوشبختی از طرف افراد جوامع و ملتها بهتر گذارده خواهد شد هرگاه از نور درون خویش الهام گرفته و فرصت این را بیابند که از اشتباهات خویش آموزش پذیرند. عقیده دارم که تجدید نظر در وضع اقتصادی یک نیاز نخستین است به شرط اینکه بر اصول معنوی پایه گزاری شود.»

خواهر- ورون گرین ۶۹ ساله مقیم شهر هالیوود در کالیفرنیا آمریکا: ضمن امضای برکه همگامی وحدت می نویسند: «در وحدت نیرو وجود دارد. هیچ بشری در حکم یک جزیره جدا و منفرد نیست. معذک این کره زمین فاسد و کثیف شده ما نیاز به افراد هوشمندی داریم تا با بحران های محیط مواجه شده و به طور واقعی قوانین طلایی را درباره هوا، آب، خاک و سر و صدا اجرا نموده و به منابع طبیعی توجه داشته باشند.»

خواهر دکتر کترین نیمو: نویسنده و دانشمند و رئیس یک جمعیت بزرگ بشردوست که صاحب تالیفات است و با عده کثیری از بشردوستانش در سراسر جهان رابطه دارد ضمن امضای برکه همگامی با وحدت می نویسند: «من از روی کمال قلب تا آنجا که سود بشریت در کار است با شما موافقم. در حقیقت ما همگی افراد بشر از هر نژاد و رنگ و عقیده و طبقه و دین برادران و خواهران یکدیگریم زیرا ما همگی جرقه های الهی هستیم که به ضرورت اقامت در این دنیا جسمی به عاریت گرفته ایم. هرگاه ما به فرمان الهی گوش داده و بکوشیم زندگانی گیاهخواری ساده طبیعی اخلاقی و پاکیزه و بدون مخدرات داشته باشیم بشریت بسیار سالم تر و خوشبخت تر در هر زمینه خواهد بود. بسیار خوشحالم که در یک برکه جداگانه اسامی و نشانی عده ای از سازمان های معنوی و اخلاقی جهان را که با آن ها مربوطم و هدفشان مانند وحدت نوین جهانیست می فرستم. این را حس می کنم که بسیار مهم است یکدیگر را بشناسیم. دوستان نیکو، بهترین سلام های ما به همه شما که در راه اعلائی بشریت کار می کنید و بهترین آرزوی ما برای موفقیت شما در راه توسعه و تطهیر باطنی و تفاهم و عشق و قدردانی در سراسر زندگی.»

برادر- راجه مهاندرا پراتاپ: شخصیت بزرگ هندوستانی و صاحب جمعیت ورلد فدرایشن که ناشر مجله ای به این نام است و با بزرگان کشور خویش و سایر کشورها روابط دوستانه و همکاری در راه بشریت دارد و سالیان درازست با وحدت نوین جهانی همکاری می کند در برکه همگامی با وحدت که امضا کرده اند می نویسند: «فکر چنین قضاوت می کند که کلیه ادیان برای ایجاد اخلاق و جامعه منظم متناسب با زمان و مکان و نیاز ملت ها ظهور کرده اند. هرچه افکار مفیدتر باشد بیشتر شایع می گردد. افرادی از بشر که نسبت به قوانین طبیعت نادانند با یکدیگر جنگ و ستیز دارند. دوستان عزیز وحدت نوین

جهانی، علم و تفکر من به من فهمانیده که نوعی افکار با موج کوتاه در بین کلیه ادیان فعلی و کلیه جمعیتها در حال مبادله و ایجاد تماس با یکدیگر است.»

برادر- فرانسوا تریپه عیسوی: رمان کاتولیک مقیم نوئی فرانسه در برگه همگامی با وحدت می نویسد: «من با آن تعلیمات اخلاقی که از اخلاقیون علم الاجتماع صادر شده موافق نیستم زیرا اغلب ندانسته موجب ایجاد بی عدالتی های بزرگ می شود. اما موافقم با صلح و برادری و محبت به شرط اینکه کلمات تنها نباشد و در عمل بیاید.»

برادر- اولمان کلاوس- آلمانی مقیم شهر ساسنیتز: رویگن ضمن امضای برگه همگامی با وحدت می نویسد: «من این موضوع را بسیار عالی یافته ام و نشانی شما را برای برخی از دوستان خود در کشورهای مختلف فرستادم. بسیار خوشحالم از اینکه عضویت در وحدت نوین پیدا می کنم تا بدین وسیله با دوستان زیادی در سراسر دنیا مربوط شوم. علاقه زیادی به زندگی مردمان سایر کشورها دارم. من سیاسی نیستم و متدین خرافی هم نیستم و کلیه مردمان جهان مورد احترام من هستند. عده ای دوستان در سایر کشورها دارم که نشانی شما را به آنها خواهم داد تا به شما نامه بنویسند.»

برادر- امریت کومار مهتا: هندو، اهل هندوستان مقیم شهر امبو کشور کنیا در آفریقای شرقی که برگه همگامی با وحدت را امضا کرده اند می نویسند: «مطبوع شما را پریروز دریافت داشتم. زنم و من هجوم کردیم که آن را از نامه رسان دریافت داریم. ما امیدوار بودیم که نامه ای از تهران دریافت داریم. معلوم شد که نامه عزیز شما بوده است. آنچه من میل داشتم عبارت بود از رابطه با ایران و نمی توانستم فرصت را در ارسال این نامه به شما از دست بدهم. من متولد پیشاور در پاکستان غربی هستم. تقسیم بندی اسف بار کشور در سال ۱۹۴۷ مرا از دنیای اسلام بیرون راند. تنها بعد از بیست و پنج سال است که خداوند آرزوی مرا به عمل آورد که باز با دوستان مسلمان ارتباط یابم. هرگاه تصور می کنید که این جسم ناقابل ممکنست به نحوی از انحاء در راه خدمت به «الله» به کار آید هر چه میل دارید درباره او انجام دهید. من به دنبال دوستان آفریقایی خواهم رفت و نشانی آن ها را برای شما خواهم فرستاد. نشانی پدرم و برادرم را در هندوستان برای شما می فرستم. ما به وسیله پدرمان تحت نفوذ شدید مقدسی مسلمان هندوستان هستیم. کس چه می داند شاید خدا خواست روزی با همین جسم یکدیگر را ملاقات کنیم. بهترین احترامات به اعضای شما با بهترین تمنیات.»

برادر- غلام سخی- مقیم هرات افغانستان: که برگه همگامی وحدت را امضا کرده اند می نویسند: «من با شما موافقم برای اینکه علاقمند به آموختن اصول متنوع درباره خدانشناسی هستم. میل دارم درباره آن بهتر بدانم و مخصوصاً سعی دارم معلومات خود را در این باره تکمیل کنم. خانواده من یکی از خانواده های

مذهبی است و آن‌ها مرا تشویق می‌کنند راجع به این موضوعات اطلاعاتی حاصل کنم. لذا من و آن‌ها انتظار داریم که ما را کمک کنید.»

برادر- جرج اوریب عیسوی: کاتولیک مقیم کشور کلمبیا در آمریکای جنوبی ضمن امضای برگه همگامی با وحدت می‌نویسد: «من علاقمند به سازمان شما هستم و پیشنهاد شما را با مسرت تلقی می‌کنم. میل دارم برای من مطبوعات و اوراق بیشتر به منظور راهنمایی به برنامه خود بفرستید. من به وحدت شما تبریک می‌گویم و آرزومندم که متعلق به آن باشم.»

خواهر- کنستانس هاما: ۴۱ ساله مقیم شیکاگو آمریکا ضمن امضای برگه همگامی می‌نویسد: «من هر روز می‌کوشم که با خدای خود یکی شوم و احساس می‌کنم که هر فرد بشر بدون در نظر گرفتن نژاد، عقیده، رنگ، فکر، عمل، سخن یا رفتار وابسته به خدا است. وقتی که وظیفه من در این دنیا تمام شود می‌خواهم با خدای خود یکی باشم.»

خواهر- سانتاکوماری: هندی و مقیم شهر کویلون ایالت کرالا هندوستان ضمن امضای برگه همگامی می‌نویسد: «من خیلی خوشوقتم که عضوی از اعضای وحدت نوین جهانی باشم. من به هدف‌های وحدت علاقمندم. این نکته را به اطلاع شما می‌رسانم که در اینجا مردمان بسیاری هستند که نسبت به وحدت نوین جهانی هیچ اطلاعاتی ندارند لذا آرزویم اینست که اوقات و روزهای خود را تقدیم دارم تا شعبه‌ای از وحدت در اینجا تشکیل دهم. فلاسفه قدیم آرمان ایجاد یک دنیای واحد را ابراز داشته‌اند اما هیچ کدام از آنها وحدت را تشکیل ندادند. این غیر ممکنست که همه ملتها تحت یک وحدت در آیند زیرا اختلافات بسیار موجود است. امروز ما شاهد تفرق حتی در مناطق مختلف یک کشور هستیم. من خوشوقتم از اینکه دانستم وحدتی در جهان هست که نام آن «وحدت نوین جهانی» است و هدف آن ابلاغ وحدت بین همه ادیان و مذاهب و محبت و صلح و برادری بین افراد بشر است. هر وحدتی هدفی دارد. اگر هدف وسایل خوبی در اختیار داشته باشد مستقر خواهد شد و اما «وحدت نوین جهانی» وسائش طوریتست که هر فردی می‌تواند با خوشوقتی آن را بپذیرد. سمینارها و کنفرانس‌ها و غیره می‌تواند در انجام هدف وحدت نوین جهانی تا حدودی موثر گردد. رفاه و سعادت بشریت مهم‌ترین چیزهایی است که بشر باید در راه آنها بکوشد. امیدوارم که اعضاء وحدت نوین جهانی خدمات خود را در این راه انجام دهند.»

خواهر- مارسل سنار: نود ساله مقیم شهر «وو» در کشور سوئیس ضمن امضای برگه همگامی می‌نویسد: «من با نظر شما موافقم زیرا معتقدم که تمام ادیان از اشتیاق باطنی بشر در راه وحدت و یگانگی نه تنها بین خودشان بلکه بین آنچه در عالم موجود است برخاسته‌اند. اتصال و پیوند عالمی بین آنچه در عالم هست یعنی آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود و بین افراد و بین نیروهای عالمی و بین آنچه خلق

شده در حقیقت پایه هر گونه حیات است و وقتی که انسان درست در این امور فکر کند وجود یزدانی را درک خواهد نمود.»

برادر- پرفسور اورلیو پترلین: نویسنده و دانشمند بشردوست و صاحب تالیفات و رئیس چند جمعیت انسان دوست ایتالیا که با جهان رابطه دارد ضمن قبول همگامی وحدت می نویسند: «بلی من با شما موافقم. برنامه شما همان برنامه موسسه کلمبوس است یعنی ایجاد بین المللی فرهنگ و کمک به یکدیگر. من رئیس بین المللی این موسسه هستم. لذا هم شخصا عضویت موسسه شما را قبول می کنم و هم تمام موسسه من به عضویت شما می پیوندد.»

برادر- آقا ذو الفقار علی: مسلمان پاکستانی مقیم شهر لاهور پاکستان ضمن امضای برگه همگامی وحدت می نویسد: «من واقعا یک چنین اقداماتی را که پخش کننده وحدت، ایمان، محبت برادرانه و عشق بشردوستانه است ارزش می دهم. عمل و هدف های وحدت نوین جهانی در من تأثیر بسیار نموده و شرکت خود را در این سازمان برای خود افتخاری می دانم. لطفاً مراتب تبریک مرا به تمام کارمندان ابلاغ فرمایید. هنگامی که در اصل موضوع دقت عمیقانه به عمل آوردم بسیار مسرور شدم از اینکه دیدم وحدت نوین جهانی بر یک پایه وسیع سعی دارد بین همه افراد بشر از هر دین و مذهب وحدت برقرار نموده و آنها را به یک سطح واحد بشریت نزدیک سازد. لطفاً مراتب تهنیت و تبریک و پیام مختصر مرا بوسیله بخشنامه یا هر وسیله دیگری که صلاح می دانید به کلیه اعضای وحدت ابلاغ نمایید. اسم مرا در فهرست اعضای وحدت خود ثبت نمایید. بسیار خوشوقت خواهم بود و بدین وسیله می توانم پیشرفت وحدت را شاهد باشم. در خاتمه بهترین تشکرات خود را به مناسبت کوششهای شما ابراز داشته و برای هر گونه همکاری برادرانه با وحدت آماده ام.»

برادر- داگلاس وبستر: ۴۲ ساله اسقف، کشیش بزرگ فرقه اونیتارین مسیحی مقیم استوربریج انگلستان ضمن امضای برگه همگامی وحدت می نویسد: «من معتقدم که در قلب همه ادیان واقعی یک وحدت معنوی وجود دارد. اختلافی که بین مردم نسبت به دین وجود دارد در ریشه و اصل ادیان بزرگ چنین اختلافی نیست. محبت ریسمان طلایی است که همه ادیان را به هم متصل می سازد. قانون طلایی الهی را می توان در تمام کتب ادیان یافت. سده هایی که مانع وحدت معنوی و روحی است بیشتر عبارتند از طرفداری از ملیت و اصول و فرقه و یک عقیده غلط که خدا را فقط می توان از راه یک دین معین پرستش کرد. راههایی که هست بسیارند و لازم است که این راهها باشد برای اینکه ملل مختلف در نیاز جستجوی حقیقت طرق مختلفی دارند. من عقیده دارم که در اثر بررسی تمام ادیان بشری ایمان من خیلی بیشتر از آن شده که اگر فقط در این فکر محدود باقی می ماندم که عیسویت یگانه راه نجات است. هر چند می دانم

جستجوی روحی من هنوز مراحل بسیار ابتدایی را طی می کند و راهی طولانی در پیش دارم اما احساس می کنم که دور نیستم از همراهی مقدسینی که در جلو خود دارم مانند محمد (ص) مسیح (ع) بودا و زرتشت و غیره. برگه همگامی شما را آقای دکتر ساکار مقیم شهر داندی اسکاتلند برای من فرستاد. دعا می کنم اقدامات شما مضمول توفیق و رحمت الهی گردد و نیروی آسمانی همیشه با شما باشد.»

برادر- محمد مقیم الدین: مسلمان هندی مقیم حیدرآباد هندوستان ضمن امضای برگه همگامی می نویسد: «از دیدن این فعالیت جدید شما که وحدت نوین جهانی است خیلی خوشوقتم. در قرن حاضر این هدف بسیار اساسی و واجب است که کشورها را به هم مربوط و صلح و برادری و محبت بین همه مردمان جهان ایجاد و به جامعه بشریت خدمت و کلیه پرستندگان خدا را به هم متصل نماییم. بر طبق دستور دین ما، اسلام، این کار بسیار واجب است. لطفاً مطبوعاتی برای توزیع برای من بفرستید.»

خواهر- روت هاریسون: ۷۳ ساله عیسوی فرقه کویکر مقیم لینکلن انگلستان ضمن امضای برگه همگامی می نویسد: «از دریافت نامه شما بسیار خوشوقت شدم و با تمام آنچه شما می گوئید موافقم. من با بسیاری گروه هایی که در راه معنویت خدمت می کنند ارتباط دارم و این مسئله امید بخش است که این قدر جمعیت های زیاد در این راه کار می کنند. در واقع یک گروه واحد خدمتگزاران جهان هستند که همه اعضای آن به شمار می روند. کلیه ادیان مظاهر مختلف یک حقیقت را بیان می دارند و وجود همه آن ها لازم است. اما چنین گفته شده که در عهد جدید فقط یک دین خواهد بود و فقط یک حقیقت را تعلیم خواهد داد و آن «خدا» است. چقدر امید بخش است از اینکه دانستیم که چون شما مردمان هوشمندی وجود دارد که نسبت به سایر ادیان تسامح روان داشته عظمت ادیان دیگر را خصوصاً نسبت به اصل تعلیماتی که از طرف بنیان گزاران ادیان آموخته شده محترم می شمارید. اکنون بسیاری از مردمان جهان فکرشان آماده شده که تابع عهد و دوران جدید باشند.»

حل مسائل خدانشناسی و آفرینش

مقدمه: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیكون من الموقنین. فلما جن علیه اللیل رءا کوکبا قال هذا ربی فلما اقل قال لاحب الافلین. فلما رء القمر بازغا قال هذا ربی فلما اقل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین. فلما رء الشمس بازغه قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بری هما تشرکون. انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین. الانعام ۷۵ تا ۷۹» «و این چنین به ابراهیم پادشاهی های آسمان ها و زمین را نشان دادیم تا در زمره یقین دارندگان باشد. آنگاه که او را تاریکی فرا گرفت ستاره ای دید و گفت اینست پروردگار من و چون فرو نشست گفت من فرو روندگان را دوست نمی دارم. پس چون ماه را تابنده دید گفت اینست پروردگار من چون فرو نشست گفت اگر پروردگارم مرا راهنمایی نفرماید از گروه گمراهان خواهم بود. پس چون خورشید را تابان دید گفت پروردگار من اینست پس چون فرو نشست گفت ای مردم من از آنچه شما شرک می آورید بیزارم من روی خود را به سوی کسی گرداندم که آسمان ها و زمین را آفرید یکتا پرستم و از شرک آورندگان نیستم.»

این درسی است از سیر خدانشناسی از ساده ترین و بسیط ترین شکل تا پیشرفت مندرج و علمی آن. خدانشناسی باید به مناسبت توسعه دانش و ترقی عقول و افکار باشد والا قابل قبول نخواهد بود. استدلال حضرت ابراهیم برای اقوام آن روز بود و به اینکه مندرجاً به آن ها فهمانید که نه ستاره و نه ماه و نه آفتاب می تواند خالق و خدای عالمیان باشد اما اگر برای بشر امروز، بشری که با علم خود بی به اسرار زیادی از عالم برده و ستارگان را می شناسد و به کره ماه سفر کرده و از آنجا بازگشته و اطلاعات دست اولی از منظومه های شمسی دریافت کرده آیا قابل قبول است که به او بگویند این ستاره، این کره، این آفتاب پروردگار من است یا نیست؟ امروز مردم دلایل جدیدی می خواهند که با دانش قرین باشد. مدارکی می خواهند که علم آن را تایید کند. علت بی دینی و عدم توجه و روی برگرداندن مردم از خدانشناسی آنست که دلایل ساده را قبول ندارند و مدارک زنده تری می خواهند. پس بر تمام مردم خدانشناس و متدین و ایمان آورندگان به حقیقت ادیان است در این راه بکوشند که دلایل بیشتر و بهتری ارائه دهند و خدا را آن چنان که هست با کمک علم امروز به مردم بشناسانند. آن وقت است که حقیقت بر همگان روشن شده نخست دانشمندان و روشنفکران حتی آنها که خود را مادی می دانند بی به واقعیت خواهند برد و به دنبال آن ها سایر افراد بشر حقیقت معنویت و خداپرستی را قبول خواهند داشت. تقدیم اصل مقال کوششی در این راه مقدس است.

نور نوین یا نور الانوار

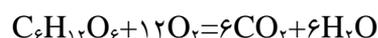
فکر و اندیشه چیست: قبل از آنکه در اصل مطلب سخن گفته شود موجزی درباره اصل فکر و اندیشه بیان می‌دارم که فکر از چیست و به چه وسیله وجود می‌آید.

علم شیمی: دانشمندان علم شیمی از قرنهای پیش به این حقیقت واقف بوده‌اند که هرگاه دو یا چند جسم شیمیائی را به هم مخلوط سازند از آن خاصیت نوینی بوجود می‌آید. این حقیقت را جابر بن حیان در اوایل ظهور اسلام و سپس ابوبکر محمد بن زکریای رازی و سایر علمای شیمی مسلمان واقف بودند و در دو قرن اخیر توسط دانشمندان اروپائی به ترقی فوق العاده رسیده است.

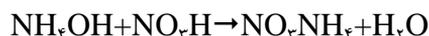
ترکیبات شیمیایی: مثلاً هرگاه اسید کلریدریک را با سود شیمیائی ترکیب کنند نمک طعام و آب ایجاد می‌نماید.



هرگاه قند در اثر سوختن با اکسیژن ترکیب گردد آب و اکسید کربن می‌سازد. این است که می‌بینیم در حین سوختن مقداری آب و پس از آن جسمی سیاه رنگ ایجاد می‌نماید.



ترکیب آمونیاک با اسید نیتریک ایجاد نیترات آمونیوم با آب می‌کند.



اکسید فرو داغ را که با بخار آب ترکیب نمایند اکسید مغناطیسی آهن با هیدروژن بوجود می‌آید. اسید استیک را با سدیم داخل کنند استات سدیم می‌سازد. اسید سولفوریک با آلومینیوم سولفات آلومینیوم بوجود می‌آورد و قس علیهذا هزاران ترکیب از عناصر مختلف.

عمومیت ترکیبات: ترکیب شیمیایی منحصر به اجسام و عناصری که در علم شیمی تاکنون بیان شده نیست بلکه جنبه عمومی عالمی دارد یعنی به همین قیاس که می‌بینید با ترکیب عناصر به یکدیگر اجسام جدیدی بوجود می‌آید که دارای خواص تازه است. به همین نحوه در سراسر عالم عملی چنین صورت می‌گیرد و هنگامی که نیروهای مختلف و عناصر گوناگون داخل یکدیگر می‌شوند ترکیبات شیمیایی بوجود می‌آید که از آنها خواص و آثار و نیروهای جدید ایجاد می‌گردد.

فعالیت های عالم: کلیه حرکات و نیروها و جنب و جوش و فعالیت و حرارت و احتراق ها در عالم لایتناهی در اثر ترکیبات گوناگون است که بشر جز به قسمت بسیار ناچیزی از آن واقف نگردیده است. این عمل با کمال نظم و روش معین و مرتب بر طبق قاعده و قانون صحیح انجام می‌گیرد و ترکیبات

شیمیایی بر مبنای اصول منظم و درستی است که یکی از آن قوانین نظم ترکیبات یا قانون والانس ها است که کلیه اجزاء ماده ترکیب کننده در ماده ترکیب شده به صورت دیگر موجود است.^{۲۴}

پدیده های بزرگ عالم: آنچه پدیده در عالم وجود هست، همه رعد و برق ها، پاره شدن هوا، ترکیبات جوی، نور و نیرو، صدا و حرکت و آنچه در کرات و در مخلوقات و موجودات صورت می گیرد نتیجه این قبیل فعل و انفعالات شیمیایی است.

عقل و فکر چیست؟ عقل و فکر و شعور موجودات و بشر که بوسیله آن دانش ادراک می شود و بوجود می آید نیز تابع همین قاعده است. همانطور که همه چیز عمل شیمیایی است عقل و قدرت فکری نیز عمل شیمیایی می باشد. چون نیروی ترکیبات مختلف است درجه عقل و شعور هم در موجودات و در انسان اختلاف دارد.

علت اختلافات افکار: علت اختلاف افکار بشر در کتاب مکانیسم آفرینش تشریح گردیده و در آنجا گفته شد که اختلاف افکار و سلیقه و ذوق و تمایل بشر به پیشه ها و وظایف و کارهای مختلف که نتیجه آن نظم جامعه و گردش منظم امور در اجتماع است وابسته به اختلاف مکانیسم یا ظروف مغزی افراد انسان می باشد. مقصود از ظروف سلول ها و مکان های مغزی است که هر کدام مرکز و پایگاه یکی از حواس یا وظایف است. در آن کتاب گفته شد که هرگاه ظروف گنجایش بیشتر داشته باشد خاصیتی که مربوط به آن ناحیه از مغز است در آن فرد قویتر است و اگر گنجایش کمتری داشته باشند آن استعداد در وی ضعف دارد و به عبارت دیگر قدرت یا ضعف استعدادها در بشر بستگی به گنجایش مغزی او در محلی که منوط به آن استعداد است می باشد. همچنین در آنجا بیان شده که تا حدودی برحسب مقدر و سرنوشت هر کسی

^{۲۴} - والانس یک جسم عبارتست از استعداد اشباع یک اتم عنصر مزبور با اتم هیدروژن. هنگامی که جسمی یک اتم آن با یک اتم هیدروژن ترکیب می شود آن را یک والان یا مونو والان می گویند. فلونور، کلر، برم و ید مونو والان هستند. هرگاه در ترکیب، یک اتم عنصر با دو اتم هیدروژن ترکیب شود آن را دیوالان می گویند مثل اکسیژن. اگر با سه اتم هیدروژن ترکیب شود آن را تریوالان خوانند مثل ازت، فسفر، آرسنیک و آنتیموان. اگر با چهار تا ترکیب شود آن را تتراوالان می گویند مثل کربن و سیلیسیم. والانس فلزات را از ترکیب آن ها با کلر که یک والانی است می سنجند. در فرمول های شیمیایی والانس عناصر را با خط «-» نشان می دهند چنان که در آب H_2O آن را چنین نشان می دهند: H-O-H

این نکته را باید دانست که والانس اتم ها مطلق نیست. مثلاً ید که در اسید یویدریک HI یک والانی است. در کلرور ید ICl_3 سه والانی است. گروه ریشه های شیمیایی که در عکس العمل وظیفه اجسام ساده را بازی می کنند هر کدام نیز برای خود والانس مخصوص دارند که از ترکیب آنها روشن و معلوم می گردد.

می تواند در اثر تمرین قدرت مغزی خود را تا آنجا که گنجایش و امکان دارد با همان نسبتی که هست ورزش دهد و در آن ترقی نماید. در این حال می توان سلول های مغزی را به طرفی تشبیه کرد که داخل آن را جرم و کثافات گرفته باشد و در اثر پاک کردن آن جرمها شخص می تواند از تمام گنجایش و قدرت ظرف استفاده نماید.

این هم ترکیب شیمیایی است: حال می گویم که این امر نیز بستگی به ترکیبات شیمیایی دارد. همانطور که اگر در ظرف کوچکتري مقداری مواد شیمیایی داخل گردید چون گنجایش آن کمتر است نیروی کمتری هم تولید می شود و اگر در ظرف بزرگتری این کار را انجام دادید ماده شیمیایی که داخل آن می گردد بیشتر است و نتیجه بهتر عاید انسان می شود. در اثر تمرین شخص می تواند حداکثر استفاده از ظرفیت مغزی خود را بنماید یعنی از سرنوشت خویش منتهای بهره برداری را انجام دهد.

این مطلب عمومیت دارد: به همین دلیل است که عقل یک طفل کمتر از یک نفر بالغ و رشد کرده است چون گنجایش ظرف آن کمتر است. هر چه بزرگتر شود گنجایش او بیشتر می گردد. چشم و گوش انسان نیز همین حالت را دارد و قدرت دید و شنوایی به این امر بستگی دارد.

پیری چیست؟ وقتی انسان پیر می شود ظروف مغزی او تا حدی فرسوده می گردد و در حکم ظرفی می شود که آن را زنگ و غبار فرسودگی گرفته باشد. لذا آن اثری که از یک ظرف تازه و پاکیزه و جوان بوجود می آید نباید از آن انتظار داشت. این است رمز پیری.

نظر مادیون تا حدی درست است: حال می گویم مادیون در اینکه فکر را نیز نوعی ترکیب شیمیایی می دانند حق دارند ولی به اصل مطلب و نیروی الهی چندان توجه نکرده و آن را در نیافته اند و اگر در این قسمت هم مثل سایر امور توجه و دقت کافی می کردند شاید روشنایی های بهتری بدست می آوردند. حقیقت این است که همه عناصر و ترکیبات عالم هستی مربوط به ذات اقدس خداوندی است یعنی مجموعه قدرت لطیف و الطف که از آنها عالم لایتناهی بوجود می آید از خداست.

استباه درباره ذات خداوندی

خدای محدود و جزء: اگر خدا را یک موجود معینی هر چند توانا و قوی تصور کنیم که در محلی از عالم قرار دارد و به عالم حکومت می کند، اگر خدا را از عالم جدا بدانیم و برای آن مکانی در نظر بگیریم که از آن مکان عالم را اداره می فرماید صحیح نیست چون این خداوند محدود در مکان و جدا از موجودات قابل قبول عقل نیست و مادیون حق دارند چنین خدای محدودی را منکر شوند.

خدای عالمیان: اما آن خداوندی که همراه عالم است و عالم از اوست، آن خدایی که پیشوایان ادیان در لفافه سخنان نغز و در باطن کلماتی که برای عقول مردم زمان امکان داشته معرفی کرده اند خدای محدود نیست^{۲۵} آن خدایی که سراسر عالم هستی از او و مربوط به اوست، آن خدایی که از عالم جدا نیست و عالم وابسته به اوست، آن خدائی که مجموع نیرو و هستی و منبع یک فرد و منشأ تمام خلق و خلقت و نیرو ها و هر چه هست اوست چنین قدرت و نیروئی قابل قبول همه حتی مادیون می باشد.

نزاع بر سر اسم نیست: چنین قدرتی را هر چه نام گذارند فرقی نخواهد داشت زیرا نزاع عاقلان و روشنان بر سر اسم نیست. اسم یک وسیله برای فهم و شناسائی بشر است و در ماهیت صاحب اسم تغییر نمی دهد. می خواهند آن را قدرت یا نیرو یا هستی یا هر نام دیگری که میل دارند بنامند، چه مانعی است؟ منظور همان قدرت توانای فرا گیرنده است که در سراسر عالم هستی نفوذ دارد و همه را فرا گرفته و همه را پر کرده و ذره ای از هستی جهان نیست که از آن خالی باشد.

آشتی مادیون و خداشناسان: این است که به امر و مشیت همان نیروی لایزال در این عهد ترقی علم و پیشرفت اندیشه بین معنویان و خداشناسان از یک طرف و مادیون و منکرین لفظی از سوی دیگر آشتی و تلفیق پدید می آید. این است قدرتی که فکر بشر عهد اتم و عهد فضا را تکان می دهد. این است نوری که تاریکی های افکار را روشن می کند و زوایای تیره فهم و درک را از بین می برد.

^{۲۵} - از خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه «منتخب» «لیس لا ولینه ابتداء و لا لازلیته انقضاء ... لا یقال له متی؟ و لا یضرب له امد بحتی - الظاهر لا یقال مما و الباطن لا یقال فیما - لا شیخ فینقضی و لا محجوب فیحوی لم یقرب من الاشیاء بالتصاق ولم یبعد عنها بافتراق.» «اوست اول که همیشه بوده و پاینده که انتها ندارد... برای او گفته نمی شود در چه زمانی بوده و تعیین نمی گردد تا چه زمانی خواهد بود. هویداست که نمی توان گفت از چه آشکار شده و مخفی است که گفته نمی شود در چه چیز پنهان گردیده. جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعد از بین برود و زیر پرده نیست تا چیزی بر او احاطه داشته باشد. نزدیک بودن او به اشیا به چسبیدن نیست و دوری او از آنها به جدایی نمی باشد.» ترجمه از دانشمند محترم فیض الاسلام

کلید معنویت: این کلیدی است که به دست داده شد و امید این است که دانشمندان عالم اعم از آنها که خود را خداشناس یا مادی می خوانند در این باره تفکر کنند و عمیقاً بیندیشند، در موضوع بررسی و دقت کنند آنگاه قلمفرسائی نمایند، پرده ها را بدرند و کنار بزنند و افق دید و فهم بشر را هر چه بیشتر وسیع سازند. اتصال جهانی: حال که این سخن بیان گردید می گویم چون بشر در عالم وحدت به کلیه جهان هستی اتصال دارد فکر او نیز می تواند با تمام محدودیت ظاهری به علت رابطه و پیوندی که با عالم لایتناهی دارد درباره عظمت عالم لایتناهی و نیروی خداوند متعال اندیشه کند. هرگاه بگویند کسی نباید درباره ذات مقدس خداوندی بیندیشد سخن خلافی است.^{۲۶}

فکر بشر محدود نیست: آنها که مانع از این سیر و جولان فکری هستند توجه ندارند که فکر بشر را که به عالم پیوند دارد نمی توان در محفظه ای زندانی کرد کما اینکه هیچ نیرویی نتوانست درباره انسان چنین کاری انجام دهد.

فکر بشر قابل توقف نیست: اگر اشخاص در عهد جاهلیت یا قرون وسطای تیره کوشیده اند جلو فکر بشر را بگیرند و مانع از جولان آن شوند در عمل دیده ایم که هیچ دیوار و سدی نتوانست چنین کاری انجام دهد و کلیه سده هایی که روحانیون اروپایی قرون وسطی و سایر طبقات مخالف گسترش دانش در مقابل افکار آزادفکران و روشنفکران کشیدند دوامی نکرد و جلو فکرها باز شد و با گشوده شدن موانع علم ترقی برق آسا نمود. اگر این موانع کنار نمی رفت و این آزادی فکر پیش نمی آمد هنوز بشریت در دنیای تاریک قرون وسطی به سر می برد و این همه ترقی در علم تجلی نمی کرد.

باز شدن افکار: اکنون نیز باید اندیشه بشر باز شود و پرده ها به کنار رود و سد ها و موانع خیالی برافتد و فکر انسان در عالم لایتناهی به پرواز درآید و قدرت خود را در پرواز نشان دهد. اگر فکر بسته باشد و در پشت دیوارها و سدها و پرده ها زندانی بماند پس فایده فکر چیست؟ این فکر برای کجاست و چرا آن را به بشر اعطا کرده اند؟ آیا بشر قدرت آن را دارد که در چهار دیواری افکار محدود و محبوس بماند؟ اگر چنین شود آیا امکانی برای پیشرفت و توسعه افکار او باقی می ماند؟ با چنین وضعی تکلیف علم چه خواهد بود و فردای بشر به کجا خواهد رسید؟ مگر می توان این بشر بلند پرواز را که به اینجا رسیده متوقف ساخت؟ آیا بشر می تواند به همین خوردن و خفتن و اعمال عادی بس کند؟ مسلماً خیر. فکری است بلند پرواز متناسب با عظمت لایتناهی که به عالم بزرگ اتصال دارد. چنین قدرت اندیشه شگرفی در

^{۲۶} - در نهج البلاغه می فرماید: «الحمد لله علی ما عرفنا من نفسه و الهما من شکره و فتح لنا من ابواب العلم بر بوبینه.» «سپاس خدای را که خویشتن را بما شناساند و شکر و سپاس خود را به ما الهام نمود و درهای علم به ربوبیت و پروردگاریش را به ما گشود.» ترجمه نهج البلاغه دانشمند محترم فیض الاسلام

انسان به ودیعت نهاده شده و این نیرو اجازه توقف و خمودگی و در جا زدن به بشر نخواهد داد. پس از ذکر این مقدمه اکنون به یاری و اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت می خواهم فکر خواننده را جولان داده درباره عالم لایتناهی و ذات مقدس الهی سخنانی بیان کنم باشد که مبنای جهش فکری بزرگ و دریدن پرده ها و حدود و سده های اندیشه گردد و دانشمندان بزرگ جهان را در کشف حقایق نوین سودمند افتد. قبل از ورود در مطلب سخنانی را که درباره ذرات لطیف و الطف عالم و تبدیل مواد به ذرات الطف و تبدیل آن ذرات به مواد عالم خلقت بیان داشته ام در اینجا بازگو می کنم.

راز خلقت

هست که روشن بود نیست بیارد شکست	هست نهانخانه ای در همه نیست هست
جلوه گهت ساخت شد نهایی نیست دست	اصل روان ساخت طبع، بود خمیر الست
ماده اصل حیات بوده به معیارها	جهش به امر خدای خلقت آدم نشست

همه خواهان کشف اسرارند: هر بشری مشتاق و خواهان است که از راز خلقت پرده بر دارد و بداند اصل حیات چیست، زندگی کدام است، روح و جسم چیست؟ مرگ چه عملی انجام می دهد؟ پس از مرگ چه حالی داریم؟ این عالم از کجا آمده و چه کسی او را ساخته و خدائی که عالم را بوجود آورده چگونه است و چطور ثابت می شود؟

همه بشر مشتاقند: اینها مسائلی است که بشریت از زمان های بی نشان درباره آن فکر کرده و عمرها وقف دانستن آن نموده و کاغذها برای حل آن سیاه کرده و سخنان بی شمار درباره آن بیان داشته اند اما هیچ یک از آنها نتوانسته اند موضوع را روشن و آشکار سازد و مانند سرپوش یا قبه ای که چیزی را در زیر خود از نظر پنهان دارد این حقایق مخفی بوده و احتیاج بدان داشته که سرپوش از آن برداشته شود و در نظر همه آشکار و روشن گردد.

نظری به اطراف ببینید: هرگاه نظری به جهان پیرامون خود افکنیم انواع موجودات و اشیاء را می بینیم که هر یک به صورت و جلوه و رنگی در نظر ما خودنمایی می کند. عده زیادی از آنچه در پیرامون خویش می بینیم مصنوعات خود بشر است که اشیاء نامیده می شود. این شیء چوبی زیبا که اکنون من آن را به نام میز می خوانم روز اول از قطعات چوب ترکیب گردیده که آن هم از درختی که مادر و موجد میز است خود در ابتدا هسته و دانه ای بوده که با استفاده از عوامل زمین و مواد ارضی و آب و هوا و غیره رشد کرده و درشت شده و امروز به این صورت تحول یافته است.

عمل گیاه: گیاه به وسیله قوانین طبیعی منجمله روشی که علمای این علم به نام قانون اسمز می خوانند مواد و عناصری را که در زمین است و با آب مخلوط می شود بالا می کشد و این آب ها در اثر تصرف آفتاب و عوامل هوا و غیره تبدیل به شیره شده و درخت از آن تغذیه می کند و رشد می یابد.

ساختن و ترکیب: اشیاء فلزی و ماشین و اتومبیل و انواع ابزارهای دقیقی که اکنون مورد استفاده ماست روزی جزء مواد مذاب زمین و سپس مواد معدنی زیرزمین بودند که در اثر استخراج و جدا کردن از هم و خالص نمودن و ذوب کردن و چکش زدن و بریدن و ورقه و مفتول کردن و سایر تحولات و ترکیب نمودن انواع مختلف قطعات با هم از آن اشیاء و ابزار و ماشین ها را ساخته ایم.

خانه چیست؟ این خانه که اکنون در زیر سقف آن زندگی می کنیم و در نظر من اکنون موجودی حاضر و حقیقی است از خشت و آجر که جزء فرآورده های خاک هستند و از سنگ و آهن و گچ و آهک و چوب که همگی محصولات زمینی یا معدنی است بوجود آمده که بشر به تدریج رمز استفاده از آنها را فهمیده و با تحول و تغییرات مناسب آن را به صورت این خانه بزرگ در آورده است. اینها مثال هایی است که بیان گردید همه اشیاء چنین هستند و مبدأ آنها به مواد زمینی و گیاهان و عناصر و مواد هوایی می رسد.

نظری به موجودات: حال نظر به موجودات بیفکنیم. این همه مخلوقات که در زمین است و این انسانها، حیوانات بری و بحری و هوایی و حشرات و میکروبها و موجودات ذره بینی و همچنین نباتات اعم از درختان و گلهای و گیاهان و سایر پدیده های خلقتی چیستند؟ آنچه می نگریم در آنها تنوع و رنگارنگی مشاهده می کنیم. همه جا به جلوه ها و تجلیها و اشکال و الوان گوناگون بر می خوریم در هر گوشه چیزی می بینیم که شبیه چیزهای دیگر نیست.

قانون مشترک: در میان این همه تنوع و بسیاری و فزونی انواع و اشکال و تعداد بی شمار این موجودات گیج و درمانده هستیم. آیا وجه مشترک و قاعده ساده و روشنی هست که منشأ همه آنها را بفهمیم. آیا قانونی یافت می شود که وجود همه آنها را بر ما توضیح دهد و ما را از دیدن این همه کثرتها برهاند؟ آیا وحدتی می توان یافت که همه این پیچیدگی ها و تنوع ها را بر ما روشن سازد و با آن قانون ساده همه را بتوانیم بفهمیم، قانونی که بر همه تطبیق می کند و همه را آشکار سازد و همه چیز در سایه آن توضیح داده شود؟

سر خلقت: بلی چنین قانونی وجود دارد و این همان قانون اساسی سر خلقت است که قرنهاست بشر متفکر و پویا درصدد یافتن آن است. باشد که این حقیقت بوسیله قانون «وحدت» بر بشر گشاده گردد. البته متفکرین بشر از قرون متمادی در اثر تعمق و تدبیر به نکاتی از وحدت برخورده اند و وحدت منشأ موجودات را کم و بیش دریافته اند و ما این مطلب را در سرمقاله های سالنامه نور دانش ۱۳۴۶ تحت

عنوان «وحدت در جهان لایتناهی» که به صورت کتابی مستقل هم انتشار و در جهان پخش شده است به قدر کافی شکافته ایم.

رابطه و نسبت موجودات: با تفکر می توان دریافت که انسان و حیوانات و نباتات و جمادات و کره زمین و همه موجودات با یکدیگر ارتباط و نسبت دارند چنان که بدن انسان از مواد حیوانی و نباتی تغذیه می کند و سلول ها و یاخته های آن در واقع از نبات است. همچنین است حیوان که از نبات نیرو می گیرد و نبات هم از گازها و آب ها و مواد زمینی قدرت می گیرد و مواد زمینی نیز با هم ارتباط دارند و وحدت در آنها برقرار است.

جنبه معنوی امر: اما این مطلب که به تفصیل در کتاب «وحدت در جهان لایتناهی» شکافته شده جنبه مادی امر است و می خواهیم بدانیم معنویات کدام است و چه رابطه ای با مادیات دارند و خدا کیست و چه رابطه ای با عالم دارد و چگونه این عالم مادی از نیروی معنوی بوجود می آید و آیا مادیات و معنویات دو چیز جدا هستند یا هر دو در حقیقت یکی می باشند و در واقع تفکیک بخاطر جهل از حقیقت یا بخاطر روشنی فهم بوده است. اینها مطالبی است که می خواهم در اینجا بیان دارم و به خواست خدا پرده از اسرار آن بر دارم باشد که جهانیان را سودمند افتد.

سرپوش اسرار: اسرار در نهان خانه ای است که سرپوش روی همه هست و نیست عالم را پوشیده است و وقتی این سرپوش را بر داریم حقیقت عریان خلقت معلوم می گردد و با همه وسعت و عظمتش قاعده ای ساده به دست می دهد که بسیاری رازها را برای همگان قابل فهم می سازد.

هست و نیست چیست؟ نخست باید مطلبی روشن کنیم که از همه اساسی تر است. می گویند هست و نیست یعنی نیست را با هست هم ردیف و هم طراز قرار می دهند در حالی که نیست وجود ندارد و لفظی بیش نیست که به خاطر ضرورت کلام اختراع شده است هر چه هست هستی است و هستی روشن است و همان چیزی است که می بینیم و می شنویم و می دانیم و یا چیزهایی هست ولی آنها را ندیده ایم و از آن خیر نداریم. سرپوش را که بر داریم هستی بر بشر آشکار می شود.

مثبت و منفی: در حقیقت کلمات هست و نیست همان مثبت و منفی و زوجهای دوگانه است که در تمام اشیاء و امور عالم جاری است مثلاً شب و روز، تاریکی و نور هم جزء این زوج های دوگانه مثبت و منفی است که همه کس آن را می گوید و می بیند و قبول دارد و ناچار است چنین تفکیکی قائل شود ولی در حقیقت تاریکی چیزی نیست جز سایه و کمبود نور. تاریکی مطلق وجود ندارد بلکه به علت پشت کردن قسمتی از کره زمین به خورشید سایه و تاریکی نسبی پدید می آید که در باطن رنگ کم رنگتری به شکل سایه از همان نور است ولی ناچار در لفظ آن را مقابل و ضد و مخالف نور می نامند.

برای معرفت اشیاء: به علاوه برای معرفت اشیاء و شناسائی ناچاریم هر چیزی را به ضد آن بشناسیم چنانکه گفته اند: «تعرف الاشیاء باضدادها» «اشیاء به وسیله ضدهای آنها شناخته می شوند.» اگر تاریکی نگوئیم ارزش نور معلوم نمی شود و شناخته نمی گردد.

هستی روشن و واضح است: هستی خود روشن است و احتیاج به توضیح ندارد اما نیستی است که باید حل گردد و پس از فهم طرد شود. کلمه نیستی برای هر دانشمند، هر باسواد و بی سواد، هر مذهب و آئین و هر قوم و قبیله شکست آور است. زیرا اصولاً خود نیستی باعث شکست می شود یعنی اگر حرفی بدون معنی و تو خالی زده شود به حقیقت لطمه وارد می آید و مسلماً مقصود ادیان بیان نیستی نبوده و اگر در الفاظ کنایه هایی رفته و در لفافه و پرده ذکر شده که با این توضیح روشن می گردد.

یک مثل از بازی با لفظ «نیستی»: مثل این می نماید که بگوئیم مذهبی نیست و منکر آن شویم بعد بگوئیم هست. اگر نیست چطور هست و اگر هست چطور نیست، حقیقت این است که مذهبی هست و حالا که مذهب هست پس آن هم هست و همیشه هست است و نیستی اساساً وجود ندارد. این است که درباره هستی صحبت می کنیم و می گوئیم هستی همیشه بوده و خواهد بود و مسبوق به نیستی نبوده یا بعد ها نیست نخواهد شد. این نکته است که در کتاب «دینامیسم آفرینش» به تفصیل شکافته ام و احتیاج به تکرار نیست. خواستاران بدان رجوع فرمایند.

خداوند و خلقت

راز ساده خلقت: اکنون راز خلقت را با ساده ترین زبانی که ممکن است و با ابزارها و لغاتی که فعلاً در دسترس بشر است بیان می کند باشد که توجه کافی بدان مبذول فرمائید و آن را درک کنید. بیان حال از اوضاع همین عالم هستی که همیشه بوده و قدیم است و روشن کننده حقایقی است که غوغای طبیعت و اسرار آن را برای همگان حل می کند. این مطلب حل کننده مشکلات هر دو دسته است اعم از آنها که خود را معنوی یا مادی می خوانند در حالی که در باطن اختلافی بین آن ها نیست چنان که بعداً روشن می شود.

خمیره جهان هستی: اصل روان یا «خمیر الست» عالم هستی و ذات قدیم جهان همان اصل رونده و متحرک که آنی آرام و قرار ندارد و دائماً در حرکت و فعالیت است عالم طبیعت را ساخته است. این طبیعت از گازهای سماوی نامرئی ساخته شده که در اصل بینهایت رقیق و لطیف است و متأسفانه نامی شایسته برای آن نمی توان پیدا کرد جز آنکه آن را لطیف و الطف و الطف از آن و بینهایت الطف بنامیم.

ماده لطیف الطف: این ماده لطیف الطف از ذرات بسیار ریز که نامرئی است تشکیل شده که همه به یکدیگر وصل است و هر چه لطیف تر شود آن ذرات ریزتر و شکسته تر می شود. ذراتی که در عالم وجود دارد که آن را بشر امروز در مرحله خاصی اتم می نامند هرگاه با علم خود بتواند آن اتم را تجزیه کند و الطف کند و باز هم آن ماده را لطیف تر سازد و تجزیه کند و آن قدر این کار را ادامه دهد که به حد بینهایت رقیق شود به آن حالتی از الطف که خدا می گویند خواهد رسید. پس تا حدی می توان گفت خداوند کل قدرتهای عالم هستی و خود تولید کننده کل قدرت های ازلی به طور خودکار «اتوماتیک» است.

نظری به قرآن مجید: قرآن می فرماید: «ان الله لطيف خبير، حج ۶۳- لقمان ۱۶» «و هو اللطيف الخبير، انعام ۶- ملک ۱۴» «ان الله كان لطيفا خبيرا، احزاب ۳۴» «الله نور السموات و الارض، النور ۳۵» بشر فعلی نمی تواند: اگر بشر یا غیر بشر فعلا بخواد مواد را تجزیه و گازها را لطیف و لطیف تر کند فقط به جزء بسیار ناچیزی از آن دسترسی دارد نه همه آن. یعنی به قدر خود بشر از آن استفاده شده نه اینکه بتواند تمام قدرت های عالم را بدست آورد. در واقع بسیار ناچیز و غیر قابل ملاحظه است از لحاظ عالم لایتناهی و کل ولی برای خود بشر مهم و قابل ملاحظه می باشد.

طبیعت از همین گازها تشکیل شده: وجود این گازها همین طبیعتی است که ما می بینیم که به قدری خرد و ریز می شود که از چشم بشر نامرئی می گردد. اگر مایلید آن را اثر یا گاز یا انوار سماوی بنامید. «الله نور السموات و الارض» هر چه نام بگذارید تفاوت ندارد. مقصود ذراتی است که به سلسله مراتب خرد و ریز و ریزتر و لطیف تر و الطف می شود به قدری که نامرئی می گردد اینکه علمای امروز از این حقیقت بی خبرند از آن خاطر است که نمی توانند این ذرات را با هیچ وسیله ای ببینند. مثلا اتم که خرد می شود اجزاء نوترون و الکترون و پروتون آن سوا می گردد و شکسته آن خرد می شود و آن خرده ها هم خردتر و باز هم خردتر و خردتر می گردد به طوری که شاید تقریبا $379/000/000/000$ برابر ریزتر از اتم می شوند و باز هم از آن ریزتر می گردد تا اینکه به صورت گازهای سماوی در می آید که همانا نیرو و قدرت الهی است که می توان آن را روح نامید و من و شما و همه مخلوقات زمین و همه موجودات کرات عالم لایتناهی از آن استفاده می کنیم.

توضیح روشنائی: همین فکر، همین شعور، همین نور، همین نیرو و همین قدرت که الطف از الطف است و نه ابتدا دارد و نه انتها و هیچ خلای در آن نیست و همه جا را فرا گرفته فرع نیروی کامل کل بینهایت قوی بینهایت لطیف بینهایت نورانی بینهایت ذیشعور بینهایت قدرتمند است که آن را خدا می خوانند.

خدای فرضی و خیالی: حالا اگر کسی بخواد شکل و سر و دست و پا برای خدا معین نماید و آن را در گوشه ای از این فضای عالم جای دهد و برای آن جسمی مانند مخلوقات و مکانی معین قائل شود مانعی

نیست به اندازه قدرت فکری و مکانیسم مغز خویش پنداشته است والا قدرت کامل الهی در تمام عالم وجود ساری و جاری است و اختصاص به محل معین ندارد و شکل بخصوصی مانند بشر یا غیر آن ندارد. سر قدرت در چیست: آیا می دانید چرا هر چه ذرات ریزتر و لطیف تر و الطف شود قدرتش بیشتر می گردد؟ علت این است که وزن آن سبک شده و در نتیجه آن سرعت و تحرکش بیشتر است چنانکه اتم به این ریزی که با هیچ وسیله امروزی بشر قابل رویت نیست در اثر سبکی و سرعت چنان قدرتی دارد که با آن بمب اتمی می سازند.

توضیح مطلب: شما یک وزنه بیست منی را بخواهید دور سر بچرخانید بدون وسیله نخواهید توانست. یک گلوله پنج کیلوئی را اگر به زنجیری وصل نمائید و آن را دور سر بچرخانید حرکت آن به کندی زیاد انجام می گردد. اما اگر این وزنه را خیلی کوچک کنید و آن را به یک گوی چند مثقالی تبدیل نمائید سرعت آن خیلی بیشتر خواهد شد. هر چه سرعت بیش گردد قدرت بیشتر می شود برای تایید این مطلب دلایل بسیاری از علم امروز در دسترس داریم.

قدرت سرعت: مثلا هرگاه یک موتورسیکلت سوار یا یک راننده اتومبیل با سرعت ۱۵ یا ۲۰ کیلومتر در ساعت حرکت کند و با شیئی تصادف نماید چندان صدمه ای به شیء وارد نمی آید اما اگر به سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت تصادف نماید آن شیء خرد خواهد شد و اگر سرعتش مثلا ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت باشد شیء به کلی متلاشی خواهد شد. هرگاه کمربند چرمی را به شکل حلقه ای در آوریم آن قدر صلابت ندارد که روی زمین به صورت حلقه بایستد اما اگر آن را به وسایلی در زمین بغلطانیم چون یک دایره آهنی حرکت خواهد نمود.

محرک و حرکت: قانون طبیعت این است و شامل همه موارد می شود. وقتی جسمی ریز شد جریان هوا آن را به سرعت به حرکت می اندازد البته هر چیزی محرک می خواهد و محرک هر چیزی چیز دیگر است. هر متحرکی مسببی دارد. ماشین هم برای به کار افتادن دست محرک بشر را لازم دارد. یکی از محرکین طبیعت هوا و باد است که یک پر را خیلی سریعتر از یک قطعه آهن به حرکت در می آورد به همین ترتیب گازها نیز که خود از ذرات تشکیل شده اند محرک ذرات نیز هستند.

برق ها و جرقه های عالم: در سرعت زیاد گازهای مختلف که در فضا و جو همیشه حاضر و آماده برای کار موجود است فی المثل مانند برق آسمانی که ما می بینیم و می شناسیم با انواع و اقسام تولید جرقه هایی می نماید و اشعه به اطراف پخش می کند که خود آن اشعه نیرو است.

نور و نیرو: نوری هم که آفتاب پرتاب می کند خود نوعی نیرو است. منتها آن ذرات لطیف الطف که خیلی سریع تر و پرگردش ترند با وضعی بسیار قوی تر مشغول کار و عمل شده تولید حرارت و انرژی و قدرت

می نمایند و جریانات فضایی ذرات کوچکتر را به حرکت سریع می اندازد و نیروی خارق العاده در آن ایجاد می شود.

اثبات مسئله شعور در عالم لایتناهی

شعور عالم: این نکته روشن است که سراسر عالم لایتناهی انباشته از شعور است زیرا اگر شعور در منبع و اصل خمیره عالم نباشد نمی تواند به مخلوقات خود ببخشد. این انسان که خود ذره بسیار ناچیز و کم اهمیتی است که از تراکم و بهم فشردن ذرات سماوی تشکیل گردیده و در طی زندگانی خود دائما از آن گازه‌های سماوی بهره می برد شعور خود را از همان منبع دریافت کرده و اگر غیر از این باشد بگوئید از کجا و چگونه شعور در او پیدا شده است.

هر موجودی به قدر ظرفیت: بشر به قدر ظرفیت خود از این شعور عالمی استفاده کرده، ببینید بشر با این شعور که در مقابل شعور طبیعت بسیار ناچیز و غیر قابل ملاحظه است چنان شاهکارهایی از عقل بروز می دهد که با حساب دقیق و تفکر و تدبر موشک به کرات می فرستد و در فضا سفر می نماید و این همه اختراعات می کند. حساب کنید منبع این شعورها چقدر است و درس خدانشناسی واقعی تفکر در همین قسمت است که در مقدمه دینامیسم آفرینش نیز تذکر داده شد.

چگونه شعور به وجود می آید؟ اینک به طور روشن و آشکار راه بوجود آمدن شعور را در موجودات می گویم. قدرت هایی که در عالم وجود دارد و آن را به نام ذرات لطیف الطف و گازه‌های نامرئی از انواع مختلف خواندیم با یکدیگر مخلوط و ممزوج می شود. ترکیب آنها مثل ترکیباتی است که در علم شیمی گفته اند چنانکه از اکسیژن و هیدروژن آب بوجود می آید و از ترکیب کلر و سدیم کلرور دو سدیم یا نمک طعام حاصل می شود. عقل و شعور و فکر هم به همین ترتیب بوجود می آید. گازه‌های مختلفی که در هوا هستند دست به دست هم می دهند و با هم ترکیب می شوند و دارای شعور و قدرت می گردند. همانطور که یک ماشین برقی از گردش و ترکیب جرقه درست می کند این شعور هم خود به خود بوسیله فعل و انفعال و گردش و حرکت سیاله های سماوی بوجود می آید.

شعور در فضا است: حالا که فهمیدیم در فضای لایتناهی شعور با این ترکیبات وجود دارد باید بدانیم این شعور در فضا موجود است ولی آلتی می خواهد که تظاهر کند کما اینکه برق هست ولی نیازمند آلتی است که حرف بزند یا تظاهر کند. به محض اینکه رادیو بدان وصل کنند حرف می زند و به محض اینکه تلویزیون به آن وصل کنند شروع به نشان دادن تصویر متحرک می نماید.

کسب شعور عالمی: به محض اینکه جسم بشری تکمیل شد با آلات مناسبی که در آن تعبیه شده از این شعور دریافت می نماید و شعور در او تجلی و کار می کند. قبلا در سالنامه نور دانش ۱۳۳۹ و کتاب دینامیسم و مکانیسم آفرینش گفتیم که سایر موجودات نیز دارای شعور هستند منتها شعور آنها به قدر

استعداد جسمی و احتیاجات آنهاست و بشر نباید شعور آنها را با شعور خود مقایسه کند و آن را منکر شود. هر ظرفی که در این عالم به صورت موجودات مختلف درست می شود به قدر ظرفیت خود از این دریای کل بیکرانه شعور دریافت می کند همانطور که هر کسی که ظرف بزرگتری دارد بیشتر می تواند از آب دریا بر دارد.

تفاوت استعدادها: باید دید استعداد هر ظرف چیست. این است تفاوت فکر و عقل و شعور و استعدادهای مختلف افراد بشر زیرا ظروف مغزی آنها برای انجام وظایف مختلف آفرینشی به اندازه ها و ظرفیت های گوناگون ساخته شده است. سایر موجودات هم ظرفشان به قدری است که به اندازه احتیاج خود از این منبع بهره برداری می کنند. این است مکانیسم آفرینش و دینامیسم آفرینش که به طور واضح و آشکار به دست شما دادیم.

شعور عظیم لایتناهی: حالا که سخن بدینجا رسید می گویم در مخیله خود آن شعور عظیمی را در نظر بگیرید که تمام شعورها و عقل ها و فکرهای بشری که مخلوقات کره کوچک ناچیزی از فضای لایتناهی هستند جز پرتو غیر قابل ملاحظه و ظروف بی قابلیت که از این اقیانوس بی پایان شعور استفاده کرده اند نیستند. این است عظمت واقعی خداوند و این است وحدتی که ما شما را بدان متوجه می کنیم. «هذا من فضل ربی» «این جز پرتوی از فضل و رحمت خدای من نیست که بازگو می شود.»

نیکوترین ثمرات

کشف نیروی اتم مربوط به امروز یا عصر جدید نیست. دو هزار و چهارصد سال قبل ذیمقراطیس یا دموکریت «قرن ۵ قبل از میلاد» که فیلسوف و متفکر یونانی بود عقیده داشت که عالم وجود از تعداد بیشماری جزء لایتجزی تشکیل شده است. بنابراین در تاریخ مدون بشر سابقه کشف اتم یا جزء لایتجزی با دموکریت یونانیست یعنی افکاری که منجر به کشف نیروی اتم در عصر حاضر گردید سابقه و بذر آن به دست دموکریت کاشته شده است و می دانید که همین کشف اتم است که باعث ایجاد بمب اتمی و هیدروژنی و سلاح های مخرب گردیده و همان پایه است که بعد ها ایششتین و روترفورد و سایرین آن را گرفته و پرورش داده اند تا منجر به کشف اسلحه خانمان برانداز شد. وسیله ای به دست بشر افتاد که با آن میلیون ها تن از افراد نوع خود را به خاک هلاک کشانید.

آبادانی ها را ویران ساخت، به موجودات عالم خلقت نیز رحم نکرد و آنها را کشتار دستجمعی نمود. آری این نتیجه ای بود که از بذر کاشته شده و در ۲۴ قرن قبل گرفته شد. علت این است که تخم غلط بود و میوه آن نیز بار نیکو نداد. اما این نظر وحدتی که ما امروز می دهیم یعنی تخمی را که وحدت در جهان می

کارد چون توأم با حسن نیت و روشنی و آگاهی می باشد و باغبان مجربی آن را کاشته است ثمر و میوه هائی که بعد ها از این تخم بیار خواهد آمد صلح و صفا و محبت و یگانگی و وداد و برادری و انسانیت و پاکیزگی و همکاری و همگامی افراد بشر و رفاه و سعادت انسان و موجودات کره زمین می باشد. آیا این دو با هم قابل مقایسه است؟

چو پرورش نشود گل ز باغبان مجرب شود نحیف و پلاسیده غنچه های مقرب
بکشت ذره دانش ذیمقراطیس اتم را ثمر بداد بانشتن سلاح گرم و مخرب

تشکیل کرات و موجودات

عالم گازها و سیاله ها: دوباره سخن را بوجود گازها و سیاله ها می کشانیم. عالمی را فرض کنید که از این گازهای بینهایت لطیف سماوی تشکیل گردیده. برای خلقت چه عملی انجام می شود؟ این گازها در اثر فشار و به یکدیگر پیوستن و بهم جمع شدن و تراکم یافتن و فشرده شدن کم کم از آن حالت رقت و لطافت که داشتند خارج شده و غلیظتر و غلیظتر می گردند و باز بر آنها فشار بیشتر وارد می شود و متراکم تر می گردد تا مقدمه تشکیل یک کره در فضا بوجود آید.

سحابی های عالم: امروز منجمین بوسیله دوربین های قوی نجومی از قبیل دوربین کوه پالومار یا ویلسون سحابی ها و نبولوزهایی می بینند که بصورت گازها و بخارهای کم و بیش غلیظ هستند. اینها همان کرات در حال تشکیلند که رفته رفته بر غلظت آنها و تراکشان افزوده می شود تا وقتی که در اثر فشار و تراکم به صورت جامد مادی در می آیند، مثلاً به حالت فعلی کره زمین که ما می بینیم.

مراحل خلقت: با مطالعه در سحابی های عالم می توانیم مراحل خلقت این خلقت ها را دریابیم. حتی در منظومه شمسی خودمان سیارات در مراحل مختلف تکوین هستند و غلظت آنها برای تشکیل کره مراحلی را می پیماید. زمین ما هم روزی به همین صورت بوده و بعداً به وضع غلیظ و متکاثف و متراکم مادی در آمد.

نیروی الهی چگونه است؟ حال که فهمیدید خدای شما کیست و چه نیروی عظیم و لایتنهای لطیف و فراگیرنده ای است می دانید که عالم خداوند دارای سازمان و تشکیلات است و احتیاج نیست خداوند خودش بیاید و با دست کره زمین را درست کند یا انسان را با دست های خود بسازد.

ایجاد و تشکیل کره زمین: همین کره زمین هم مثل دانه درخت و یا نطفه انسان که در ابتدا کوچک و ناچیز است و بعداً از عوامل محیطی بدن اضافه می شود در ابتدا کوچک بوده و از عوامل محیطی بدن متدرجاً

اضافه گردیده تا اینکه به صورت امروزی رسیده و امروز هم مرتبا بر حجم و وزن آن اضافه می شود زیرا سنگهای آسمانی و باران ذرات و گازهای سماوی و انواع و اقسام عناصر فضائی بدان افزوده می گردد. شباهت قانون خلقت: لذا دانستید که خلقت کره زمین با نبات و انسان و سایر مخلوقات از لحاظ قانون و قاعده تفاوتی ندارد و یکسان است و یکی دیگر از معانی وحدت همین است.

قدرت عظیم گازها: برای اینکه قدرت گازها را در اثر تراکم بفهمیم چند مثال ساده در دسترس ما هست. یکی لاستیک های اتومبیل ها و طیارات است که هوای فشرده را در خود حبس می کند و قدرت تحمل ده ها تن وزن را دارد و بخاطر همین تراکم استقامتش مثل فولاد است. با چکش های تراکم هوا و یا هوای مایع که با وسایل شیمیایی تهیه می نمایند و یا گازهای مایع که در اثر فشار از صورت گاز به صورت مایع در می آورند.

تراکم چه می کند: در حقیقت ساختن گاز مایع نیز به دست بشر بوسیله فشردن و تراکم گازها بوجود می آید و طبق همان قاعده ای است که در طبیعت الهی انجام می گردد. بعدا که هوای مایع یا گاز مایع از فشار خلاص شد و آزاد گردید دوباره به صورت گاز در می آید و در هوا پراکنده می شود. پس دیدیم که یک گاز بسیار رقیق که حالت مادیت نداشت به صورت مادی و مایع قابل رویت در آمد و دوباره به صورت گاز که تقریبا نامرئی است تبدیل گردید.

مادی و معنوی یعنی چه: ما گاز را نمی بینیم و با حواس ظاهری خود حس نمی کنیم ولی وقتی با وسایلی آن را متراکم کردیم همان ندیده و حس نشده بصورت حسی و مادی در می آید. آن مواد الطف و لطیف تر که از اتم های گاز به مراتب رقیق تر می باشد و گفتیم از تجزیه بینهایت ذرات ریزتر و ریزتر تشکیل شده چون به هیچ وجه محسوس بشر نیست و بشر نتوانسته آن را درک کند و بدان پی برد آن را به نامهای روح و معنوی و این قبیل نام گذاریها خوانده است و آنچه را دیده و لمس کرده به نام مادی خوانده در حالی که بین این دو در اصل تفاوتی نیست و هر دو یکی است. همان مادی است که لطیف و لطیف تر شد و معنوی گردید و همان معنوی است که غلیظ و غلیظتر گردید و به صورت مادی در آمد.

تفکیک به علت نقص معلومات: نامگذاری دوگانه مادی و معنوی بیان حقیقت موجود نیست بلکه علت آن نقص حواس خود بشر است که وقتی مواد و خمیره عالمی به صورت مادی در آمد و قابل رویت بود توانست آن را حس و لمس کند و وقتی به صورت لطیف و الطف و اتري بود قدرت رویت و لمس و حس کردن آن را نداشت در حالی که هر دو صورت موجود از یک خمیره واحدند. برای مثال ذرات نامرئی ابر را در خاطر آورید که وقتی به صورت لطیف است قابل رویت و درک بشر نیست و جزء هوا می باشد ولی وقتی فشرده و بهم پیوسته شد به صورت ابر در می آید که قابل دیدن است.

تبدیل به یکدیگر - تجزیه مواد: پس روشن شد که تفاوتی بین مادی و معنوی و روح و جسم و غیره نیست و آنچه تفاوت دارد در نامگذاری است که مولود نقص درک و دید بشر است. آن را که فشرده شده و تشکیل ماده داده ولی می بینید ماده می گویند و آنچه غیر قابل رویت است معنوی می نامند در حالی که هر دو یکی است و در خودش است.

عاقبت کرات: حال می گویم وقتی دوران معین عمر و سرنوشت کراتی هم که به ترتیب پیش گفته تشکیل شدند بسر آمد آن وقت گازهایی که در اثر تراکم و غلظت کره را تشکیل داده بودند پس از طی عمر معین و تحول یافتن و فرسوده شدن کره بار دیگر از صورت تراکم خارج شده و به صورت رقیق تر و رقیق تر و سپس گازها در می آیند و تبدیل به همان گاز اصلی می شوند و این همان سیکل و دوران عالم خلقت است که به طور لایتناهی در خمیره موجود خلقت انجام می گیرد و مثال آن را می توان از مایع کردن گازها و دوباره گاز شدن آنها به روشنی دریافت. این همان مطلبی است که قرآن کریم تحت عنوان «انا لله و انا الیه راجعون، بقره ۱۵۶» بیان فرموده زیرا همه چیز از جانب خدا آمده و بسوی خدا باز می گردد و خمیره خلقت به این ترتیب به مقدار و مدت لایتناهی سیکل دوران خلقت را انجام می دهد.

چگونه متلاشی می شود: مواد موجودات و اشیاء خلقت وقتی از هم متلاشی می شود به صورت قطعات بزرگ و آن قطعات به صورت قطعات کوچکتر و بعد کوچکتر در می آید و آنها هم باز ریزتر و ریزتر می گردد و به صورت ذرات و سپس اتم و مواد لطیف و الطف در می آید و نامرئی می گردد.

مثالی از موضوع: مثل دود که ابتدا از جسم مادی ثقیلی بوجود آمد و بعد بصورت دود قابل رویت تبدیل شد و بعداً ذرات دود در هوا پراکنده گردید و از نظرها محو شد و آنقدر به رقیق شدن خود ادامه می دهد که انتها ندارد.

تجزیه انسان: وجود خود انسان و موجودات هم همین است. بعد از اینکه جسم ثقیل در دنیا وظیفه خود را انجام داد و دورانش به سر آمد در زیر خاک یا به هر ترتیب دیگر متلاشی می شود و می پوسد و رقیق می شود و به صورت گرد و غبار در می آید و موادی برای بدن سایر موجودات می شود و همین ماده که ابتدا از گازهای بسیار لطیف بوجود آمده بود بار دیگر به صورت گازهای لطیف در می آید.

توضیح: برای توضیح و تشریح می گویم که بدن انسان یا حیوانات پس از مدتی که از تحول آنها «مرگ» گذشت و پوسید و بصورت گرد و خاک درآمد به وسیله باد پراکنده می شود و در ابتدا ذرات آن که درشت تر می شود به طوری که با چشم غیر مسلح پیدا نیست و بعداً نیز همین ذرات لطیف و الطف است که داخل سایر ذرات الطف عالم شده موجودات را می سازند.

حل موضوع روح و مرگ: به این ترتیب هم موضوع مرگ و هم روح آشکار و روشن می شود.

ندارم دستت از دامن، مگر در خاک و آن دم هم چو بر خاکم گذار آری بگیری دامنت گردم
البته خواجه لسان الغیب «حافظ» دیگر فرموده که از انسان شاید گردی هم در زمین باقی نمی ماند که
دامنی را فرا گیرد بلکه به سوی خمیره گازی عالمی که از آنجا آمده بود باز می گردد.

مثالی برای روشن شدن: برای روشن شدن این که چگونه در اثر فشار و تراکم مواد جسم ساخته می شود
و چطور پس از طی دوران معین باز این جسم متکاثف به حالت اولیه که گازهای پراکنده است بر
می گردد. مثالی را در نظر بگیرید. یک نفر عمده خاک های پراکنده را بوسیله آب باهم مخلوط می کند و
بعد با فشار آنها را در قالب می گذارد و بعد این خشت در آتش فشار فوق العاده می بیند و تبدیل به آجر
محکم می شود و در ساختمان بکار می رود. اما پس از طی سالیانی چند همین آجر در اثر مرور زمان و
تصرف عوامل جوی و فضائی بار دیگر بصورت خاک و گردهای پراکنده در می آید و حالتی را که در ابتدا
داشت حاصل می کند. این مثال روشنی از دوران عمر موجودات است.

تلفات در مسیر مراحل: قبل از اینکه این آجرها به صورت ساختمان در آید قسمتی از آنها به صورت
قطعات و خرده ها و گردها از زمانی که در کوره بوده اند تا وقتی بنا آنها را کار می گذارد و به صورت
یک ساختمان در می آید ریخته و شکسته و متلاشی می شود و در واقع تا وقتی به سن رشد برسند تلفاتی
می دهند. همین قاعده در بشر و همه موجودات نیز جاری است. از زمان انعقاد نطفه این تلفات هست تا
وقتی طفل به ثمر رسیده و بعد به سن جوانی و کهنلت برسد، در تمام مراحل تلفات واقع می شود. البته
مثل همان آجر در تمام مراحل حیات بشر نیز این گونه تلفات هست چنان که برخی کودکان در رحم مادر
و برخی هنگام تولد و برخی در سنین صباوت و بعضی در کودکی و عده ای در جوانی از دست می روند و
این عمل آن قدر ادامه دارد تا افرادی از آنها که باید باقی بمانند تمام مراحل زندگانی را طی نموده جزء
آجرهای بنای جامعه می شوند.

مراحل بعد از تشکیل کره: پس از اینکه کره ای تشکیل گردید در اثر عمل تراکم گازها در آن موجودات
متناسب با وضع و محیط و مشخصات و خصوصیات و آب و هوای آن کره به وجود می آید. برای روشن
شدن ذهن کره زمین خود را مثال می زنیم. بعد از آنکه گازهای رقیق عالمی دست به دست هم دادند و بهم
پیوستند و زمین را تشکیل دادند ماده آنها غلیظتر و غلیظتر گردید. کم کم در اثر حول و تحویلها و تراکرها
و فعل و انفعالات مواد لازم در آن بوجود آمد مثل آب و عناصر مختلف و ریشه این عناصر هم در گازهای
تشکیل دهنده که به انواع مختلف هستند موجود بودند که از صورت نامرئی و رقیق بصورت مادی غلیظ و
متکاثف در آمد.

فعل و انفعالات: آنگاه آب و عناصری که به وجود آمد در اثر فعل و انفعالات دست به هم داده با کمک گازها و ذرات سماوی نبات ها را ساختند و سپس حیوانات بوجود آمده و پس از آن انسان پای به عرصه حیات نهاد چنانکه بعداً خواهیم گفت.

خلاصه: خلاصه آنچه گفته شد این است که گازهای سماوی وقتی فشرده شده و دست به هم دادند خلقت را می سازد مانند کرات و موجودات عالم و وقتی آنها دوران خود را طی کردند دوباره متلاشی می شوند و گازهای تشکیل دهنده آنها نامرئی می گردد و پس از طی سلسله مراتب دوباره تبدیل به ذرات سماوی شده و این کار همچنان ادامه دارد.

درجات موجودات

تراکم و رقت: هرچه تراکم و غلظت موادی که از گاز تشکیل شده بیشتر باشد سنگین تر است و پایین تر می رود کما اینکه هر ماده ای که جرمش متکاتف تر باشد زیر آب می رود مثل آهن و اگر تراکم جرمش کمتر باشد روی آب می ماند مثل چوب. در این فضای لایتناهی هم هر چیزی سنگین تر باشد زیر می ماند و هر چه سبکتر باشد بالاتر می رود^{۲۷} چنانکه وقتی آب دریا تبدیل به بخار گردید چون تغییر حالت داده و دیگر وظیفه ای در میان دریا ندارد به سرعت بالا می رود و مقام بالاتر را می گیرد و تبدیل به ابر می شود. از ابر هم رقیق تر هست که بالای آن قرار دارد و از آن رقیق تر است و با سلسله مراتب به این درجات ادامه دارد چنانکه هیئت امروز هم این نکته را کشف کرده که جو زمین طبقات مختلف دارد و هر چه سبک تر و رقیق تر باشد بالا قرار می گیرد و هر چه سنگین تر و متکاتفتر باشد پایین واقع می شود. به این لحاظ جو زمین را تا تقریباً ۱۵۰ کیلومتر به درجات غلظت و رقت به اتمسفر استراتوسفر و تروپوسفر یونوسفر و غیره تقسیم کرده اند که ذکر آنها موردی ندارد.

توجه به سوی بالا: به همین دلیل است که بشر با نظر علاقه و قدس به بالا می نگرند و هنگام خواندن و ذکر ذات باریتعالی دست خود را رو به بالا می برد و چشمش را به سوی بالا متوجه می کند و بدین وسیله به آن ذات مقدس بزرگ لطیف خبیر توجه می نماید. البته روشن است که زیر و بالای حقیقی در عالم لایتناهی نیست و حتی نسبت به زمین خود ماهم چون می چرخد زیر و بالای نسبی محل خود را عوض می کند.

^{۲۷} - البته منظور بالا و پایین و زیر و زبر نسبی و اصطلاحی است و تناسب آن را تقریباً نسبت به جو و اتمسفر زمین می گیریم.

روشنی و آگاهی: به این ترتیب با عباراتی کوتاه و مختصر پرده ها بخواست خداوند قادر متعال بالا رفت و روشن شد و خداوند و مرگ و روح و بسیاری مسائل مبرهن گردید و سروش از بسی حقایق برداشته شد.

گردش ذرات

حرکت بی توقف: تمام ذرات سماوی و گازها و عوامل ریزتر و ریزتر از ذرات دائما بدون آنی توقف و تأمل در حال گردش هستند و از گردش آنهاست که انرژی تولید می شود و اگر آنی بخوابند انرژی از بین می رود و عالم تعطیل می شود. یک آن غفلت از گردش در تمام عالم لایتناهی نیست.

مرگ چیست؟ مرگ هم در حقیقت وجود ندارد زیرا ذراتی که بدن یک موجود مثل انسان را در اثر بهم فشردن شدن ساخت بعد که در اثر تحول «به قول مردم مرگ» از هم پاشیده شده و بصورت نامرئی درآمد و ریزتر و ریزتر گردید باز هم در حال گردش و تولید انرژی و در عین نامرئی بودن قدرت دارد کما اینکه همین هوای ما هم در عین نامرئی بودن قدرت دارد و در اثر قدرت آن است که موجودات زنده اند. به قدری قدرت دارد که اگر آن را فشرده سازند می تواند انفجارهای عظیم تولید کند.

برق آسمانی و الکتریسیته: ایجاد برق آسمانی و همین الکتریسیته که ما از آن بهره برداری می کنیم در اثر حرکات و گردش همین ذرات لطیف است که بشر امروز در عین حال که از آن استفاده می کند پی به ماهیت آن نبرده است.

فعل و انفعال و گردش: تمام ذرات سماوی و گازها و سیاله های موجودات که در کلیه عالم وجود منجمله در کره زمین ما از آن پر است و متأسفانه فعلا نامی بهتر از آنچه گفته شد برای آن نداریم دائما در حال گردش و فعل و انفعال هستند.

تغییر محل و تحول: این گازها از بدن موجودات گذشته وارد آنها می شوند و خارج می گردند و از بدن یکی به بدن دیگری می روند در حالی که همان بدنها هم خود از تراکم گازها بوجود آمده اند. مثلا از علف به حیوان و از آن به انسان و از انسان به علف و حیوان می رود و این تبادل و انفعال دائما جاری است. همه عالم به وسیله گازها و مواد به هم پیوسته و به یکدیگر متصل هستند و یکی از مفاهیم وحدت این است.

عمل گازهای بدن: گازهایی که به هم متصل شده و تشکیل موجودی به نام بشر را با اعصاب و اعضا و جوارح و اجزا او داده اند همه در گردش است و دائم در بدن ما حول و تحویل های دائمی است که تولید انرژی می شود. اگر گردش آنها قطع شود حالتی که به مرگ موسوم است پیش می آید.

رکود و سکون محال است: اگر عالم گردش نداشته باشد و تولید انرژی و گردش نکند آن هم از کار باز می ایستد و چنین چیزی محال است پس این گازها که در جهان لایتناهی پر و بهم مخلوط است از همه جا بهم کمک می دهند و به تمام موجودات منجمله بشر و سایر مخلوقات نیرو و قدرت می بخشند و در بدن موجودات جریان دارند.

یک راز از اسلام: این است معنی «لا حول ولا قوه الا بالله» «هیچ تحول و قدرتی در عالم لایتناهی جز از سوی خداوند نیست» و این است رمز این مطلب که می گویند خداوند در همه جای عالم هست و هیچ جائی ولو یک ذره و کمتر از ذره نیست که از خدا خالی باشد.

مثالی از گردش: اتومبیلی موجود است که تمام آلات و دستگاه آن مرتب و منظم است ولی ایستاده و گردش ندارد. وقتی استارت اتومبیل زده شود و چرخ های آن به گردش افتد و دینام آن به حرکت مشغول شود و تولید برق نماید اتومبیل به حرکت می افتد و در آن ایجاد گردش و کار می شود و به محض اینکه از کار افتد می گویند مرد و خاموش شد ولی در این مرگ اجزاء آن از بین نمی رود بلکه پس از مدتی رکود زنگ می زند و می پوسد و بالاخره به صورت های دیگر در می آید. همان برقی که اتومبیل را به کار انداخت خود از ذرات و گازها و اشعه نوری و همان ذره های بسیار ریز تشکیل شده است.

روشن شدن راز حیات

مثالی روشن: مرغی را در نظر بگیرید. این مرغ حیات دارد، راه می رود، صدا می کند، دانه می خورد، انواع و اقسام حرکات انجام می دهد، عشقبازی با خروس می کند، چه چیزی باعث حیات و گردش و عشق او گردید؟

تن و جان: تنها این تن او که از گازهای فشرده که به آن ماده خطاب می شود بوجود آمده برای حیات او کافی نیست. بایستی گردش ذرات و اترها و گازهای سماوی که در هوا وجود دارد و به آن معنوی می گویند دائماً در بدن او انجام گیرد تا حیات ادامه یابد. یعنی تنها جسم برای زندگانی او کافی نیست و باید نیروهای ذرات که بصورت تنفس و حول و تحویل و ورود و خروج دائمی گازها از راه ریه و خلل و فرج پوست و خون یا مخلوط با خوراک ها و آشامیدنی ها در بدن انجام می گیرد صورت پذیرد تا زندگی او ادامه یابد.

جسم و روح چیست؟ هر کدام از این ذرات کسر شود بدن نقصان پیدا می کند و اگر بکلی قطع گردد به اصطلاح می میرد. بدن فشرده که از ذرات متراکم تشکیل گردیده همانا جسم اوست و گردش و فعل و انفعال ذراتی که دائماً به بدنش آمد و شد می کنند روح وی می باشد که آن را از قدیم به این دو طریق نام

گذاری کرده اند. اسم فرق نمی کند مقصود عملی است که می بینیم و شاهد هستیم و می توانیم درک کنیم. پس این تفاوتی که بین جسم و روح قائلند اساسی نیست و هر دو از یک اصل و ماده هستند منتها یکی را که مترکم تر است و می بینیم و لمس می کنیم جسم می نامیم و دیگری را که گردش و آمد و شد گازهای رقیق است درک می کنیم، ولی نمی توانیم منکر شویم، روح می خوانیم. بلی این همان نیروئی است که الهیون روح می خوانند ولی لفظ روح یک نام گذاری بیش نیست بلکه همان فعل و انفعالی است که در بدن انجام می گیرد و هیچ شخص مادی نمی تواند منکر شود و عمل آن به وسیله تنفس و ورود ذرات هوا به مژگن بدن و داخل شدن ذرات هوا و خروج آن ها و احاطه کردن و ورود به بدن به همراه اغذیه و آشامیدنی ها و خارج شدن از جسم است که مجموع این اعمال حیات را تشکیل می دهد.

رفع اختلالات بین معنویون و مادیون: پس دیدید که اختلاف بین مادی و معنوی برداشته شد و رمز حیات کشف و برملا گردید.

گازها کجا هستند؟ در این زمین پهناور و در محیط اطراف آن انواع و اقسام گازهای لطیف موجود است که به بدن موجودات حیات می بخشند. این ها در میان هوا هستند و به وسیله تنفس و نباتات داخل بدن می گردند یا انرژی انوار خورشیدی و سیاله ها و نورهای خورشید و ماه یا سایر کرات است که مرتباً به زمین فرستاده می شود و سطح زمین از آن پر است و موجودات زمینی و خود کره زمین از آن استفاده می کنند. همین ها است که به بدن من و شما می رسد.

وظیفه کرات: هر یک از موجودات بزرگ که «کرات» نام دارند در این قسمت دارای وظیفه ای هستند مثلاً کره آفتاب قسمتی از وظیفه را به عهده دارد و در این راه مسئول است و اگر مدتی نتابد موجودات از بین می روند. «قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمداً الی یوم القیامه من اله غیر الله یا تیکم بضیاء، قصص ۷۱» «بگو چه تصور می کنید اگر خدا ظلمت شب را بر شما تا قیامت پاینده و ابدی گرداند جز خدا کیست خدائی که بتواند برای شما روشنی روز پدید آورد؟»

وظایف خورشید: اشعه خورشید با نیروهایی که امروز تا حدی روشن شده و آن را اشعه مختلف طیف و ماوراء بنفش و مادون قرمز و ویتامین «د» D می خوانند به موجودات حیات می بخشند. همچنین است اشعه سایر کرات که همه به یکدیگر و به مخلوقات کمک می بخشند و شبکه این همکاری که نشانی از وحدت است به طور منظم در سراسر عالم لایتناهی برقرار است.

تشکیل نطفه: به مثال بالا درباره مرغ بر می گردیم. گفتیم نیروی حیات در مرغ از دو قسمت تشکیل شده بود یکی خمیره و ماده فشرده که از اول در نطفه او موجود است و بعداً از این غذاها و هواها رفته رفته به

نطفه پیوند و اضافه به بدن می شود تا تشکیل جنین می دهد و با کمک آنها جنین رشد و نمو می کند و تشکیل حیات می دهد که علمای علم الحیات آن را ماده می گویند.

غذاهای به اصطلاح «معنوی»: قسمت دوم غذاهائییست که از جو آسمانی و گازهای سماوی دریافت می دارد و این دو باید با وضعیتی که گفته شد به گردش در آید تا بتواند مرغ را به حرکت اندازد. اما وقتی سر مرغ را ببرند گلبول های خون او از جریان می افتد و آن استارت های مولد قوه دیگر درست کار نمی کند. در این حال اگر باطری را شارژ کردند و عیبی را که در جسم مرغ پدید آمده بود توانستند رفع کنند یعنی خروج خون را بند آوردند و دوباره در او تولید خون نمودند دوباره باز قلب استارت می زند و ذرات به گردش در می آید و به کار و حیات می افتد مثل اتومبیلی که خراب شده باشد و مرمت شود ولی اگر شارژ نشد و خون به مقدار زیاد از او خارج گردید دیگر حرکت و تولیدی ندارد و قدرتی در این ماده که مرغ نام دارد باقی نمی ماند که بتواند از فیض حیات استفاده کند. اینست سر حیات و رمز زندگانی.

اگر حیات به آن شکل ادامه نیافت: اما وقتی نتوانست به گردش خود ادامه دهد تحول می یابد و تغییر شکل می دهد و به نوع دیگر حیات ادامه خواهد یافت و هرگز حیات نمی خوابد و تعطیل نمی شود منتها این بدنی که روزی متعلق به مرغ بود مرئی بود با سرعت تبدیل به ذرات دیگر می شود خواه به وسیله ماکول شدن در بدن سایر موجودات یا پوسیدن در زمین و غیر آن و حیات دیگری تشکیل می دهد. وقتی تحول یافت ذرات و گازهای سماوی یا روح هر چه می نامید فرق ندارد مقصود این حقیقت است در این ماده تحول یافته و این خمیره طور دیگری انرژی می دهد و با ترتیب و وضع و قالب دیگری او را به کار می اندازد.

جریان تولید مثل در موجودات

اتم های موجود حیات: جریان تولید مثل موجودات و ادامه حیات و جهش حیاتی در آنها ذیلا بیان می گردد: در بدن کلیه موجودات اعم از انسان و حیوان مواد اصلی حیاتی و اتم های ایجاد کننده حیات وجود دارد. در بدن یک طفل هم از این مواد اصلی حیاتی و اتم ها موجود است ولی چون هنوز بدن به رشد کافی نرسیده دارای حرکت لازم نیستند و اگر حرکت و گردش داشته باشد بسیار کم و غیر کافی است. زیرا اگر در طفل هم این گردش مثل افراد بالغ وجود می داشت می توانست تولید مثل کند.

بلوغ و رشد: وقتی طفل انسان یا حیوان به سن معینی رسیدند که آن را رشد و بلوغ می گویند به وسیله استارت یا محرک «عشق» آن مواد اصلی شروع به گردش سریع و حرکت می کند و آن ذرات که می توان آن ها را ذرات یا میکروب ها یا یاخته ها خواند آغاز به فعالیت می نمایند و در اثر گردش آنها تولید انرژی می شود.

محرک عشق و شهوت: گفتیم استارت و محرک آن ذرات عشق و شهوت است، همان شهوتی که مردم از آن مذمت می کنند و آن را ناستوده و قبیح می خوانند در حالی که جزء قواعد منظم و صحیح عالم خلقت است.

شهوت و عقل: راهنمای این شهوت و عشق عقل و دانائی است نه نادانی زیرا این عقل و دانائی است که چرخ حیات را در عالم خلقت می گرداند. بر خلاف قدما که عقل را دور از شهوت و عشق و مخالف آن می خواندند و عقل را مانع شهوت و عشق و جلوگیری از آن می دانستند و آنها را دو چیز جدا از هم می پنداشتند می گویم عقل کمک دهنده شهوت و عشق است. زیرا در اثر راهنمائی عقل و دیدن و پسندیدن و توجه به زیبایی و جذبه و کشش یک ماده در جنس نر تولید تمایل و شهوت و عشق می گردد.

استارت عشق: این عشق و علاقه و میل شدید همان استارتی است که باعث گردش سریع و حرکات مواد اصلی حیاتی بدن در هر دو جنس می گردد. عمل گردش اتمها و ذرات بسیار ریز اصلی حیاتی که ما آن را مادی و معنوی می گوئیم در سراسر نقاط بدن مرد به مقدار زیاد صورت می گیرد و با سرعت خارق العاده حرکت می کند.

افزایش شهوت: در این حالت توجه و عشق جنس نر نسبت به جنس ماده افزوده می شود و تمایل و خواستن اضافه می گردد و گردش ذرات در بدن او سریع می شود و به مرحله تکمیل می رسد. باید

دانست که ذرات مزبور در تمام نقاط بدن اعم از مغز و چشم و گوش و عروق و اعصاب و جوارح و اعضاء حتی موی و ناخن و غیره وجود دارد و هیچ نقطه ای از بدن نیست که این ذرات در آن نباشد. روح موی و ناخن: در اینجا ناچار مطالبی را به عنوان حاشیه تذکر می دهم. گفته شد که ذرات حیاتی از تمام نقاط جسم مرد حتی موی و ناخن به طرف نقطه مرکزی نقطه می رود. برخی اشخاص ممکنست در این مرحله دچار تردید شوند به این خیال که موی و ناخن روح ندارند زیرا وقتی آنها را می بریم هیچ المی احساس نمی نمائیم. جواب اینست که اولاً می بینید که در نقطه جنین هم موی و هم ناخن تشکیل می شود و طفلی که به دنیا می آید آنها را دارد و این دلیل است که از همه اعضاء بدن حتی موی و ناخن برای تشکیل نطفه طفل همکاری و مشارکت شده است تا نطفه به وجود آمده است.

هیچ چیز بی روح نیست: دیگر اینکه هیچ چیزی در عالم بی روح نیست این مسئله در کتاب «دینامیسم آفرینش» کاملاً تشریح و واضح گردیده است و موی و ناخن هم روح دارند، منتها روح و حساسیت آن مثل سایر نقاط بدن شدید و قوی نیست و نباید آن را با گوشت و پوست که حساسیت و روح قوی دارند مقایسه نمود. دلیل وجود روح در مو اینست که گاهی در اثر ترس و یا عوامل دیگر موهای بدن سیخ می شود. اگر روح و حرکت نداشته باشد چه چیزی آنها را از حالت نرمش به حالت صلابت و خشکی در می آورد؟

روح ناخن: همانطور وقتی ناخن انسان در بالا یعنی از قسمتی که از گوشت بالاتر رفته بشکند بدون این که ناخن با گوشت تماسی داشته باشد یا زخم باشد انسان ناراحت است و وقتی به جایی برخورد می کند حالت «چندش» و ناراحتی و لرزش در انسان پیدا می شود و تا آن را جدا نسازد راحت نخواهد بود. اگر روح ندارد این ناراحتی را چگونه و به چه وسیله احساس می کند.

دلیل بزرگتر: به علاوه در نظر بگیرید که روئیدن علامت روح است و اینکه موی و ناخن می روید علامت اینست که روح دارد یعنی قدرت و انرژی دارد. هرگاه علفی را قیچی کنید یا برگ را از درخت جدا سازید البته فریاد و ناله او را نمی شنوید و نمی دانید دچار درد شده یا نه ولی همین علف که می روید و بزرگ می شود دلیل وجود روح در آنست. این حساسیت همیشه بستگی به اعصاب ندارد و یک مسئله روحی است. هر چیزی که روح دارد دارای حس است.

حزن چیست؟ گاه اتفاق می افتد که شما گرفته و ناراحت هستید و تمام وجودتان مغموم است در حالی که اعصاب شما درست است و دردی احساس نمی کنید. روح یعنی همان سلول های اتمی و مواد الطفی که در تمام بدن حرکت می کند باعث ایجاد حالات مختلف در بدن می شود که از جمله آن ها حزن است.

دنباله تشکیل نطفه: در اثر گردش و فعالیت نقطه مرکزی که بعداً نطفه در آنجا تشکیل می شود از تمام قسمت های بدن اتمهای بسیار ریز و نامرئی مزبور در اثر استارت عشق به حرکت در آمده و به شکل آتشی که جرقه پرتاب می کند و یا چراغهایی که سوسو می زند به طرف آن محل مرکزی می روند و این عمل در اثر دینام عشق صورت می پذیرد.

پیوست اتم ها: تشعشعات بسیار ریز اتمی نورانی چون به قدر ظرفیت خود انرژی و حرارت و نور دارند و این قوای خود را از داخل و خارج بدن کسب کرده اند همگی به اتم های اصلی نزدیک می شوند یعنی از تمام جوارح و اعضای بدن به آن اتمهای اصلی می چسبند و می پیوندند و همه دست به دست هم می دهند و شروع به گردش می کنند و قوی می شوند تا این که نطفه اصلی را بسازند که دارای نماینده و ذرات از تمام قسمت های بدن پدر می باشد. رخوتی که در حال تخلیه نطفه در اعضاء و جوارح مختلف به وجود می آید و پا و چشم و همه بدن سست می گردد و مثل اینست که با یک وسیله مکنده از آنها قوه حیاتی خارج نموده اند به علت خروج همین ذرات حیاتی است.

وضع نطفه و تعداد آن: تعداد نطفه بسیار است و هر بار چندین میلیون از آن در منی خالی می شود. علت آنست که از کیسه یا خانه یا محل این کار به مقدار زیاد از آن داخل رحم می گردد که بعداً یا یکدیگر را می خورند و یا تلفات می دهد و عده ای از آنها از بین می روند تا اینکه یک یا دو یا چند تا از آنها باقی می ماند که رشد و نمو می کنند و یک طفل یا دوقلو یا چندقلو بدنیا می آید. برخی حیوانات بطور معمول چندین طفل می زایند.

جهش اتم ها: در واقع اتمهای قسمت های مختلف بدن به آن نقطه مرکزی به سرعت می جهند و معنی جهش اینست «منظور از نقطه مرکزی جایی است که هسته و اصل نطفه در آنجاست.» وقتی این تجمع به مقدار زیاد و به حد نصاب رسید تولید حرارت می کند. در بدن جوان که حرارت و انرژی اش بیشتر است بیشتر ایجاد حرارت می شود تا اینکه به حد نصاب برسد.

حد نصاب جهش: حالا در بدن ماده و نر قوای تولیدی به حداکثر رسیده و آنها را به سوی یکدیگر می کشاند. وقتی این عمل اجتماع ذرات صورت می گیرد سستی و رخوت و ارتعاشی در بدن ایجاد می گردد و سستی و رخوتی که در حال کشش عشق در مرد و زن خصوصاً مرد پیدا می شود در اثر همین فعالیت و گردش فوق العاده ذرات حیاتی و تشکیل نطفه در بدن است. سستی و رخوت را می فهمند و حس می کنند ولی ندانسته اند در اثر چیست و به چه علت به وجود آمده است.

خروج نطفه: وقتی التهاب به منتهای درجه رسید و نطفه تشکیل گردید چون به مرحله تکامل خود در بدن رسیده دیگر نمی تواند در آن مکان بماند و دیگر جایش در آنجا نیست و بایستی مکانی برای پرورش و

رشد خود پیدا کند. اینست که به هر وسیله متشبت می شود که از آن محل خارج شده وظیفه خود را انجام دهد. در این حالت که بیتابی و بی قراری در نر و ماده پیدا می شود و سعی می کنند به هر ترتیب شده بهم نزدیک گردند و نطفه را در محلی که عالم خلقت برای آن معین کرده خالی کنند.

پس از تخلیه: هرگاه در محلی که به طور طبیعی برای دفع آن معین شده خالی گردید التهاب در طرفین فرو می نشیند و اگر محلی پیدا نشود به وسایل غیر طبیعی از قبیل لمس با دست یا مالش و این قبیل چیزها متوسل می شوند. وقتی تجمع نطفه سرشار و اضافه از اندازه شود مثل حالت دیسانتی «اسهال» مزاج به طور غیر منظم یا در بیداری یا در خواب به صورت احتلام سرازیر می شود. در این حالت حرارتی در آلات ایجاد نسل بوجود می آید که نشانه گردش همان ذرات و حرکت آنها است و انگیزه مالش ایجاد همین حرارت است.

التهاب و بیتابی شهوت: در موقعی که حالت شهوانی به شرحی که در بالا گفته شد به حالت التهاب و نصاب رسید از روی ناچار و اضطراب کارهائی صورت می گیرد که معمولاً جنون آمیز می خوانند. مثلاً پسر و دختری باهم فرار می کنند، مخفیانه بهم نزدیک می شوند و التهاب و اشتیاقشان به حد جنون می رسد. همه این حرکات در اثر راهنمایی طبیعت و قوانین خلقت است زیرا این اعمال که آن را شهوانی می خوانند باعث برقراری حیات موجودات در عالم است.

قوانین ازدواج: پیامبران و مصلحین جامعه بشری متوجه این مطلب بوده اند از آن رو است که قوانینی برای ازدواج و بهم رسانیدن نر و ماده تدوین کرده و آن را خیلی آسان و ساده نموده اند. هر اشکالی که در امر ازدواج بوجود آورند مولد بی نظمی و ناراحتی خواهد شد زیرا نمی توان از عمل طبیعی جلوگیری کرد و زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند منتها باید رابطه را تحت قانون منظم در آورد.

ازدواج در اسلام: یکی از مقررات دین مبین اسلام این بوده که هر وقت دختر به سن رشد و تمایل رسید به شوهر داده شود و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قانون صبیغه را مقرر فرمود که برای کسانی که از لحاظ نداشتن بنیه مالی و وسایل زندگی و با مسافرت و بیماری زوجه، زن در دسترس ندارند طبق قانون و روش منظم مقرر استفاده نمایند و این مقررات بخاطر آنست که جوان چون در موقع رشد عشق و علاقه مفرط به این قسمت دارد هیچ چیز نمی تواند جلو او را بگیرد و اگر مقررات منظم نباشد شلوغی و هرج و مرج و ناراحتی پیش می آید که برای نظم جامعه خوب نیست.

اشکالات در امر ازدواج: کسانی که در این امر ایجاد اشکالات می کنند و به خیال تعصب خشک و تقوای بی جهت سدی در راه طبیعت الهی قرار می دهند به جامعه و افراد بشر بلکه به عالم خلقت لطمه می زنند.

این مطلب بحث جداگانه ای است که تفصیل بسیار می خواهد و در اینجا به اشاره برگزار گردید چون جای بحث آن نیست.

تفکر در این امر: آیا عملی که موجب برقراری حیات است می توان آن را جز به عقل و دانائی منسوب نمود؟ همین عقل است که ایجاد عشق می کند و وقتی پتری دختری را می بیند چشم و ابروی او را در نظرش جلوه می دهد و او را آنقدر عزیز و دوست داشتنی می سازد که برای وصل وی دچار التهاب می گردد. این است قانون خودکار منظم حیات.

ذرات ظریف نطفه: ذراتی که می خواهند تولید نطفه کنند و در بدن همه موجودات اعم از نر و ماده وجود دارد به قدری لطیف است که دیده نمی شود و با علم امروز چون آن را نمی توانند ببینند ممکنست در قبولش تردید داشته باشند. وقتی آن را قبول می کنند که پس از گردش هائی که شرح داده شد بهم پیوسته شده و تولید نطفه در مرد و زن نمایند. آری این ذرات را که در واقع ماده اصلی بشر است و بسیار ریز است با وسایلی که امروز در دست است نتوانند دید و نمی دانند که در همان حال تولید مایه حیاتی هزاران بشر کوچک درون بشر وجود دارد. اگر این ماده های اصلی حیاتی در بدن موجود نباشد پس از کجا آمده و از کجا تشکیل نطفه می دهد؟ آیا فکر نمی کنید؟

کمک عقل: این اعمال حیاتی فعل لازم دارد و محرک آن ها جهل و نادانی نیست.

استارت دوم: گفتم استارت اول عشق وقتی است که تمایل و جذبه بین دو طرف پیدا شد و در مرد ذرات تشکیل دهنده نطفه در تمام بدن شروع به گردش کرد و به طرف مرکز اصلی روی آورد. استارت دوم از وقتی شروع می شود که التهاب به منتهای درجه رسیده و دو جنس بهم رسیده و طالب وصلند. التهاب آنها گردش را زیاد می کند و عمل لقاح انجام می گیرد. اگر هر کدام از این حالات فاقد حرکت باشد از جریان می افتد و ساکت می شود.

تشکیل انسان: پس از نزدیکی و وصل و انجام تخم گذاری مقدمه تشکیل جنین فراهم می گردد. یعنی پس از لقاح هسته مرکزی که در مرد بوده با عواملی که در زن تهیه شده و حکم مثبت و منفی را دارد بهم ترکیب شده وارد رحم می گردد. قسمتی از آن که لازم است با خود نطفه ها به شکل ماده لزجی مانند روغن اتومبیل وارد رحم می شود که به مصرف غذای نطفه و سایر قسمتها می رسد و قسمتی که زائد است از اطراف بیرون ریخته می شود. در اینجاست که جنین وارد رحم شده و وضعی پیش می آید که به طور تفصیل در کتاب دینامیسم آفرینش بیان داشته ام و احتیاج به تکرار نیست.

ورود روح: یکی از مشکلات بزرگی که فلاسفه و علما دچار آن هستند اینست که می گویند روح از چه وقت وارد بدن می شود. برخی می گویند که در هنگام تولد طفل روح وارد بدنش می شود. اگر چنین

است پس تکلیف جنین در مراحل مختلفه زندگی رحمی چیست و چگونه بی روح می تواند زندگی کند. اگر روح ندارد حرکات آن با چه نیروئی انجام می شود. برخی دیگر عقیده دارند که از هنگام انعقاد علقه روح پیدا می کند. اگر این طور است چرا وقتی به صورت نطفه است مانند کرمی که در آب حرکت می کند در مایع منی به سرعت زیاد در حال حرکت است و این چیزی است که با یک میکروسکوپ ساده هم می توان دید. پس روح از چه وقت وارد بدن می شود؟

همیشه همراه روح: حقیقت اینست که ذرات حیاتی که از اول در نقاط مختلف بدن هستند و بعداً اجتماع یافته تشکیل نطفه می دهند از ابتدا روح دارند و در هر مرحله از مراحل حیات عالمی خود باشند روح و پریشی در آنها هست منتها روح و پریشی آنها در هر موقع به تناسب خودشان است و هر اندازه کاملتر شوند پریشی آنها به همان شکل می شود و روح هم با آنها به همان تناسب کار می کند. ذرات حیاتی سماوی در هر مرحله از مراحل باشند بدون روح و پریشی نیستند اما ما نمی توانیم بدانیم زندگی این ذرات فوق العاده ریز چگونه است و از آن بی خبریم همان طور که از حیات مافوقتر از خود هم که پریشی های ما بعد از تحول «مرگ» و مراحل بعد از آنست خبر نداریم. همین قدر می دانیم حیات دارند و علت حیات آنها گردش و حرکاتشان است.

سیر تدریجی حیات با روح: همان طور که کره زمین از ابتدا گاز بوده بعداً به این صورت در آمده و حیات در آن پیدا شد موجودات هم در ابتدا به صورت ذرات لطیف بوده اند و کم کم به آنها اضافه می شود و بزرگ و بزرگتر می گردند و ظرفیت پیدا می کنند. وقتی ظرفیت آنها کامل نسبی شد و مثلاً به صورت یک انسان یا یک شیر یا یک موش یا یک کرم در آمد به همان مقدار که ظرفیت دارند از مواد گازی و روح عالم بهره مند می شوند. شعور آنها را هم قبلاً ثابت کردیم که چگونه به وجود می آید و تشکیل می شود.

مراحل خلقت زمین و روح: چنان که گفته شد کره زمین هم در ابتدا از گازهای نامرئی بوجود آمده که می توان آنها را به منزله روح قرار داد و بعداً این گازها نسبتاً غلیظتر و متراکمتر گردید که در آن حال نیمه رؤیت می توان آنها را پریشی زمین نامید و سپس از ذرات مختلف فضائی بدان افزوده شد و کاملاً مرئی و به صورت جسم غلیظ زمین در آمد که حالیه مجموع آنها را جسم و پریشی و روح کره زمین می خوانیم.

حالت شهوت در انسان

جبر یا اختیار: حال می پرسیم: آیا اعمال عشق و جذبه و کشش مرد بسوی زن و برعکس و عمل طبیعی تمایل بسوی یکدیگر به اختیار بود یا به اجبار؟ آیا عقل سلیم حکم نمی کند که همه آنها به اجبار است؟

سستی از لقاح: بعد از این که لقاح به ترتیبی که گفته شد صورت گرفت در کالبد سستی پدید می آید و دیگر احتیاجی به استارت زدن نیست و عشق هم کم می شود و عقب نشینی می کند. البته جریان این عمل در بدن نمی خوابد بلکه دائماً در کار و گردش است و پس از مدتی تجدید قوا باز همان کار انجام می پذیرد.

پیری و کهولت: این وضع تا مدت ها در بدن وجود دارد تا وقتی که کالبد از لحاظ پیری و کهولت فرسوده گردد که ماشین بدن دیگر آن قدرت سابق را ندارد و نمی تواند از گازهای سماوی و اتم های خارج درست استفاده کند و همان عمل را انجام می دهد به این معنی که ریه که می توانست در جوانی درست هوا را ببلعد و برگرداند حال دیگر آن قدرت اولیه را ندارد. اتم های ریز مصرف شده که قدرت بسیار داشت و مرتباً خون را تصفیه می کرد حالا به قدرت اولیه نمانده و آن فشار و نیروی سابق را برای تقسیم خون ندارد و گردش اولیه از او کسر شده و همه آنها سبب می گردد که فعالیت بدن نقصان می پذیرد. لذا می گوئیم به همان نسبت پیر شده و ساکت تر شده و دیگر آن قدرت و فشار و سرعت و گردش سابق را ندارد مثل چرخشی که از شدت فرسودگی کهنه گردد.

ترمیم قوا: در این مدت اگر بتوانند از همین ویتامین ها یا موادی که برای بدن لازم است و از همان ذرات ریز گازی و اترهای نامرئی به حد کفایت به بدن او تزریق کنند گردش اولیه را بدست خواهد آورد زیرا جبران کسری او شده است. اکنون نیز داروهائی به اسم تجدید قوه جوانی و حیات تجویز می کنند که تأثیر مختصر و موقتی دارد زیرا غافل از آن هستند که بایستی از آن گازها و اترهای نامرئی هم به قدر کافی به این بدن وارد شود تا بتواند نور و حرارت و انرژی و نیرو در گردش و همه خصوصیات جوانی بدست آورد در صورتی که آن دواها که تجویز می کند مختصری حرارت به بدن و نیرو و گردش می دهد و کافی نیست و موقت است. نیروی شهبانی را تا حد مختصری به کار می اندازد اما دوام ندارد.

موضوع جهش و خلقت های جهشی: هرگاه بپرسند آنچه در بالا گفته شد مربوط به خلقت جهشی از راه تکثیر نوع بوده است ولی وضع خلقت هائی که بی سابقه و غیر از راه تکثیر نوع است چیست؟

هیچ خلقتی بی سابقه نیست: جواب اینست که اولاً هیچ خلقتی در عالم بدون سابقه نیست و هر خلقتی سابقه دارد زیرا گفتیم ابتدائی برای خلقت نمی توان یافت. خلقت کرات را که قبلاً گفته شد در نظر گیرید که چگونه گازهای لطیف و الطف که در عالم وجود دارد در اثر جهش هائی که فعلاً وارد جزئیات علت و محرک آن نمی شویم متراکتر می شود و ابتدا بصورت گازهای نامرئی در می آید و بعد غلیظتر و متراک تر می گردد تا به شکل نبولوزها و سحابیها می رسد بعداً همین گازهای متراکم غلیظتر و فشرده تر شده تولید کرات می کنند.

نظری به خلقت کرات: همان قاعده ای که برای موجودات زمینی گفته شد در مورد کرات صادق است و در آنها جهشهایی پیدا میشود. پس از آن که کره زمین تشکیل شد به شرحی که قبلاً گفتیم در آن کم کم خاک و سنگ و جمادات موجود گردید و بعد عناصر زمین به کمک جهشهای ذرات سماوی و گازهای آسمانی موجب تشکیل نباتات و حیوانات شد و در اثر ترکیبها و اتصال یافتن برخی موجودات حیوانات دیگری بوجود آمد.

خلقت بی سابقه: پس دیده شد که خلقت بدون سابقه نیست ولی بدون تولید مثل از خود نوع هم امکان پذیر نیست. اگر گویند چرا کره زمین که در زمانی خلقت را بطور جهشی انجام داد حالا چنان نمی کند جواب اینست که حالا هم این گونه جهش ها اتفاق می افتد مثل تولید کرم در سیب یا در شکلات یا تولید موجودات جدید امروز هم مرتباً موجودات جدیدی از نوع حشرات و میکروب ها بوجود می آیند.

دوران های زندگی در زمین: در تاریخ دوران کره زمین انواع حیوانات بوجود آمده و از بین رفته و موجودات تازه پدید آمده است که در تاریخ های دیرین شناسی Paleontologie به ترتیب وصف شده است. امروز می گویند در اثر پیدایش گرد ددت DDT و ضد عفونی های جدید حشرات تازه با خصوصیات نو بوجود می آید. در تحقیقات طبی معلوم شد که دانشمندان به کشف حشرات یا موجودات جدید که قبلاً ندیده اید نائل می شوند. اگر موجودات امروز را با موجود چندین هزار سال قبل مقایسه کنید قطعاً تفاوت هائی دارد.

خلقت در زمین: اینها همه از فعالیت های کره زمین است. اما نسبت به خلقت حیوانات فعلی مانند شیر یا الاغ یا آهو یا بشر جریان روی نظم معین افتاده و احتیاجی نیست که به آن ترتیب انجام پذیرد ولی چنان که گفته شد تحول در نوع خلقت موجودات پدید می آید.

خلقت بشر

خلقت بشر در قرآن مجید: درباره خلقت بشر هرگاه به کتب آسمانی رجوع کنیم اشاراتی می یابیم. در سفر پیدایش تورات و همچنین در قرآن مجید در این باره سخنانی فرموده اند. در سورة الرحمن می فرماید: «خلق الانسان من صلصال کالفخار» «انسان را از گل پخته چون کوزه گر آفرید.» یا می فرماید: «انی خالق بشر من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی، سورة ص ۷۱ و ۷۲» «یعنی وقتی بشر را از گل آفریدم و وقتی آن را مرتب و منظم کردم در آن از روح خود دمیدم.» جای دیگر می فرماید: «انی خالق بشرا من صلصال من حمأ مسنون، حجر ۲۸» «انسان را از گل و لای سالخورده تغییر یافته آفریدم.» که در واقع اشاره به همان ماده قدیم ازلی و تحولات و تغییرات آن است. «لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین، مؤنون ۱۱» «و همانا آدمی را از گل خالص آفریدیم.» منظور همان ماده اصلی و خمیره خلقت است. «به چه زبانی مطابق با فکر مردم آن روز بگویند؟» «و بدء خلق الانسان من طین، السجده ۳۳» «خلقت انسان را از گل شروع کرد.» یعنی ماده اصلی خلقت او و خمیره اصلی است. در سورة الفلق آیه ۶۹ می فرماید: «خلق الانسان من علق» «انسان را از موجودات شبیه به کرم یا خون بسته آفرید.» که تحولات خلقت را می رساند.

خلقت بشر در تورات: در تورات سفر پیدایش باب دوم آیه ۷ می گوید: «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» چنان که دیدید در کتب مذهبی خلقت آدم به اشاره و تمثیل بیان گردیده و متناسب با فهم و ادراک زمان بوده است و می توان بیان و تفسیر آن ها را امروز بر بشر عالم و فهیم القاء نمود.

جریان خلقت بشر: در ضمن موجوداتی که در کره زمین پدید آمده یکی بشر بود. این بشر نیز از جهش ها و فعل و انفعالات ذرات سماوی و اتری بوجود آمد و ترکیباتی از سایر مخلوقات موجب پیدایش آن شد، نه اینکه انسان مستقیماً از میمون باشد، بشر هم یکی نبود بلکه در سراسر کره زمین افرادی از بشر بوجود آمدند که اینها حیوانات مختلف نیز یکی نبودند و در مناطق مختلف زمین هر جا شرایط مناسب با آن موجود بوده افراد آن ها پدید آمده است. این افراد بشر از جنگل ها و مسکن خود بیرون آمده شروع به حرکت کردند.

تماس و برخورد باهم: البته آن ها از این حرکت و مسافرت قصدی و برنامه ای داشتند ولی امروز در نظر ما با وضعی که ما داریم آن مسافرت ها را اتفاقی می گوئیم. در اثر خروج از محل خود موجودات نرینه موجودات مادینه برخورد کردند. این برخورد در ابتدا ایجاد ناراحتی در آن ها نمود و شاید از همدیگر

ترسیدند و جنگ و مبارزه کردند ولی بعداً قوه طبیعی عشق که در وجود آنها بود غلبه کرد و آن‌ها را بهم نزدیک نمود و به همان ترتیبی که قبلاً گفته شد تولید مثل کردند. برخلاف تصور برخی اشخاص وضع طوری نبود که خواهر و برادر مجبور شوند باهم ازدواج نمایند.

نمونه امروزی آن: همین عمل امروزه در بین حیوانات وحشی و حتی حیوانات اهلی موجود و برقرار است و آن را می‌بینیم و به همین ترتیب بین آنها تولید مثل برقرار می‌گردد. بعداً در اثر مرور زمان نظم و ترتیب در کار بشر مستقر گردید چنانکه امروز هم همین نظم موجود است.

توارث چیست؟

ارث بردن: می‌گویند اطفال از پدر و مادر ارث می‌برند. این مطلب درست است ولی از دو نکته غافلند، توارث درست است زیرا نطفه هر طفل از آن ذرات متحرک اتمی داخل بدن انسان بوجود می‌آید و ذرات از کلیه اجزاء بدن شخص مثل چشم و گوش و مغز و اعصاب و استخوان و رگ و پی و همه و همه باهم جمع می‌شود و تشکیل نطفه می‌دهد. پس طبیعی است که بایستی اولاد از پدر ارث ببرد زیرا در او از ژنهای پدر موجود است و قاعداً باید عین پدر شود.

رابطه پدر و اولاد: علت علاقه پدر به طفل و برعکس نیز همین است که از ذرات و انرژی و اتم و الکترون و نوترون و پروتون و عوالم دیگر بدن پدر درست شده. اما علت اینکه اولاد عین پدر نمی‌شود اینست که پس از خروج نطفه از وی و وارد شدن در رحم مادر در آن جا از غذاها و خون‌ها و ویتامینها و ذرات هوایی و گازهای دیگری غیر از آنکه از صلب پدر به رحم مادر آورده از رحم مادر استفاده می‌نماید و بعد هم که به دنیا می‌آید وارد محیط دیگری می‌شود.

شباهت به پدر: ممکنست در اثر آن شباهت به پدر پیدا کند ولی اخلاق آن‌ها شبیه نیست. اولاد در مدت زندگانی از عوامل و عناصر و ویتامین‌ها و ذرات هوایی و گازهای دیگری از خارج استفاده می‌نماید که با آن عواملی که پدرش استفاده کرده متفاوت است و دیگر به آن عوامل پدری احتیاج ندارد لذا باهم تفاوت پیدا می‌کنند مثلاً پدر از روغن حیوانی استفاده کرده و اولاد از روغن نباتی لذا آن قوت و قدرت او را ندارد چنان که در بین مردم هم این نکته روشن شده است.

مثال یک هندوانه: برای مثال در نظر بگیرید از یک هندوانه بزرگ درشت هسته ای می‌گیرند و می‌کارند. در اثر عوامل مختلف جوی و کود و آب و پرورش و غیره هندوانه ای که از هسته به وجود می‌آید شبیه هندوانه اصلی نیست و ممکنست کوچک تر یا درشت تر باشد. البته اصل همان می‌شود و همان هندوانه است حتی نژاد آن هم تغییر نمی‌کند ولی از لحاظ رشد و بزرگی و سایر خصوصیات کم و زیاد می‌شود.

رشد و نمو چیست؟ عوامل و عناصر و موجودات هوایی و ذرات گازی است که به طفل نیرو می بخشد و باعث رشد او در عالم می شود. این همان مشیت الهی است که پرورش شخصیت و استعداد و سلول های مغزی و مکانیسم حواس او را می کند که مقدر و جبر و سرنوشت اوست و با پدر و مادرش فرق دارد. رشد مکانیسم مغزی و سایر اجزای بدن او مثل همان هندوانه که مثل زده شد یا بزرگتر یا کوچکتر از پدر می شود و اگر ظرف حواس و عقل و مغز او رشد بیشتر کرده باشد از نیروی عقلی بیشتری برخوردار می گردد و به او متفکر و نابغه می گویند و اگر ظروف حواس او کوچک تر باشد از ذرات و نیروی شعوری که در هوا هست و قبلاً گفته شد کمتر می گیرد و در نتیجه او را کند ذهن می خوانند. اینست که پدری ممکنست دانشمند باشد و فرزندش نادان و بالعکس پدری نادان فرزندی نابغه و برومند داشته باشد. وضع محیط و اثر آن: ثانیاً وضع محیطی که طفل در آن به وجود می آید اثر دارد مثلاً در آفریقا یا به عرصه وجود می گذارد و به علت وضع خاص آب و هوا و گازهای آنجا طفل مثلاً آن رنگی که پدر دارد نخواهد داشت و غیر او می شود، یعنی ممکنست رنگ پوستش کمی تیره تر از پدر شود، و اخلاقی را که لازمه محیط و آب و هوای آنجاست اتخاذ می کند و همان عوامل محیط آن جا در روحیه و اخلاق و رفتار او اثر می گذارد. حتی این تغییر در بزرگسالان هم موثر است و با اینکه تربیت همان تربیت می باشد شخص در اثر مسافرت از نقطه ای به نقطه دیگر اخلاق و رفتار و فکرش تغییراتی پیدا می کند. علت اینکه ساکنان صحاری و دهات فکرشان قوی تر است و بهتر فکر می کنند بهره بردن از هوای قوی است که آنها در دسترس دارند، چنان که نوابغ و انبیا و سلاطین بزرگ در بین آنها پیدا شده است. تمام این اموری که گفته شد تشکیل جبر و مقدر بشر را می دهد.

اختلاف نواحی زمین: در مناطق مختلف زمین آب و هوا و گازها و سیاله های سماوی فرق می کند مثلاً وضعی که در سیبری است با یک محل معتدل یا گرمسیر تفاوت دارد به این لحاظ است که مردمانی که در نقاط مختلف زندگی می کنند دارای اخلاق و رفتار متفاوت هستند و هرگاه مردمانی از یک منطقه کوچ کنند و به جای دیگری که محیط متفاوت است رفته مدتی در آنجا به سر برند بدون شک اخلاقشان تغییر می کند که شاید در نظر محسوس نباشد. اما اگر بتوانند به وسیله فیلم و ضبط صوت حالات آن ها را در نقاط مختلف ثبت نمایند این تفاوت روشن و حسی می گردد.

سخنی درباره پریسپری و قالب مثالی

وضع پس از مرگ: در موقع گفتگو از تحول، به اصطلاح مردم مرگ، اینطور گفته شد که بعد از تحول اجزاء جسم به سرعت از هم متلاشی شده می باشد و پس از سیر مدارجی به صورت گازهای اولیه بر می گردد. حال صحبت سر آن است که آیا بعد از مرگ انسان به کلی از بین می رود یا چیزی از او باقی می ماند. این حقیقت را در کتاب «دینامیسم آفرینش» بیان داشته ام اما چون بسیاری اشخاص این نکته را پرسیده اند در اینجا هم ایجاب می کند وضع آن را به طور روشنتر و مفصلتر به اطلاع خوانندگان گرامی برسانم.

بقای پس از مرگ: به غیر از مادیون که منکر باقی ماندن شخصیت انسان بعد از تحول، مرگ، هستند کلیه الهیون ادیان جهان و اسپیریست ها و روحیون و همه معتقدین به روح چنین عقیده دارند که آنچه پس از مرگ از انسان باقی می ماند روح است و روح هر فرد شخصیتی معین دارد و روح موجودات جدا جدا است که پس از تحول جسم روح آن باقی می ماند و جاودان است.

روح انفرادی نیست: هرچند این حقیقت را در کتاب «دینامیسم آفرینش» روشن ساخته ام اینجا به طور اشاره می گویم که روح افراد اعم از بشر یا حیوان جداگانه نیست بلکه روح یک واحد متصل یکپارچه ای است که سراسر عالم را فراگرفته و هر موجودی به قدر استعداد و سازمان بدن و مکانیسم مغزش از این روح کلی عالمی استفاده می برد همان طور که آلات مختلفه و بزرگ و کوچک برق هر کدام به قدر مکانیسم و سازمان درونی و گنجایش و قدرت خود از برق استفاده می کنند. بنابراین پس از مرگ روح اشخاص به طور مستقل باقی نیست بلکه همان روح کلی ابدی جاودانی عالمی است که همه موجودات در هر حال و هر تحول از آن بهره می برند.

بعد از مرگ از ما چه می ماند: حالا که چنین است چه چیزی پس از مرگ انسان می ماند؟ این مسئله ای است که در اینجا بیان می دارم. آنچه از انسان باقی می ماند قالبی است که نام آن را در ادوار گذشته روان یا نفس گذارده اند و روحیون امروز آن را پریسپری یا قالب مثالی می گویند و به نام جسم قلیائی هم خوانده می شود. هر چند فهم آن با وضع جسمانی که ما داریم مشکل است سعی می کنم ماهیت آن را تشریح نمایم.

ماهیت پریسپری

پوست و طبقات آن: هرگاه به جسم یک انسان بنگریم می بینیم از اجزای مختلف تشکیل گردیده و روی همه آنها را پوست فرا گرفته که دارای سوراخ ها و مثامات ریز است و زیر این پوست، پوست دیگر واقع

شده و باز هم طبقات دیگر است که در اصطلاح علم طبیعی آن را مزودرم، آندودرم، واکتودرم و غیره می‌گویند و در زیر همه گوشت و عروق و استخوان و غیره واقع شده است. همه اینها از همان مواد و گازهای فشرده و مواد زمینی که همه یک اصل دارند تشکیل گردیده است.

تشکیلات دیگر: درست شبیه همین سازمان جسمی که از مواد غلیظ و فشرده به وجود آمده تشکیلات دیگری در بدن وجود دارد که از مواد اتری رقیق و گازهای نامرئی و هوایی بوجود آمده است. همان گونه که بیان شد این ماده رقیق اتری همان تشکیلات جسم را دارد و مانند خود بدن دارای گوشت و استخوان و غیره منتها از همان ماده گازی است و مانند لانه زنبور مشبک است و از هاله های نور و تشعشعات نوری تشکیل یافته است. پس از آن که کالبد در اثر حالتی که به مرگ موسوم است تحول یافت گازهایی که تشکیل پریسیری را می‌دهد و تاکنون همراه جسم بود به حرکت در آمده زندگی مستقل خود را شروع می‌کنند.

تشبیه برای فهم: برای فهم مطلب گوسفندی را در نظر بگیرید که گوشت و مواد داخل آن را بیرون آورند و فقط پوست آن را باقی گذارند. آنچه تشکیلات داخلی بدن گوسفند در حال حیات او موجود بوده یعنی گوشت و استخوان و خون و رگ خورده و مصرف شده و تحول یافته ولی پوستی که از او باقی می‌ماند اگر آن را باد کنند خواهند دید که همان هیكل گوسفند است و قالب اوست چنانچه در علم طبیعی حیوانات و پرندگان را به این ترتیب حفظ می‌نمایند و این عمل را «آمپایمان» یا پر کردن پوست از گاه می‌نامند. برای این کار آنچه درون بدن حیوان است خالی می‌کنند و فقط پوست حیوان را نگاه می‌دارند و آن را با گاه یا مواد دیگر پر می‌کنند و ظاهرا حیوان عینا یک حیوان زنده است و فقط حرکات حیات را ندارد.

نکته ای در حاشیه: ناگفته نماند که آن پوست هم در عالم خود بدون روح و بدون قدرت نیست. اگر قدرت نداشت متلاشی می‌شد. فرضا متلاشی هم بشود باز روح دارد و بی روح نیست و در هر مرحله ای روح دارد منتها نباید توقع داشت که قدرت آن مثل بمب اتمی باشد یا مثل خود حیوان حرکت کند و اگر آن را روی زمین بگذارند راه برود. قدرت آن از لحاظ شدت و نوع با قدرتی که در حال حیات داشت فرق دارد. علت روح داشتن پوست: یکی از علل روح داشتنش این است که گرم است و وقتی آن را به تن بپوشند تولید حرارت می‌کند. به همین لحاظ است که یک پوستین یا یک لحاف پشمی خود به خود حرارت ایجاد می‌کند و گاهی هم پشم کرم می‌زند و اینها همه دلیل وجود روح در آنهاست. دلیل دیگر آن است که گاهی برخی پوستها را به هم می‌سایند تولید جرقه های الکتریکی در آن می‌شود که در جای تاریک مرئی است. اگر روح نداشته باشد یعنی گازهای سماوی در آن جریان پیدا نکنند این جرقه ها و قدرتها ولو اینکه به نسبت ناچیز به نظر می‌رسد چیست؟

همه چیز قدرت دارد: گوشت گوسفند هم پس از کشته شدن دارای قدرت است و علت این است که آن را کباب می کنند و می خورند تا در انسان تولید انرژی نماید. خلاصه بگویم همه جای عالم قدرت و نیرو دارد. حالا می خواهید اسم آن را روح بگذارید یا کالری یا قدرت یا انرژی مختارید. اگر آن را هوا هم بنامید باز قدرت است چنانچه همین هوا اگر چند ثانیه از یک موجود گرفته شود می میرد. تمام اشتباهاتی که در دنیا پیدا می شود بر سر اسم گذاری است و اگر اسم را ملاک فهم قرار ندهند بسیاری از مشکلات حل می شود.

بازگشت به تمثیل: این پوست گوسفند در حقیقت قالبی است که از جسم جدا گردیده ولی عینا شکل جسم را دارد. پریسپری هم مثل آن پوست است با این تفاوت که پوست حیوان قدرت خود حیوان را ندارد ولی پریسپری قدرت و حرکت و جنبش فوق العاده زیاد دارد و علت قدرت آن همانا گردش گازها و عوامل اثری است که در او باقی است. چنان که در جای دیگر گفته شد همین حرکت و جنبش است که حیات را در عالم بوجود می آورد. به واسطه این حرکت و جنبش، با گازهای اثری رقیق عالم که ما آن را روح می نامیم و سایر گازهای سبک سماوی اتصال دارد.

جواب ایراد: هرگاه ایراد کنند که چگونه پریسپری نقش و قیافه و قالب انسان یا حیوانات را دارد من از ایراد کنندگان خواهم خواست نخست به این سوال پاسخ دهند: آیا می دانید چگونه نقش یک انسان یا حیوان در رحم بسته می شود؟ کدام مجسمه ساز و کدام نقاش و کدام ملائکه آمده اند و صورت کامل و دقیق یک انسان یا یک اسب یا یک شیر یا یک مرغ یا یک مگس را در جنین آنها ترسیم کرده اند و آن را با دقت کامل و ظرافت و لطافت هر چه تمامتر حجاری و نقاشی نموده اند؟ چه کسی این چشم ظریف با خصوصیات و عدسی ها و شیشه ها و پلک ها و مایعات و مژه ها و سایر اجزای آن بوجود آورده و به دقت و ظرافت قالب ریزی نموده است؟ چه کسی گوش را با آن همه قسمتهای بسیار ظریف و حساس ساخته و سوار و برپا نموده است؟ آیا می دانید و خبر دارید؟

رموز آفرینش: آیا می دانید وقتی ذرات حیاتی از بدن انسان بسوی مرکز اصلی نطفه با سرعت فوق العاده به حرکت در می آیند و در آنجا شکل نطفه را می سازند و از حرکات آن اتم ها و ذرات این شکلها گرفته می شود و بعداً در رحم صورت تمام نمای خلقت انسان یا حیوان بدون دخالت هیچ نقاش یا صورتگری بسته می شود چه نیرویی در آن دخالت می کند؟

حل مطلب: همان نیروئی که نقش من و شما و همه حیوانات و همه نباتات و همه خلقت را بسته است بلی همان نیرو می تواند نقش پریسپری را درست کند. شما آن را واضح و روشن می بینید و می دانید پس چه

شک در این دارید؟ حالا به خوبی فهمیدیم پریسپری چیست و از چه نیرویی تشکیل و چگونه درست شده است.

صلابت و رقت: هرگاه یک پوست خالی گوسفند را بفشاریم فرو می رود و منقبض و منبسط می شود و شکل خود را از دست می دهد در حالی که وقتی گوشت و استخوان در زیر آن بود فرو بردن و تغییر شکل آن بسیار مشکل بود. پریسپری وقتی در درون جسم باشد با صلابت جسم شریک است ولی وقتی بدون جسم باشد مثل همان پوست خالی رقیق است. در پریسپری همه حرکات جسم وجود دارد و در آن انواع و اقسام گازهای حرکت دار موجود است. در واقع می توان گفت همان طور که پس از رفتن زنبورها لانه آنها باقی می ماند پس از ترک کالبد «جسم» پریسپری هم باقی است.

جنس پریسپری: گازی که تشکیل پریسپری را داده واسطه بین ماده اتری بسیار رقیقی است که روح نامیده می شود و ماده ثقیل و خشن که جسم نام دارد. علت اینکه ما با این چشم و وضع فعلی حواس خود نمی توانیم پریسپری را به طور عادی و معمولی ببینیم آن است که پریسپری تا آلت نداشته باشد و از وسیله ای استفاده نکند نمی تواند صحبت کند یا خود را نشان دهد مگر اینکه با مقرراتی خاص آلتی در اختیار آن بگذارند که این آلت یا یک نفر واسطه روحی است که استعداد برای این کار دارد و آن را مدیوم می گویند و پریسپری به وسیله او صحبت می کند یا میز و انواع وسایلی است که روحیون از آن استفاده می کنند. به طور کلی این قاعده نسبت به تمام گازهای رقیق در عالم جاری است که تا وقتی آلت نباشد مرئی و ظاهر نخواهند شد.

قدرت پریسپری: قدرت پریسپری از جسم بیشتر است زیرا ذرات آن سبک تر شده و سرعت بیشتر دارد و قبلاً گفتیم که هر چه سبکتر باشد سریع تر و پرگردش تر و در نتیجه قویتر است. در این حال پریسپری وضع دود یا ابر یا چنین چیزهایی دارد که می توان حالت آن را به حالت بی وزنی شبیه کرد که در این وضع هر قدم آن مساوی با میلیاردها قدم بشر است چنان که فضانوردان در فضا خیلی سریع می توانند حرکت کنند چون حالت بی وزنی دارند یا در کره ماه که به قول علمای هیئت جدید جاذبه اش کمتر است سرعت قدم و پرش انسان چندین برابر کره زمین است. پریسپری هم به علت سبکی فوق العاده وزن خود سرعت بسیار زیاد دارد که بعد و مسافت برای او معنی نخواهد داشت و همه جا می تواند برود و همه جا را به آسانی بداند و به محض اراده ببیند و درک کند. اینکه در قدیم طی الارض می گفتند اشاره به همین قسمت است.

پریسپری های اطراف ما: پریسپری های موجودات گذشته اکنون در اطراف ما باقی است و در هر کجا هستیم باید بدانیم که دسته دسته پریسپری ها در پیرامون ما در گردش و آمد و شد هستند از کنار ما رد

می شوند، به راست و چپ و بالا و پایین می روند و هیچ مانعی و دیواری برای آنها حائل نیست. برخی اشخاص که استعداد طبیعی دارند یا با تمرین مداوم و ورزشهای مناسب روحی چشمان خود را مسلح می کنند و دقت بسیار روا می دارند ممکن است آنها را مشاهده کنند.

عمر پریسپری ها: پریسپری ها چون از گازهای نسبتاً فشرده شده تشکیل گردیده اند مدت‌ها در عالم باقی می مانند همان طور که پوست حیواناتی که خشک شده و از گاه پر کرده اند مدت‌ها باقی است. اما تا ابد به این صورت نیستند و بالاخره ممکن است آنها هم روزی خرده خرده به قطعات ریزتر تبدیل شوند و تحول یابند که درباره آن فعلاً بیش از این صحبت جایز نیست.

روح و پریسپری: همین پریسپری در عین سبکی و بی وزنی محرکش روح است که ماده آن الطف یعنی بسیار سبکتر و لطیفتر از پریسپری و از آن رقیقتر و ریزتر است و محرک روح هم گازهای رقیقتر می باشد و این وضع به سلسله مراتب ادامه دارد.

اعمالی از پریسپری ها: البته پریسپری ها زندگی مخصوص به خود دارند و هر وقت لازم باشد یا وظیفه ای لازم باشد به سطح زمین پایین می آیند و چون نوسان دارند مثل دود برای آنها بالا و پایین شدن بسیار سهل است و در مثل می توان آنها را به برق آسمان تشبیه کرد که از جو فوقانی به سرعت به سوی زمین سرازیر می گردد. بلی پریسپری ها هم زندگانی دارند چنانچه هر موجودی در عالم و هر اتمی در هر حال زندگی به خصوصی دارد و اصولاً حیات و جنبش بدون فعالیت نیست. وقتی جسمی تحول پیدا می کند تبدیل به مواد دیگری از قبیل کرم ها و حشرات می شود که آنها هم حیات دارند. مقصود این است که هیچ حالی در عالم نیست که بدون حیات باشد و به هر صورت حیات ادامه دارد. بحث درباره نحوه حیات پریسپری ها باعث طول مقال می گردد و انشاءالله در موقع دیگر گفته خواهد شد.

نقش های روی اشیای دیرین: چنانکه در کتب طبیعی و دیرین شناسی و معدن شناسی نوشته اند در بعضی سنگ ها که به صورت زغال سنگ استخراج می شود عکسها و نقوشی از نباتات و حیوانات نقش بسته شده و در برخی مواد معدنی مانند عنبر زرد *Ambre Jaune* یا کهربا نقوشی از حشرات نقش بسته و حتی در بعضی سنگهای بیابانی و تنه بریده درختان عکسهایی از انسان و حیوانات و نباتات دیده اند که با هیچ وسیله بشری روی آنها ثبت نگردیده و وجود اینها موید وجود پریسپری است که نقش بشر و موجودات را در تمام مراحل در خود ثبت می نماید.

عکس برداری از حیات: چیزی که باید متوجه شویم عکس برداری های پریسپری از حیات است. همان طور که روی ماده ژلاتینی یک فیلم سینما عکسها ثبت می شود کلیه حالات و آنات حیات روی ماده پریسپری ثبت و محفوظ است و هر وقت بخواهد یا مصلحت باشد نمایش داده می شود و مجازات و

پاداش اعمال این جهان به همان صورت است چنانکه به تفصیل در کتاب «دینامیسم آفرینش» و ابتدای همین کتاب گلهای راهنمایی بیان شده و محتاج تکرار نیست و آیات قرآنی و سایر کتب دینی و احادیث بسیار موید این مطلب است.

درجات و مقامات ارواح: در زبان ادیان و بیان فلسفه و روحیون از مدارج و درجات ارواح و مقامات آنها در دنیای دیگر بسی سخن رفته است. اینک حقیقت آن را بیان می‌کنیم که درجات ارواح چیست و چگونه با یکدیگر تفاوت دارد و بالا و پایین کدام است. باید دانست که الفاظ بالا و پایین نسبی است و هر جسم ثقیل پایین تر و هر جسم سبک بالاتر است و نسبت را ما از روی تراکم و رقت می‌سنجیم کما اینکه کره زمین برای ما سنگینتر و پرجرم تر است لذا آن را پایین حساب می‌کنیم و جو آن و مواد سبک را که از آن دور می‌شوند بالا محسوب می‌داریم و همین طور سایر کرات را سنگین و جوی که روی آنها را پوشانیده سبک می‌دانیم و هر چه بالا رود سبکتر می‌شود و این سبکی همچنان تا الی غیرالنهایه ادامه می‌یابد.

هر چه سبکتر بالاتر: همان طور که گفته شد هر چیزی که سبکتر باشد بالاتر می‌رود، نسبت به آن که وزنش بیشتر است، و بالا و پایین مطلق وجود ندارد. آب دریا نسبت به ابر سنگین است و در پایین می‌ماند اما وقتی در اثر تابش آفتاب تبدیل به بخار گردید سبک شده بالا می‌رود زیرا در این حال دیگر نباید پایین بماند و در سطح دریا وظیفه ای ندارد. وقتی بخار شد سرعت حرکتش بیشتر می‌شود و سبکتر است و اتمهایش ریزتر می‌گردد. همین بخار آب که از آبهای سطح زمین بر می‌خیزد ابتدا به صورت گازهایی بسیار رقیقی است که در جو پراکنده و با چشم قابل رویت نیست به این لحاظ از وجود آن اطلاع ندارند. همین که متراکم تر شد و فشرده گردید به صورت ابر در می‌آید که چون از آب سبکتر است در سطح بالاتر قرار گرفته است.

طبقات ابرها: ابرها هم طبقات مختلف دارند و برخی از آنها که سبکتر است در طبقات بالا قرار دارد و هر چه رقیقتر باشد در محل بالاتر واقع می‌شود. چنان که قبلاً گفتیم و علمای هیئت امروز هم می‌دانند جو زمین دارای طبقاتی است که هر چه از زمین دورتر باشد رقیقتر و سبکتر است و برای هر طبقه نامی نهاده اند.

قاعده درجات: پس قاعده این است هرچه سبکتر باشد بالاتر از جسم ثقیل است و هرچه سنگین باشد پایینتر، چنانکه بعد از تشکیل ابر و فعل و انفعالات اتمی ابرها در اثر تولید قوه محرکه و قسمتهای ریزی که در بخار است و در اثر گردش سریع آنها تولید حرارت می‌شود، گازها باهم ترکیب شده اکسیژن و هیدروژن آنها تبدیل به آب شده به صورت قطرات باران در می‌آید یعنی حول و تحویل پیدا می‌کند و به

محض اینکه تبدیل به باران شد چون سنگین است نمی تواند در بالا بماند و به طرف زمین می افتد. خلاصه سبک شد بالا رفت و سنگین شد پایین آمد.

درجات پریسپری بر حسب عمر: وضع پریسپری هم تقریباً چنین است. هرچه از عمر آنها می گذرد و طول مدت پیدا کنند سبکتر می شوند زیرا انرژی ها از آنها سوا می گردد و گازهایشان رقیقتر می شود و هرچه سبکتر و رقیقتر شد بالاتر می رود تا آن که به حد اعلا می رسد یعنی بسیار بسیار رقیق می شود. به این ترتیب برای آنها درجاتی و طبقاتی تشکیل می شود که در طبقات بالاتر پریسپریهای قدیمی تر و در طبقات پایین پریسپری های جدید قرار دارد.

خاتمه سخن درباره تحول: این بود فعلاً آنچه درباره پریسپری لازم است بدانید. با این بیان موضوع خداوند و طبیعت و حقیقت و مرگ «تحول» و بقای پس از مرگ روشن گردید و معلوم شد که مادی و معنوی باهم تفاوتی ندارند و از همه بالاتر رمز حیات مکشوف شد.

سخن خاتمه: حالا که حقیقت وجود شعور را در عالم لایتناهی ثابت و روشن کردیم توصیه می کنیم که مادیون به نوشته های خود اضافه کنند که ماده و طبیعتی که آنها به وجودش قائلند دارای قدرت و شعور است و وقتی که به این حقیقت اذعان کردند آنها هم با خداپرستان هماهنگ شده و همه باهم هم صدا می گردند و یکنواخت در راه وحدت پیش می روند.

پریسپری و مقام آن: پس از انتشار مقاله فوق در سالنامه نور دانش ۱۳۴۸ یکی از دوستان دانشمند سوالی کرده پرسیده است که وقتی گازها و ذرات لطیف تشکیل اجسام را می دهند پریسپری آن کجاست؟ در پاسخ لازم آمد ضمن شرحی که درباره تشکیل جسم و روح اشیاء و اجسام بیان می دارم پریسپری آنها را هم بهتر بشناسانم.

تکمیل جسم: در بالا گفته شد که در اثر فشرده شدن گازهای بینهایت لطیف سماوی و پیوستن آنها به یکدیگر و تراکم این گازها کم کم وضع آنها از حالت نامرئی لطیف خارج شده، غلیظ و غلیظتر می گردد و باز هم غلیظتر می شود تا جسمیت پیدا کند و به رویت این بشر که ما هستیم در می آید.

مقام روح: اینک می گویم که منکر این مسئله نمی توان شد که آن گازهای لطیف اولیه که به چشم انسان نمی آید موجود است و در خلال همان جسم ثقیلی که از تراکم گازها تشکیل شده وجود دارد لذا آنچه گاز نامرئی لطیف است که در درون و همراه ذرات تشکیل شده جسمی است نیروی روح می توان نامید و آنچه به رویت در می آید جسم می خوانیم.

نیروی سوم یا نیروی بینابین: نیروی دیگری در بین این دو قدرت وجود دارد که نه کاملاً ثقیل و متراکم است و نه به صورت جسم در آمده و نه به آن صورت الطف که روح خوانده شده می باشد بلکه می توان

گفت بین آن دو است یعنی پس از نیم بند شدن گازها که هنوز تشکیل جسم مرئی نداده اند قدرتی هست نه به غلظت جسم و نه به لطافت روح بلکه بینابین آن دو. این را پریسپری یا قالب مثالی می نامند. نقشه اشیاء: شیئی که باید تشکیل شود اعم از اینکه یک کره بزرگ است یا جسم یک انسان، برای تشکیل شدن آن قبلاً نقشه ای بوجود می آید همان طور که وقتی یک نقاش می خواهد تابلویی ترسیم کند ابتدا طرح آن را به صورت رقیق و تقریباً نامرئی روی بوم نقاشی می کشد بعد آن را جسمیت می دهد یا یک معمار که می خواهد ساختمانی بسازد ابتدا نقشه و طرح کلی آن را روی کاغذ می آورد. نقشه تشکیل جسم هم با همان مواد نیم بند رقیق موجود است که روح در آن قالب و طرح دخالت می کند و به وسیله تراکم ذرات لطیف جسمیت آن شیء ساخته و بنا می شود.

سه قسمت شیء: این است که در یک شیء هر سه قسمت موجود است: یکی ماده مرئی که در اثر غلظت فوق العاده و تراکم ذرات به یکدیگر است، دیگر ذرات رقیق که به صورت تراکم جسمی در نیامده و طرح و قالب آن شیء هستند و این قالب محفوظ است. سوم نیروی لطیف و رقیق که در تمام قسمتهای جسم به صورت نامرئی وجود دارد که آن روح است.

مثال: برای مثال می توان این سه نیرو را به یک فلز سرب مجسم کرد که در حال ذوب شدن است. یک قسمت از آن هنوز آب نشده و جسمیت دارد. قسمتی ذوب شده و مایع و به صورت رقیق است و قسمتی هم در اطراف آن به صورت ذرات و گاز در حال تصاعد می باشد.

تحول یا مرگ شیء: جسم یعنی ذرات متراکم و متکاثف پس از آنکه دوران تکامل خود را سپیر نموده و پیر و فرسوده شد متلاشی می شود و همان گازهایی که در اثر تراکم تشکیل ماده ثقیل جسم را دادند بار دیگر لطیف و الطف شده پس از طی دوران تصفیه و رقت به صورت مواد اولیه در می آیند. اما نقشه ای که برای شیئی ساخته شد و قالبی که شیء در آن قرار می گیرد یعنی همان پریسپری تا مدتها باقی و برقرار است و می توان آن را نقشه زنده و ذی حیات موجودات خواند.

نیروی الهی: این بود بیانی از روح و جسم و پریسپری در قسمت بسیار کوچک و ناچیزی از عالم که گازها در اثر فشار متراکم تر شده تشکیل جسمی به نام یک کره می دهند یا یک موجود را می سازند. حال می گویم که هرگاه تمام گازهای لطیف سماوی، تمام کرات، تمام موجودات، تمام قدرت های کلی و بی ابتدا و بی انتهای عالم را در نظر بگیریم به اضافه فهم و شعور و عقل و نیرو و نور و آنچه فکر می کنید

در عالم هست و مجموعه بی انتهای اصیل و قادر لطیف و الطف و الطف...^{۲۸} عالم را در قدرت لایتناهی اندیشه تصور کنیم کل این قدرتها و نیروها و موجودیها را نور لایزال پروردگاری می توان نامید که فاصله ای با موجودات ندارد و همراه آنها است.

^{۲۸} - چند نقطه، علامت ادامه دادن کلمه الطف است که به علت نارسایی کلام بشر ناچاریم آن را قطع کنیم اما باید بدانیم که هرچه این مواد و گازها را لطیف تر فرض کنیم باز هم از آن لطیف تر است و میزانی برای فهم لطافت آنها در دسترس بشر نیست.

نوری که بشر تاکنون به آن پی نبرده است

با نبودن ابزار صحیح کلمات و اسم درباره چیزی که سابقه نداشته و تشبیه درباره چیزی که اندیشه بشر نمی تواند عظمت آن را درک کند و فرا گیرد امید است بتوانم درباره این نوری که تاکنون بشر پی به ماهیت آن نبرده تا آنجا که امکان دارد بیان سازم. خلاصه مطالب آن را طی قطعه شعری به این شرح بیان داشته ام:

نور نوین یا نور الانوار

گویم بیان ز نور و مطالب در اختفاست
بشنو ز کشف نور نوینی سخن کز او
اکنون مرا که دید حقیقی مجاز شد
تا حال گفته اند که ششصد کرومتر
نور نوین و سرعت بی انتهای آن
واژه ندارد آنکه بگویم برای تو
گفتن چه به بود ز نگفتن برای خلق
سرعت بسی ز سرعت انور سریع تر
انوار اعظمی که نگنجد در آن «زمان»
نور لطیف و الطف از الطف لطیف تر
عاقل اگر چه می نکند انتقاد علم
رازی که گویمت بشنو جد و جهد کن
دانستم از تفکر در هستی جهان
«حشمت» سخن ز نور و تجلی تازه گفت

مخصوص قرن بیست که دانش برای ماست
بس رنگریز پرتوی از ذره درسماست
در اشتیاق پرتو مجهول، رهنماست
در ثانیه است^{۲۹} سرعت نوری که در هواست
ما فوق سرعت است که آن نوری از خداست
واقف شوی بمطلب اگر فکرت بجاست
زین نور بی حساب سریعی که در خفاست
کاغاز و ابتدا به همان لحظه انتهاست
میلیاردها برابر سرعت در این فضاست
نیروی کل عالم و قدرت به منتهاست
در کشف آن بکوش که غفلت بر آن خطاست
دلک حقایقی که کنی وه چه پر بهاست
کاین نور بس رقیق زانوار کبریاست
حاصل شود پدیده نیران^{۳۰} که این بهدی است^{۳۱}

^{۲۹} - مقصود سرعت نور معمولی سیصد هزار کیلومتر در

ثانیه است.

^{۳۰} - جمع نور

^{۳۱} - من فقط راهنمایی کردم و بعدها باید پدیده این نور

کشف و روشن شود.

نور نوین: سخن درباره نوری است که تاکنون راز آن بر بشر مخفی بوده و اینک که دوران ترقی دانش قرن بیستم است و بشر عهد شکافتن اتم و بهره برداری از نیروی هسته و فضاپیمایی و اکتشافات کیهانی را می گذراند و اینک که برای بشر این قرن دوره نوین از علم ظاهر و آشکار گردیده درباره این نور سخن گفته می شود. این نوری است که اطلاع بر اسرار آن تاکنون برای انسان در پرده و خفا بوده و بسیار جالبست.

نام نور: چون تا امروز بشر به راز آن پی نبرده بود اسمی هم برای آن گذارده نشده و نمی دانم چه نامی بر آن بنهم. شاید نام «رنگریز» بمناسبتی که خواهیم گفت برای آن مناسبتر باشد.

تجزیه نور: این نور تالوئی است از انوار اصلی عالم مانند تالو و انعکاسی که ما در یک منشور بلوری یا آویز چراغ می بینیم. وقتی از پشت منشور به نور سفید آفتاب بنگرید می بینید که نور مزبور به رنگ هائی تجزیه شده و الوان مختلفی در نظر شما جلوه می دهند. یک رشته اشعه نور وقتی بر منشور بتابد تجزیه می شود و به صورتهای ریز در می آید که تشکیلات بسیار کوچک و لطیف آن ذرات را می توان رنگریز نامید.

نور الانوار: آن نور قوی یا نور الانوار هم وقتی به اجسام بسیار ریز لطیف که میلیاردها ریزتر و لطیف ترند می تابد تالوهای رنگین بسیار ریزی پیدا می کند که می توان آن را رنگریز نام گذاری کرد. همان طور که نور آفتاب وقتی به قطرات ریز ابر و آب در فضا بر می خورد تالوهای قوس و قزح را پیدا می کند.

انعکاس نور است نه خود آن: باز به مثل آن منشور بر می گردیم. در پشت منشور آنچه پیداست خود نور نیست بلکه نوری است که در شعاع معینی به صورت رنگها تجزیه می شود آن نور بزرگ هم وقتی به ذرات ریز بر می خورد پرتوهای آن به صورت رنگریز در می آید، کلمه رنگریز به معنی ریزه های رنگ یا به معنی پدیده ایست که رنگ از آن جاری است و می ریزد.

رنگ و بی رنگی: به همین علت است که آگاهان بدون اینکه از ماهیت و حقیقت این موضوع خبر داشته باشند با راهنمایی الهام، دنیای بی رنگی را پس از تجلی انعکاس رنگها دانسته اند و در واقع چون درست بیندیشید خواهید دید که آنچه رنگ در عالم می بینیم جز پرتوی از نور بی رنگی نیست و به همین علت است که بر علم فیزیک مسلم شده که مجموعه رنگها با میزان معینی به نور بی رنگ مبدل می شود و نور بی رنگ هم در اثر تجزیه به رنگها تبدیل می گردد.

عمومیت رنگریزها: رنگریزها که پرتوی از نور الانوار یعنی نور بزرگ و اصلی عالم است سراسر فضای لایتناهی را پوشانیده و هر جا که بتوان دسترسی یافت و مورد مطالعه قرار داد آثار آن به شکلی خاص متناسب با آن عمل می کند و وظیفه ای که لازم است انجام می دهد.

کلید فهم: حال که حقیقت راهنمایی کرد و به این نور بزرگ پی برده شد امید است این مطلب کلیدی باشد که راهنما به سوی گشودن مجهولات عالم گردد. شوق و عشق به گشایش راز عالم و باز کردن درهای علم در بشر به ودیعت گذارده شده و با کلیدهایی که یکی از آنان به دست داده شد انتظار می رود خدمات بسیار مهم و ارزنده در روشن شدن رازهای عالم انجام یابد.

خصوصیات نور: تاکنون گفته اند که نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر سرعت دارد و این موضوع به آزمایش رسیده است. این سرعت نور معمولی است اما نور نوین که آن را نور الانوار نامیده ام دارای سرعتی بینهایت زیاد است که میلیاردها میلیارد برابر سرعت نور معمولی است.

سرعت نور: سرعت آن نور مافوق سرعت هر نوری است زیرا این نور خداست، معنی واقعی آیه شریفه قرآن مجید «الله نور السموات و الارض، سوره نور ۲۴» همین نور است نه نور معمولی.

نور معمولی چیست؟ منظور نور معمولی نیست و خدا را نمی توان نور معمولی دانست زیرا آنچه ما نور می نامیم و نور می دانیم تابش اشعه جسم گداخته خورشید بر کرات تابعه آن منجمله زمین است. چگونه خدا را به این نور می توان تشبیه کرد؟ البته نباید فراموش کرد که نور خورشید هم پرتو و نشانی از نیرو و قدرت الهی است و از آن جدا نیست ولی آن نور الانوار چیز دیگری است.

دلیل دیگر: دلیل دیگری که نور عالم لایتناهی خیلی بالاتر و عمومی تر از این نور خورشید است که ما می بینیم اینست که نور فضا آن چنان که فضانوردان ضمن سفر فضائی خود دیده اند چیزی غیر از نور خورشید است و شکل آن نیز غیر از آنست. به این لحاظ است که آنها فضا را به رنگهای دیگری غیر از آنچه ما می بینیم مثلا بنفش بسیار سیر یا رنگهای تیره دیده اند و تازه آن هم انعکاسی است و حقیقت نور الانوار نیست.

سخنی از نور الانوار: چنانکه بیان شد لغتی وجود ندارد که با آن نور جدید را نام گذاری کنیم لیکن با تفکر و تدبیر می توان تا حدی به آن واقف گردید. سخن گفتن درباره این نور بسیار بجا است یعنی وقت آن فرا رسیده که راجع به این نیروی عظیم عالم سخن گویم و آن را از حالت خفا و مجهول برای بشر بیرون آورم.

ماهیت نور الانوار: این نوری است که به چشم بشر نمی آید زیرا دستگاه محدود چشم فقط برای استفاده کره زمین و دیدن نوری که از خورشید بر این کره می تابد ساخته شده و قدرت دیدن آن نور را ندارد و لزومی ندارد که قدرت دید آن را داشته باشد زیرا نیازمند به آن نیست و هر چیزی که در بشر یا سایر موجودات قرار داده شده به خاطر نیاز معینی است که به آن دارند.

محدودیت دستگاه دید بشر: نه تنها چشم انسان را یارای دیدن آن نور اصلی نیست بلکه پرتوهائی از همین نور عادی خورشید هم وجود دارد که چشم بشر قدرت دیدن آن را ندارد چنانکه پس از تجزیه نور در طیف به هفت رنگ اصلی بنفش، نیلی، آبی، سبز، زرد، نارنجی و قرمز متوجه شده اند که قبل از نور بنفش اشعه دیگری هست که به تدریج به طرف غلظت می رود و این نور را که خیلی قوی است ماوراء بنفش «اولترا ویولت» نامیدند و بعد از رنگ قرمز هم نورهای دیگری هست که طول موج آن کمتر است چشم بشر فقط قدرت دید آن هفت رنگ اصلی را دارد و آنچه در بالای بنفش و پائین قرمز وجود دارد به چشم نمی آید. اینست که آن انوار را ماوراء بنفش و مادون قرمز نامیدند و با دستگاه های مخصوص توانستند آنها را تا حدودی مورد استفاده قرار دهند.

خواص اشعه ماورای خورشیدی: نور ماوراء بنفش با اینکه مرئی نیست ولی خیلی قوی و نیرومند است و بشر توانسته از آن استفاده هائی کند و به وسیله ساختن برخی چراغها که پرتو آن نور را می تاباند توانسته اند دردهای بدن را رفع و تاثیر در پوست بجا گذارند. دانشمندان توانسته اند به کمک علم و تجربه حقایق درباره اشعه ماوراء بنفش بدانند. آنها دانسته اند که این نور بسیار قوی است و بشر تاب تحمل آن را ندارد و فضاوردان اخیراً به نورهای بسیار قوی و پرننگی پی برده اند که پرتوی از نورهای ماوراء است و این خود پرتوی از نور معمولی خورشید است نه نور حقیقی.

قدرت نور الانوار: اما نور الانوار از کلیه نورهای عالم قویتر است و آن را انور از نور و نور الانوار باید نامید به طوری که چشم بشر یارای دیدن آن را ندارد. در واقع می توان رنگریز این نور را آخرین حد رنگ که قابل رویت است دانست یعنی ریزه هائی از رنگ که به مراتب از اتم ریزتر می شود.

ازدیاد نیرو با لطافت: این نکته بسی روشن است که هر چه جسم لطیفتر و کوچکتر گردد نیروی آن بیشتر است. چنان که بمب اتمی به تناسب خود آن چنان نیروی شگرفی دارد می دانید که بمب اتمی حجم کوچکی دارد و دو بمبی که در شهرهای هیروشیما و ناکازاکی افکنده شده و در صفحه بعد گراور شده، حجم آنها هر کدام به اندازه یک بره کوچک است. هر ماده مترامی که به این حجم تصور کنید آن قدرها قدرت ندارد اما این حجم ناچیز چنان قوی است که توانست یک شهر چند صد هزار نفری را زیر و رو سازد، چند صد هزار نفر را از بین ببرد یا لطمه رساند و ساختمان های محکم و بتون آرمه را ویران کند.

علت نیرو چیست: علت این نیروی شگفت را باید در ذرات ریز اتم جستجو کرد می دانید اتم به قدری ریز است که حتی با قویترین وسایل جز سایه و شبی از آن ندیده اند اما همین اتم ناچیزی از آن می تواند کره زمین را متلاشی کند. بمب موسوم به پسر کوچک «لیتل بوی» که بر روی شهر هیروشیما افکنده شد و آن را یکسره ویران نمود. بمب موسوم به مرد چاقی یا «فت من» که روی شهر ناکازاکی افتاد و آن را زیر و

رو ساخت. حال توجه کنید اگر حجمی به اندازه همین بمب اتمی از ماده مترکم و سخت تشکیل شده باشد کاری از آن ساخته نیست اما اگر همین حجم به ذرات تقسیم شود و ذرات آن ریزتر و ریزتر گردد تا به صورت اتمهای منفرد و قابل تجزیه در آید و اتمهای آن طوری باشد که بتوانند هر کدام در عالم خود عملی انجام دهند آنگاه از همین حجم کوچک چنین نیروی عظیمی بوجود می آید که می تواند کره زمین را منفجر سازد.

از اتم لطیف تر: می دانیم که اتم پایان لطافت و ریزی مواد نیست. وقتی اتم هم تجزیه شود و لطیف و لطف گردد به همان تناسب نیروی آن بیشتر می شود وقتی باز هم تجزیه شود و لطیفتر گردد میلیاردها میلیارد بار لطیف شود قدرت و نیروی آن هم با سیر تصاعدی میلیارد برابر بیشتر می شود. آنگاه هنگامی که این مواد به نسبت بینهایت لطیف شود به نسبت بینهایت هم نیرومند می گردد علت نیروی بی پایان عالم و قدرت بی منتهای آن همین است علت همین است که هرچه جسم سنگینتر و متکاثفتر باشد کم قدرت است و هرچه لطیفتر باشد توانایش بیش می گردد علت قدرت عظیم لایتناهی الهی همین حقیقت است اینست معنی «ان الله علی کل شیئی قدیر، بقره ۲۰» و بسیاری از آیات. خداوند بر هر کاری توانا است. اینجا است که یکی دیگر از حقایق عالم روشن و آشکار می گردد.

سرعت بی انتها: این نور لطیف یا نور الانوار که در عالم وجود دارد نتیجه رقیق و لطیف شدن آن گازها است یعنی وقتی ذرات به انتها درجه لطیف گردید و باز هم لطیف و لطف شد و باز لطیفتر گردید تبدیل به نوری می شود که سرعت آن میلیاردها برابر سرعت سیر نوری است که شناخته شده بلکه اصولاً نمی توان حدی برای سرعت آن پیدا کرد و نمی توان ابتدا و انتهایی برای آن تصور نمود. سرعت آن بی حساب است و از سرعت اسرع و انور سریع تر می باشد این نور اعظمی است که برای آن زمان مفهوم ندارد.

توضیح درباره سرعت: سرعت این نور به قدری زیاد است که اصلاً برای آن مسافت وجود ندارد، یعنی طوری است که به محض اینکه آغازی برای آن تصور کنیم همان لحظه انتهای آنست. در واقع آغاز و پایان آن یکی است. به محض اینکه فکر کنیم این نور شروع شده همان لحظه هم پایان یافته یعنی مسافت را در صفر زمان طی می کند نه مسافتی برای آنست و نه زمان و اصولاً زمان در آن نمی گنجد اگر بخواهیم با کلمات بگوئیم، هر چند کلمات نارسا است، باید گفت که میلیاردها میلیارد میلیاردها... برابر سرعت در این فضا می باشد.

علت سرعت: علت سرعت قدرت و منشا بودن آنست به این معنی که چون فراگیرنده کل عالم لایتناهی است و هر چه هست در خودش واقع است و خارجی برای آن نیست لذا مکانی برای آن تصور نمی توان کرد که محتاج به طی آن و عبور از آن باشد هر عملی انجام می شود در داخل خود اوست. اینست که

زمان برای آن مطرح نیست و هر چه اراده کند به هر شکل و صورت در فاصله صفر زمان انجام می شود. اینست سر این حقیقت که ابتدا و انتهای آن در یک لحظه انجام می گیرد. چنین قدرتی و چنین نوری در همه جا حاضر و آماده است.

این نور الهی است: این نور الهی اعظمی است بسیار لطیف و الطف و از الطف لطیفتر... به قدری لطیف که هر چه درباره آن بگویم نتوانسته ام حق آن را ادا کنم. اینست آن نور اعظم الهی مربوط به ذات الهی و تفسیر واقعی «الله نور السموات و الارض» این نور نیروی کل عالم است و قدرت آن به منتها درجه تصور می باشد. این نوری است که سراسر عالم لایتناهی را به محض اراده می پیماید بلی در واقع خداوند نور آسمانها و زمین است همچنان که قرآن اشاره فرموده ولی کدام نور، این نور اعظم بی منتها نه نوری که از تابش خورشید به وجود می آید. این نوری است آنقدر لطیف، آنقدر لطیف که نه در کلمه می گنجد و نه به تصور در می آید اینست معنی واقعی لطیف و خبیر که در قرآن مجید در وصف خداوند تبارک و تعالی بیان شده است.

رموز روشن می شود: حال روشن شد که وقتی می گویند خداوند در همه جای عالم هست، همه جا حاضر و ناظر است و هیچ جا نیست که از وجود الهی خالی باشد همین است زیرا موضوع مسافت و زمان برای آن مطرح نیست. اینست بزرگ خدای یکتا با این نیروی عظیم غیر قابل تصور چه قدرتی می تواند جلو خدا را بگیرد و چه قدرتی قادر است بیان این سخن را مانع گردد. اینست که بشر جز خدا چاره ای ندارد و به هر کجا بچرخد، به هر طرف روی آورد، به هر سوی رو کند ناچار است که با خدا باشد، در خدا باشد، به خدا روی آورد و آتی از خدا دور نشود. «و اینما تولوا و جوهکم فثم وجه الله، البقره ۱۱۵» «به هر کجا که روی خویش بگردانید روی خدا آنجا است.» اینست معنی این حقیقت که خدا آغاز و انجام و ابتدا و انتهای ندارد. اینست تفسیر و معنی حقیقی سخنان پیامبران و روشنان عالم که اینک در عهد علم و دانش و توسعه مغز و فکر بشر باز و روشن می گردد.

اسم چیست؟ بر روی این قدرت عظیم که مافوق تمام قدرتهای عالم وجود است هیچ اسمی جز خدا یا کلماتی که معنی آن را برساند نمی توان گذارد هر چند که اسم اهمیتی ندارد و مسمی مهم است، مفهوم ارزش دارد نه نامگذاری هر چه دلشان می خواهد آن را بنامند از حقیقت اعظم آن که نمی توانند بگریزند کجا بگریزند؟ به کجا پناه برند و چطور آن را تغییر نمایند؟

روشنائی آینده: بعدها دانشمندان روشن عالم به راهنمائی این حقایق به این نیرو، به این قدرت و به این عظمت پی خواهند برد و آن وقت است که معنی وحدت عالم را خواهند دانست و عظمت دستگاه خلقت را تا حدی خواهند فهمید. اینست عظمت و اینست قدرت، آیا نمی خواهید خدای خود را بهتر بشناسید یا

اینکه ترجیح می دهید خدا را به صورت یک انسان یا یک موجود نیرومند در نقطه ای از آسمان و یا عرش تصور کنید؟

ارائه حقایق: اینست نمونه ای از معلومات که وحدت ارائه می دهد. نمونه ای است و چیزهای بسیار بزرگتر هم هست که خواهد آمد. اینست حقیقتی که ارائه دادم و بعد توجه دانشمندان را جلب می کنم که در آن باره فکر خویش را به کار اندازند و بهره برداری نمایند. این بود راه مختصری برای پی بردن به ذات عظیم خداوندی و امید است در آینده روشنی هایی بهتر و جلی تر در این باره ارائه گردد.

تلقی حقایق در نظر خردمندان

باز بودن درهای مغز: مرد خردمند فرزانه هرگز از علم و پیشرفت دانش هر چند در نظر او بی سابقه باشد و هر چند که با معلومات قبلی که در مغز او قرار دارد ظاهراً موافق نباشد بی سبب انتقاد نمی کند زیرا می داند که اگر دیوارهای مغز را بر روی هر گونه افکار جدید ببندد هرگز دانش در عالم توسعه نخواهد یافت انسان عاقل به خوبی واقف است که با شنیدن سخنان نوین و آمادگی برای بررسی مطالب تازه است که می توان دامنه علم را وسعت داد.

حقیقت پژوهان: مرد حقیقت پژوه می داند که سیر علم و تمدن و اندیشه در عالم دائماً در حال توسعه است به طوری که نمی توان هیچ قرنی را با قرن قبل بلکه هیچ سالی را با سال پیش بلکه هیچ روزی را با روز قبل مقایسه نمود زیرا سیر دانش با سرعت در عالم پیش می رود و هیچ نیروئی نمی تواند جلو پیشرفت آن را بگیرد. حقیقت چون بوی مشکمی که قابل پنهان کردن نیست نفوذ می کند و چون نوری بر تاریکی ها می تابد چنانکه در تاریخ دیده شد که همه سده های مصنوعی افکار را شکافت و پیروز شد و علم بشر را به این درجه از قدرت رسانید.

نظر قرآن: کتاب آسمانی اسلام قرآن مجید با این محدودیت فکری مبارزه کرده و در یک آیه طلایی که باید با کلمات زرین نوشته و آن را سرمشق تمام مسلمانان قرار داد می فرماید: «فبشر عبادی الذین يستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب، سوره زمر ۱۸» «پس مژده ده بندگان را آنان که می شنوند سخن را پس پیروی می کنند بهترش را آنانند که رهبریشان کرده است خدا و آنانند دارندگان خردها.» چنانکه می بینید قرآن مسلمانان را تشویق فرموده که هر گونه سخن را بشنوند و از بهترین آنها پیروی نمایند. قرآن چنین مردمان روشنی را که این روش پیش گیرند هدایت یافته از نیروی الهی می نامد و آنها را صاحبدل می خواند. قرآن کسانی را که درهای مغز و فکر خویش را برای قبول سخنان نوین باز می گذارند می ستاید زیرا می داند که پیشرفت علم و توسعه دانش بشر جز از این طریق میسر نخواهد بود و تنها با گوش دادن به مطالب نوین است که می توان راهی برای کشف مجهولات به دست آورد.

وظیفه خردمندان: اینست که عاقل سخن را می شنود و پس از شنیدن درصدد بر می آید تا آنجا که بتواند درباره آن تفکر کند، آزمایش و تجربه نماید و درصدد کشف حقایق بر آید. او می کوشد روشنیهایی در فکر خود پدید آورد و اگر بتواند دیگران را از این راه سود برساند. عاقل می داند که اگر در این راه غفلت

روا دارد طریق خطا پیموده است زیرا فرصتهایی را از دست داده که در صورت استفاده ممکنست به سود بشریت تمام شود. اینست که هر خردمندی اشتیاق پیدا می کند تحقیق کند و موضوع را دنبال نماید. روش جهالت: برعکس شخص جاهل کسی است که بر خلاف دستور قرآنی گوشهای خود را برای شنیدن حقیقت می بندد و اصلا حاضر نیست مطالب نوین را گوش بدهد و بررسی کند شخص نادان به محض اینکه کلمه یا بیان یا مطلبی را بر خلاف آنچه قبلا در مغز خود داوری کرده بود یافت بدون توجه و دقت و بررسی آن را انکار می کند و حاضر نیست درهای مغزی خود را به روی آن بگشاید و از راه تحقیق بر آید. اینست که عمل فوری و بدون فکر او انتقاد و انکار است.

سخن بسیار پربها: حال که حقیقت را درباره پی بردن به راز علوم جهانی دانستی، شما خواننده عزیز و روشنفکر و روشن روان را دعوت می کنیم که درباره مطالب نوینی که در این مقاله شنیدی و رازی که در اینجا باز شد دقت و بررسی کنی نمی گویم کورکورانه و بدون فکر بپذیر بلکه دعوت می کنم با جد و جهد کامل و مهر و محبت تا آنجا که میسر است بکوشی تا به کمک دانش و بررسی حقایق آن را بفهمی. آن وقت است که خواهی دانست این مطلب برای جهان، برای گسترش علم، برای فهم بشر و برای کشف حقایق تا چه اندازه ذی قیمت است.

محصول تفکر: این حقایق را در اثر تفکر و تعمق و ژرف اندیشی در هستی جهان دانستم و به راز این نور بسیار لطیفی که از انوار کبریائی الهی است پی بردم و لذا خود را ناگزیر دیدم از این نور و تجلی آن سخن گویم. امید است که پدیده های این نور بزرگ توسط دانشمندان ذی صلاحیت در جهان کشف و روشن گردد زیرا فقط راهنمایی به حقیقت کردم و بعدها باید دانشمندان و علمای متخصص و متبحر این مطالب را دنبال نموده و دامنه اکتشاف آن را توسعه دهند تا روز به روز دانستنیهای جدیدی بر علوم انسانی بیفزایند.

قدرت خلاقه نور الانوار

چگونه کرات به وجود می آیند؟ چگونه بشر تولید می شود؟ چرا حرارت وسیله حرکت و زندگی و برودت موجب کندی و رکود است؟ چرا نورهایی مانند نور خورشید با نور الانوار تفاوت دارد؟ روح چیست؟ چگونه هم بشر و هم کرات روح دارند؟ مرگ «تحول» چیست و چه وقت اتفاق می افتد؟ ورزش چه تاثیری در انسان دارد؟ آیا کرات هم ورزش می کنند؟ پریسپری چیست و چه مقامی دارد؟ این مقال جواب سوالات فوق و بسیاری سوالات دیگر را بیان می دارد و تکمیلی بر مطلب نور الانوار است که گذشت.

فرضیه لاپلاس: یکی از مهمترین فرضیاتی که نسبت به تشکیل عالم ابراز گردیده فرضیه لاپلاس فرانسوی است که طرفدارانی دارد. فرضیه لاپلاس با حقیقت وفق نمی دهد زیرا لاپلاس عقیده دارد که مواد تشکیل کرات و منظومه شمسی ابتدا به صورت توده ای گاز مذاب بود که به چرخش در آمد و ضمن گردش قطعاتی از آن جدا شده در فضا پراکنده گردید و سپس مرکز این گاز در طول مدتی بسیار طولانی شروع به سرد شدن و تراکم نمود و این کار ادامه دارد و فعلاً به صورت خورشید ما در آمده است. قطعات جدا شده از آن ماده مرکزی چون کوچکتر بود زودتر سرد شد و در اثر سرد شدن مثل سیبی که پژمرده شود روی آن چین و چروک شد و قشری بر روی آنها گرفت ولی مرکز آنها به صورت مذاب باقی ماند و به عقیده او اجسامی که کوچکتر بودند مانند کره قمر به کلی سرد شده و حرارت درون آنها نیز تمام شده است. پس از خواندن این مقاله خوانندگان متفکر و دقیق در می یابند که اشکال فلسفه و نظریه لاپلاس چیست و کدامست. این دانشمند که به علت متقدم بودن در بیان فرضیات تشکیل خلقت بسیار ارجمند و با ارزش است عقیده دارد که مواد ابتدا مذاب بوده است و بعد سرد شده و جسمیت پیدا کرده در حالی که حقیقت چنانست که در مقاله زیر بیان گردیده است.

نور و حرارت: تابش نور باعث ایجاد حرارت در اجسام می گردد. این قانون را می توان با گرفتن یک ذره بین در مقابل نور خورشید آزمود. سطح ذره بین نور را به یک نقطه متمرکز می سازد و ایجاد اشتعال می کند. اگر کاغذی در کانون تابش نور پشت ذره بین بگیرند کاغذ می سوزد.

حرارت و حرکت: حرارت موجب تسریع حرکت اجسام می گردد و هر چه حرارت کمتر شود حرکت نیز کند خواهد شد تا آنجا که در ۲۷۳ درجه سانتی گراد زیر صفر حرکت اشیا به صورت کندی در می آید که به اصطلاح علم امروز آن را صفر مطلق می خوانند. باید دانست که در این برودت ذرات تشکیل دهنده اشیا از حرکات لازمه و آن جنبشی که باید داشته باشند باز می مانند ولی حیات و حرکت به کلی از آنها

سلب نمی شود. برعکس هر چه حرارت یک جسم بیشتر گردد حرکت آن سریعتر خواهد بود. این مطلب در علم فیزیک و علم مکانیک امروز کاملاً قابل اثبات است و احتیاج به اصرار و شرح بیشتر نیست. مثال تشکیل کرات: آیا می خواهید بدانید کرات چگونه تشکیل می شوند؟ برای فهم مطلب مثالی ساده می زنم. در یک ظرف مقداری شکر و مقداری آب می ریزیم و آن را حرارت می دهیم. حرارت سبب می شود که آب و شکر کم کم به حرکت افتند و باهم مخلوط شوند. قسمتی از مواد داخل ظرف در اثر حرارت به صورت بخار گاز در می آید و آن بخارها قسمتی صعود می کند و رو به هوا می رود و قسمتی از آنها خودش در خود مشغول گردش و جوشیدن می شود. هر چه حرارت بیشتر گردد سرعت حرکت ذرات این معجون افزون می شود. وقتی خوب حرارت داده شد قسمتی از بخاری که از آن متصاعد می شود رو به هوا صعود کرده و قسمتی از آن در خود جسم باقی مانده و آنچه در ظرف باقی می ماند رفته رفته غلیظ و غلیظتر شده به صورت منجمد در می آید یعنی در اثر حرارت به قدری می جوشد که تشکیل جسم سختی را می دهد و حالت جسمیت به خود می گیرد. البته وقتی صورت جسمیت به خود گرفت علاوه بر آن قسمت که محکم و مادی شده مقداری از گازهای متصاعده و انواع ذرات گازی و بخاری در اطراف آن می ماند و پیرامون آن را می گیرد.

خلقت زمین: همین وضع که در بالا به طور مثال بیان گردید در خلقت زمین و کرات صورت گرفته است. هنگامی که حرارت قویه و عظیمه غیر قابل تصور نور الانوار به قسمتی از جو لایتهای و همین فضا و گازهایی که از ذرات نامرئی تشکیل شده بر حسب تقدیر و مشیت یزدان مقتدر دانا و توانا تایید ذرات گازهای آن محل از فضا بهم فشرده شده و مانند همان دیگ شربت که بیان گردید شروع به جوشیدن و جنبش و حرکت کرد و مثل همان دیگ ذرات فضایی را به جوش و جنبش و حرکت در آورد. در اثر این حرارت فوق العاده عظیم قسمتی از مواد ذرات نامرئی به صورت جسم فشرده زمین در آمد و بقیه آن به صورت گازها در اطراف آن پراکنده شد و جو یا اتمسفر را تشکیل داد.

خلقت کرات مختلف: حرارتی که از نور الانوار می تابد همیشه یکسان و به یک درجه نیست بلکه بر طبق نقشه و مشیت الهی تفاوت می کند و کم و بیش می گردد. به قسمتی از فضا حرارت بیشتر می تابد و به قسمتی دیگر کمتر. اینست که کرات از انواع مختلفه تشکیل می شود که برخی دارای حرارت کمتر و برخی بیشترند و در اثر این اختلاف حرارت شکل و خصوصیات و ترکیبات و سایر مشخصات آنها تفاوت پیدا می کند. اینست که در هر گوشه کرات به شکل خاص متولد می شود و همان طور که اشکال بشر باهم فرق دارد و دو بشر را که دارای خصوصیات کاملاً متشابه باشند نمی توان یافت دو کره کاملاً هم شکل و هم خاصیت در عالم وجود ندارد.

آفرینش خورشید: به طور مثال می‌گوییم اشعه نور الانوار به فضایی که خورشید را ساخته حرارت بیشتری تابیده اینست که کره مزبور را به این صورت درآورده که بشر آن را چنان مشتعل و نورانی می‌بیند و این اشتعال به خاطر حرارت بیشتری است که دریافت کرده و فایده این حرارت آن است که به سایر کرات تابعه خود کمک بدهد و به وسیله انتقال حرارتی که دریافت نموده در حیات آنها ذی مدخل باشد و نور و آتش درون خود را که از نور الانوار اخذ کرده به کرات دیگر تسلیم کند و این هم لطفی از جانب یزدان است که به واسطه و وسیله خورشید به کرات منظومه شمسی و مخلوقات آن می‌رسد. از این سخن دانسته شد که حرارت خورشید که در نظر ما زمینیان بزرگ‌ترین منبع نور و حرارت است عین نور الهی نیست و تجلی و انعکاس و فیض یافته از نور الانوار الهی است چنان که در جای دیگر مقاله بیان گردیده است.

تشکیلات کرات: حرارت و فشار نور الانوار بر مواد تشکیل دهنده کره زمین فشار آورده همان طور که حرارت اجاق بر محتویات دیگ شکر فشار می‌آورد. این فشار چنان زیاد بوده که در قسمتی از کره زمین ایجاد برآمدگیها و فرورفتگیها نموده که بشر آن را سنگ و تپه و کوه و دره و غیره می‌نامد همان طور که آتش اجاق در دیگ شکر اثر نموده و پستی بلندی‌هایی در آن ایجاد می‌نماید که در اصطلاح قنادی آن را «شکر» یا «رس» می‌نامند و نوعی رسوب است که در اثر غلیظ شدن به وجود می‌آید. به علاوه گردش سریع در اثر حرارت باعث می‌گردد که جسم کره هر چه بیشتر به کرویت نزدیک شود. قسمتی از مواد و گازها مانند اکسیژن و هیدروژن در اثر ترکیب تبدیل به آب می‌گردد که جزء لوازم زندگی برخی کرات است و در هر کره به تناسب‌های مختلف از آن یافت می‌شود.

فیض نور الانوار: در حقیقت می‌گوییم که گازهای جوی از فیض نور الانوار کامیاب شده و در اثر تابش آن، حرکات سریعتر و فشرده‌تر می‌شود تا حرارت به درجه‌ای می‌رسد که برای تشکیل جسم لازم است همان طور که یک خانه دار حرارت را به هر مقدار که لازم است برای تشکیل مربا و غذایی که می‌پزد به دیگ می‌دهد. اینست لطف و موهبت یزدان بخشاینده مهربان که برای درک و فهم آن بشر در تکاپو است و برای یافتن کلید دانش آن این همه فرضیات و نظرات گوناگون ابراز می‌دارند بدون اینکه به اصل مطلب راه یافته باشند.

درجات نورتابی: گفته شد که هرچه حرارت بر ذرات بیشتر بتابد سرعت حرکت آنها بیشتر می‌گردد و همان طور هرچه سریعتر حرکت کند حرارت آن بالا می‌رود و این مطلب حرارت و حرکت را به طور تصاعدی افزایش می‌دهد. برعکس هرگاه نور نتابد حرکت کند شده و حرارت پایین می‌آید مانند وضع کره زمین در ساعات مختلفه شب و روز. اصل آفرینش اینست که خلقت از برکت و قدرت نور الانوار یا قدرت خلاقه تولید گردیده و همه تجلیات آن از جلوه او و خود اوست.

خلقت انسان و مخلوقات: همین قاعده در خلقت انسان و سایر مخلوقات حکمفرماست و همان طور که کرات از مواد جسمی و جو پیرامون آنها، یعنی مواد گازی و ذرات سماوی، تشکیل شده انسان هم از جسم که ماده غلیظ است و از روح که ماده لطیف و رقیق و هوا و گازهای اطراف آنست تشکیل گردیده است که این گازها علاوه بر پیرامون، داخل جسم و تمام خلل و فرج آن را پوشانیده است همان طور که در کرات مواد رقیقه جوی هم اطراف کره را گرفته و هم کلیه منافذ و لابلائی ذرات داخل آن را انباشته و روح در انسان و در موجودات و در کرات چنین است. ما در کتابهای قبلی و نوشته ها و مقالات خود مکرراً گفته ایم که روح در عالم لایتناهی یکپارچه است و منفصل و انفرادی نیست و با بیانی که اینجا آمد این مطلب به خوبی اثبات گردید.

روح در همه جا هست: هیچ کره ای نمی تواند بدون جو اطراف خود زندگی کند و اگر جو آن از بین برود تحول پیدا خواهد کرد. چنانکه خواهیم گفت جو کرات از لحاظ ترکیبات باهم تفاوت دارد و در هر کره جو به ترتیب خاصی است ولی کره بدون جو نمی تواند باقی بماند. انسان هم همین طور است و با وجود داشتن جسم مجهز برای زندگی بدون روح یعنی گازها و مواد لطیف رقیقی که در داخل و اطراف بدن است نمی تواند به زندگی ادامه دهد. مواد جسمانی و غلیظ را در اصطلاح جسم می گویند و مواد رقیق نامرئی را روح می خوانند چه در کره زمین و چه در انسان.

مقام روح: کرات و مخلوقات احتیاج مبرم به گازها و هواهای اطراف خویش دارند زیرا از خود آنها به وجود آمده است. پس روح باید همیشه با جسم همراه باشد تا جریان طبیعی خود را سیر کند. برای مثال می گویم هرگاه در یک دوچرخه چرخها سریعتر حرکت کند دینامویی که چراغ دوچرخه را روشن می کند سریعتر می گردد و چراغ را فروزانتر می سازد زیرا حرارت بیشتر در اثر حرکت سریعتر تولید می شود. در اسباب بازی بچه ها هم که در اثر حرکت تولید جرقه می شود هرچه حرکت اسباب بازی سریعتر گردد جرقه های آن قویتر است. مانند خورشید که چون نور بیشتری به آن تابیده و حرارت آن بیشتر است ذرات آن زودتر به حرکت در می آید و سرعتش بیش است و چون سرعتش بیشتر است حرارت و درخشندگی آن هم بیشتر می شود.

خلقت نطفه: نطفه هم مانند کره در اثر حرارت به وجود می آید. یعنی در اثر تماس بین یک نر و یک ماده حرارت نسبتاً زیادی به وجود می آید که ذرات نطفه را از تمام بدن نر به یک نقطه جمع کرده با همان حرارت به سوی ماده می فرستد و تشکیل نطفه ای با حیات و حرارت و حرکت می دهد و خلقت یک انسان آغاز می گردد.

حرارت و حیات: به محض اینکه گردش و حرارت از کره ای سلب گردید حیات آن به صورتی که هست از بین می رود کما اینکه وقتی گردش خون از بدن انسان سلب شد بدن سرد شده و تحول خواهد یافت. اینست سر مرگ یا تحول کرات و انسان ها و همه مخلوقات. این قاعده کلی و اساسی است. البته نباید فراموش کرد که وقتی حرارت یک کره یا یک بشر کسر گردید تحول پیدا می کند ولی از بین رفتنی نیست بلکه حیات اجزای آن به صورت دیگر ادامه می یابد.

ورزش چه می کند؟ ورزش برای هر مخلوقی لازم و واجب است زیرا ورزش تمام بدن را به حرکت در می آورد و لهذا بهتر می تواند تعادل بدن را حفظ کرده ایجاد موازات کند. ورزش سبب می گردد که همه اعضا حتی مغز و فکر انسان به فعالیت و حرکت بیشتر افتد و سلامت و تعادلش افزون گردد. ورزش جریان خون و حرارت بدن را بیشتر می کند و به صحت بدن کمک می نماید و چنانچه ورزش نکنند حرارت بدن کسر شده از قوا و قدرت آن کاسته می گردد. این نکته محسوس است که وقتی انسان ورزش کرد حرارت بالا می رود و گردش حیاتی او بیشتر می شود، خون بهتر جریان می یابد و هوای بیشتری استنشاق می کند و سلامت بهتر تامین می شود.

ورزش در عالم عمومیت دارد: حیوانات هم مثل بشر به طور طبیعی ورزش دارند. حرکات و بازی ها و جنبش ها و غلطیدن ها و اختلاطها و راه رفتن و دویدن و کلیه حرکات متنوع آنها که کاملا مشهود است نوعی ورزش می باشد. حتی می توان گفت نباتات هم ورزش دارند و حرکاتی که باد به برگها و شاخه های آنها می دهد و تکانهایی که می خورند ورزش آنها به شمار می رود. کره زمین هم با حرکات متنوع و گوناگون خود، که بشر پی به بسیاری از آنها نبرده است، ورزش می کند و تمام ستاره ها و کهکشانها و مخلوقات در گردش و ورزشند. چنان چه غفلتی در ورزش و حرکت کنند حرارت آنها نقصان می یابد و از کاری که دارند باز می مانند. یعنی اگر کره زمین و کرات از گردش بایستند و ورزش نکنند حرارت آنها کم شده و از حرکات متناسب و متعادلی که دارند محروم خواهند ماند. لغت ورزش به معنی ورزیدن و حرکت کردن است. حرکت با ورزش تناسب دارد و یکی است.

مرگ تحول است: اگر کرات از ورزش غفلت کنند و از حرکت باز مانند حرارت آنها کم شده از این زندگی که دارند محروم می شوند و به صورت دیگر در می آیند کما اینکه اگر بدن انسان سرد شود و به علت رکود کامل و عوامل دیگر از حرارت بیفتد یا گردش خون که باعث تولید حرارت است راکد شود بشر تحول می یابد و به صورت دیگری در خواهد آمد. البته به کلی از بین نمی رود زیرا در عالم لایتناهی نیستی معنی ندارد و مواد از بین نخواهند رفت زیرا نمی توان به هیچ ترتیب آنها را نیست کرد. به هر کجا

بروند یا به هر کجا رانده شوند هستند اما به صورت دیگر. پس از تحول مواد بدن یک انسان یا حیوان یا یک کره وجود دارد اما به صورت دیگری است که غیر از زندگی معمولی و سابق او می باشد.

تشابه خلقت: پس روشن شد که عالم آفرینش در همه موارد به هم شبیه است و اثر حرارت و نور در حکم قوه ایجادیه و خلاقه است. وقتی کره به همان ترتیب که گفتیم تشکیل شده قسمتی از آن به صورت جسم در می آید، قسمتی به صورت گاز و ابخره اطراف آن را می گیرد. در کره زمین گازهایی که در حین ایجاد حرارت در اطراف آن به وجود آمده جایی نرفته و اصل حیات و زندگی خود زمین و مخلوقاتی که در آن به سر می برند به واسطه همین گازهاست کما اینکه اگر هوا را از بدن انسان یا نبات یا حیوان بگیرند زندگی آنها از بین می رود. حال هرگاه به جوی که در پیرامون زمین است یا پیرامون بشر و سایر مخلوقات زمینی می باشد گازها و ذرات هوایی و سیاله ها و تموجات کیهانی و سایر مواد حیاتی موجود در جو را اضافه کنیم همان حیاتی را تشکیل می دهد که علمای بیولوژی «زیست شناسی یا علم الحیوه» دنبالش می روند تا به فهم آن کامیاب شوند و اینک به مشیت الهی روشن و آشکار گردید.

علت اختلاف جو کرات: کره زمین با گازها و تصاعد ذراتی که نامرئی است و حین تشکیل آن در اطرافش پراکنده شده تشکیل نوعی حیات داده است که متناسب با زندگی مخلوقات است که در آن به سر می برند. این مخلوقات از همین جو و مواد جوی استنشاق و استفاده می کنند و اگر از آن محروم شوند تحول می یابند. همه کرات چنین هستند. هر کره جوی متناسب با مواد و عناصری که آنها را تشکیل می دهد دارد که مخلوقات و اجزای آن کره می توانند در آن جو زندگی کنند. مخلوقات کرات دیگر چون با تناسب دیگری ساخته شده اند نمی توانند در جو کره ای غیر از کره مادر خود به سر برند زیرا گازها و مواد آن متناسب با زندگی آنها نیست. به همین دلیل است که فضاوردان بشری نمی توانند در جو سایر کرات تنفس کرده زندگی نمایند مگر اینکه وسایل مصنوعی برای زندگی آنها تهیه شود.

مقام پریسپری: در جای دیگر از این کتاب و در کتاب دینامیسم آفرینش مخلوقات شرحی درباره پریسپری یا قالب مثالی گفته شد و به طور خلاصه آن را نیروی سوم یعنی واسطه بین جسم و روح خواندیم که نه به غلظت جسم است و نه به لطافت روح بلکه موادی بسیار رقیق و خیلی رقیقتر از هواست. اینجا لازم آمد با شرحی که درباره خلقت مخلوقات بیان شد بگوییم پریسپری چیست و چه مقامی دارد زیرا آنچه مخلوقات و اشیا در عالم هست دارای پریسپری می باشند. البته چون پریسپری و روح برای حواس جسمانی قابل لمس و رویت و احساس کردن نیست ناچار آن را به طور تشبیه بیان می کنیم تا حدودی فهم آن میسر گردد چنانکه برای یک کور مادرزاد که فاقد حس بینایی است به هیچ وجه نمی توان معنی و مفهوم رنگ را تشریح نمود. هر شیئی که در عالم ملاحظه کنید سایه ای یا انعکاسی دارد

به عبارت دیگر نقش آن در عالم منعکس می گردد مثل تصویر چیزی که در آینه نقش بندد. هرچه در عالم هست سایه یا نقش یا انعکاسی دارد و جایی را اشغال می کند. آن محلی که اشغال می کند و آن انعکاسی که در عالم دارد به پریسپری موسوم است و به همین خاطر است که آن را «قالب» می گویند چون نقش بدون کم و زیاد عین خود جسم است.

خاتمه بیان: این بود مطالبی بسیار موجز از خلقت عالم که به طور روشن و واضح و بسیار ساده و قابل فهم بیان گردید. خوانندگان دانشمند و روشنفکر به خوبی توجه پیدا می کنند که مطلب را می توان بسیار بسط داد و مفصل نوشت و در واقع اگر این موضوع بسط داده شود کتابها باید درباره آن به رشته نگارش در آید و جای آن را هم دارد زیرا مهمترین، اساسی ترین، واجبتین و ارزنده ترین موضوعیست که می توان در عالم خلقت مطرح نمود. امید است این موجز مورد استفاده دانشمندان و بزرگان روشن ضمیر قرار گیرد و اکتشافات بسیار مهم و ارجمندی در عالم خدانشناسی در این زمینه به عمل آورند. البته چون مطلب وسیع است و در پیرامون این موضوع سخنان دیگری هم باید گفته شود، وعده می دهم به خواست خدا در جلد‌های دیگر نیز در این باره با خوانندگان علاقه مند گفتگو کنم.

قابل توجه: کتاب گلهای راهنمایی که در مقابل شماست در سه جلد منتشر خواهد شد که جلد اول آن همین است. جلد دوم در زیر چاپ و نزدیک به اتمام است و به زودی منتشر می شود. در جلد دوم این کتاب مقالات و بیانهای بسیار مهمی از راهنمایی و حقیقت به ضمیمه مطالب جالب و گراورهای ارزنده و آموزنده چاپ شده است. جلد سوم هم در نظر است به زودی طبع گردد و از دو جلد دیگر مهمتر و جالبتر خواهد بود. خوانندگان عزیز را به استفاده از مجلدات دیگر این کتاب ترغیب می کنیم و به اطلاع می رسانیم که وقتی نتیجه گیری شما از کتاب کامل می شود که هر سه جلد را به دقت بخوانید.

نظراتی دیگر از بهنگامان وحدت نوین جهانی در ایران

برادران زیر نسبت به بیانیه و عقیده وحدت نوین جهانی که در صفحه دوم این کتاب چاپ شده است نظراتی داده اند و عقیده خود را پس از امضای برگه همگامی با وحدت نوین جهانی و قبول نظرات آن اعلام داشته اند. شرح زیر گلچینی از نوشته های برادران بر برگه های همگامی است.

برادر غلامحسین فتوحی کنگاور: می نویسد: «از وقتی که خود را شناخته ام این سوال برایم پیش آمده است که خدا چیست. چرا زمین گردش می کند؟ چه نیرویی الکترون را وادار به گردش بر گرد هسته اش می گرداند. چرا هر کس ندانسته در راهی که پایش معلوم نیست گام بر می دارد؟ چرا دین اسلام بهترین ادیان است؟ مگر ادیان دیگر باهم فرق دارند؟ مگر نه آنست که هر کدام از ادیان مبلغینی از جانب خداوند متعال داشته اند و آن دین را به قوم خود یا دنیا عرضه داشته اند و هزاران سوال دیگر که هر کدام به نوبه خود برایم مساله ای غیر قابل حل بودند و برای پیدا کردن جواب سوالاتم همچون تشنه ای در بیابانی بی آب و علف به دنبال جرعه ای آب به هر سو می دویدم تا اینکه یکی از دوستانم کتاب «مکانیسم آفرینش» و «دینامیسم آفرینش» نوشته استاد معظم و سرور مکرم جناب آقای حشمت الله دولتشاهی را به من عرضه کرد و در همین کتابها بود که جواب سوالات خود را به نحو احسن باز یافتیم و راه خود را شناختم و راهی را که من انتخاب کرده ام راهیست که به وحدت منتهی می شود و چون پایه وحدت نوین جهانی ستونهای محکمی همچون محبت و برادری صلح و دوستی است و برپا کردن این ستونها در دست برادران وحدتی می باشد از این رو عاجزانه درخواست می کنم که مرا در جرگه وحدتیان راه داده و باعث مسرت خاطر یک جوان بگردند.

برادر علی اکبر تفاق دانشجوی هنر سرایعالی نارمک تهران: با مندرجات بالا که نمایشگر تراوشات افکار خداپسندانه و عالمانه است کاملاً موافق بوده توفیق اجرای آن را برای یکایک افراد بشر خواستارم.

برادر احمد اسقائی مقیم کرمانشاه: وحدت نوین جهانی یکی از بهترین طرقی است که می توان به وسیله آن تمام ادیان جهان را به یک وحدت و برادری دعوت کرد و جلو این برادرکشی های بی مورد را گرفت. امیدوارم که بانیان وحدت نوین جهانی اینجانب را به عنوان یک سرباز راه حق قبول فرمایند.

برادر خسرو مفتخر از دماوند: با نظرات فوق کاملاً موافق هستم و نیز چنانچه در پیشبرد این هدف عالی موفقیتی درخشان آن طور که هدف و اساس کار است هویدا گردد واقعاً قدم بزرگی در راه نشان دادن دین برداشته شده است.

برادر ابوالفضل فاضلی مقیم جغتای: شرح فوق بهترین و پسندیده ترین راه از برای متحد ساختن خدایرستان و بسط خدائشناسی و اخلاق و ایجاد صلح و برادری و محبت بین افراد جامعه بشریت است. امید است هرچه زودتر این منظور و هدف مقدس جامعه عمل بیوشد. آن وقت است که اهم اختلافات مذهبی بین پیروان ادیان از بین خواهد رفت و بشریت خواهد توانست در شاهراه سعادت، شاهراهی که بهترین است گام بر دارد.

برادر محمد اسقائی مقیم کرمانشاه: به نظر من تنها راهی که قادر است بشریت را از چنگال اوضاع کنونی جهان که نابود کننده سعادت واقعی است نجات بخشد همانا راه وحدت است. وحدت نوین جهانی هدفی دارد که در طی قرون متوالی آرزوی هر فرد انسان دوستی بوده است و بدین ترتیب وحدت در راهی گام بر می دارد که آرزوی بسیاری افراد بوده و می باشد. تنها نور وحدت است که قادر به محو تاریکیها و نابود کردن دردهای بی درمان بشریت است. این راه راه خداست و مطمئناً پیروز خواهد شد. من با جان و دل این راه نوین را می پذیرم و آرزو دارم که در استقرار محبت و یگانگی در جهان سهمی داشته باشم.

برادر حسن راوری نژاد مقیم راور کرمان: آن را که عیانست چه حاجت به بیان است. من از سال ۱۳۳۳ که مرتباً مقالات آقایان حشمت الله دولتشاهی و دکتر شهاب پور و آقای کشاورز را در سالنامه نور دانش خواندم پی به اهمیت ایده وحدت نوین جهانی که ایشان در سر می پروراند بردم و لذا نظریه من اینست که هر فرد از هر ملت که بی طرفانه قضاوت کند بر او واجب است که در تحقق بخشیدن نظریه فوق بکوشد.

اشعار زیر از وحدتی محمد حسن حائری مقیم تهران است:

<p>که بر اصل و بنای عشق باشد پایه وحدت ببینی جمله سر تا پا که باشد آیه وحدت که لطف و مهر و همکاری بود پیرایه وحدت که قول ایزد یکتا بودن سرمایه وحدت بگو بر خواند از برهان قاع آیه وحدت که عشق پیشوای عاشقان شد مایه وحدت که گیرد خلق عالم را بزیر سایه وحدت</p>	<p>بر غم کثرت ای حائر بیان در سایه وحدت اگر آیات قرآن را تامل کرده بر جوانی به وحدت آی و بنگر جز ره یزدان نمی بینی ضرر کی باشد اندر راه وحدت این پریشان دل اگر زاهد ترا از راه وحدت منع گرداند بود وحدت اید و عشق و جانبازی براه او بود مقصود از وحدت سعادت بهر انسانها</p>
---	---

وحدتی: محمد حسن حائری ۴/۱۱/۴۸

گلچین از برخی نامه های رسیده

آقای بهاء الدین منوچهری، اردبیل: تحریریه محترم وحدت نوین جهانی سلام ما را ببذیرید. دو جلد نوشته جناب آقای حشمت الله دولتشاهی به نام دینامیس و مکانیسم آفرینش را مطالعه کردم. کتابهای گمراه کننده ای که به وسیله عده ای توصیه می شد از مطالعه شان منصرف شدیم. ضمن استفاده سرشار از تالیفات جناب آقای دولتشاهی تقاضا داریم کتابهای گلهای راهنمایی و علوم روحی «ارتباط با ارواح» را هر طور صلاح بدانند جهت مطالعه اینجانب ارسال فرمایند. متشکرم. امید بذل توجهات عالی را دارم.

آقای منوچهری پناهی، مشهد: استاد گرام. دانشمند معظم جناب آقای دکتر حشمت الله دولتشاهی «حشمت السلطان» سلام، در جوار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الائمه (ع) برای آن فیلسوف و دانشمند معظم و استاد گرامی سلامت، سعادت، موفقیت آرزو می کنم. امیدم چنانست که آن جناب در راه آن هدف مقدس که دارید موید و منصور باشید. دو اثر واقعاً ارزنده کتاب دینامیس آفرینش را که اثری عظیم درباره اسرار آفرینش و اثبات الوهیت و بسیاری مطالب ارزنده و سودمند دیگر و همچنین مکانیسم آفرینش را که به قلم توانای آن نویسنده، شاعر، فیلسوف و متفکر بزرگ ایرانی بود به دقت کامل قرائت نمودم. با عرض اینکه علاقه ممتدی به مطالعه کتب مخصوصاً کتب مذهبی دارم و کم و بیش در اغلب ادیان مطالعاتی دارم تاکنون اثری به این شیوایی ندیده بودم. از هر کدام ۵ جلد تهیه و به بستگان و دوستان نزدیکم هدیه دادم. استدعا دارم با ارسال کتب و نشریات وحدت مفتخرم فرمایید چون نهایت آرزویم در مورد ادیان این بوده است که باید بین کلیه ادیان یک وحدت و هماهنگی همه جانبه پدید آید. در خاتمه وظیفه خود می دانم که وحدت نوین جهانی را بستایم و به ندایش پاسخ مثبت دهم و آمادگی خود را برای خدمتگزاری به عرض رسانده و توفیق شما را از ایزد منان مسئلت دارم، با تقدیم احترامات.

آقای احمد دیری بندر دیر، بوشهر: موسسه متدینه انتشارات وحدت نوین جهانی محترماً عطف به تعلیقه امیدپرور، با پوزش از تاخیر پاسخ به علت دسترسی نداشتن به تهیه تصویر خود ضمن ارسال دو قطعه پیکره با تشکر و امید فراوان توفیقات و سعادات عموم افراد خیراندیشی که در تلاش امنیت و سعادت و رفاهیت تمام افراد جهان هستند صمیمانه از درگاه حق جل شانہ ملتسم. ان الله اشتری من المومنین باموالهم و انفسهم بان لهم الجنة.

در بیستون صلح تبرها به سر زده
خود رنج دیده تا که رساند به غیر خیر

آزادگان باده به خون جگر زده
از خویش دست شسته برای نجات غیر

لطفاً اوراق همگامی تعدادی ارسال کنید که در حصول فرصت به علاقمندان ارائه گردد. با تجدید احترامات
ناثقه و ادعیه خالصانه. احقر العباد

آقای احمد خرسندی، سنندج: دبیر زبان دبیرستانهای سنندج:

جمعی شده رام دام زیبا رویی
قومی سپر تیرکمان ابروی
ای خامه به حق ترا می کشنم
غیر از ره حق گر ره دیگر پویی

مانند غریقی که در بحر بی کران درمانده و برای نجات خویش به هر وسیله متوسل می شود دیر زمانی است در جستجو هستم ولی کمتر می یابم. آنچه می بینم سراب است و پوینده هر مکتبی می گردم، همگام راهروان ره نشد بیهودگی سفر از طی طریق باز می دارد، با این همه از تلاش باز نمی ایستم و به جستجو ادامه می دهم، به دنبال وسیله ای هستم که مرا به سر منزل مقصود رساند، در پی روزنی می گردم که انوارش ظلمت جهل را بزدايد و پرتو خیره کننده اش شبکورها را گریزان سازد ناگهان از کانون وطنم شعله های فروزان سر می کشد و فروغ امیدی تابیدن می گیرد. یک روز با خط جلی و شفاف و موج افکن در آینه ضمیرم نام «وحدت نوین جهانی» منعکس شد. مدتی به تماشا ایستادم و تماشاگر صحنه شدم. می خواستم بدانم این نشریه چه در چنته دارد و بازیکر کدام نقش است. عوام فریبی یا خدمت به مردم؟ گمراهی افکار یا پرورش اذهان؟ لاجرم از آنجا که این نشریه متکی به حقیقت بود و در سرلوحه هدفهایش خودشناسی، خداشناسی، اتحاد ادیان، وحدت انسانها و هماهنگی افکار قرار داشت نتوانستم از تحسین و ستایش آن خودداری کنم، هر چند یک ضرب المثل انگلیسی سکوت را طلا و سخن را نقره می داند با الهام از صائب تبریزی سکوت را جایز ندانستم زیرا:

در مقام حرف بر لب مهر خاموشی زدن
تیغ را زیر سپر در جنگ پنهان کردن است
منکه حتی جزئی از کل و قطره ای از اقیانوس نیستم در برابر واقعیات مسلم و برهان و منطق استوار شما و
تایید آنچه که نوشته اید چه می توانم انجام دهم؟

مگر نه ما همگی زاده ابوالبشریم
مگر نه ما ز یکی مادر و ز یک پدریم
مگر نه زاده یک خاک و بار، یک داریم
مگر نه میوه یک شاخ و شاخ یک شجریم
خدا یکی و محبت یکی و نوع یکی
چرا طریق دوئیت به یکدیگر سیریم؟
یگانه خواسته ما را خدای حی قدیر
چرا به دیده بیگانگی به هم نگریم

آقای سید محمود کاظمینی، زنجان: دبیرستان امیر کبیر، دانشمندان محترم جناب آقای دکتر شهاب پور دام بقاءه الشریف. با ابلاغ سلام و تجدید ارادات و منتهای خضوع به مقام علمی شما به مضمون «والذین اوتوا العلم درجات» به حضور مبارک عرضه می دارد که با ارسال دو برگ وحدت نوین جهانی از این جانب

خواسته بودید که در صورت تمایل یکی از دو برگ را پر کرده همراه با دو قطعه عکس خدمت عالی ارسال کنم حسب الامر با کلماتی چند برگه را سیاه نمودم با در نظر گرفتن اینکه به قول سعدی شبهه در بازار جوهریان جوی نریزد و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندهد اگر مورد قبول افتد «قبها المطلوب و الا فاضربوه بجدار.» در تعریف دو کتاب دینامیسم و مکانیسم آفرینش که با قلمی شیوا نگارش یافته و از یک مغز فکور تراوش نموده است باید بگویم که زبانم قاصر است ولی در این باره اکتفا می‌کنم و متمثل می‌شوم بر قول یکی از دانشمندان در تفسیر غزالی به سوره یوسف که می‌گوید: «هذا کتاب لورد به مثله دراً لکان البایع مغبوناً» «این کتابی است که اگر برابر سنگینی آن گوهر گران قیمت در نظر بگیرند هر آینه فروشنده آن مغبون خواهد بود.» بنام بر این قلم و بر این بیان، لطفاً اگر کتابهای دیگری هم هست اعلام فرمایید. ارادتمند.

آقای غلامرضا ثاقب فرد، سازمان عمران دشت قزوین: وحدت نوین جهانی، با تقدیم احترام اینجانب غلامرضا ثاقب فرد کاملاً با نظرات وحدت موافقم و موفقیت کسانی را که در این راه بزرگ خدمت می‌کنند از خداوند بزرگ خواستارم و امیدوارم افتخار همکاری با آن دستگاه را داشته باشم. در ضمن خواهش می‌کنم تعدادی از برگه‌های شماره یک و دو نظر آن وحدت محترم را جهت توزیع بین دوستان و علاقه‌مندان برایم ارسال فرمایید و همچنین از کتابها و نشریاتی که از آن وحدت انتشار می‌یابد اینجانب را مطلع فرمایید. متشکر خواهم شد. با تقدیم احترام.

دار العلم حضرت آیه الله مرعشی، سرپرست انجمن دانشوران اسلامی اهواز: آقای ید الله روشن، سازمان محترم وحدت نوین جهانی، محترماً تاسیس و تشکیل سازمان وحدت نوین جهانی قدم بسیار مثبتی است که در راه اعتلای کلمه مقدس توحید و هدف یگانه پرستی برداشته شده و نشریات آن از نظر توحید استدلالی در خور تحسین است. انجمن دانشوران اسلامی اهواز بدین مناسبت صمیمانه‌ترین تبریکات اعضای انجمن را تقدیم و از پیشگاه حضرت احدیت توفیقات و تالیفات روز افزون برای هیئت مدیره محترم آن سازمان مسئلت نموده و امیدوار است روزی رسد که در اثر اقدامات مجدانه و خستگی ناپذیر آن سازمان شعار مقدس «لا اله الا الله» در سرتاسر گیتی افراشته گردد، با تقدیم احترامات.

آقای ابوالفضل صراف ماموری نویسنده کتاب مرجان، اصفهان: مقام منبع انتشارات وحدت نوین جهانی برای من موجب مسرت است که خدمت استادان ارجمند جناب آقای حشمت الله دولتشاهی و حضرت آقای دکتر شهاب پور نامه می‌نویسم. رهبران عالیقدر مدت چندین سال است که حقیر افتخار نمایندگی انتشارات شما را دارم. کتب ارزنده شما را هر سال با کمال دقت و آزادی فکر مطالعه می‌کنم و براستی استفاده‌های خوب و مفیدی تا آنجا که باید و شاید می‌برم. امید است سالهای متمادی بتوانم از وجود

دانشمندانی همچون شما استفاده کنم. اطمینان دارم هدف بزرگ شما و زحمات شبانه روزیتان فقط و فقط به منظور سعادت انسانها است. لذا موفقیت شما را در راه ارشاد مسلمانان حقیقی از پیشگاه قادر متعال خواستارم. با تقدیم احترامات.

آقای دکتر جواد تقوی، تهران: دانشمند محترم و عزیز جناب آقای حشمت الله دولتشاهی دام عزه. پس از تقدیم عرض سلام این جانب دکتر جواد تقوی داروساز دو مرتبه کتاب دینامیسم آفرینش که به قلم شیوا، سبکی جدید و ابتکاری درباره خداشناسی و وحدت و علل تحرک این عالم مرقوم داشته و تالیف فرموده اند با اشتیاقی تمام خواندم و از این مطالعه بسی خوشوقتم که توانستم بر حجم دانش و معلومات مقدماتی خود که در این موارد داشتیم بیفزایم و از روی خلوص نیت عرض می نمایم هنوز کتابی به این خوبی و سادگی و در عین حال علمی در باب روح و جسم و ارتباط آن با عالم هستی نخوانده و ندیده ام و بدین وسیله از طرز فکر و نیت پاک شما و انسان دوستی و ایده بس شکوه مند شما در باب درک عوالم وجود شما را تشویق و ترغیب به نوشتن این گونه کتب می نمایم. انشاءالله خداوند متعال شما را موفق و کامروا دارد.

آقای یدالله امیری از کرمانشاه: با اجازه مافوق ترین نیروی یزدان. خدمت سرور بزرگوارم جناب حشمت الله دولتشاهی «حشمت السلطان» رهبر وحدت نوین جهانی، سلام صمیمانه می رسانم و از خداوند بزرگ بی مثال خواستارم که همیشه سلامت بوده باشید. حضرت والا این رویه، رویه انسانی است و بنده چون گوش دادم این کتب بدون ریا است و برای خداست. موافقت دارم و وحدت را از جان و دل می بوسم و زیارت می کنم. از خدای بزرگ برای شما توفیق می خواهم.

برادر شاپور امیری، کرمانشاه: نخست سپاس و ستایش بی کران مر خدای یگانه و بی همتا را سزاست که خالق و ناظم مطلق است و قدرت و نیرویش مافوق ترین است و عظمتش هم چنان هرچه هست به اراده و خواست او و آنچه حول و تحول پذیر به میل و مشیت اوست و نیز درود بی پایان بر رسولان و راهنمایان و رهبرانی که خداوند مهربان جهت هدایت و راهنمایی بندگانش از جهل به سوی دانش و کمال فرا راه آنان قرار داده و به امر پروردگار بشریت را به طریق خداشناسی و صلح و برادری و وحدت و یگانگی رهنمون شده اند و می شوند. حقیر ناچیز تابستان گذشته به وسیله یکی از دوستان به حضور دانشمند محترم جناب آقای «مسعود ریاضی» شرف یاب و افتخار آشنایی با این علامه بزرگوار نصیبم گردید و این خواست خدا بود و خدای عزوجل را به قدر عظمتش می ستایم و شکرگذارم که باب رحمتش را به رویم گشود و مرا با دنیای با عظمت و پر نور وحدت و وحدتیان به وسیله این فرشته رحمت آشنا گردانید. طی مجالس متعدد و استماع فرمایشات گهربار ایشان بر مبنای اصول صحیح

یکتاپرستی و خدانشناسی و چگونگی وحدت یگانگی عام به درک حقایق بی شماری نائل و آنچه را که میل باطنی انسانهای واقعی بدان گرایش و تشنه آن بود یافتیم، این دانشمند گرانقدر مرا به مطالعه کتابهای دانشمند و علامه ارزشمند معظم جناب آقای حشمت الله دولتشاهی، حشمت السلطان راهنمایی فرمودند. به حمدالله و المنه توفیق مطالعه چندین جلد از کتابهای وحدت نوین به خصوص کتابهای با ارزش مکانیسم آفرینش و دینامیسم آفرینش به قلم توانای دانشمند گران پایه، مفخر ایران بلکه مفخر دانشمندان و تمام دنیا جناب آقای حشمت الله دولتشاهی به حقیر دست داد. هر چند که از سواد و معلومات بضاعتی ندارم و در حدود فهم و ادراک ناچیزم یقینم حاصل شد این تراوشات ایشان که بر قلب و روح و عقل و فهم انسان اثر می گذارد و خاصه آنکه تالیفات این بزرگوار که بر مبنای دستور و نص صریح و صحیح قرآن کریم و منطبق با دین و دانش و حکمت نوین است بی شک الهامات الهی و وحی یقین است هیچگونه خرافات و موهومات و باطلی یارای ایستادگی در مقابل این همه گفتار حق که بر دل می نشیند و تجلی می کند ندارد، «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا» شکی بر آن نتوان کرد که اجرای دستورات پیشنهادات حضرتش دوی قطعی درد بشریت است. همان طور که رهبر عالیقدر وحدت نوین جهانی فرموده اند دنیای امروز و جامعه بشریت با وضع کنونی احتیاج به چاره و درمان دارد و دوی درد بشریت پوئیدن راه حق و وحدت ادیان و صلح و برادری و یگانگی و ... است. «چه کلام حقی و چه سروشی شیرین.» حقا که جامعه کنونی بشریت من حیث المجموع چاره و درمان می خواهد و احتیاج به مصلحی دارد به نام «مصلح کل عالم» که امیدوارم مشیت خداوندی بر آن قرار گیرد که این نیر اعظم را بر بشریت و دنیای کنونی به همین زودی طالع و عطا و نازل گرداند که جهان و بشریت را از این گرداب جهل و نادانی، فتنه و فسادها، زشتی ها و پلیدی ها، برادرکشی و نابسامانیها و چند دستگی و تفرقه بین ادیان برهاند و با ایجاد یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی جمیع بندگان خدا را تحت لوای یک دین و وحدت کامل در آورده و جامعه انسانیت را به سوی خدا و طریق صلاح رهنمود گردد، به امید آن روز و طالع چنین نوری که رحمت واسعه الهی است تا دنیا و آنچه را که در اوست در بر گیرد انشاءالله. بی مقدار روحی فداه با امیدواری به لطف و رحم بی پایان یزدان دانای مقتدر و مهربان با ایمانی کامل و عقیده ای راسخ و محکم به اصول و مرام وحدت وحدتیا احترام گذاشته و آن را قبول دارنده ام و چنانچه تقدیر و سرنوشتم اقتضا دارد تقاضای پذیرش داشته از خدای مقتدر و مهربان طلب بخشش نموده و امید چنان است که انشاءالله به سلک وحدتیا در آورده که افتخار خدمتگزاری برادران همنوع را داشته باشم. توفیق رهبر عالیقدر و قائد عظیم الشان وحدت نوین جهانی و جامعه بشریت و همکاران و همگامان محترمشان و

همچنین کلیه خواهران و برادرانی که به چنین نهضت مقدس یزدانی پیوسته اند از پیشگاه یزدان مقتدر مهربان خواهانم. با تقدیم شایسته ترین احترامات، جان نثار شاپور امیری گیلانی.

نظراتی از خواهران و برادران وحدتی سراسر جهان

برادر دونا ج. کلی بومون، کالیفرنیا: ۷۴ ساله پیرو تصوف. ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: «دوستان عزیز وحدت نوین جهانی مطبوعات وحدت شما را دریافت داشته و از آن تشکر می کنم. معذک چنانکه از سرلوحه چاپی کاغذ ملاحظه می کنید تمام وقت من صرف کار الهی به همراه افراد تکاپو کننده بشر می گردد. هدفهای شما در آنچه مربوط به عالم بشریت است به قدری به هدفهای ما نزدیک است که به ضمیمه برگه ای از مرکز ما در هندوستان می فرستم تا برای شما مشارکت در این دوستی جهانی امکان پذیرد. از آنجا که من نماینده مراد بزرگ هستم مکاتبات و یاری طلبی از سراسر جهان به سوی ما می آید به طوری که تمام روز من صرف این کار می گردد. بهترین آرزوهای من به همراه شما و کار شما باد زیرا این دنیای پیر احتیاج شدید به هدفهایی نظیر هدفهای شما و ما دارد. از آنجا که راهنمایی من توسط مراد بزرگی که اکنون فوت کرده است به عمل آمده من به پسرش که نام او استاد کبیر پالسنینگ می باشد در مدت بیست سال اخیر خدمت کرده ام. چون ایام زمستان عمر خود را طی می کنم و ۷۴ سال دارم نمی توانم هیچ گونه کار دیگری به عهده بگیرم و همین کاری که فعلاً دارم روز به روز بیشتر محتاج وقت است. اما قلب من و روح من در تمام کارهای شما با شما همراه است و همیشه خاطرات اقدامات شما را به یاد دارم و دعا می کنم که خدای عزیز رحمت خود را شامل حالتان گرداند و موفقیت در کار مقدستان نصیبتان فرماید.»

برادر ریموند و. رایس: ۳۸ ساله کاتولیک مقیم کشور برزیل، آمریکای جنوبی. خیلی متشکر که کارت تبریک برایم فرستادید. در مقابل من هم بهترین تمنیات خود را در سال جدید به شما اعلام می دارم. میل دارم با یک خان جوانی از کشور شما مکاتبه برقرار کنم. او می تواند به زبان فرانسه هم با من مکاتبه کند. برادر جایروئون مونتویا: ۱۸ ساله کاتولیک مقیم شهر مدلین کلمبیا، آمریکای جنوبی ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: «من با هر آنچه شما می گوئید موافقم. لطفاً آنچه می توانید مطبوعات برایم بفرستید تا بین دوستانم تقسیم کنم. آنها همه نسبت به این موضوع علاقمندند. مخصوصاً دوستم لویز آلفونسومادرید که نشانی او از این قرار است... خیلی علاقمند بوده و می تواند در این راه کمک کند. متشکرم.»

خواهر آیدا و برادر هوگ جان فلمینگ: دو نویسنده و حیوان دوست. رئیس موسسه «محبت به حیوانات» کانادا. خانم آیدا نامه نوشته: «بسیار خوشحالم از اینکه اخبار شما را دریافت داشتیم. من به وحدت، وحدت بشر، حیوانات و نباتات، اعتقاد دارم.

خواهر آتسوکو هوریکوشی: بودایی، مقیم شهر ایستبایاشی، ژاپن. ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسند: «هنگامی که نامه شما را دریافت داشتم کاملاً متعجب شدم زیرا من شما را نمی شناختم به عقیده من باید به شما راست بگویم. این مطلب بالاتر از حدود فکر من است اما مختصری از آن را درک می کنم.»

برادر محمد لیاقت حیات خان: ۲۳ ساله مسلمان مقیم لاهور پاکستان. لیسانسیه علوم. کاری که شما به عهده گرفته اید کاملاً نیکو است. من یقین دارم که شما در هدفها و مقاصد خود شاهد توفیق را در آغوش خواهید کشید. لطفاً اطلاعات بیشتری درباره وحدت خود برایم بفرستید و مرا به عنوان نماینده خود در پاکستان تعیین نمایید. در صورت امکان این شغل را در ایران برای من معین کنید تا بتوانم از طریق بهتری به شما خدمت کنم. یقین دارم که شما فوری جواب را خواهید داد.

خواهر مری فیلیس: ۶۴ ساله عیسوی فرقه متدیست متحد. این بانو سالیان درازی است در شهر لمونت ایالت ایلینویز باغ بزرگی به نام «باغ صلح» برقرار نموده که در آنجا عده زیادی کودکان از ملل و نژادهای مختلف را نگهداری می کند. در این باغ به عنوان نشانه اتحاد ملل نباتات و گلهای مناطق مختلفه جهان را پرورش می دهد و تشکیلات بسیار مفصلی به منظور تقویت وحدت ملل در آنجا تاسیس نموده و گاهگاه وعوتها، نمایشها، کنفرانسها و دمنستراسیون هایی به خاطر صلح و برادری ملل در آنجا برقرار می دارد. یک بولتن چاپی مصور به منظور نشان دادن کارهای خود چاپ می کند و کارت پستالهای رنگین بسیار زیبایی برای تبلیغ از افکار خود انتشار و در دنیا پخش می نماید. در اینجا عکسی برای نشان دادن خدمات این خانم فعال گراور شده است. بانو مری فیلیس با اظهار موافقت کامل برگه همگامی وحدت را پر و امضا کرده و در ذیل آن می نویسد: «اینکه خداپرستی را تبدیل به فداکاری و احتراز از خودخواهی قلمداد کرده ام به خاطر آن است که کلمات خدا و خداپرستی به قدری بغرنج و پیچیده شده که امروز بسیاری مردمان را از این راه به در برده است. هر فردی که ایمان به خدا دارد خدای خود را به طرز خاص خویش مجسم می کند. عقیده من اینست که خدا مظهر و معنی خوبی، بهترین و جمیل ترین است. همچنین عبارتست از بزرگترین محبت یک فرد نسبت به فرد دیگر و نسبت به مفهوم حیات، حیوانات و نباتات و افراد بشر، و نسبت به جمال کامله عالم خلقت. ادیان گاهی چیزهایی برای آموزش دارند اما از آنجا که

استقرار جنگ و خودخواهی فرد را برای استثمار از هم‌نوع و تخریب محیط سبب شوند دچار شکست گردیده‌اند.»

خواهر انگرید شرم‌مان: ۵۰ ساله مقیم یونکرس نیویورک. در مدت ده سال اخیر در راه خیر بشریت کار کرده‌ام. من در استودیوی آرامش روحی خود و همچنین در مرکز معالجاتم از راه اشعار و حکمت و دعا به مردم کمک کرده و مسائل روحیشان را حل کرده‌ام. من به برادری جهانی همه افراد بشر معتقدم مدت ده سال نشانها و علامات ادیان مختلف را از قبیل: بودا، صلیب عیسویت و ستاره یهود به خود زده‌ام و کوشیده‌ام که مردمان را به سوی خداپرستی سوق دهم. ادیان مختلف را بررسی کرده‌ام و چندین دیپلم و درجات افتخاری دریافت داشته‌ام. کار من به عنوان روانشناسی روحی و نخستین زنی که از راه شعر معالجه می‌کند به اضافه معلم در استودیو معالجات و شفای از راه ایمان موجب قدردانی گردیده‌است. بسیاری مردم دارای ادیان و نژادها و عقاید و طبقات مختلف از دفتر من بازدید می‌کنند. می‌کوشم با نهایت توانایی خود به آنها کمک کنم. به طور قطع و یقین من پشتیبان و تصویب‌کننده افکار با شکوه شما هستم و می‌خواهم شما را در برقراری این وحدت برادرانه کمک نمایم.

برادر رانجیب بیسواز: ۱۹ ساله هندو، مقیم کلکته هندوستان. ضمن موافقت با نظریه وحدت می‌نویسد: «درباره ادیان و علوم و فرهنگ سایر کشورها اطلاعاتی دارم و میل دارم دوستی در سراسر جهان برقرار شود. امیدوارم که شما فرصت دوستی به تمام دنیا بدهید. به این لحاظ نسبت به این موضوع موافقم.»

آقای محمد عزیز: ۲۱ ساله مسلمان مقیم کشور تانزانیا دارالسلام. ضمن موافقت با نظریه وحدت می‌نویسد: «من بسیار متشکر از اینکه فرصت یافتم که به وحدت پیوندم. من دعا می‌کنم آنهایی را که این وحدت را تشکیل داده‌اند زیرا اطمینان دارم که وحدت پخش‌کننده صلح و محبت و اتحاد و تعلیمات اخلاقی و متعلق به تمام کسانی است که اعتقاد به خداوند دارند. بسیاری از مردم جهان بدین وسیله روشنفکر و دارای وسعت نظر خواهند شد به وسیله این حقایق و افکار که صد در صد خالی از شائبه سیاست است. در اینجا نظر خود را با بهترین تمنیات خوشبختی و رحمت خدا نسبت به شما تمام می‌کنم.»

خواهر کتی وست فال: ۳۹ ساله کاتولیک رومی مقیم پینه لاسپارک آمریکا ضمن موافقت با نظریه وحدت می‌نویسد: «نوشته بالا بسیار خوب به نظر می‌رسد. لطفاً اطلاعات خود را به این دو نشانی بفرستید. استرالیا و هند غربی و همچنین برای پری خان بارکینای در اسلامبول «نشانی کامل همه را داده‌اند.»

برادر ساییتو زاکاری: ۲۱ ساله مسلمان مقیم بسوس کشور غنا، آفریقا. می‌نویسد: «آقای عزیز نامه شما را دریافت داشتم و آماده‌ام که به وحدت خدمت کنم. بسیار تشکر می‌کنم از نامه جالب شما. آماده‌ام هر

چیزی را برایم بفرستید تا توزیع کنم. در اینجا مردمان زیادی هستند که می خواهند درباره وحدت نوین جهانی اطلاع حاصل کنند. برخی از آنها عیسوی و بعضی مسلمانند لذا من منتظر تعلیمات شما به زبان عربی هستم. از شما خواهشمندم کتابهای عربی برایم بفرستید که بتوانم خوب عربی صحبت کنم. خیلی ممنون خواهم شد اگر مطبوعات خود را برایم بفرستید.»

برادر ژان زیتکو: ۵۸ ساله آمریکایی مقیم شهر توکسن، آریزونا، آمریکا. من ۲۳ سال است از راه فرهنگ جهانی به صلح عالم خدمت می کنم و این کار را از طریق دانشگاه جهانی انجام می دهم و مطبوعات آن جداگانه برای شما ارسال شده است. لطفاً مرا از پیشرفت خود آگاه نگاه دارید.

مکانیسم آفرینش و حل برخی مشکلات

کتاب نو ظهوری است که تاکنون نظیر آن به هیچ زبان چاپ نشده است. برای اینکه اهمیت کتاب را دریابید بخشی از مقدمه آن را به نظر شما می‌رسانیم.

آگاهی: همه می‌خواهند از راز آفرینش آگاه شوند. بشر برای فهمیدن حقیقت هر چیز حاضر است تا حد فداکاری کوشش نماید چنانکه در طی چند هزار سال تاریخ کنونی بشریت هزاران فیلسوف، حکیم، عالم، دانشمند، فکور در این راه زحمت کشیده، درسها خوانده، صدمه‌ها دیده، بررسیها نموده و کتب و آثار فراوان از خود به جای نهاده‌اند. علما و فلاسفه امروز در سایه کشفیات علمی که مهمترین آنها شکافتن اسرار اتم است فلسفه‌های جدیدی در موضوع عالم وجود ساخته و پرداخته‌اند. آیا سخنان فلاسفه قدیم و جدید را حقیقتی هست؟ گویم خیر، حقیقت آنجا نیست. می‌پرسید: پس حقیقت کجاست؟ می‌گویم حقیقت در «حکمت نوین» است که این اسرار را بر شما مکشوف و باز می‌کند. در جلد اول «حکمت نوین» اسرار مکانیسم آفرینش و راز حواس ۲۱ گانه بشر و جواب بسیاری سوالات را که پرسش‌کنندگان کرده‌اند خواهید خواند. شما را به خواندن کتاب «حکمت نوین» دعوت می‌کنیم تا چیزی را که هرگز نخوانده و نشنیده‌اید دریابید. چگونگی این مطلب را پس از آشنایی به «حکمت نوین» خواهید دانست. تاریخ دانش و آثار موجود آن گواهی می‌دهد بسیاری مردمان بزرگ که فیلسوف یا عالم یا حکیمشان خوانده‌اند پس از بررسیهای بیشمار و اتلاف عمر گرانها کتابهای زیاد نوشته‌اند که متأسفانه با عباراتی مشکل و ناهمیدنی تنظیم گردیده و جز افراد خاص و عده معدودی که آشنا و مسبوق به علم آنها بوده‌اند کسی را یاری فهم آن نیست. لیکن امروز «حکمت نوین» با عباراتی ساده که اشخاص نادان نیز از آن بهره‌توانند برد در دسترس شما قرار می‌گیرد. از مزایای بزرگ حکمت نوین نورانی سادگی و روشنی است چنانکه فهم مطلب بر همگان میسر است. بخوانید تا براستی‌های جهان دانا شوید. قسمت زیر نیز از دیباچه کتاب نقل شده است.

تکمیل دیباچه: مثالی می‌زنم تا مقصود کتاب بر شما روشن گردد. می‌گویم کسی که به یک کارخانه وارد می‌شود اگر اطلاع از قواعد علم مکانیک نداشته باشد تمام ماشینها در نظر او عجیب و اسرار آمیز و پر از مشکلات و پیچیدگی جلوه کند به هر کدام نگرند شگفتی‌های نوینی در آن ببیند. از هیچ یک سر در نیآورد و هزاران مشکل حل‌نشده در نظرش مجسم گردد. اما شخص دیگری که آشنایی به قواعد علم مکانیک

داشته باشد هرگاه به کارخانه جدیدی رود اسرار تمامی ماشینها در نظر او تا حدی روشن و حل است، حتی از مشاهده ماشینهایی که تاکنون ندیده تعجب نمی کند و تا حدی از کارشان باخبر است زیرا قواعد کلی را در دست دارد. با این برهان معلوم شد که هرگاه بشری از مکانیک آفرینش اطلاع نداشت هزاران اسرار عجیب و حل نشدنی در نظر مجسم گردد. این همه فلسفه های طولانی و ضد و نقیض و پر پیچ و خم که بشر، طی قرون ممتد بهم یافته است نشانی از حیرت در پیشگاه جزئیات این کارخانه و عدم دسترسی به قاعده کلی مکانیک عالم است. هنگامی که قواعد اساسی را بدست آورد و تا حدی به این علم آگاه شد دیگر از مشاهده بسیاری امور و اسرار مختلف که ظاهراً باهم تفاوت دارند در شگفت و تحیر و بلاتکلیفی نمی ماند و همه آنها را تا حد امکان تحت آن قواعد کلی و روشن در می یابد. اینست فایده اساسی مکانیک آفرینش که بنا به مشیت یزدان باید مکتب دنیای پیشرفته و مترقی یعنی دنیای فردا باشد. بدون اینکه از کتاب تعریف بیجا و مبالغه آمیز کنیم فهرست برخی مطالب آن را به نظر شما می رسانیم.

خدا و حقیقت - شناسایی یزدان - صفات یزدان - وحدت طبیعت و خدا - از وحدت به کثرت - اصطلاحات عرفا و فلاسفه قدیم و معایب آنها - علت و معلول یعنی چه - رب الانواع - هر که خود را شناخت خدا را شناخته - منبع و منشا حواس بشر - تفسیر آیه نور

روح و حقیقت آن: روح چیست و چه می کند؟ - دلیل وجود روح - قل الروح من امر ربی یعنی چه - روح و پرتو و تراوش او - روح، فکر، عقل، علم و مقام آنها - کیفیت حرکت بدن به وسیله روح - جلوه روح - روح هرگز نمی میرد - روح رشد نمی کند - صحبت بین ارواح - قرب و بعد در روح نیست - چگونگی خرابی بدن و تاثیر آن در روح

عالم وجود: وجود و عدم یعنی چه - عالم ابتدا و انتها ندارد - ابتدا و انتها یعنی چه - چیزی در خارج نیست - نیستی نبوده و نخواهد بود - قدیم و حادث - عالم انبساط ندارد - تشبیه عالم - انکار نظام عالم نادانی است - کن فیکون - دخالت بشر در عالم

مکانیسم آفرینش: بشر باید در خلقت بیندیشد و رازهای آن را کشف کند - تفاوت دستگاه مکانیکی مغز افراد بشر - تفاوت و اختلاف در تمام شئون خلقت - بر حذر داشتن از تعصب و خرافات - انواع مخلوقات - مخلوقات در حکم ماشینهای خلقتند - وضع روح و بدن و شباهت آن به رادیو و برق - موضوع تفکر - خرابی بدن چیست - مرگ چیست - عمل جراح و طبیب - زنده نگاهداشتن مرده - اگر آدم مصنوعی به طرز صحیح بسازند با روح کار می کند - ماشین بدن و اسرار آن - دستگاه های گوناگون - بررسی در تفکر - حواس ۲۱ گانه - بحثی با دانشمندان مادی درباره روح - دلیل وجود روح - خواب و رادیو - آیا روح می میرد - سلامت تفکر - عدم تساوی در خلقت و علت حقیقی آن - اهمیت سلامت

ماشین جوجه گیر - انسان ساختگی - ورزش و پرورش و مقام آن - اخلاق چیست - مسئولیت چیست؟ -
علت اختلافات خلقت - قاعده کلی

مکان: حل مساله زمان و مکان - بعد کدامست و چند بعد داریم؟ - متر و سایر واحدها میزان های نارسایی
هستند - بعد اشیا در تغییر است - علت تغییر دائمی بعد اشیا - آیا میزان ثابتی برای سنجش هست؟ -
تغییرات کلی و جزئی در بعدها - تزلزل در امری که ثابت می پنداشتند - بعد چهارم - واقعی کدامست - بعد
تخریبی زمان - زمان چیست؟ - بعد زمان - زمان حقیقت ندارد - زمان قراردادی - چگونه محاسبه زمان
ممکن نیست - زمان ثابت کننده غیر ثابت - آلت فرض زمان متغیر است - حوادث بهم پیوسته - موضوع
ایام و ماه ها و اختلاف بشر در آن - شب و روز و فصول - سنجش روز و شب

موجودات: هلاک در بین نیست، تغییر شکل است - جسم از بین نمی رود - تغییرات مواد در عالم - هیچ
چیز از هیچ به وجود نیامده و هیچ نمی شود - شیئی کدامست - طبیعت و ماوراء الطبیعه - هرکس طبیعت را
طوری می بیند - موجودات عالم چیستند؟

بدن انسان: مطالعه در بدن - خودشناسی - تجزیه انسان جسم، روح، پریسپری - تفاوت جسم و روح - فرق
زنده و مرده - ماشین بدن و دستگاه های آن - بشر از تمام مواد زمینی درست شده - درجات انجام یک
عمل در بدن - اهمیت سلامت بدن - چه کنیم تا حواسمان خوب کار کند - تاثیر هوا در بدن - تغییرات
جسم بشر - عمل جراح و طبیب - غربال بدن برای چیزهای مفید - دخالت بشر در عالم - انسان مصنوعی -
حواس - تقسیم بندی حواس، حواس آشکار و پنهان، بشر همه حواس را دارد منتها از برخی بی خبر
است - مقایسه حواس در انسان و حیوان - عدم توجه به حواس - سلامت بدن و تاثیر آن در حواس -
نزدیکی حواس به یکدیگر - ضعف حواس - تفاوت اهمیت حواس - حس ذائقه - حس شامه - حس
ناطقه - ناطقه در حیوانات - حس شنوایی - حس بینایی - حس لامسه - حس شهوت و شقوق و انواع آن -
حس عشق و محبت و جذبه - عشق به پروردگار و جنبه های مختلف آن - عشق به خویشاوندان - انس و
الفت - عشق به علم و دانش - عشق به جا و مقام - عشق به مادیات - حس اتحاد - خواستن و میل - حس
مغناطیس - تقویت قوای سیاله - معالجه روحی - خدانشناسی و حس آن - حس اتصال و آشنایی به عالم
لایتناهی - حس تفکر - شعور و درک - فرق فهم و درک - فکر، آلت فرض زمان - سلامت تفکر - تغییر
دائمی فکر - قضاوت و داوری - غرور و تکبر - انواع علم - حس تخیل - حس اراده و اختیار - حس
قدرت و توانایی و اجرا - حس وجدان و مسئولیت - صفات خوب و بد - حس حافظه - تبلیغ و نصیحت -
هنر چیست - خاصیت یادآوری حافظه - حس الهام - تمرین کلی برای تقویت حس الهام، تمرین تلپاتی یا
قوه انتقال فکر به دیگران - حس روشن بینی - تمرین روشن بینی - دیدن گذشته و آینده - حس تعادل -

حس عکس العمل و دفاع- انتقام و کینه- شهادت شجاعت صبر و پایداری- حس انتقام شخصی- غم و گرفتاری چیست؟- امیدواری- ترس- حس خستگی و خواب و رویا- انواع خواب- خواب دیدن چیست؟- چگونگی دیدن خوابهای صحیح- ارتباط شخص خوابیده با محیط اطراف خود- خطر بیدار کردن ناگهانی- رویای صحیح

ورزش حواس: ورزش و پرورش حواس، ترقی حواس بشر، ترقی فکر بشر، جهان متریقی فردا، تغییرات جهان، وجود حواس طبیعی است

تفاوت موجودات: علت عدم تساوی عالم خلقت، عقول تفاوت ندارند، تفاوت مغز افراد بشر، همه افکار بالاخره در یک سطح قرار می گیرد، آیا روح در سنین مختلفه تفاوت دارد؟، فرق دانشمندان و نادانان در استنباط مطالب، موضوع تکامل چیست؟

هدایت: هدایت بشر به نور یزدانی، صراط مستقیم، وحدت بین مکتب های مختلف

مادیت: فرق مادیون و موحدین، شعور اشیا، چرا بشر در شعور اشیا مردد است

مرض و مرگ: چگونگی مریض شدن، میکروب چیست؟، انواع امراض و اصل آن ها، مرض و اصل آن، مرض محلی یا عمومی حواس، چگونه معالجه صورت می گیرد، بی حسی مصنوعی، مرگ چیست؟، چگونگی زنده نگاهداشتن مرده، فرق خواب و مرگ،

مطالب فلسفی: کلید فهم حقایق؛ قبول نکردن اول است، کیفیت فهم محدود و نامحدود، اخلاق چیست؟ مسئولیت چیست، غرور و تکبر، تضاد و غفلت، عقول ده گانه معنی ندارد، بهشت و حقیقت آن، مسئله خلود، نابعه و سویر من کسیت؟، طبقه بندی در مواد زمین

علم و فلسفه: مقایسه فلسفه قدیم و جدید با حکمت نوین، پیروی از آخرین مکتب فلسفی جهان، راه دانش مسدود نیست، به چیزهای خوب احتیاج داریم، الزام به قبول سخنان نیکو، باید حرف صحیح گفت، حکومت عقل، قاعده قبول یا رد یک مطلب، هر چیز محتاج دلیل است، دلیل ندانستن و عجز بر همه چیز جاری است، عدم قدرت تجزیه در علم، الفاظ؛ اصطلاحی که حقیقت ندارد، امکان اشتباه دانشمندان، علم نمره بندی حقایق بسیط است، علت تکرار در کتاب.

مشخصات کلی درباره مطالب کتاب

مطالب کتاب نوین و بی سابقه و از تراوشات حکمت نوین است- تکرار مطالبی که در کتب دینی می نویسند یا بازگوی مطلب نوشته های فلسفه قدیم و جدید نیست- در عین حال که تکرار طالب علمی امروزی نمی باشد معذک از آخرین پدیده های علم در قرن بیستم دور نیست و تایید کننده مطالب صحیح علمی امروز است و بلکه از علم امروز پیشرفته تر است چنانکه در مدت ۱۴ سال که از نشر اولین چاپ

کتاب می‌گذرد بسیاری از پیش‌بینی‌های علمی کتاب به منصفه عمل رسیده و اموری که با روشن‌بینی توسط نویسندگان ابراز شده به وسیله اکتشافات و اختراعات علمی بعالم بروز رسیده که در تکاب تذکر داده شده است. بنابراین به طور کلی می‌گوییم در عین حال که کتاب دارای طالب و حقایق نوین است تایید کننده حقایق دینی و علمی حکم جهان می‌باشد.

ابتکار بی سابقه - مقایسه با علم و فلسفه قدیم و جدید

ابتکاری که برای اولین بار در تاریخ کتاب نویسی عالم در این کتاب بکار رفته است بر اهمیت کتاب می‌افزاید - در حاشیه متن کتاب به طرز جالب عقاید و افکاری که متناسب با مطالب است جداگانه نقل شده تا خواننده ضمن آگاهی از نظرات نویسندگان عقاید موافق یا مخالف او را هم بداند. در این حواشی نظراتی از دانشمندان زیر نقل شده است:

افلاطون، بروسه، علمای اسپریتوآلیست، مالبرانش، لودانتک، استال، دکارت، مک دوگل، انگلس، فلامیون، برکلی، هیوم، تن، اپیکور، علمای شوروی، فلسفه مسیحی، لرد کلون، کانت، ایشتن، تیلور، عقاد، فروید، هانری برگسون، ماسک مولر، هابس، گاساندی، ابن سینا، فارابی، ریو، هوفدینک، سن آگوستین، ابن رشد، دکتر میچل، اوتون سینکلر، جمس وات، گالتن، حافظ و برخی دیگر شعرا ایران، پیرویلی، لیتره، سقراط، فلسفه اشراقی و مشائی، علمای روحی اخیر، دکتر پاپوس، فلیسین شاله، فیلون، نیوتون، الکساندر، ادنامونو، وونت، هانری پوانکاره، دورخیم، میرداماد، هگل، زنون، اسپینوزا، کنت، لوباجوسکی، هراکلیت، ابن میمون، فیثاغورث، کورنو، بتمنید، گلبانتس، نهج البلاغه، بوسوئه، فنلن، فلوطین، سلیمان بن جبیرول، معتزله، جبریون، هویت هید، ابن عربی، هاتف، سن ترز، کوسیاروس، مترلینگ، مادیون (مورگان)، طالس مالتی، هانری فابر.

علاوه بر این: در برخی نقاط که ضروریست خارج از متن و امثله و داستان‌های تاریخی یا از مشهودات و برخی قطعات تفریحی برای رفع خستگی خواننده نقل شده است. در برخی قسمت‌ها هم تکه‌هایی از کتب مهم علمی اروپایی برای استناد ترجمه و نقل گردیده است.

وضع ظاهری کتاب: این کتاب روی کاغذ اعلای ۷۰ گرمی سفید به قطع وزیری بزرگ (۱۷×۲۴ سانت) در ۲۵۲ صفحه چاپ شده و وضع چاپ آن زیبا و تمیز است و تصاویر متعدد متناسب با مطالب کتاب در آن بسیار است. تهیه این تصاویر از ده‌ها کتب و آرشیو مختلف بالسنه مختلفه جمع‌آوری گردیده است.

قیمت کتاب: هر جلد از این کتاب با جلد شومیز ۱۰۰ و با جلد سلوفن ۱۲۰ ریال است. برای همگامان وحدت نوین جهانی به ترتیب ۷۰ و ۹۰ ریال است.

دینامیسم آفرینش

نکته جالب و بی سابقه ای که در کتاب دینامیسم آفرینش برای نخستین بار در تاریخ کتاب نویسی بکار رفته است: نویسنده محترم برای اینکه عقاید و نظرات خود را با عقاید دیگران در زمینه مطالب طرح شده مقایسه نماید قبل از بیان نظر خود آنچه در آن موضوع از طرف ادیان مختلفه (اسلام، مسیحیت، یهود، زردشتی، هند، بودایی، کنفوسیوسی، تائوئی) بیان گردیده با ذکر کتاب آن دین و مدارک لازمه بیان داشته و سپس عقاید فلاسفه و بزرگان قدیم و جدید را اعم از فیلسوفان یونانی و دانشمندان و فلسفه قرون اخیر اروپا و متفکرین ایرانی ذکر می کند و بعداً نظر خود را ارائه می دهد. این کار به منظور آنست که خوانندگان از سابقه این نظرات در تاریخ فکر بشر مسبوق شوند و مطالب کتاب را با آگاه و سابقه بهتر بخوانند و ضمناً بتوانند نظرات پر ارزش مولف را قدرشناسی کنند.

به علاوه در موضوعات علمی مانند زلزله، رعد، برق، آتشفشان، مساحت و وضع عالم، عقاید نجومی و سایر قسمت ها آخرین نظرات و عقاید دانشمندان از کتب علمی فرانسه، انگلستان، شوروی، آمریکا، آلمان و سایر کشورها ترجمه و ارائه شده و اغلب این نظرات مربوط به سال ۱۹۶۷ یا دو سه سال قبل از آنست. این قسمت از کتاب با وضع خاصی چاپ شده است که آنها را از متن کتاب کاملاً روشن و مشخص می کند.

تصاویر کتاب: در این کتاب در حدود ۴۰۰ گراور زیبا و جالب چاپ شده که نظیر آن را در هیچ نشریه ای نمی توانید بیابید و این تصاویر از نقاط مختلف دنیا و نشرات بالسنه مختلفه و آرشپوهای علمی جهان گردآوری ردیده و مجموعه بی نظیری را تشکیل می دهد. چاپ این تصاویر به منظور کمک به فهم مطالب و موضوعات و جالب کردن کتاب برای خوانندگان است زیرا کتابی که تصویر ندارد خواندش خسته کننده است.

دو ضمیمه پر ارزش: دو ضمیمه پر ارزش در آخر کتاب اضافه شده: یکی شرح مختصر ادیان بزرگ جهان که با وضعی موجز ولی جامع درباره پیدایش ادیان، رهبران آن، بیوگرافی آورندگان ادیان، کتاب های آنها، خلاصه عقاید آنها، محلی که پیروان بیشتر دارند و خلاصه آنچه باید درباره ادیان بدانید شرح داده شده است. دیگر شرح مختصر و معرفی کلیه دانشمندان و فلاسفه و بزرگان و نویسندگان شرق و غربی و قدیم و جدید است که نظرات آن ها در کتاب ذکر گردیده است. عکس اغلب آن ها هم ضمیمه شرح حالشان می باشد.

فهرست های جالب: یکی از مزایای کتاب فهرست های جالب آنست. در ابتدا فهرست تفضیلی و تحلیل به نام «راهنمای کتاب» به شرحی مفصل مطالب کتاب را تجزیه و تحلیل می کند. این فهرست در یازده صفحه است و به فصول زیر تقسیم گردیده است:

خدا و وجود خداوند، خدا و عالم، وحدت خدا و عالم و بشر، سازمان عالم، مساله حدود در عالم، مساله ابتدا و انتها در عالم، روح، مغناطیس، علم الروح و امور مربوط به آنها، شعور و دانایی طبیعت و موجودات، مرگ و تحول و دنیای بعد، عشق در عالم آفرینش، مساله اختلافات خلقت، خدا و بشر، انسان و عالم، بدن انسان و سازمان آن، پریشی یا قالب مثالی، سلامت و کسالت، اتم و اعمال آن در عالم، شیطان، عناصر، حرکت، ترقی و تکامل، خوشی و غم، سرنوشت و تقدیر، دانش و دین، فلسفه و حکمت، فکر و تعقل، نگارش، خدانشناسی، مادیون و مشکوکین، اخلاق و اصلاح، پیامبری، تبلیغ و هدایت، مجازات و انتقام و سوانح و بلایا، عبادات، وحدت ادیان و وحدت بشر، وحدت نوین جهانی، وضع جامعه.

وضع ظاهری کتاب: کتاب در ۶۴۴ صفحه وزیری بزرگ (۱۷ت در ۲۴/۵ سانت) با کاغذ اعلای ۷۰ گرم و قریب ۴۰۰ تصویر با جلد سلوفان بسیار زیبا تهیه شده است. وزن کتاب در حدود ۱۲۰۰ گرم می باشد. این کتاب به شماره ۶۷ تاریخ ۲۷/۱۰/۴۶ در دفتر مخصوص کتابخانه ملی به ثبت رسیده است.

شرح مختصر فصول و مباحث کتاب

پیشنهادات سودمند به عالم بشریت: تجدید چاپ پیشنهادی است به قلم مولف کتاب و دو تن از دوستان ایشان که در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) درباره وضع درماندگی بشر و چاره و دردهای امروز جهان به عمل آمده و مورد استقبال جهان قرار گرفته است. متن کامل این پیشنهاد سودمند که شامل حقایق بزرگی از آفرینش است در کتاب چاپ شده است.

ترجمه تقریظهای دانشمندان و بزرگان جهان: قسمتی از تقریظهای واصله از طرف بزرگان و نویسندگان و فلاسفه و روسای ادیان مختلف و مدیران جراید و شخصیتهای بارز و با عکس فرستندگان تقریظها چاپ شده است که مجموعه بی نظیری را در ۳۳ صفحه تشکیل می دهد. در خاتمه این قسمت ترجمه برخی از مطالب جراید جهان درباره آثار نویسندگان و متن دیپلم هائی که در دنیا به افتخار ایشان صادر شده دیده می شود.

دیباچه: روش مقدمه نوسی نوین در کتاب ها، تشریح این مطلب در کتاب حاضر، اثبات وحدت عالم، محبت نزد ادیان و فلاسفه، محبت در عالم و مقام آن، روش امروز بشر و راهی که باید اتخاذ کند، مقام دانش در عالم و رابطه آن با دین، دانش و خلقت، علم در نظر فلاسفه، وضع امروز بشر و سوء استفاده از

علم و اختراعات، عالم را با چه نظر بنگریم، نظر فلسفه درباره عالم، نظر ادیان درباره خلقت، نظر فلاسفه درباره خلقت.

خلاصه و نتیجه کتاب: به منظور آشنایی و آگاهی خلاصه و نتیجه کتاب در دو صفحه شرح داده شده است.

بیان اول- دلایلی چند از خدانشناسی: نظر ادیان مختلفه درباره خداوند، نظر فلسفه درباره خدا، خدانشناسی در ادیان، دلایل وجود باریتعالی:

(الف) دلیل اکثریت، چگونه اکثریت جهان در هر دوره خدانشناسند، حتی مادیون هم بدون اینکه بدانند به مبدا قائلند، بت پرست هم خدا پرست است، نظری به ادیان مختلفه، عقیده دانشمندان و فلاسفه در اینباره.

(ب) جزء و کل، رابطه و اتحاد کامل همه موجودات با هم و رابطه عالم موجودات با خدا، وحدت عالم دلیل بزرگ خدانشناسی است، تشریح وضع عالم و پیکره آن و مقام دانش در آن، نکات بکری درباره حقایق دانش، نظر کتب دینی و فلاسفه.

(ج) بی بردن از صفات، وجود صفات در عالم و تجلی اخلاقی در مخلوقات دلیل وجود منبع این صفات است، هوش در حیوانات و سایر موجودات، تسلط کل بر جزء، تراوش صفات خدایی در مخلوق، نظری به ادیان و فلاسفه.

(د) راهنمایی حس قدرت، سوال و جوابی که منتهی به کشف حقیقت می شود، چگونه دیدن قدرت و نیرو در جهان انسان را به وجود منبع قدرت واقف می سازد. نظرانی از ادیان و فلاسفه.

(ه) یک حساب ریاضی، در این فصل نویسنده با یک حساب ساده ریاضی از وجود قدرت در عالم پی به منبع اصلی قدرت در جهان می برد و خواننده را با خود به اعلا درجه فهم حقیقت می کشاند.

بیان دوم، نظری اجمالی به مطالب این کتاب: شباهت انسان و جهان، عالم از عناصر ساخته شده، مقام عشق در گردش جهان، صحنه تئاتر عالم، عناصر و تقسیم آن در موجودات، علت کسالتها و امراض، سردی و گرمی مزاج چیست، روح چیست، ظروف حواس، اخلاق و علت بدکاری، فعالیت و خمودگی، تاثیر الکل و در بدن، فرق سباع و حیوانات بی آزار، دلایلی از سرنوشت، گرگ و گوسفند و صفات آنها، مقام تربیت، معنی وحدت چیست، کیفیت مجازات، اشرف مخلوقات، کرات، روح و مقام آن در عالم، نیرو و دانش، دانش در عالم، خوشی و غم چیست، دین و دانش، خمیره موجودات عالم.

بیان سوم، خلاصه ای کتاب «مکانیسم آفرینش»: اول- عالم لایتناهی است، بعد روحی یا بعد پنجم، نظری به ادیان و عقاید آن ها، سخنان فلاسفه درباره بعد و مساحت عالم، عقاید فلاسفه درباره وجود و خلقت، دوم- عالم بی ابتدا و بی انتهاست، دلایل آن، عقاید ادیان و فلاسفه و دانشمندان در اینباره.

سوم- عالم خودش در خودش واقع است، چگونه عالم هر چه هست همانست، عالم خارج ندارد، کن فیکون یعنی چه، نظر علمای اخیر درباره انبساط عالم غلط است، ماورا الطبیعه یعنی چه، خدا و طبیعت، شعور و اراده در همه چیز، نظر ادیان و فلاسفه در اینباره.

بیان چهارم، خدا را چگونه می توان شناخت: مذاهب بدوی و صفات مشترک آنها، مکان یزدان، خدای به شکل خود، وضع بت پرستان، اصل انکار از کجا پیدا شده؟

بیان پنجم، علت شک در قبول یزدان: انکار پندار بشر نه انکار خدا، خاتمه دوران مادیون، حرکت چیست، خدا را شناختیم، نظر ادیان و فلاسفه.

بیان ششم، فایده خداشناسی: امید عظیم و فایده آن، فرق خداشناس و مشکوک، نظری به ادیان و فلاسفه. بیان هفتم، عالم محدود است یا نامحدود: حدود عالم بر طبق آخرین دانش امروز، دلایل نامحدود بودن عالم، دلایل علمی و حسی روشن و آشکار، ترقی و تکامل چیست، همه چیز نسبی است، تکامل و قصد، معنی واقعی تکامل، نظری به ادیان و فلاسفه.

بیان هشتم، منظور و مقصود از آفرینش چیست: آفرینش عالم عبث است، دلایل متعدد در اینباره، آفرینش عالم عبث نیست، کامل و درست و منظم است، رد دلایل پیش گفته و ذکر دلایل محکم جدید در اینباره، نظر ادیان و فلاسفه و دانشمندان، داستانی از قدرت اسرار آمیز خلقت، خداوند و نسبت آن با مخلوقات، خدا و مخلوق وابسته و لازم و ملزومند، ماموریت روح در عالم، نمو و رشد، چیست، توسعه و تکامل، نظر ادیان و فلاسفه.

بیان نهم، تکامل یعنی چه: تکامل چیست و معنی آن کدامست، تکامل بشر و حیوانات، مقصود از خلقت، هدف بشر، سرچشمه قدرت در عالم، خدای محیط، عقاید دانشمندان و فلاسفه درباره جبر اختیار و شعور در عالم، نظرات جالب امروز درباره نیروهای محرکه موجودات و حیات آنها.

بیان دهم، اتم: تاریخچه و بیان علمی اتم به اختصار بر طبق علم امروز- نظرات دانشمندان قدیم، چگونه رشته دانش از قدیم همین طور ادامه دارد تا به وضع امروز رسیده، رابطه علوم قدیم و جدید، اهمیت اتم در عالم، هر حرکتی محرک می خواهد، بررسی حرکت در اتم، مرده یعنی چه، ماده و قوه، کالری بدن و عکسبرداری از آن، تعادل کالری و زیان افراط آن، علت جنون، گنجایش بدن، تطبیق این خصوصیات با اتم، ارزش اتم و اشتباهات درباره آن، کیفیت آموزش مطالب علمی، برای رسیدن به حقیقت، نظر ادیان و فلاسفه.

بیان یازدهم، روح و جسم و قالب مثالی: بررسی این سه قسمت در انسان، هیاهوی عشق، پریسپری چیست؟، وضع انسان پس از مرگ چگونه است، اعتقاد به روح، نظر ادیان و فلاسفه درباره روح، جسم و

روح و پریسپری، روح در همه عالم، روح در عالم لایتناهی، مقایسه مغز حیوانات و موجودات مختلف، همه چیز دارای روح است، روح و شعور در حیوانات و نباتات، روح و شعور، روح در کره زمین، در سنگ، در آب، حرکت شگفت انگیز همه چیز، هر چیزی وسایل می خواهد، بهترین راه کسب حقیقت، روح زمین، دعوت به تعقل، نظر ادیان و فلاسفه در اینباره.

بیان دوازدهم، محرک و دینام عالم چیست: تشریح محرک و دینام در اتومبیل و سایر ماشینها، دانش و روح در عالم دینام هستند، روح و جسم و پریسپری در اتم جلوه گری روح، چگونه ابر ایجاد می شود، نظر دانشمندان درباره ابر و رعد و برق.

بیان سیزدهم، اعمال اتم در این جهان: به هم خوردن اعتدال اتم در فضا، هوای متراکم، تراکم اتم در فضا، ابر غلیظ، رعد و صاعقه، علت ایجاد رعد و برق، عشق در اتم، نفخ و گاز زمین، بخارات داخل زمین، زلزله چیست، آخرین نظر دانشمندان درباره زلزله، عشقبازی اتمها، پیشنهاد مفید برای تخفیف زلزله، آخرین اطلاعات علم امروز درباره آتشفشان، انواع آتشفشان، علت تولید آتشفشان و عمل اتم در اینباره، عذابهای الهی که بر بشر نازل شده (از قرآن مجید و سایر کتب دینی).

بیان چهاردهم، عمومیت اتم ها: بدن انسان، اتم و بخار، بی نهایت بزرگ و بی نهایت کوچک، مقیاس بی نهایتها، خلاصه ای از مساحت ها، سلسله مراتب بی انتها، تفکر در عظمت کائنات، بررسی در جهان های بی نهایت بزرگ و بین نهایت ریز، تلسکوپ ها، نظر کتب دینی جهان و فلاسفه و دانشمندان، حدود جهان طبق بررسی سه ماه سوم ۱۹۶۷ دانشمندان.

بیان پانزدهم، دینامیسم عالم: مرکز اتم ها در انسان، شباهت انسان و عالم، چگونگی معرفت یافتن به عالم لایتناهی، قلب و مغز در منظومه شمسی، نظر اینشتین و سایر دانشمندان درباره وضع عالم، فرماندهی بزرگ عالم چه می کند، فلسفه خلقت موجودات، قدرت خدا محدود نیست، عالم پشت عالم، نظر ادیان و فلاسفه درباره عظمت عالم.

بیان شانزدهم، سیر حس خدانشناسی در عالم: مبدا یعنی چه، اول خلقت، جوابهای دیگری به ایراد محدود بودن عالم، آفرینش و تحولات در قرآن مجید و کتب مذهبی، دلایل قرآنی، عکسی از عالم های سبحانی، نظری به ادیان و فلاسفه، در آستانه های لایتناهی.

بیان هفدهم، قدرت بالغه یزدان: راه های فهم و دانش، محرک کرات و کهکشانها، غوغای زندگی عالم، زنجیر بی پایان، محرک اتمها عشق است، اتحاد همه پدیده های عالم با هم، نظری به ادیان و فلاسفه، قوایی که در اداره عالم موثر است، پرستش زمین و آسمان، نظرات دیگری از ادیان، مبدا چیست، وحدت

عالم، اشتباه پیشینیان در موضوع خداشناسی، فرض آغاز برای آفرینش، کوتاهی دامنه علم، پرستش قوا و مظاهر.

بیان هیجدهم، علت قائل شدن به خدایان متعدد: کارخانه های مختلف که یک محصول مشترک می دهند، شرکت و بت پرستی، نظر به ادیان، نیروی دو گانه عالم در ادیان، ثنویت یا دوآلیزم، پیدایش دوگانگی یا ثنویت، سازمان کشور بدن و مقایسه آن با عالم، پیدایش یگانگی، قبل از اسلام، مجازات اخروی و دخالت شیطان در اعمال انسان، حیرت ادیان درباره نیروی خیر و شر و پیدایش فرض شیطان، فرار بشر از مسئولیت، بررسی اجمالی درباره ماهیت شیطان در قرآن مجید، نظری به ادیان و دانشمندان.

بیان نوزدهم، سرنوشت و تقدیر و جبر و تفویض: نظر ادیان مختلف و فلاسفه و دانشمندان قدیم و جدید درباره سرنوشت، اشعار مفصلی درباره جریان خلقت بشر و جبر خلقت، رمز زندگی، عشق منجر به تشکیل بشر می شود، ایجاد نطفه و تکامل آن، چگونه اختیاری در بین نیست، دلایل بسیار درباره تقدیر، مراحل پرورش نطفه، پروتوپلاسم و پیشرفت، وضع فیزیولوژی بدن با زبان ساده، رابطه انسانها و موجودات با یکدیگر، نیروی پیوند و عشق، بهشت و جهنم و مکافات، فایده اعتقاد به تقدیر الهی، کیفیت مجازات در دنیای پس از مرگ، نکات مهمی درباره سرنوشت و تقدیر، مکانیسم بدن و تقدیر، سرشت و سرنوشت، تاثیر اعتقاد به سرنوشت، اعمال بشر از کیست، امر بین الامرین چیست، توضیح درباره جبر و تفویض، نظر ادیان و فلاسفه.

بیان بیستم، علت اختلافات در خلقت: چرا افراد بشر با هم فرق دارند، علت اختلافات اجتماعی، یک حادثه عبرت آموز.

بیان بیست و یکم، موضوع بداع: بداع هم جزء سرنوشت است، تشریح بداع و توضیح آن.

بیان بیست و دوم، اهمیت مقام نصیحت و ارشاد پیامبران: با وجود سرنوشت و جبر و تقدیر، ارشاد پیامبران و مبلغین و نصیحت لازم است، دلایل آن، نظری به ادیان و فلاسفه و دانشمندان، نظر روحیون جدید در اینباره.

بیان بیست و سوم، تحیر در اختلافات آفرینش و بد و خوب: تشریح و موشکافی در موضوع بد و خوب و خیر و شر و مقایسه آن با امور عادی، بد حقیقی نیست، سرنوشت و اخلاق، عمل روح، کیفیت جزا و پاداش، کیفیت عمل پریسپری، روز حساب، نظری به قرآن مجید، نظری به ادیان، سرنوشت و تقدیر از نظر دانشمندان امروز، افزایش جمعیت جهان.

بیان بیست و چهارم، خودشناسی خداشناسی است: انسان و عالم و رابطه انسان با عالم و با موجودات و با خدا، تشکیلات انسان و شباهت آن با عالم، فرماندهی بدن و فرماندهی عالم، فرماندهی مغز، نیروی وحدت، فرمان وحدت، حکمت حوادث و اختلاف طبقات، نظر دانشمندان و فلاسفه.

بیان بیست و پنجم، تشابه شگفت انگیز عناصر عالمها دلیل کاملی بر وحدت است: اطلاعات درباره جو زمین و کرات منظومه شمسی، همین عناصر در همه کرات هست منتها میزان و مقدار آن مختلف است، اختلاف در انرژی، دلیل وحدت، ذات فروزنده، نظری به ادیان.

بیان بیست و ششم، موشکافی درباره سلامت: سخنی درباره ورزش و سلامت، عقل سالم در بدن سالم، دستور سلامت در مراحل مختلف عمر، تذکر و اندرز، عقاید دانشمندان.

بیان بیست و هفتم، فایده اخلاقی شناسایی بخدا و عالم بی انتها: دلایل معنوی و روحی وجدان و عامل درونی.

بیان بیست و هشتم، اتحاد خداپرستان و ادیان عالم: نظری درباره وحدت دینی در قرآن مجید و سایر ادیان، وحدت ادیان آسمانی در نظر اسلام، دلایل و مطالب عقلی در اینباره، وضع مذاهب و مشترکات آنها، چرا باید اختلاف باشد؟، نظرهایی از قرآن مجید، وحدت نوین جهانی، دردهای جهان بشریت و چاره آنها، اختلاف و جنگ و نزاع و لزوم صلح و محبت.

بیان بیست و نهم، علم الروح تجربی، هیپنوتیسم - مانیتیسم - تلپاتی: نظراتی از فلاسفه و دانشمندان، عقاید علم امروز در امریکا، فرانسه، انگلستان، شوروی، ایتالیا و غیره در اینباره، تشریح مغناطیس در بدن انسان، فوائد مغناطیس و مصرف آن، تشریح فرماندهی مغز، تمرکز قوا و فایده آن، تمرین عملی برای تمرکز قوا. بیان سی ام، آیا موضع عود ارواح حقیقت دارد؟ نظر ادیان و فلاسفه و دانشمندان، وحدت وجود، وحدت شگفت انگیز در همه مخلوقات، تناسخ و توالی نفس، آیا عود هست یا نیست. عود ارواح به این معنی که روحیون می گویند غلط است، حقیقت در اینباره چیست، مثال هایی روشن در این موضوع، معاد.

بیان سی و یکم، جواب سوالات: رابطه روح و جسم و بی حسی و مرگ - عمر بشر و عمر عالم - خلقت حضرت عیسی علیه السلام، نظری به کتب دینی و دانشمندان و فلاسفه.

بیان سی و دوم، تاریخچه مختصری از زندگی پیامبران: شرح زندگی پیامبران بزرگ به شعر و نشر و مطالبی که جالب و بکر است در زندگانی پیشروان راه توحید، وضع خراب اخلاقی و اختلاف بشر امروز.

بیان سی و سوم، دینامیسم عالم چیست: قوه محرکه و نیروی حیاتی عالم چیست، روح عالم، دانش دینام عالم است، سیر دانش در عالم، خلاصه و نتیجه کتاب.

بهای هر جلد کتاب دینامیسم آفرینش ۲۵ تومان است. برای همگامان وحدت نوین جهانی ۲۰۰ ریال

از فرمایشات اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر: «هرقدر هم پیشرفت مادی درخشان باشد، اجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی و آزادی های فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد قابل دوام نیست و تازه در آن لطف و جاذبه ای نمی توان یافت. فکر می کنم اصولا برخوردار نبودن از لذات معنوی و روحی خود ابتلاء بزرگی است که برای کمتر جامعه ای قابل تحمل است.» از کتاب انقلاب سفید. اساس پیشرفت ایران مانند همه ممالک دیگر باید صلح باشد. سراسر ادبیات بزرگ و وسیع ما مملو از اشاره به اهمیت صلح است. فوائد صلح همه جا در آثار هنری و در اصول فلسفی که قسمتی از اصول اخلاقی ما را تشکیل می دهند نشان داده شده است. عشق به صلح از احساسات زنده در قلوب همه ایرانیان است.

از نطق شاهنشاه در باشگاه مطبوعات آمریکا- اول آذر ۱۳۳۸

مردم این کشور و هر کشور دیگر باید از هرگونه آزادی جز آزادی در خیانت به کشور برخوردار باشند. به عقیده من همانقدر که باید در برابر سازمانهای مخرب شدت عمل به خرج داد در مورد کسانی که نظر شخصی خویش را به استظهار آزادی ابراز می دارند ملایمت و نرمی ضروری است و اطمینان دارم که در میان ملت‌هایی که از نعمت آزادی برخوردارند اتخاذ چنین رویه در طول زمان به مصلحت عموم خواهد بود، زیرا بدین وسیله نه تنها کشور از مفاسد منزّه و مصفا خواهد شد بلکه موجب آن می شود که معایب و نواقصی که نیازمند اصلاح است آشکار گردد.

از کتاب مأموریت برای وطنم

دفتر مخصوص شاهنشاهی ۱۱۲۷۴ - ۱۳۴۸/۲/۱۲

آقای علی اشرف کشاورز

یک جلد کتاب (مکانیسم آفرینش) متضمن مطالبی درباره خلقت عالم و قدرت لایزال حضرت احدیت همراه یک جلد مجله نور دانش سال ۱۳۴۸ که به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم داشته اید به شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه آریا مهر رسید. بدین وسیله مراتب رضایتمندی خاطر خطیر ملوکانه را به مناسبت چاپ و انتشار این کتاب و مجله ضمیمه آن ابلاغ می نماید.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

علیاحضرت شهبانوی ایران ۸۵۸ - ۱۳۴۸/۵/۲۵

آقای علی اشرف کشاورز:

عطف به نامه شماره ۱۳۰۲ - ۴۸/۲/۲۷ یک جلد کتاب دینامیسم آفرینش و یک جلد سالنامه نور دانش ۱۳۴۸ واصل و از لحاظ مبارک علیاحضرت حضرت شهبانوی ایران گذشت. بدین وسیله از احساساتی که ابراز داشته اید تشکر می شود.

دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانوی ایران

دفتر والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی ۳۱۸ - ۴۸/۲/۲۸

آقای علی اشرف کشاورز

نامه شماره ۱۳۰۳ مورخ ۴۸/۲/۲۷ متضمن یک جلد کتاب (دینامیسم آفرینش) واصل و از لحاظ مبارک والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی گذشت. مورد توجه و مطالعه معظم له قرار گرفت.

رئیس دفتر والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی

